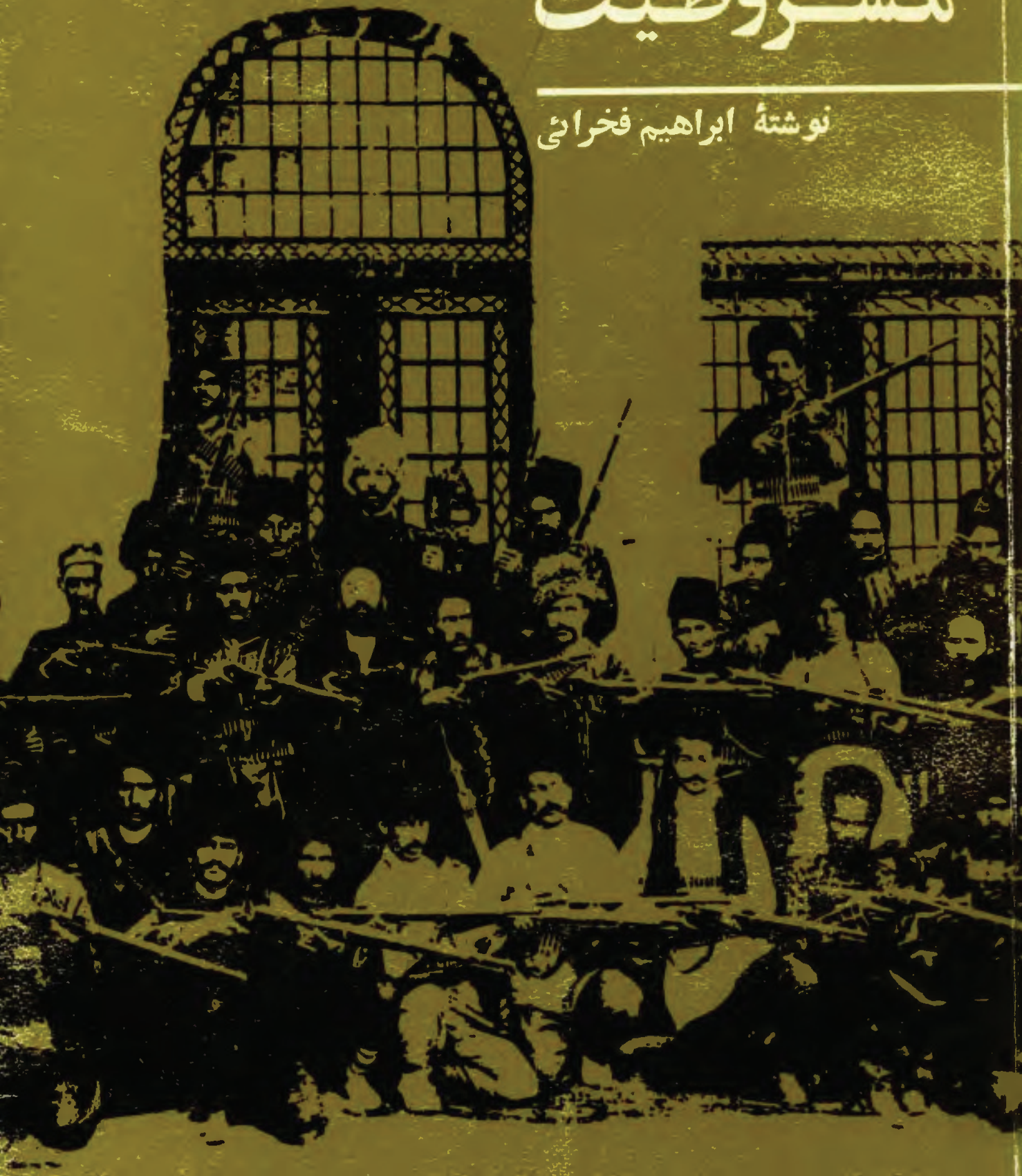
گیلان در جنبش مشروطیت

نوشتهٔ ابراهیم فخرائی





ابراهیم فخرائی درسال ۱۲۷۸ شمسی (۱۳۱۷ هق) در رشت به دنیا آمد. پدرش، حاجی‌رضا، در رشت وغازیان و حسن‌رود شعبات فروش نفت داشت و ضمن کار تجارتی به مرافعات مردم نهز رسیدگی می‌کرد و به‌همین جهت اورا «حاجی‌بابا» خطاب‌می‌کردند.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را درمدارس مجدیه و اتفاق و شمس رشت و مدارس سیروس و دارالفنون تهران گذراند. طی سالهای متمادی به خدمات فرهنگی اشتغال داشت و آخرین سمت فرهنگی او مدیریت مدرسهٔ نمرهٔ ۱۷ منوچهری رشت بود. و کتاب درسی، از جمله گنجینهٔ ادب، اخلاق، تاریخ، و تعلیمات مدنی برای محصلین مدارس ابتدایی نوشت.

در زمان وزارت عدلیهٔ داور به‌کلاس قضائی معرفی شدو، پس ازگذراندن دورهٔ آن، پروانهٔ وکالت گرفت لیکن کسوت قضاوت اختیارکرد و مشاغل‌قضایی متعددی چون امین صلحی قزوین، تصدی عدلیهٔ اردبیل، بروجرد، آبادان، محال ثلاث، دادستانی قزوین، ریاست دادگستری اراك و گیلان، مستشاری استیناف مرکز، بازرسی قضایی، و بازرسی کل‌کشور به او محول گردید.

فخرائی دربرخی جریانهای اجتماعی و سیاسی زمان خود شرکت کرد و براثر فعالیتهای سیاسی چندبار از خدمت برکنار و حتی دچار تبعید گردید. در نهضت جنگل منشی مخصوص میرزاکوچك‌خان بود. و در اواخر کار به‌سرپرستی معارف جنگل برگزیده شد.

فخرائی در فعالیت مطبوعاتی‌کشور نیز سهیم بود چندی سردبیری مجلهٔ **طلوع** را، که به مدیریت مرحوم محمودرضا اداره می‌شد، برعهده داشت وچندین بار به همراه عده‌ای از همکاران خود دستگیر و محبوس‌گردید در مجلهٔ **فرهنگ** رشت مقالاتی منتشر می‌ساخت به سال ۱۳۰۶ هق مجلهٔ **فروغ** را در رشت دایر کرد. در سال ۱۲۲۴ هش روزنامهٔ **فروغ** را در تهران منتشر ساخت که یك‌سال دوام‌کرد.

مرحوم فخرائی در سال ۱۳۳۶ درگذشت.

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)

کتابخانه تاریخ اسلام و ایران

گیلان در جنبش مشروطیت

بسم الله الرحمن الرحيم

ابراهیم فخرائی

گیلان
دو جنبش مشروطیت

چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)

نام کتاب : گیلان در جنبش مشروطیت
نویسنده : ابراهیم فخرائی
چاپ اول : ۱۳۵۲؛ چاپ دوم: ۱۳۵۶
چاپ سوم : ۱۳۷۱
تیراژ : ۷۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی : نقره‌آبی
چاپ : سهند

حق چاپ محفوظ است

دفتر مرکزی و فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران، خیابان افریقا، چهارراه شهید حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، شمارهٔ ۴، صندوق پستی ۳۶۶ـ۱۵۱۷۵؛ تلفن ۷۰ـ۶۸۴۵۶۹
فروشگاه شمارهٔ ۲: خیابان انقلاب، جنب دبیرخانهٔ دانشگاه تهران

فهرست مطالب

دیباچه		۱
فصل اول	اوضاع گیلان پیش ازجنبش مشروطه	۱۰
فصل دوم	حکام وفرمانروایان گیلان	۱۸
فصل سوم	کاپیتولاسیون (امتیاز قضائی قونسولها)	۴۱
فصل چهارم	عوامل جنبش مشروطه	۴۷
فصل پنجم	حوادثی که ملت را به پیروزی رسانید	۵۵
فصل ششم	محمدعلیشاه مخالف مشروطیت	۶۱
فصل هفتم	مخالفین حکومت ملی درگیلان	۹۴
فصل هشتم	چگونگی آغاز جنبش	۱۱۳
فصل نهم	زمامداری مجاهدین	۱۲۹
فصل دهم	ازقتل آقابالاخان تاتصرف قزوین	۱۴۶
فصل یازدهم	درپایتخت سابق صفویه	۱۵۰
فصل دوازدهم	آهنگ اشغال پایتخت	۱۶۴
فصل سیزدهم	ازسقوط مرکز تاانفصال مجلس دوم	۱۸۰
فصل چهاردهم	جنایات روسها درگیلان	۲۲۵
فصل پانزدهم	سه مرد رشید	۲۵۸
فصل شانزدهم	مطبوعات گیلان	۲۶۶
فصل هفدهم	نمونه‌هایی ازمقالات اجتماعی وسیاسی وفکاهی و انتقادی روزنامه‌ها	۲۸۲
فهرست راهنما		۲۹۳

فهرست تصاویر

بعد از صفحه	شرح
۱۱۲	ناصرالدین‌شاه و ملتزمین رکابش در سفر فرنگ- عضدالسلطان ورجال گیلان-مدرسهٔ مجدیه-مدرسهٔ مظفریه - مدرسهٔ شمس - علی‌حبیبی‌یکی از بانیان مدرسهٔشمس - شیخ‌علی طالقانی (تنها) یکی دیگر از بانیان مدرسهٔ شمس - مجلس ضیافت پادشاه انگلستان به افتخار مظفرالدین‌شاه - اسماعیل پوررسول‌یکی دیگر از بانیان مدرسهٔ شمس-میرزا غلامرضا صنیعی‌تهرانی مؤسس ومدیرمدرسهٔاسلامی- درپذیرایی سردار همایون (باع مدیریه) ازمظفر- الدین‌شاه-محمدعلی میرزا(ولیعهد) درهنگام سفر پدرش به فرنگ- دستخط اتابك به اهالی انزلی- محمدعلی‌شاه دریکی از روزهای سلام-حاجی ملا محمد خمامی وحاجی شیخ علی‌فومنی با عده‌ای از یاران و دوستدارانشان-حاجی ملامحمدخمامی باعده‌ای از طلاب ومعنونین گیلان.
۱۶۰	رضا شریعت‌زاده (قائم مقام‌الملك رفیع) در معیت چند افسر روسی-گرجیها وقفقازیانی‌که درجنبش گیلان شرکت داشته‌اند - درخانهٔمیرزاکریم خان رشتی (خان‌اکبر) - مجاهدین گیلك وقفقازی و گرجی-مجاهدین اتباع نصرالسلطنه- مجاهدین مشروطیت - نامهٔ انجمن ایالتی گیلان و طوالش

دربارهٔ تأسیس قرائت‌خانهٔ ملی- فرزندان حاجی وکیل-شادروان دکتر مهدی‌خان رازی ارفع‌الحکما- سپهدار باچند تن از اعضای انجمن ایالتی-برادران میرزا کریم خان رشتی-میرزا حسین‌خان کسمائی با سه‌تن ازمجاهدین -مجاهدین گیلك وترك وقفقازی (اتباع معزالسلطان وعلی‌محمدخان تربیت) چندتن ازمجاهدین- کاظم مژدهی معتمدهمایون با چندتن از مجاهدین.

۲۰۸ میرزا کوچك خان (جنگلی) درکسوت مجاهدت- دسته‌ای ازمجاهدین ابوابجمعی میرزا کوچك‌خان- شمارهٔ اول روزنامهٔ یادگار انقلاب - یپرم‌خان و سردار بهادر بختیاری همراه اتباعشان-مجاهدین گیلان درمجلس شورای ملی-معین‌الممالك‌رشتی- سپهدار وسرداراسعد - شارل سیمنومؤدب‌السلطان- کاظم خان‌کمیسر (نوکام)-سواد تلگراف حجج‌اسلام نجف-اشرف‌الدین حسینی-روحانی‌مبارز شادروان سیدعبدالوهاب صالح - میرزا حسین‌خان کسمائی- روزنامهٔ خیرالکلام.

۲۷۲ حکیم بقراط- مرتضی فرهنگ ترجمان الممالك- روزنامهٔ ساحل نجات- شادروان هادی موسوی بنیانگذار مدرسهٔ اخوت-سرلوحهٔ نسیم‌شمال- انور اشرف- سرلوحهٔ یومیهٔ حبل‌المتین رشت - روزنامهٔ اخوت - روزنامهٔ گیلان - روزنامهٔ وقت - روزنامهٔ نوع بشر-روزنامهٔ راه خیال - روزنامهٔ آموزگار- هفتگی زمان‌وصال

به‌نام پروردگار یکتا

دیباچه

ایران ازجمله کشورهایی‌است که در طول مدت تاریخ ، سوانح بسیار به خوددیده و با تحولات فراوان روبروشده است، تحولاتی که‌گاه مطلوب و دلپذیر و زمانی تلـخ و دردناك بوده، غم و اندوه به‌بار می‌آورده و یا بهجت و سرور می‌آفریده‌اند. بررسی سوانح مزبور به‌ما می‌آموزد که رویدادهاچگونه وتحولات ازچه قرار بوده‌اند.

در روزگار قدیم، تاریخ را بیشترسرگذشت شهریاران وامرا وقهـرمانان می‌پنداشته‌اند و همینقدرکافی بوه که اساطیرو حکایات وروایاتی از گذشتگان نقل شود تاکسانی ستایش وکسان دیگری نکوهش شوند.

به‌عقیدهٔ جمعی، تاریخ بجزتوالی یك‌سلسله حوادث وواقعات نبوده است که درزندگی اقوام وقبایل پدیدآمده وشکستها وناکامیها ویا غلبه‌ها وپیروزیهایی به‌همراه داشته است. اما دراین روزگاران، مفهوم تاریخ با روزگارگذشته فـرق دارد و یکی از فرقها این است که ازمطالعهٔ تاریخ، علل بروز حوادث کشف و عوامل خلاقهٔ واقعیات درك و ارزیابی می‌شوند؛ و چون سرنوشت ملتها به‌طرز تفکر و خصایص وآداب وصفات روحیشان وابسته است، هـدف تاریخ، یافتن ریشه‌های تکوین خلقیات وروحیات ورسوم و آدابی که موجب عقب‌ماندگی یا باعث رشد وارتقا می‌شوند، خواهد بود،وتاریخ، در حقیقت، شالوده وزیربنای زندگی حال وآیندهٔ هر جماعت را تشکیل خواهد داد.

مطالعهٔ سرگذشت بشرازقرون ماقبل تاریخ این نکته را مسلم می‌دارد که

فعالیت موجودی به‌نام «انسان»، ازبدو پیدایشش در عرصهٔ گیتی، تا حد حفظ غریزی حیات ودفاع ازنفس ومبارزه باعوارض طبیعی وآفات به‌پایان می‌رسیده وتلاشش درچهارچوب تغذیه وپوشاك ومحفوظ ماندن ازسرما وگرما ومصونیت ازآلام واسقام وعوامل بازدارندهٔ زندگی جسمانی خلاصه می‌شده‌است.

هدف انسانهای اولیه، تنها متوجه این بوده است که چگونه برمشکلات پیروز شوند و ازخطرات نابود شدن ایمن بمانند وزیستشان را هرچه طولانیتر ساخته برماهها وسالهای حیاتشان بیفزایند.

ازوقتی که ازاین مرحله پافراترنهاده شد ودید بشرازجهان زندگی وسعت گرفت، وآدمی افق روشنتری را برابردیدگانش گسترده یافت، وبه‌دانش وزندگی معنوی اندیشید وبه‌سراغ کشف مجهولات رفت، و به‌اندکی از رازهای طبیعت وپدیده‌های جهان واقف گشت، درمقام تدوین تاریخ و به‌جاگذاشتن آثار وثمرات زندگانی تلخ وشیرینش برآمد.

تاریخ، به‌مفهوم انتقال از مرحلهٔ بدویت وغارنشینی به‌مرحلهٔ مدنیت و شهرنشینی، با پیدایش اقوام وقبایل، باآرمانهای مختلف وسنتهای متفاوت وشدت وضعف ادراکات دربارهٔ نحوهٔ زندگی آغازگردید.

سرگذشت انسان دراین دوره از تاریخ، که تا زمان معاصرامتداد می‌یابد، ترکیبی است از تأسیس امپراطوریها و حکومتها و مجموعه‌ای است ازحدود مشخص جغرافیایی وبازشدن جبهه‌های سیاسی واقتصادی وبه‌وجود آمدن احزاب و مرامها ومبارزات سیاسی ودینی و انواع تعدیات وتجاوزات وخونریزیها و انهدامها وانعکاس‌فتوحات وشکستها در الواح و سنگنبشته‌ها واوراق مدون.

بدین ترتیب، انتقال انسان از مرحلهٔ بدویت به‌مرحلهٔ معرفت، به‌عوض آفرینش اندیشه‌های فلسفی درمغزها وافروختن شمع خرد دردلها وآگاه ساختن انسان به‌حقایق زندگی وارشادش درجهت تکامل و هدف انسانیت، وی را در محدوده‌های سیاسی‌واقتصادی واجتماعی وفرهنگی دربندکشید، چندانکه باوجود ظهور ادیان وتعلیمات فلاسفه ومواعظ‌حکما ودانشمندان وبا وصف توسعهٔ علم و تکنیك و درآستانهٔ سفرانسان به‌کائنات، هنوزتب جنگ و تجاوز وخونریزی و

انهدام وفجایعی که داغ ننگ برپیشانی انسانیت گذاشته، تخفیف نیافته است.

هنوز انسان روزگار ما حاضرنشده است دانش و بینشش را درراه رفاه و آسایش نوع برمبنای یك واحد جغرافیایی و حکومت عقل وخرد استوارکند و از عناد و خصومتهای بیجهت و درگیریهای نامعقـول منصرف شود؛ وبا این اوصاف، نمی‌توان آغاز تاریخ تمدن انسان را تصدیق وباورنمود. چه، تاریخ تمدن انسان از زمانی شروع می‌شودکه واژه‌های نفرت‌انگیز جنگ، فقر، جهل، استبداد، خودسری وتعصب ازفرهنگ زبان‌بشریت حذف شوند ومردم روزگار، همچون رمه‌های چهـارپایان، در بازارهای فـروش معامله نگردند و به‌مسلخ و کشتارگاهها روانه نشوند، شیرشان دوشیده و پشمشان چیده نشود و ازحقـوق فطری وطبیعی محروم نمانند.

آغازتاریخ تمدن‌انسان از روزی است‌که تفکرفلسفی جانشین قدرت‌مادی گردد وفرهنگ واقعی جایگزین تعصبات واختلافات جاهلانه شود وتلاش انسان درکشف رموزوحقایق جهان وتکامل وپیشرفت،زیرسایهٔ صلح وعواطف برادرانه دنبال گردد.

یکی از واقعات مهم زمان درکشورما،که از آغازقرن بیستم میلادی روی داده واقعهٔ مشروطیت است. مشروطیت به‌معنای‌حکومت عدل وقانون وبرقراری تساوی حقوق ومهارشدن قدرتهای مطلقه وعدم تجاوز به‌آزادیهای اندیشه و قلم و گفتار. چنانکه می‌دانیم تاپیش ازسال۱۳۲۴ه ق، ایران به‌ارادهٔ فرد اداره‌می‌شد وازملت وحقوقش‌سخنی درمیان نبود. به‌ندرت پیدا می‌شدند افراد نیك‌فطرتی‌که دراندیشهٔ مزدم باشند ویا با بودنشان دررأس قدرت، به‌ملت خوش‌گذشته باشد. چه، خوشی و خوشگذرانی و تنعم و رفاه را زمـامداران وقت خـاص‌خویش می‌پنداشتند و به‌عنایـات الهـی مستند می‌کردند. اقـویا ضعفا را مـی‌چزاندند وزیردستان را می‌آزردند ، وچون هیچ مرجع بازدارنده‌ای وجود نداشت، لذا عناصر قدرتمند، خود را مجاز مـی‌دیدند به‌ارادهٔ شخصیشان عمل کنند. بزنند، بکشند، حبس و تبعیدکنند، سربرند، شقه و یا شمع‌آجین‌کنند. نه‌تنها احدی را یارای ایراد اعتراض نبود بلکه اجباری هم وجود داشت‌که قسمتی از عمرمردم

درجهت تقدیس ودعا وثنای آنان تباه شود وفضایل وسجایای نیکوی نداشته‌شان راگاه بیگاه بازگو نمایند.

مقامات مهم کشور به‌شاهزادگان و خوانین و رجـال درباری اختصاص داشت، آن‌هم با تقدیم تعارفات وپیشکشیهای هنگفت؛ وآنها نیز در قلمرو خود دارای همان قدرت و اختیارات نامحدود ولینعمتهـای خویش بوده از سمت و موقعیتشان به‌نحو مطلوب استفاده می کرده‌اند. به‌استثنای معدودی افراد نیکنهاد، که ازنظرمصلحت وصلاح‌اندیشی جلوی پاره‌ای اعمال نامعقول را می گرفته‌اند، بقیهٔ حواشی و اطرافیان زمـامداران وقت را گروهی قره‌نوکر و غلام و چاکرو خانه‌زادتشکیل می‌داده که یامرعوب ودست نشانده ویا مجذوب مقام ونقل ونبات بوده ازسفرهٔ دنائت وبدگوهری ویابی‌عرضگی وبی‌لیاقتیشان نان می‌خورده‌اند. قانون جنگل درتمامی اقطاع مملکت‌حکومت داشت، آنکه زورش بیشتروعقلش کمتر بود ازسوارشدن برگردهٔ ملت لذت می برد، ودرتعارض قدرتها با یکدیگر، پیروزی‌آن کسی بودکه روباهترومکارتر باشد. ضعفا یااصلا به‌حساب نمی آمدند، یا باآنها مانند اسیرورعیت وبنده رفتار می‌شده‌است. پند حکیمان ووعظ‌ناصحان درروح واندیشهٔ زورمندان‌تأثیر نداشت. جبارانی بودندکه مردم‌بی‌دفاع وبی‌چنگال و دندان را درمذبح امیال وهوی وهوسهای غیرانسانیشان قربانی می کردند واین جنایات و تیره‌روزیها مادام‌که فجرانقلاب مشروطیت ایران ندمیده ونورامید به دلهای‌آرزومندان سایه نیفکنده بود، همچنان ادامه داشت.

نارضاییهای حاصله ازخفقان افکار وستمگریهای داخلی و خارجی، دلهای دردمندان را به‌تپش درآورده به‌ناله و فریاد مبدل ساخت وسرانجام به‌عصیان و انقلاب کشانید. کاخ قلدری وسریرفعال‌مایشائی با یك تکان وجنبش ملی واژگون شد و محیط زندگی ایران برای زیستن و نفس کشیدن مساعد گردید. هرچند با انتقال بـه‌مرحلهٔ جدید و استقرارحکومت ملی، نیل به‌هدف اساسی انقلاب، که بهم ریختگی نظام پوسیدهٔ قدیم، طردعناصرنابابب، وایجاد وضع نوینی موافق با تمایلات‌جامعه وجوابگوی حوایج مردم، باشد، میسر نگشت، و علت عمدهٔ‌این

عدم توفیق را شاید بتوان به‌حساب عـدم شرکت همـهٔ قشرهای جامعه، به‌ویژه کارگران ودهقانان، گذاشت، ویحتمل بتوان فقد مکاتب اجتماعی را، که‌کانونهای سازندگی و آموزندگی و ضامن پیشبرد اندیشه‌های انقلابی‌اند، یکی از جهات دیگر این ناکامی شمرد. ولی به‌هرتقدیر، آنچه محقق است، تحـرك اجتماعی مزبور، به‌رغم بعضی استنباطات نادرست ساخته وپرداختهٔ فکر بیگانگان نبود و به‌هیچ انگیزه‌ای جزخواست ملت وتلاشی که‌برای نیل به‌آرزوهای سرکوفته‌اش می‌کرد، ارتباط نداشت. مطـالعه در عمق این پدیده وتحقیق پیرامون جهات و ارزیابی نتایج حاصله ازاین جنبش، که همزمان با بیدارشدن ملل آسیاست، نشان می‌دهدکه پیدایش مشروطیت ایران فرمایشی نبوده وریشه‌های‌عمیق داشته است. مسمومیت فضای زندگی واجحاف بی‌حد وحساب طبقات زورمند عامل و مسبب این‌تحول تاریخی‌بوده ، واین صحیح نیست‌که ملت ایران رابه‌فقد شعوروادانش سیاسی متهم‌کنیم و آمـادگیش را برای هضم اصول مشروطیت منکرشده معتقد گردیم این تحفهٔ نطنزرا خارجیان به‌ملت ایران هدیه کرده‌اند.

نوشتهٔ سرپرسی سایکس، مورخ انگلیسی، که بریتانیای‌کبیر را مهمترین عامل جنبش مشروطه معرفی نموده واستقرار رژیم پارلمانی را در ایران مدیون امپراطوری بریتانیا دانسته است عنوانی است نادرست و تحقیرآمیز کـه به‌هیچ انگیزه‌ای جز غرور وتکبرنژادی متکی نیست. کمك انگلیسها به‌مشروطه‌خواهان ایران، به‌منظورحمایت ازآزادی واستقلال، وبرخورداری ملت ازمزایای‌حکومت مشروطـه فرضیه‌ای است مخالف حقیقت واشتباه‌آمیز. چه، باسوابقی‌که انگلیسها دردنیا دارند و دستشان همه‌جا روشده، هیچ‌گاه به‌آزادی واستقلال‌کشورها علاقه نداشته‌اند، و بازشدن چشم وگوش ایرانی به‌هیچ تقدیربا سیاست استعماریشان جوردرنمی‌آمده است.

گشودن در سفـارت تهران به‌روی جماعت مشروطه‌خواه، به‌تفصیلی که درکتابها مضبوط است، یکی از مظاهرجابه‌جا شدن مهره‌ای ازیك بازی سیاسی بیش‌نبودکه با اخافه و ارعاب حریف وفریب دادن افکارعمومی می‌خواسته‌اند به‌تحکیم سیاسی دیرینه‌شان بازگردند ونفوذ ازدست رفته ویا سست شده. را

استحکام بخشند چه، دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه نفوذسیاسی روس برحریف فایق‌گردیده بود. انگلیسها، که نمی‌توانستند ازمنافع سیاسی واقتصادیشان غمض عین کنند و بادوچشم بازناظر برتری سیاست رقیب شوند، مصمم شدند عنان‌گرفتن ازترکتازی رابه‌روسها بیاموزند و بفهمانندکه تاخت‌وتازوشیرینکاریهایشان دراین میدان نه‌تنها ازعوامل پیروزی نیست بلکه تاحدودی باعث شکست وعقب‌نشینی است. این بودکه از پس‌پردهٔ انقلاب وجنبش مشروطه نمایان شده با ژستهای ریاکارانه وخدعه‌آمیز ازآن بهره‌برداری کردند وپس ازآنکه‌آبها ازآسیاها افتاد و رقیبشان رابا حملات دیپلوماسی به‌زانودرآوردند، نشستند وکشورپهناورایران را برادروار بین خود ورقیب‌تقسیم کردندکه همکاریهای صمیمانهٔ دو دولت‌مزبور درسرکوب ساختن‌انقلاب، متعاقب استقرارحکومت ملی، مؤید این واقعیت‌است.

سوء اتفاق‌آنکه بعضی ازرهبران انقلاب ،که خود پرورش یافتهٔ دامـان فئودالیزم بوده باطناً به‌حکومت ملی اعتقاد نداشتند یا اگر معتقد بودند اراده و تمایلاتشان را به‌همه‌چیز ترجیح می‌دادند، درنتیجهٔ بی‌تجربگی و بی‌اعتنایی به اصول، خیلی زود به‌طاس لغزندهٔ سیاست افتاده از سیرطبیعـی انقلاب منحرف شدند، وچون نتوانستند موقعیتشان را به‌عنوان قهرمانان ملی حفظ‌کنند لذا تکیه‌گاهشان را درمیان مردم ازدست دادند. بخل‌وحسادت واغراض خصوصی وفقدان حس دوراندیشی، که از مختصات جامعه‌های عقب‌مانده است، آنچنان رهبران انقلاب را مشغول وازهدف اصلی دورساخت‌که وقتی‌قدرتشان رو به‌ضعف‌گذاشت ودرصحنهٔ سیاسی‌پارلمانی‌شکست خوردند،یا زیرضربه‌های خصومت‌وناپختگیها کوبیده شدند و یا عقب‌گرد کرده همرنگ جمـاعت گردیده ملت و آزادی و سرنوشتشان را به‌دست تقدیرسپردند.

دربارهٔ انقلاب مشروطیت ایـران مقالات وکتب فـراوان نوشته شده که معـروف‌ترینشان تاریخ‌بیداری ناظم‌الاسلام ـ تاریخ مشروطهٔ کسروی ـ تاریخ انقلاب ایران ادواردبراون ـ اختناق ایران شوستر ـ قاجاریهٔ مستوفی ـ تاریخ مشروطیت ملک‌زاده ـ قاجاریهٔ شمیم ـ مشروطیت ایوانف ـ خاطرات هدایت ـ تاریخ نهضت ایران حلاج ـ انقلاب مشروطیت رضوانی ـ انقلاب مشروطیت

پاولویچ وفکرآزادی دکترفریدون‌آدمیت است. قسمت اعظم نوشته‌های مزبور دارای مفهوم علمی‌روشنی ازجنبش مشروطیت نیست، ودرآنها انگیزه‌های طبیعی این پدیدهٔ اجتماعی به‌وضوح تمام نمایانده نشده است. حال‌آنکه مهمترین‌کار تحقیقی درهرنهضت، بررسی عوامل وموجبات وفلسفهٔ ظهور پدیده‌ها ونقدعلمی جنبش است، که انتقال آگاهیهای نسلی به‌نسل دیگر را امکان‌پذیر می‌سازد، تا سرانجام تجارب وبینشهای حاصله از مبارزات‌اجتمـاعی وشیوهٔ زندگی پیشینیان مایهٔ عبرت‌آیندگان باشد.

آنچه دراین مقام بایدگفته شود ضرورت‌گردآوری واقعات وحوادث این جنبش ملی است ازتمامی اقطاع‌کشوروتنظیم تاریخ جامع وکاملی ازمشروطیت ایران، والبته نه‌به‌دست تکروان و متعصبان‌که شیوه‌های خاصی را در استنباطات شخصی به‌کارمی‌برند بلکه به‌کوشش هیئتی از افراد بصیرومطلع و بیغرض‌کـه همشان را صرفاً به‌تنقیح و تصحیح مطالب تمرکزدهند و رویداددهای انقلاب را ازآلودگیهای‌تعصب واشتباه وکج‌سلیقگی و غـرض پاك سازند، تا حقایق این حادثهٔ مهم تاریخی بـا سیمای اصیل وسایه روشنهـای واقعیش متجلی‌گـردد و گمراهیهای حاصل ازبی‌اطلاعی یا تلقینات سوء ازبین برود و مجال‌آن نباشدکه واقعات مشروطیت ایران، همچون واقعات‌گذشتهٔ تاریخ‌کشور، زیر خامهٔ حب و بغض نویسندگان خارجی، که‌بسااوقات ازهدفهای سیاسی خالی نیست، تحریف شده به‌صورت وحی‌منزل قبول‌گردد. اعتراف بایدکردکه درمبادرت به‌این اقدام قصورشده ومسئولیت این قصوردردرجهٔ اول متوجه‌کسانی است که با بودن در متن حوادث وبرخوردارشدن ازمزایای این نهضت بزرگ به‌تلاش برنخاسته وبا مهیا بودن مقدورات وامکانات‌کافی شانه خالی‌کرده ویا مبارزات انقلابیشان رابا نقل ونبات معاوضه نموده‌اند. بدین جهت است‌که بسیاری ازحقایق تاریخی این نهضت، درپردهٔ استتارباقی مانده مردم روزگارما را ازچگونگی و کم وکیفشان خبری نیست، مگرآنکه‌گهگاه سندی یا نامه‌ای تصادفی پیدا شود و گوشه‌ای از جریانات مملکت وسوانح انقلاب را روشن‌کند. به‌عنوان مثال ازنقش‌گیلان در پیشبرد انقلاب مشروطیت یا هیچ‌گفته نشده ویا به‌کوتاهی سخن‌رفته است...

تاریخنویسان معاصر بیشتر به‌ایضاح رویداده‌های تبریز و تهران و فعالیت مبارزان این دوشهر محدود مانده و حال آنکه تلاش گروههای مزبور با همهٔ ارزندگی و درخشندگیشان تا پیش ازسقوط پایتخت و خلع محمدعلیشاه تزلزلی در ارکان استبداد پدیدنیاورد و نصایح رجال مجرب کشور، دل سختتر از سنگ شاه بداندیش را نرم‌نساخت و اوهمچنان مست بادهٔ غرور و نخوت، به‌صف‌آرایی و کارشکنی و صحنه سازی پنهان و آشکار، به‌شکستن و بستن و حبس و تبعید و اعمال قلندرانه‌اش ادامه می‌داد. انقلاب از آن‌زمان پیروز شد که مجاهدین گیلان با تشریك مساعی بختیاریها بـه تصرف پایتخت اقدام و اریکهٔ سلطنت را واژگون و شاه سفاك را ازمسند فرعنت برانداختند و پرچم مشروطیت را به‌اهتزاز درآوردند. دراین صورت حق این بود که هیچیك ازهم‌رزمان جنبش مشروطه درسراسر کشور، ازخاطر تاریخنویسان معاصر بـه‌دور نمی‌ماندند و همهٔ کوشندگان راه آزادی مورد تجلیل و تکریم قرارمی‌گرفتند.

هرچند جامعهٔ ما، چنانکه قبلااشارت رفت، ازثمـرات انقلاب مشروطیت طرفی نبست و آن‌طور که شاید و باید ازمحسنات و مزایای حکومت ملی برخوردار نشد، به‌خاطر بیاوریم که بعدازگذشتن شصت‌واند سال هنوزکمتر علامتی، اثری، یادبودی ازفداکاران این‌راه دراماکن عمومی به‌چشم می‌خورد و مدرسه یاخیابان یامؤسسه‌ای به‌نام باافتخارشان نامگذاری شده، یامجسمه‌ای از آنان برپاست. چند نفرشان را اصلانمی‌دانم کجا سر به‌نیست شده‌اند، آرامگاهشان کجاست لوحه‌های سنگ قبری، معجری که براین امردلالت کندوجودندارد. شگفت اینکه به‌پاس‌همین واقعهٔ تاریخی بزمها آراسته و جشنها بر پا می‌شود وسعی براین است که با اقامهٔ این‌تشریفات وصرف خروارها میوه و آجیل وشربت وشیرینی، خود را رهروان لایق واولاد خلف آن نامداران‌جا بزنیم!

با همهٔ این مراتب که ازناسپاسیها و بدآموزیها مایه می‌گیرند، دریغ بود مساعی افرادی که سرمشق جوانمردی و فداکاری بودند و ثابت کردند آزادی گرفتنی است، وخاموش نشستن درمقابل ستمگران تسلیم به‌نوعی ذلت وزبونی و اعتراف به‌عدم رشد و لیاقت است، مسکوت بماند و نام و آوازه‌شان همچون چهره‌هـای پرفروغشان، که ازنظرها مستور و مهجورند، ازصفحات تاریخ محوشود. این‌احساس

نگارنده را برانگیخت تا با تسوید این اوراق، خاطرهٔ فراموش‌شدگان و ازقلم‌افتادگان را زنده‌کند، وچون قبول عقاید تحمیلی دشوار است و اختلاف رای صاحبنظران در توجیه جهات ناکامی این جنبش بسیار، لاجرم تجزیه و تحلیل مسائل وصدور رأی قطعی دراین باب‌که مثلا چرا انقلاب بعد ازپیروزی شکست خورد، به‌چه دلیل بنیانی استوار به‌منظوردوام انقلاب پی‌ریزی نشد، آیا ازآزادی وفلسفهٔ انقلاب کمبودهای ذهنی داشته‌ایم، آیا صفات وخصوصیاتی‌که وجودش‌در رهبران انقلاب ازعوامل موفقیت است درپیشتازان جنبش مشروطه وجودنداشت، آیا رهبران مشروطه به‌دنبال همان هدفی رفتندکه انقلاب فرانسه وانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ الگویش را نشان دادند، موکول به‌بررسی همه جانبه وقضاوت‌صحیح ارباب بصیرت ومطلعین جامعه‌شناس است.

فصل اول

اوضاع گیلان پیش‌از جنبش مشروطه

ویرانیهای وارده به‌گیلان در عهد ملوك‌الطوایفی و جریانات نامطلوب بعدی، اهالی‌را ازهرحیث تکیده ودرمانده ساخت. کشتارهولناك طاعون درسال‌های ۱۲۴۷ و۱۲۹۵ هـ ق، که نصف جمعیت گیلان را تلف کرد، همچنین وبای سنوات ۱۳۱۵ و۱۳۲۱ هـ ق وآتشسوزیهای مکرر رمقی برای ساکنین این سرزمین باقی نگذاشت. حکامی که از تهران به‌رشت آمده و به‌اصطلاح آن‌روز وزیرگیلان نامیده می‌شدند، نه‌تنها هیچ‌گونه عمل مثبتی انجام نمی‌دادند بلکه امکان هرگونه رشدوپیشرفت‌را ازمردم سلب می‌کردند. نه‌مرجعی به‌نام دادگستری وجود داشت نه‌سازمانهایی به‌نام شهربانی و شهرداری. تمام اختیارات منطقه دردست حکام وقت بود، واینان، که ندرتاً دربینشان افراد بالیاقت یافت می‌شد، به‌هوای نفس‌وطرز تفکرشان، به‌رتق وفتق‌کارها می‌پرداختند وچاپلوسی اطرافیان راتحویل می‌گرفتند. عوام‌الناس وتودهٔ مردم درفقروجهل‌و بیخبری به‌سرمی‌بردند. شرکت آنان در اجتماعات فقط درمجالس وعظ وتعزیه وروضه‌خوانی وزنجیر وقمه و سینه‌زنی بود. روحانیون مقامپرست و سالوس چماق تکفیرشان بالای سرروشنفکران و ترقی‌طلبان بلند بود. علمای‌حقیقی، که هم پرهیزکار وهم عارف به‌حقایق دیانت بودند، در انزوای گمنامی می‌زیستند. تنها رابطهٔ اقویا و ضعفا زوربود، رابطه‌ای که به‌افراد ناتوان مـی‌آموخت چگونه باید راه اطاعت را در پیش‌گرفته تسلیم شوند. متهمین به‌اعمال خلاف، اعم‌ازجنحه یاجنایت، اعم از صحیح یاسقیم، نزد حکام وقت برده می‌شدند وآنهـابدون دادن‌کمترین مجال

دفاع به‌متهم، حکم به‌اجرای مجازات می‌کردند. بسااوقات بعد ازاجرای حکمی ملتفت می‌شدند مرتکب شخص دیگری بوده ویااتهام ازاصل‌صحت نداشته‌است. لیکن از ابراز ندامت چه حاصلی به‌دست می‌آمد، حکم اجرا شده‌را نمی‌شد به حال اول برگردانید. زمانی‌هم‌پیش می‌آمدکه متهم‌باحاکمی‌که‌کیفور و سرحال بود روبرو می‌شد درآن صورت‌کمترین شیرین زبانی و یاوه‌گویی امکان داشت متهم‌را ازمجازات معاف‌کند. ملاك وضابطه‌ای برای اثبات اتهام وتحقق جرم و تشخیص مجرم ومیزان مجازات درکارنبود و به‌ارادهٔ حاکم بستگی داشت. کیفر عادی عبارت بود از مشت ولگد و سیلی، وشدیدتر ازآن ضربهٔ عصا و شلاق و چوب وفلك، و از آن مهیبتر داغ ودرفش وغـل وزنجیر وشکنجه حتی بریدن گوش و بینی واشکلك وبخو و مهار و میخ‌کردن‌گوش به‌دیوار وشمـع‌آجین کردن و سربریدن ودارزدن. مثل معروف «حکم حاکم و مرگ مفاجات» باید ظاهراً از این دوره به‌یادگارمانده باشد. پیرامـون حکام، درجه‌دارانی هم وجود داشته‌اند مانند ده‌باشی‌ومین‌باشی واینان افرادی بودند خشن‌وبیرحم، باچهره‌های خشمناك وسبلتهای ازبناگوش دررفته،که درمعیت فراش وشاطرومیرغضب مأمور اجرای فرامین بودند.

فراش عبارت بود از موجودی‌که‌کلاه نمدی سفید یـا قرمز به‌سرداشت، کمرچین می‌پوشید،گیوه به‌پا می‌کرد وروی‌کلاهش نشان نقره‌ای‌که‌کلمهٔ فراش رویش حك شده بود، نصب بود.

شاطرها، باچماق‌سرنقره وکلاه سفیدکه اطرافش‌ریشه‌های ابریشمی‌آویخته شده بود، کمرچین قـرمزیاسفید و قرمز، جوراب سفیدکه تازانو کشیده می‌شد، پیشاپیش حکام به‌حرکت درمی‌آمدند.

جملات فصیحی‌که اززبانشان جاری می‌شد،کوتاه ومختصربود:دورشید، کورشید، پاشوسرپا، بـایست سرجـا، روکن به‌دیوار و ازاین قبیل درفشانیها. وظیفهٔ اصلی فراش، ابلاغ فرامین، رسانیدن نامه‌ها، وصول حقوق دیوانی،تبعید مجرم وترسانیدن‌مردم‌بود، وبااین‌مقدمات، هرزمان‌که‌چشم‌کسی به‌فراش می‌افتاد، دچارقشعریره وبه‌اصطلاح زهره ترك می‌شد. چه‌مردم‌نوعاً با عمال وایادی دیوان

کاری نداشتند و می‌دانستند هرگاه فراشی به‌سراغ یکی بیاید، معنیش این است که باید خودرا مهیای قبول ستم کند وشهادتینش‌را ادا نماید.

معروف است که یك دهقان‌سیاه‌گل‌بندانی، که بارزغال داشت، به‌شهر آمده زغالش‌را فروخت، وچون به‌ده مراجعت می‌کرد، درجواربا غ مدیریه فراشی را دیدکه ازآن طرف عبورمی‌کند. از تصادف روزگـارپای مرکوبش به‌سنگی که در جادهٔ خاکی ریخته شده بـود، برخورد و اسبش‌کمی سرسم رفت. فـراش بی‌درنگ به‌جلو جسته چند ضربه شلاق به‌سنگ نواخت وپس ازاین عمل ازمرد دهاتی مطالبهٔ قلّق‌کرد. دهقان از همه‌جا بی‌خبرکه نمی‌دانست قلّق چیست ولی طینت فراش‌را می‌شناخت، ناچار شد پول زغالش را به‌عنوان تنبیه شدن سنگ‌در طبق اخلاص‌گذارده به‌فراش تقدیم نماید.

وصف‌الحال فراش‌را روزنامهٔ خیرالکلام درشمارهٔ صفر۱۳۲۸ ه‍ ق خود چنین بیان می‌کند:

گفت‌پسرمی‌خواهی‌فراش‌بشوی؟ـ گفتم‌بله‌قربان زیرسایهٔ سرکارمی‌خواهم خدمت‌کنم ولقمه‌نانی‌هم داشته‌باشم.

گفت باید اول امتحـان بدهی ببینم عرضهٔ فراش شدن‌داری یانه. ـ گفتم هرامتحان‌که میل سرکار است بفرمایید.

قلمدان خواست و یك حکم نوشت بـه‌من‌داد، گفت: الساعه باید بروی پدرت راهرجا هست حاضرکنی؟ من دیگرمجال ندادم‌کلامش راتمام کند. گفتم:چشم؛ وبه‌راه افتادم؛ یك‌یابوازبازارکرایه‌کردم ویك شلاق از همقطارم‌گرفتم وسوار شدم، یك‌بند تاختم تا به‌ده رسیدم، یکراست رفتم توی‌حیاط خودمان، دیدم پدرم سرایوان نشسته زنبیل‌مـی‌بافد، پیاده شده یـابو را بستم به‌درخت، جستم سرایـوان، ودست به‌شلاق، تا پدربجنبد ده دوازده شلاقـی به‌اوزدم،گفتم: پدرسوخته، یاالله زودباش اول کرایه یابورا بده؟ مادرم سررسید،گفت: جوانمرگ شده چه‌کاربه‌این پیرمرد داری؟ من‌چندتا شلاق جانانه به‌مادرم‌هم زدم. مادرشیون‌کرد اهل محل جمع شدند وجریان راپرسیدند. من حکمم را نشان‌دادم، فهمیدندکه من

فراش شده‌ام. کرایهٔ یابورا گرفتم وکتهای پدرم را باریسمان بسته جلو یابوشلاق زنان تاختم. مادرم‌ازدنبال نفرین می کرد می گفت: الهی‌روز خوش نبینی. شیرم به‌توحرام باشد. من‌می گفتم: بروپدر سوخته‌پتیاره. حالاکه من‌فراشم، پدرآدم را درمی آورم. پدرجلومن می‌دویدمی گفت: جان، من‌پدرتوهستم، برای تو زحمتها کشیدم، باندازیها ونخوردگیها ساختم، امروز فردا دارد، آدم خوب نیست به‌هـرمرتبه‌که رسید ملاحظهٔ فردایش‌را نکند، این تسلط وریاست برای آدم باقی نمی‌ماند. من، به لحن معمول بین فراشها، گفتم بازکه سگ حرف مالك صاحب مرده را می‌زند، فضولی نکن، بدوکـه تازود است به‌شهر برسیم کـه من مقصر نشوم. پیرمرد عرق‌ریزان می‌دوید تا آنکه ازراه و بیراه بـه«درخانه» رسیدیم. بردمش درانبار،خلیلی وزنجیرش کردم، رفتم حضورخان حاکم.

ــ ها پسرچه کردی؟

ــ بله‌قربان، به‌اقبال بی‌زوال سرکارعالی، آن پدرسوخته راکشیدم آوردم.

ــ بیاورحضور.

فوری رفتم اورا باکتهای بسته به‌حضورخان حاکم‌آوردم. خان حاکم گفت: عمو پیرمرد! دیدی پسرت چقدر باکفایت است. من حالاتورا به پسرت می بخشم. کتهایش راباز ومرخصش کنید.من کتهای پدررا بازکرده به‌گوشه‌ای بردم وگفتم: پدر، بی‌چك و اردنگ قلق مرا بده. دارم ندارم به‌خرجم نمی‌رود. سرداری واروسیش را درآورده به‌من دادکه من‌آنها را به‌هشت قـران فروختم ورفتم به‌قهوه‌خانه. من، بعدازاین امتحان کوچك حقیقتاً فراش شدم و هرمأموریتی که به‌من می‌دادند یك پارچه‌آتش بودم.

ازفراشهای‌آن‌دوره، چندتایی تا این اواخرزنده بودند. مانند نایب‌شعبان، نایب رحمن، نایب سهراب ونایب عباس.

دردوران‌سلطنت ناصرالدین‌شاه، رسم براین بودکه حکام ولایات‌می‌بایست پیش از حرکت به‌صوب مأموریت وحتی‌پیش ازانتخاب، خرکریم‌را نعل‌کنند

یعنی مبلغی به‌شاه به‌عنوان پیشکشی بدهند؛ والبته به‌ازاء این پیشکشی، چند برابرش را به‌عنوان «مداخل» درمحل جبران می‌کردند. گویا سهم گیلان در پرداخت این پیشکشیها صدهزار تومان بود که تنهاافراد متمکن وسرشناس می‌توانستند ازعهدهٔ پرداخت این رقم هنگفت برآیند. اما راه جبران این هزینه خیلی طبیعی و بسیار سهل بود، از محل بگیروببند و تهدید وارعاب وتقدیمی حکومتهای جزء تأمین می‌گردید. چه، حکم انتصاب هیچ نایب‌الحکومه و یاحاکم جزئی‌امضا نمی‌شد مگرآنکه رسوم معموله را مرعی داشته باشد. مسلم است که اینان به نوبهٔخود می‌بایستی طبقات پایین اجتماع‌رابدوشند تاچند برابر این هزینه‌ها جبران شود. دلخوریها ونارضاییهای مردم ازاین نوع تعدیات برکسی پوشیده نبود، اماکسی هم پیدا نمی‌شدغبارغم ازدلها بزداید ومرهمی به‌جراحات درونی مردم بگذارد. عریضه به‌شاه وصدراعظم وحکام شرع وعرف نوشته می‌شد، اماکمترین تأثیری نداشت. گاهی هم که تظلمات مثمرثمر می‌گردید، براین مبنی بود که متظلم و قسمتی از املاك و داراییش را به‌یکی از حکام شرع یا شخصیتی صاحب‌قدرت انتقال می‌داد واوپشتیبانی و حمایت ازمتظلم‌را تضمین می‌نمود. اغلب متنفذین وروحانیون‌گیلان، که مالك ضیاع وعقارند، درنتیجهٔ همین تجاوزات ونابسامانیها واجبار ستمدیدگان به‌واگذاری قسمتی ازداراییشان به‌حضرات به‌منظورحفظ مابقی، به‌تمول رسیده‌اند. دررشت محله‌ای است به‌نام«صندوق عدالت» ووجه‌تسمیه‌اش این است که‌آنجا درزمان سلطنت ناصرالدین شاه صندوقی‌گذاشته بودند تاهرفرد گیلانی که مورد اجحاف وستم واقع شده، مجازباشد عریضه به‌شاه نوشته به‌این صندوق بیندازد و اطمینان حاصل‌کندکه پادشاه رئوف، فرد ظالم را به‌کیفر می‌رساند. امامطلعین می‌دانستندکه این‌کارها برای مصلحت وقت وسیاست‌کشورداری و به‌زبان ساده، تحمیق مردم است. چه، می‌دیدندکه باهمهٔ عریضه نوشتنها وتظلمات، خبری‌از عدالت و حقگزاری دربین‌نیست. شگفت این است که اغلب نویسندگان این دوره، که مردمانی دانشمند وازهرجهت به‌ضروریات زمان آگاه بوده‌اند و می‌دانسته‌اندکه برای آشناشدن اجتماع ایران به‌معارف عصر، بهترین فرصتها پیش‌آمده وآنها می‌توانند رسالت تاریخی‌خود را درجلب توجه مراکز

نفوذ و صاحبان قدرت به‌حمایت از دانش و بینش اجتماعی به‌کاربندند، تمامی هنر ولیاقتشان را در راه تملق وچاپلوسی به‌هدرمی‌داده‌اند.

یك نمونهٔ این ابرازلیاقت کتاب تذکرهٔ ناصری تألیف عباسقلی‌خان‌سپهر، فرزند لسان‌الملك سپهر، می‌باشدکه به‌سال ۱۳۰۱ه ق تألیف شده است. مؤلف باآنکه درمقدمهٔ کتاب می‌نویسدکه پیمان ما درنگارش‌این کتاب مستطاب برصدق سخن ودرستی بیان واستواری اخباراست، معهـذا درنخستین مقال، ناصرالدین شاه را چنین توصیف کرده است: «فریدون اورنگ، فلاطون فرهنگ،جمشیدبزم، افراسیاب عزم، اسفندیار رزم، ارسطوحزم، منوچهردیدار، کیخسرورفتار، سهراب رایت،گشتاسب‌آیت، جاماسب درایت، بقراط بینش، سقراط بینش، دارا دربار، بهرام شکار، شاپورمیدان، اردشیرچوگان، نوشیروان عدل، قاآن بذل، یاور دین خدا، پیرو واپسین رهنما، السلطان الاعظم الاعدل‌والخاقان‌الافخم الاکمل، سلطان صاحبقران، ابوالمظفر ناصرالدین‌شاه قاجار، خلدالله ملکه الی یوم القـرار» معلوم نیست بااین همه تملق ازشاه چه می‌خواست. چه، بعد از توصیف کذائی به‌طلعت وقامت سروبالای شاه پرداخته ومی‌نویسد: « در تمامت روی‌زمین‌چنین قالب محبوب وهیکل‌مطلوب ودیدار جهان‌آرا ممکن‌نیست.» وبرای ذکرصفات خجسته‌اش یك دهان بزرگ به‌پهنای فلك می‌کند. آنگاه از علوم ودانش وبینش او، از احاطه‌اش به‌هندسه و هیئت ونجوم و فلکیات وحسن خط وانشاء ونقاشی وعکاسی وتکلمش به‌زبانهای عربی وترکی وفرانسه وروسی وانگلیسی دادسخن می‌دهد وازعدل وداد وجود وسخاوت واحسان واکرام وحلم واغماض وفصاحت بیان وروانی تقریرش تاسرحد انَّ منَ‌البیانِ لَسِحْراً دور برمی‌دارد و از غیرت و شجاعت وهمت ومردانگی وتوکل وتوسل‌ومروت وانصاف وتدین وزهد و ورع وتقوی وذکاوت وکیاست واصابت رأی بهره‌مندش می‌خواند وقلب ملوك عظام را مهبط انوار غیب واسرار بلاریب معرفی نموده می‌نویسد: «چون ازپی افکندن صید، تیر برچلهٔ‌کمان یا گلوله درتفنگ‌آتش‌فشان نهد، شکاررا ازشدت اضطراب پای فرارنماند وچنان بی‌درنك‌گرددکه هنوز بانگ ازتفنگ نجسته وتیر از چلهٔ کمان نرسته، گرفتارآید.» به‌طورخلاصه، می‌خواهد بگویدآنچه خوبان همه

دارند او به‌تنهایی داراست، یعنی معجونی است از تمام فضایل ودانشهای بشری وصفات انسانی؛ و حال آنکه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، نویسندهٔ معروف، که از رجال درباری ومردی دانشمند بوده واکثر اوقاتش را باشاه می‌گذرانده و ازمجاری امور باخبر بوده، اورا در خاطراتش به‌اشاره وتلویح و درنهایت ادب ونزاکت و دولتخواهی، مردی عیاش وشکمباره وپولپرست وخودخواه و زنباز و عهدشکن وبی‌رحم و قسی‌القلب وسفیه وبی‌سیاست معرفی می‌کند، واوضاع ناهنجارمملکت را به‌حساب بی‌کفایتی اومی‌گذارد، ودرتاریخ‌ملك‌زاده می‌خوانیم که بزرگترین دشمن بیداری ملتش‌بود و بجز کامیابی وعیاشی به‌هیچ‌چیز دیگر نمی‌اندیشید، هرصبیح‌المنظری رامی‌دید فی‌الفورعاشقش می‌شد؛ سیصدزن عقدی وصیغه وهزاران مستخدم و خواجه دراندرون داشت[1]. ویا درخاطرات حاجی سیاح به‌ماجرای بی‌رحمی او برمی‌خوریم که در راه حضرت عبدالعظیم هنگام بدرقهٔ فرزندش، عده‌ای از فوج اصفهان که به‌آنان نه‌حقوق داده می‌شد ونه مرخصی، عریضه‌ای دراین خصوص به‌شاه نوشتند و او دستور داد نه‌نفرشان را بدون سؤال وجواب باطناب خفه‌کنند وجمعی دیگر را به‌چوب ببندند وآن‌قدر بزنند تاگوشت ایشان ریخته شود.

درتاریخ‌زندگی‌ملك‌آرا، ازقول میرزاحسین‌خان سپهسالار، روایت‌شده‌که: به‌من‌گفت نمی‌دانی‌این‌چقدر حرامزاده است، یك‌کلمه حرف راست نمی‌گوید، باهیچ‌کس خوب نیست، غالب میلش به‌اشخاص رذل وسفله ونانجیب است، از آدم معقول‌بدش‌می‌آید،هیچ‌کاری‌را منظم نمی‌خواهد مگرقرق شکارگاه‌وخوراك خودش‌راکه‌کباب خوب بپزند ونارنگی وپرتقال حاضرباشد، قدرخدمت احدی را منظورندارد؛ آخرالامر، من‌وهرکسی‌راکه قاعده‌دان باشد یانیکی درذاتش‌باشد، خواهدکشت ودراطراف‌خود جزچند تن نانجیب‌رذل‌دنی باقی نخواهدگذاشت.

چندکلمه هم‌ازدکترفوریه، طبیب مخصوص شاه، بشنویدکه درخاطراتش نوشت: «عایشه خانم، یکی‌از زنان شاه، به‌من‌گفت: درد چشمم اززمانی شروع

۱) تاریخ مشروطیت ایران، ج۱ ص۱۰۴.

شده است که‌شاه به‌خواهرم، لیلی، عشق می‌ورزد ومن‌هم چاره‌ای جز گریه ندارم زیرا درمذهب ما گرفتن دوخواهرحرام است.»

همو می‌نویسد: یکی از زنان اندرون مرد. هنوز جسدش سرد نشده بود که اورا درقبرستان ازاك به‌خاك سپردند و بلافاصله اردو به‌راه افتاد. درسفر اول ناصرالدین شاه به‌فرنگ، وقتی فهمید ویلهلم اول، امپراطور آلمان، یك‌زن‌بیشتر ندارد وملکه اگوستا به‌وی معرفی‌شد، گفت: عجب است که امپراطوریك‌زن‌بیشتر ندارد آن هم به‌این پیری[1].

کاساکوفسکی، که از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۳ میلادی فرماندهی بریگاد قزاق ایران را به‌عهده‌داشت‌وگفتارش از آن جهت که مأمورحفظ امنیت شاه بود صحیح به‌نظرمی‌رسد، تصدیق می‌کندکه حرم شاه را چهارزن عقدی ودرحدودچهارصد زن صیغه تشکیل می‌داده است.

آخرین حرف را سید جمال‌الدین اسدآبادی زدکه به‌حاجی میرزاحسن شیرازی، مرجع تقلید آن زمان، نوشت: «نیتش‌پست است. ذاتش خبیث است. افکارش خطا وقلبش فاسد است وبرای حکومت این سرزمین وادارهٔ امورمردم لیاقت ندارد[2].»

وضع دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه ورجال دربار وخوشگذرانیهای ذات همایونی را استاد ذبیح‌الله بهروز، در نمایشنامه‌ای به‌نام جیجك‌علیشاه، به‌طرز جالبی نشان داده‌است.

۱) سه سال درایران، ص۱۱۶.
۲) ادوارد براون، انقلاب ایران ص ۱۸.

فصل دوم

حکام و فرمانروایان گیلان

حکومت به‌معنای ادارهٔ امورمسلمین در کشورهای اسلامی مخصوص فقها ست که اعم از امورحقوقی یا جزائی در محکمه‌ای به‌نام «محکمهٔ شرع» قضاوت شرعی می‌کنند. لیکن به‌طوری که از تواریخ برمی‌آید، به‌جهاتی که به‌سیاست کشورداری ارتباط می‌یافت مرجع دیگری بعداً به‌وجود آمد به‌نام «محکمهٔ عرف» که حاکم بر آن پادشاهان وقت بودند.

احکام کیفری که ازطرف فقها و مجتهدین وقت صدور می‌یافت و «حدود» نامیده می‌شد مستند به‌مصرحات قرآن مجیدو یا سنت نبوی بود لیکن نوع دیگر احکام (تعزیر) کیفرهایی رامقرر می‌داشت که از آنها در کتاب وسنت تفصیلاً تصریحی نبود وتشخیص نوع و کیفیت آن اختصاص به‌حاکم شرع داشت.

چنانکه سرجان ملکم در کتاب معروفش می‌نویسد، سلاطین ایران، که دین اسلام پذیرفتند، مایل نبودند تمامی اختیارات حکومتیشان را نیازمحراب شریعت کنند و بدین لحاظ آنچه راکه لازم داشتند ازقوانین شرع اختیاروبقیه را با رسوم حکومت خویش مطابقت دادند. درحقیقت «عرف» همان اجرای حکم پادشاه بود واحکام به‌اقتضای زمان ومکان واشخاص تغییر می‌پذیرفت. چنانکه در عهد شاه سلطان حسین صفوی، جمیع اموردر «محکمهٔ شرع» می‌گذشت ودرزمان نادرشاه در «محکمهٔ عرف». بدین‌قرار، امورسیاسی و اداری وقضائی ایالات، قطع‌نظراز موارد مخصوص مداخلهٔ حکام شرع، درکف کفایت نمایندگان اعزامی ازپایتخت قرارداشت واینان تقریباً دارای همان قدرت واختیار بودند که شاه مملکت در

پایتخت داشت. حتی رسیدگی به‌دعاوی حقوقی افرادرا دربرمی‌گرفت. به‌اصطلاح معروف ریش ومقراض، تنها دست یك‌نفر بودکه تا هرجا میلش می‌کشیدمی‌برید گاهی که سرگاودرخمره‌گیرمی‌کرد وقطع وفصل دعوی به‌معلومات فقهی‌احتیاج داشت دخورا خبرمی‌کردند ورفع اختلاف را به‌یکی از محاضر شرع ارجاع می‌نمودند. اما تحقیقات بدوی و رسیدگیهای مقدماتی همچنان برعهدهٔ حکام و مأمورین زبردست بود.

فشاراتباع روس ومداخلات‌سیاسی بیگانگان‌وتحمیل شدن «کاپیتولاسیون» به‌ایران ازیك سو، وتعدیات متجاوزین وزورمندان از سوی دیگر، زنگها را به صدا درآورد. کسب‌اطلاع ازمجاری احوال سایرکشورها وتماس با مردم‌ماوراء مرزبرهمه روشن ساخت‌که منشأ این بدبختیها چیست ومسببینش چه‌کسانیند. لاجرم هیجان‌روحی‌افرادباعث جنبش‌وتحرك ودست زدن به‌یك اقدام‌حاداجتماعی شد. ازمیان حکام عرف، که‌ازپایتخت به‌ولایات‌گسیل می‌شدند، به‌ندرت می‌توان یافت‌کسانی راکه به‌وظایف واقعیشان‌آشنا وافکاروفعالیتشان را درمسیرعمران و آبادی منطقه وحسن جریان‌امور ورفع نیازمندیهای مردم واعتلای مادی ومعنوی اهالی به‌کاربرده باشند. نیتها غالباً آلوده و پیرامون اندوختن مال وتکثیرثروت وخالی‌کردن جیب خلق‌الله ونخوت‌فروشی به‌آنها ونگاه داشتن اجتماع درسطح پایین زندگی دورمی‌زده است! ودرصورت عکس، یعنی به هنگام جلب قلوب و خدمت به‌مردم وبی‌نیازی مادی وهدایت وارشاد افکار، به‌سخط وغضب مقامات مافوق‌گرفتارمی‌شده‌اند.

چنانکه امان‌الله‌خان افشار، که حاکمی بی‌آزارونیك سیرت بود، به‌غضب محمد شاه دچار شد. چه، به‌شاه خبررسیده بودکه حاکم گیلان مردی است در لباس تقوی، طریق زهد درپیش‌گرفته وحیثیت دولت را متزلزل ساخته است؛ به هنگام عبوراز بازار، هرگاه دانه‌های برنج یا خرده‌های نان را روی زمین ببیند، خم می‌شود و آنها را اززیرپا برمی‌دارد؛ جامهٔ پشمین می‌پوشد و روی حصیر می‌نشیند و به‌همهٔ خلایق به‌منظورشنیدن‌تظلماتشان‌بارعام می‌دهد؛ رفتارش‌مسالمت‌آمیزاست وفیصلهٔ اموراایالت به‌همین جهات به‌دست او مهمل مانده. محمد شاه

بی‌درنگ اورا معزول و به‌تهران احضارمی کند (۱۲۵۶ ه ق).

یا محمد رضا میرزا، حاکم پیش از او، را فتحعلی‌شاه به‌عنوان اینکه منتسب به‌دراویش سلسلهٔ نعمت‌اللهی واز پیروان مجذوب‌علیشاه است، ازحکومت گیلان عزل می کند.

یاازیکی ازرجال‌معروف‌گیلان، محمودخان‌نام، که برای‌عروسی فرزندش، مدیرالملك، سکه‌هایی ضرب کرده بود، به‌وسیلهٔ اردشیرمیرزای رکن‌الدوله به‌شاه گزارشی داده می‌شود که محمودخان به‌شاه یاغی شده پول سکه زده‌است‌ودعوی شاهی می کند! (درگیلان‌رسم است که به‌میمنت وشگون عروسی، درمجالس‌عقد، ازطرف داماد سکه‌های طلاونقره، که به‌نام دلمه ـ ولیمه ـ معروف است به‌مدعوین داده می‌شود.) محمودخان دستور داده بود سکه‌هایی ضرب کنند که یك‌طرفش مبارکباد و طرف دیگرش نام محمودخان باشد، وچون دختر فتحعلی‌شاه را در حبالهٔ نکاح داشت، لذا به‌حکمران گیلان چندان اعتنایی نمی‌نمود. این‌جاست که می‌بایست لیاقت وهنر فرماندار به‌منصهٔ بروزمی‌رسید. زیرا جز به‌این تدبیر نمی‌شد ازچنین شخص ثروتمند ودرعین‌حال متنفذ تلکه کرد. شاه، که دراین قبیل موارد حساسیت داشت، بی‌درنگ دستوردستگیری‌ومجازات‌یاغی را صادر کرد. فرماندار محمودخان خالی‌الذهن را با توطئهٔ قبلی به‌دارالحکومه دعوت کرد، و به‌مجرد حضورش، دستورچوب فلك داد. زن محمودخان ازماجرا با خبرشده سراسیمه به‌دارالحکومه رفت و به‌رکن‌الدوله دشنام داد وحمله کرد. حاکم که دربازی کردن نقشش مهارت‌کافی داشت یك جمله بیش نگفت: «المأمورمعذور» یعنی‌مکلفم به فرمان جهانمطاع‌سرشوهرت‌را، هرکه‌می‌خواهی باش، بریده به‌خاکپای‌همایونی بفرستم؛ وآن‌قدرزن محمودخان با وی‌کلنجار رفت وبد وبیراه‌گفت تا سرانجام هردوخسته شدند وتوافق کردندکه خانم پول خون شوهرش را بپردازد وایالت جلیلهٔ‌گیلان، موضوع را به‌نحوی از انحاء درپیشگاه همایونی ماست‌مالی کند.

یاحاکم دیگری به‌نام عیسی قوانلو، که مردی اخّاذ وستم‌پیشه بود ومردم ازجورش به‌ستوه‌آمده شکایتها کرده بودند. وقتی برای تنبیه شاکیان وناراضیان به مرکزرفت تا اختیارات بیشتری بگیرد وفرزندش را به‌جانشینی گماشت، مردم

شوریده و به‌سرایش حمله بردند. با اینکه شورش مزبور را اولیاء دولت نتیجهٔ ستمکاریهای وی‌دانسته و به‌نادرستیش تا حدی‌پی برده بودند، معهذا شورش‌مزبور یك نحو گستاخی و به‌اصطلاح‌امروز«تجاسر» تلقی ونماینده‌ای ازطرف شاه‌مأمور شد به‌رشت برود، ولی نه‌برای تحقیق ورسیدگی، بلکه به‌منظورمجازات‌کسانی که به‌سرای حاکم حمله‌ورشده بودند. دراین وقت علما و اعیان محـل مداخله نموده با تظلمات عدیده دفع شرظالم را ازمقام سلطنت خواستارشدند. شاه، که ازنفوذ روحانیون حساب می‌برد، پذیرفت‌که دراین باب فکرخواهدکرد، ولی البته نه‌به‌این فوریت، زیرا مشاورین توصیه می‌کردندکه چنانچه اقدامـی موافق میل مردم به‌عمل‌آید، وضع آیندهٔ مملکت به‌خطرخواهد افتاد وسرمشق خواهدشد برای ولایات‌که دربرابرتحکمات مرکزی مقاومت‌کنند. شاه به‌اندرزمشاورانش تسلیم شد واقدام فوری به‌عزل قوانلو نکرد وپس ازچندی امیراعلان خان مجدـ الدوله را، که‌لقب دیگرش‌عمیدالملك‌بود، به‌حکومت‌گیلان فرستاد (۱۲۷۱هق)[1].

بنا به‌نوشتهٔ‌اعتمادالسلطنه درکتاب مآثروآثار، احداث جادهٔ رشت‌به‌پیربازار همچنین جادهٔ منگوده به‌پیربازاردرعهد حکومت این حاکم انجام گرفته است.

ازوقایع زمان حکومت عمیدالملك (۱۲۷۳هق) پیشامد فتح هرات‌است که چون این خبربه‌رشت رسید علما واعیان وکسبه وبازرگانان را درمسجدجامع دعوت‌کرد وپس ازدادن مژدهٔ این فتح وصرف چای وشیرینی، متفرق شدند وسه روزبه‌دستورحکومت، توپخانه‌های رشت وانزلی مبادرت به‌شلیك می‌نمود.

اعتمادالسلطنه در وقایع‌اتفاقیه می‌نویسدکه عماظف، قونسول روس در رشت، برای عرض تهنیت به‌نزد حکمران رفت وگفت: بهجت و سروری‌که از استماع این پیروزی به‌ما دست داد به‌اندازه‌ای است‌که تصورمی‌کنم یك‌چنین فتحی نصیب خود اعلیحضرت امپراطورشده‌است. دوماه بعدکه خبرپیاده‌شدن قوای انگلیس به‌بوشهررسید، بازعلما وسایرطبقات، که در رأسشان حاجی مـلا صادق مجتهد قرارداشت، درمسجد تجمع نموده وبا استماع بیانات مجتهد بـه

۱) ناسخ‌التواریخ، ج۳ ص۲۳۷.

هیجان آمدند وحاضر بودنشان را برای دفاع از ثغورمملکت جـداً اعلام داشتند. حتی گفتند چنانچه ازطرف دولت به‌آنها اسلحه داده نشود با سرمـایهٔ شخصی خودشان اسب وسلاح تهیه‌کرده عازم میدان جنگ خواهند شد ودرنامه‌ای که دو تن ازمعاریف شهر، حاجی میرزا نصیرطایفه وحاجی محمدخان فومنی، به‌دولت نوشتند، آمادگی خود واتباعشان را با سرمایهٔ شخصی متذکر و تقاضـای صدور اجازه نمودند؛ وآن‌قدر از طرف اهالی اصرارو ابرام می‌گردیدکه عمیدالملك در گزارشش به‌مرکز پیش‌بینی کردکه حتی قبل ازصدوراجازهٔ مرکز، ممکـن است اهالی گیلان به این سفرجنگی مبادرت ورزند.

یکی دیگرازحکام گیلان عبدالله‌خان والی بودکه از۱۲۹۵ تا ۱۳۰۱ه‍ ق به‌استبداد حکومت کرد. حاجی محمدعلی محلاتی، معروف به‌حاجی سیاح، در عبورازرشت، عدم رضایت اهالی را ازحاکم‌مزبوردرخاطراتش که به‌سال ۱۳۴۶ شمسی انتشاریافته منعکس کرده است. زمانی بودکه بابیگری و سوءقصد افراد این فرقه به‌ناصرالدین‌شاه درنیاوران بهانهٔ دیگری، علاوه بردستاویزهای‌معمولی حکام برای دخل بیشترشان، موضوع روزشده بود. به‌طوری‌که ازهرکس توقع وانتظاری می‌رفت و به‌آن توقعات‌گردن نهاده نمی‌شد، به‌همین اتهام دستگیرشده به‌زندان می‌افتاد، که بدین تقدیریا می‌بایست درگوشهٔ زندان قالب تهی کندیـا آزادیش را با تقدیم نقود معاوضه‌نماید. تبلیغات آنچنان‌گسترش یافته وتعصبات آنچنان برانگیخته شده بودکه همان معرفی شدن‌کسی بدین اتهام، کافی بود به سرش ریخته آش ولاشش‌کنند. چه بسا خصومتهای شخصی و تصفیه حسابهای خانوادگی عامل وقوع این حوادث بود.

داستان دستگیری‌شاعرلاهیجانی، به‌نام‌عندلیب، به‌اتهام بابیگری، دررشت، مشهوراست. ازاشعاری‌که درزیرمی‌خوانید معلوم می‌شود شاعرنگونبخت ماهها در زندان والی به‌سربرده وعجزواسترحامش مثمرثمر واقع نشده‌است.

گفتارعلی‌اشرف لاهیجانی، متخلص به‌عندلیب، به‌نام حاکم وقت:

گمان‌کرد آن‌کمان ابرو که مـن سام نریمانم
فکنده زیـر زنجیـرم، مکان داده بـه زندانم

نموده همچو خال روی خود آخر سیه حالم
نموده چون پریشان موی خود خاطر پریشانم
نیم یوسف که در چاه زنخدانت شوم ساکن
نیم یعقوب تا منزل شود در بیت احزانم
مگر من بیژنم کافکنده‌ای در چاه تاریکم
بود اشك بصر آب و بود خون جگر نانم
ز نوك خامه‌ام می‌ریخت دایم لؤلؤ و مرجان
کنون یاقوت می‌ریزد همی از نوك مژگانم
زمیدان بلاغت گوی سبقت برده‌ام، لیکن
کنون چون گوی سرگردان‌نم از آسیب چوگانم
همی از بحر مواجم گهرها می‌شدی ظاهر
کنون از چشمهٔ چشمم گهر ریزد به‌دامانم
بدم سرحلقهٔ اهل کمال، ای آسمان، آخر
به‌چشم خلق کردی کمتر از طفل دبستانم
ز چرخ واژگون دارم شکایتهای گوناگون
مگردستم رسد روزی که داد از چرخ بستانم
برای دادخواهی در حضور حضرت والی
زحال خویشتن خواهم که تا لختی سخن رانم
مرا چون بلبل شیدا مکان بودی به‌گلشنها
کنون چون جغدها گردیده منزل کنج ویرانم
مکان بوده است اندر پای سرو و سایهٔ بیدم
ز سرما، حال، در زندان به‌سان بید لرزانم
حدیث «اکرم الضیف» از نظرها محو شد گویا
اگر هم کافرم، آخر به اهل رشت مهمانم
به‌سان رود جیحون چشمه‌ها جاری است ازچشمم
به‌سان بیخ مرجان رخنه‌ها افتاده برجا:

اگر چندی بدم سالك میان ناجی و هالك
ندانستم، نفهمیدم، خطا کردم، پشیمانم
مرا باید می اندر ساغر و معشوقه در بالین
کجا، کی، آشنایی بود با آیین وایمانم
خرابات است مأوایم، بود دیر مغان جایم
جزاین دینی نمی‌جویم جز این کیشی نمی‌دانم
کتابم صفحهٔ روی است ومسجد حلقهٔ گیسو
بود این مذهبم، گر کافرستم ار مسلمانم
به‌اقرار است‌گر اسلام و ایمان است گرمذهب
من اکنون قائل‌حقم، مسلمانم، مسلمانم
الا ای حکمران ملك‌گیلان، تا به کی داری
به‌کین درکنج زندان و قرین با آه و افغانم؟
گمان‌کردی‌که من شیرم، نمودی قصد نخجیرم
فکندی زیر زنجیرم مکان دادی به‌زندانم
اگر رندم اگر قلاّش، اگر مؤمن اگر کافر
به‌هر حالت تو را از جان دعاگو و ثنا خوانم
به زندان بودنم بر عز و اجلالت چه افزاید؟
بده کامم که تا کامت دهد دادار سبحانم
نمودی دستگیرم، بازگیر از مکرمت دستم
فکندی گر ز پایم، باز برپا دار زاحسانم
مرا زاین شعر جانپرورنبودی هدیه‌ای خوشتر
سلیمانی تووهن مور، این شعراست چون رانم
بزرگان شاعران را هیچ وقت ازخود نرنجانند
تونیزازخویش، ای‌کان کرم، از خود مرنجانم
به‌گلزار فصاحت عندلیب نغمه‌پردازم
خلاصم زاین قفس فرما و جا ده در گلستانم

بود تا چـرخ نیلی سایه افکـن بر سر مـردم
نگردد از سرت کم سایـهٔ الطـاف یـزدانم

والی که شاعرنبود تا جواب‌گوینده را به‌نظم بدهد لذا شاعری به‌نام‌سید باقریزدی به‌او کمك کرد وچنین پاسخ داد:

جبین پرچین گمان کردی که من سالار ترکانم
که بتوانی ز ره بردن بدین نیرنگ ودستانم
تواهریمن زهر سو در کمین خاتم دین، مـن
به حفظ خاتم دین در کمینت چون سلیمانـم
تو آن هاروت افسون‌خوان وچـاه بابلت زندان
نه یزدان من ولیکن تاب برق قهـر یزدانـم
سگ‌گیرنده را جهل است بند از پای بگشادن
نشاید برمن این معنی، که پندآموز لقمانـم
زچاه بیژن ویعقوب و یوسف‌گفتگو کـم کن
تو جادو و منم موسی و زنجیر است ثعبانم
حدیث «اکرم‌الضیف»م همی‌خوانی، نمی‌دانی
که من در ملك «لاتلقوا بایدیکم» نگهبانـم
صنم‌گویی، صنم جویی، صنم‌خوانی، صنم‌دانی
به‌عزی دست بیعت داده مـی‌گویی مسلمانـم
گـدای دانش جهلی تو برخـود چند مـی‌بالی
به‌تردستی، که من غواص بحـرعلم وعـرفانم؟
میفکـن دانهٔ تـزویـر و دام حیلـه‌ام در ره
که من عنقای عقلم، برتر از وهم است دیوانم
سخن از «رَبِّ ارْجِعُنا» و «نِعْمَ‌الصالح»م گفتی
جواب از «أخْسَئوا» بشنو بمان در قعـر نیرانیم

مـراگفتی بـه‌افسون رام گردانی، نـدانستی
کـه مـن پروردهٔ ذات خدیو تـاج کیهانم
امیر کامـران را عبد و شاهنشاه را چـاکر
که بهرامش به‌کف خنجر بود من نیز دربانـم
به شاه سـدره من طـاووس بـاغ عاقبت‌بینم
نیم آدم کـه تا ز افسون برد از راه، شیطانـم
روا باشد اگـر گـویم پـی اظهار قـدر خـود
کـه چرخ فـر دولت را مه و خورشید تابانـم
نشاید بست با نیرنگ چشم‌عقل عـاقل را
مـزوّر عمـروعاص ومن غـلام شاه‌مردانـم

یکی دیگر از نمایندگان اعزامی پایتخت که بعد از والی، حاکم گیلان شد، ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله بود (۱۳۰۲ه) که دختر ناصرالدین شاه، افسرالدوله، را درحبالهٔ نکاح داشت. روایت است که وقتی حکمران جدید بـه‌رشت وارد می‌شد، ورزشکارهای رشت، معلوم نیست به‌چه مناسبت، با میل و کباده به‌پیشوازش رفتند و شهر را آذین بستند و به‌سان ظهور دجال مرتباً سازونقاره زدند. کالسکهٔ چند اسبهٔ حاکم درمیان ولولهٔ تماشاچیان وشاطرهای حکومتی با چماقهای سرنقره و نشان و لباسهای اونیفورم نمایان گردید. فراشان همراه شاطرها با جملات معروف همیشگیشان: «پاشوسرپا»، «بایست سرجا»، «روکن به‌دیوار» راتکرارمی کردند وخان حاکم چون تحفهٔ نظنز با چنین وضع، درحالی که غبغب گرفته در کالسکه لم داده ازپشت شیشهٔ کالسکه مستقبلین را نگاه می کرد، به‌دارالحکومه ورود کرد.

شیخ صادق هراتی، که یکی ازفراشان آن زمان بود، دردستگاه مؤیدالدوله نقشهای مهم ایفا می کرد و بسیاری ازامور با مداخله ووساطت و کارگردانی او فیصله می یافت. بعد که گندش درآمد ومطرود گردید، قهوه‌خانه‌ای مقابل شهربانی حالیهٔ رشت ترتیب داد ومجلس قماری راه انداخت که تازه به‌دوران رسیده‌ها وحاجی زاده‌های کم‌عقل پولدار و بچه اعیانهای نادان را به‌لطایف‌الحیل به قمارخانه‌اش

می‌کشانید وحسابی سر کیسه‌شان می‌کرد.

داستان مهدی‌توکلی بزاز و بر باد رفتن ثروتش درقمارخانهٔ هراتی‌ازواقعات مشهور آن‌زمان بود که سالمندان حکایت نموده‌اند، وچون قهوه‌خانهٔ بزاز پاتوق ورزشکاران ومحل تجمع داش‌مشدیها و باباشملها بود، با سابقهٔ ارتباط‌متصدیش با حاکم وقت عملاازهرنوع معترضی معاف وازهرگونه بازخواستی مصونیت داشت.

مؤیدالدوله تا اوایل مشروطیت زنده بود وعضویت محکمه‌ای راداشت به‌ریاست محمدحسن میرزا مؤیدالسلطنه، با شرکت چند نفرازجملهٔ آنها محسن صدر(صدرالاشراف) که آزادیخواهان رامحاکمه‌ومحکوم می‌کردند. شگفت‌آنکه صدرالاشراف درخاطراتی که بعد ازفوتش در مجلهٔ وحید انتشار یافت خود را ازطرفداران مشروطیت وآزادی جا زد وجسته‌گریخته خود را ازاولیاءالله معرفی کرد وعجیبتر آنکه‌دردوران‌بلبشوی مملکت، با وجودآن‌همه «سوابق درخشان!» به‌ریاست مجلس سنا هم رسید.

ابونصرمیرزا حسام‌السلطنه یکی دیگرازحکام‌گیلان است که ازسال۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ه ق درگیلان حکومت کرد. حسام‌السلطنه پسرعموی ناصرالدین‌شاه بود که شهرتش را مدیون پدرش سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه می‌باشد.

گزارش اوتحت عنوان «سفرنامهٔ طوالش»، اخیراً به‌همت آقای ابراهیم صفائی چاپ وانتشاریافته است.

حاکم دیگرگیلان میرزا احمدخان مشیرالسلطنه بود، واوسه‌باربه‌حکومت گیلان منصوب شد: باراول به‌سال۱۳۰۱ه ق بعدازعبدالله‌خان والی، نوبت دوم به‌سال ۱۳۱۰ه ق، وبارسوم به‌سال ۱۳۱۳ قمری؛ وپیش‌ازانتصاب حکومتی، جهت بازدید املاك وبررسی‌وضع‌مالیاتی‌گیلان اعزام شدکه طرزدریافت‌مالیات اراضی تا چندی پیش براساس ممیزی اوصورت می‌گرفت.

به‌مشیرالسلطنه درچندکیلومتری رشت،آنجاکه به‌نام خلعت‌پوشان معروف است، خلعت پوشانیدند.

ازواقعات حکومت اوسوخته شدن تمامی بازاررشت است. ساختمانهای

شهری تا چندی پیش نوعاً چوبی بود که با سفال ولیق، که نوعی نبات بومی است، پوشیده می‌شد و آهن و روی و فلزات دیگر استعمال کمتری داشت؛ سنگ وسمنت و اسفالت و بتون مطلقاً به‌کار نمی‌رفت؛ سقف و کف اتاقها وستون ایوانها همه ازچوب بود. نتیجه این می‌شد که با وزش بادهای موسمی (باد گرم) ساختمانها خشك ومستعد پذیرش حریق می‌گردید وجهش یك جرقهٔ کوچك کافی بود که وضعی خطرناك ایجاد کند. آتشسوزیهای متعدد گیلان، که درسابق رخ داده است، به‌علت فقد اطفائیه و بی‌احتیاطیهایی که به‌عمل می‌آمده است، صدمهٔ زیاد رسانیده وخسارات هنگفت به‌بار آورده است.

مشیرالسلطنه همان کسی است که وقتی محمدعلی‌شاه متمم قانون اساسی را امضا می‌کرد، گفت: حال که اعلیحضرت مطابق میل مردم قانون اساسی را امضا می‌فرمایند، خوب است دیگرمجلس شورای ملی و وکلای ملت سر جای خود بنشینند ودر کارهای سیاسی مداخله نکنند.

وی پس ازترورشدن اتابك به‌نخست وزیری رسید وبرای انتخابش به این سمت، شاه ازمجلس رأی‌تمایل نخواست زیرا تمایل مجلس به‌ناصرالملك قراگوزلو بود.

کابینهٔ مشیرالسلطنه دوامی نکرد وبراثراستیضاح مجلس، چهل روزبعداز تشکیل، ساقط گردید وابوالقاسم ناصرالملك به‌نخست وزیری انتخاب شد (رمضان ۱۳۲۵ هـ ق).

مشیرالسلطنه ازرجالی بود که جداً اعتقاد داشت مذاکره در امورسیاسی مملکت خاص وزراست و به‌وکلای مجلس نمی‌رسد که دراین امورمداخله کنند.

همواست که وقتی یکی‌ازمباشرین املاکش به‌او گفت: «گاوحضرت‌اشرف آن‌قدرقوی ونیرومند است که روزانه سه من‌شیر می‌دهد.» پاسخ داده بود: «البته که باید چنین باشد، زیراگاومشیرالسلطنه ــ مشیرالسلطنهٔ گاوها است.»

شاهزاده عباس‌میرزا ملك‌آرایکی دیگرازحکام گیلان بود که به‌سال ۱۳۱۱ هـ ق، بعد از دورهٔ دوم حکومت مشیرالسلطنه، به‌حکومت گیلان منصوب گشت. احداث راه شوسهٔ رشت ــ قزوین‌دردوران این شاهزاده انجام گرفت. مهندس‌راه

مردی روسی و باستیلمان نام داشت که عبورومرور اهالی را در این راه مدتها قدغن کرد. مردم به‌حکومت شکایت بردند و دادخواهی کردند، لیکن از دست حکومت کاری ساخته نبود. با توالی شکایت و مداخلهٔ علما و افراد ذینفع، قراردادی تنظیم شد که به‌موجب آن تا حدودی رفع اشکال به‌عمل آمد و این عین قرارداد است که بدون هیچ‌گونه تحریف یا اصلاح عبارتی درزیر درج می‌شود:

به‌تاریخ یکشنبه بیستم شهر جمادی‌الاخری قوی‌ئیل ۱۳۱۳ در محضر حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده ملک‌آرا حکمران گیلان دامت شوکته با حضور جناب پخیطانف قونسول دولت بهیّهٔ روسیه و سرکار مسیو باستیلمان رئیس راه شوسه تشکیل مجلس شد. جمعی از علما واعیان وسرکارعمدةالامرا آقا میرزا علی‌اکبرخان سرتیپ اول کارگذار دولت علیه ایران و تجار حضور داشتند محض رفاه حال اهالی گیلان سرکار مسیو باستیلمان در این مجلس محترم شرط نمود که از امامزاده هاشم الی رشت هریك از اهالی که دراین‌جا هستند در ذهاب وایاب بخواهند در تمام مسافت مذکوره سواره عبور نمایند و بارهایی که متعلق به‌خودشان است یا مال مکاری گیلانی حمل کنند از قبیل ابریشم ولاس وپیله وبرنج و جو وهیزم وزغال و علف و سراچینه و مرکبات وغوره وانگوروگردو و دوشاب وسیر وخربزه وهندوانه وسیب وبه و ازگیل و امرود ونارترش و جاروب ومرغ و تخم‌مرغ و ماهی و کدو وبارآهك وگاووگوساله وازهرقبیل چوب‌آلات جنگلی که از ده به شهروارد می‌شود ومال خالی برمی‌گردد نباید چیزی بدهد چنانچه صاحب مال برای خود جزئی خرید نماید و مقصود تجارت نباشد نباید چیزی بدهد مگر آنکه بارتجارت واردشهرشود و یا ازشهرخارج شود ازاین‌تعهد خارج‌است کاسکه‌وعراده معاف نمی‌باشند درمقابل این همراهی‌حضرات اهالی گیلان‌متعهد شدندکه ازپیربازارالی امامزاده هاشم که مسیو باستیلمان ازاین خط‌معمول‌راه شوسه می‌سازدهرقدرزمین بجهت اصلاح واعوجاج راه لازم دارند مجاناً و بلاعوض بدهند چربیایی که بجهت ساختن تلفن

یا تلمبار وسکنای موقتی عمله‌جات لازم دارند ازجنگل از درختهای بی‌حاصل مختار باشند ببرند پس ازاتمام راه چوبهایی که از تلمبار واچیده می‌شوند به‌صاحبانشان بدهند و به‌جهت قراولخانه درهرجا که می‌خواهند ده ذرع درده ذرع مجاناً داده شود زیاده را خریداری کنند هرگاه کسی بخواهد ممانعت کند اهالی محل متعهدند جوابگو باشند مقصود از اهالی مردم گیلان‌اند محل مهرقونسولگری روس ــ جای مهرحاجی خمامی و شریعتمدار ــ نمرهٔ ۳۳۷ در ۲۷ ج ۲ ثبت کارگذاری شد ــ جای مهرملك آرا.

آقا باقر آبدار، مشهور به‌سعدالسلطنه، یکی دیگر ازحکام پیش ازمشروطیت گیلان بود ــ مرد خودخواه ومستبدی که تصور می‌نمود بااعمال قدرت هر کاری را می‌توان انجام داد. ازواقعات دوران حکمرانیش یکی این است که ملاحسن تحویلداری، روحانی طرف توجه عامه، را،معلوم نیست به‌چه‌علت، به‌دارالحکومه احضار کرد. ملاحسن به‌پیغام حکومت، از آن جهت که علت احضار اعلام نشده بود، وقع نگذاشت و به‌دارالحکومه نرفت. اصولا علما وطبقهٔ روحانی شهر، به جز آنهایی که سیاست‌پیشه بودند، ازتماس باحکومت ومأمورین‌دولتی ابا داشتند، مگر آنکه مورد ازموارد ادای یك وظیفهٔ شرعی باشد. حاکم مجدداً پیغام داد و تأکید کرد وخط و نشان کشید. ملاحسن، برای باردوم، بازمعذرت خواست وعلت احضاررا استعلام کرد. برای سومین بارعده‌ای از فراشان حکومت بــه‌خانه‌اش ریختند و او را عنفاً به‌دارالحکومه بردند و حاکم مستبد وقت دستور داد گوش روحانی بیگناه را به‌دیوار میخ کنند.

عمل ناشیانهٔ مزبور، علما را عصبانی کردو به‌اشارهٔ حاجی‌ملامحمدخمامی، که‌ازعلمای‌درجهٔ اول گیلان بود، بازارها بسته شد وشهرمتشنج گردید. خبراعتصاب، به‌مرکزمنعکس شد ومظفرالدین‌شاه بی‌درنگ سعدالسلطنه را معزول کرد و به‌حاجی خمامی نوشت که فرزندش شعاع‌السلطنه را قریباً به‌گیلان خواهد فرستاد تاخطای حاکم معزول را جبران کند و ازمردم‌گیلان، به‌ویژه روحــانیون تحبیب نماید و سفارش کرد که حاکم جدید را حاجی‌خمامی به‌جای فرزندش بشناسد.

سعدالسلطنه درسال ۱۳۲۸ ه‍ ق، به‌علت اسائهٔ ادب به‌ملاقـربانعلی، ملای متنفذ زنجان، مورد مهاجمه واقع شد و به‌سختـی کتك خورد وسرش شکست و هنوزجهت مداوا به‌قزوین نرسیده بود که بین راه درگذشت.

ملك‌منصورمیرزاشعاع‌السلطنه، چنانکه‌گفتیم، به‌گیلان‌آمد و برحسب‌توصیهٔ پدر، به‌مردم نرمش‌نشان داد واعمالش مورد رضایت وتأیید حاجی‌خمامی قرار گرفت. لیکن دورهٔ حکمرانیش کوتاه بود و به‌مرکز مراجعت کرد.

ازکارهای شعاع‌السلطنه کوتاه‌کردن دست‌میرزا مهدی شریعتمدارازمداخله درکارهای حکومتی‌بود وشریعتمدارکسی بودکه‌دردوران حکومت‌مشیرالسلطنه، عنوان «مشاورمخصوص» داشت وهیچ‌کاری بدون شور وتبادل‌نظربا وی انجام نمی‌گرفت.

میرزا محمود وزیردربار، معروف به‌حکیم‌الملك، حاکمی بود کـه‌گفته می‌شد به‌اجل طبیعی نمرده بلکه مسموم ومقتول شده است، واین همان‌کسی‌است که در یکی از سفرهای مظفرالدین شاه به‌فرنگ ملتزم رکاب بود و درپاریس، هنگامی‌که شاه به تماشای کـارخانهٔ چینی‌سازی می‌رفت، مورد حملهٔ یك نفـر فرانسوی، که قصد کشتن شاه را داشت، واقع شد، ولی حکیم‌الملك به‌چابکـی حملهٔ قاتل را دفع‌کرد واوراگرفته تحویل پلیس داد. ازکارهای زمان‌حکومت حکیم‌الملك حذف شدن مشاغل بی‌حقوق بود. افرادی به‌عناوین مختلف‌استخدام می‌شدند بدون اینکه دارای سمت بوده ویا اهلیت و صلاحیت داشته باشند؛ فقط به‌درد تشریفات وجلال ودبدهٔ حکام می‌خوردند و حقوقشان می‌بایست از محل ده‌یك ده‌نیم دعاوی، که ازطرف حکام وصول‌می‌شد، یا درآمدهای پیش‌بینی‌نشدهٔ آنها تأدیه می‌شد. بدیهی است که تأمین سالیانهٔ حقوق این افراد مستلـزم فشار بیشتری به‌مردم بود.

حکیم‌الملك این روش را متروك ساخت وطولی نکشیدکه او را در اطاق خوابش مرده یافتند. گفته می‌شد به‌دستورصدراعظم وقت، امین‌السلطان، که او را رقیبش می‌پنداشت، مسموم‌شده است. ولی‌مرحوم محمود محمود این نسبت را درتاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس رد می‌کند وآنرا تهمتی بیش‌نمی‌داند.

محمد ولی‌خان خلعت‌بری سه‌بار به‌حکومت گیلان منصوب شد باراول و دوم با لقب نصرالسلطنه به‌سالهای ۱۳۱۷ و۱۳۲۵ه ق ازطرف دولت، و بار سوم به‌سال۱۳۲۷ ه ق به‌نام سپهدارازطرف ملت؛ ودرهرسه‌بار به‌آبادانی‌شهرو تشویق طالبان علم رغبتی آشکارنشان می‌داد. احداث باغ «سبزمیدان» رشت از یادگارهای اوست. محل مزبور درسابق استخر بودکه ازآن بوی عفونت برمی‌خاست وچه بساکه‌کانون امراض گوناگون نیز بود. سپهدار دستور داد استخر را بخشکانند ودرازاء هزینهٔخشکانیدن‌استخر، اراضی مجاوراطرافش رابه‌متصدیان این‌کاربخشید.

احداث جادهٔ رشت ــ لاهیجان را نیزازاقدامات وی نقل کرده‌اند.

دریکی ازروزهای عید نوروزکه شاگردان مدارس را به سلامش بردند، به‌هرشاگرد یك سکهٔ ده‌قرانی تازه عیدی داد، به‌معلمین و مدیران مدارس البته خیلی بیشتر.

وقت دیگری‌که به‌بازدید مدرسهٔ«اتفاق» رشت،واقع درکوچهٔسعیدالملك، رفت، درمیان صفوف شاگردان ازده‌نفر(به‌انتخاب خودش) دوسؤال کرد وچون آنها به‌خوبی ازعهدهٔ جواب برآمدند به‌هرنفرشان یك اشرفی مظفری جایزه داد وبا خوشوقتی تمام مدرسه را ترك گفت.

یکی ازنقاط‌ضعف سپهداررا عجله‌اش درقضاوت نام برده‌اند، ویك‌نمونهٔ آن واقعه‌ای‌است که‌برای ملالطف‌الله نام پیش‌آمد. اجمالش این است که‌نامبرده متهم به‌ازالهٔ بکارت دختری شد وپیش از آنکه اتهام به‌ثبوت برسد ومجلس تحقیقات‌کارخود را به‌پایان‌برساند، وی‌را، با سربرهنه وکتهای بسته، نزدسپهدار بردند وبه‌دستوراومتهم را به‌فلك بستند وآن‌قدرزدند تا بیهوش شد.

رابینوواژهٔ «خلعت‌بر» را مشتق ازواژهٔ «خلابر» می‌داند وآن عنوانی‌بود که به‌ملازمان وخدمتگذاران امرا وحکام داده می‌شد.

شرح تفصیلی احوال سپهداردرجای دیگرهمین‌کتاب خواهدآمد.

ابوالفضل‌میرزا عضدالسلطان، فرزند مظفرالدین‌شاه، یکی دیگر از حکام پیش ازمشروطیت‌گیلان است که دکترمؤدب‌الدوله نفیسی، فرزند مرحوم ناظم‌

الاطباء، سمت پیشکاریش را داشته وطبیب مخصوصش بوده است.

عضدالسلطان، که با صادق اکبر (سردارمعتمد) دوست بود، معلـوم نشد چرا دفعتاً این دوستی را بهم زد ودستورمهاجمه به«اُمشه» را داد. ظاهراً گفتگوی یك فراش حکومت را با یك زارع اُمشه‌ای، که مورد پشتیبانی سردارمعتمدبود، منشأ این بهم خوردگی می‌دانستند. قدرمسلم اینکه تعدادی خانه‌های زارعانه به دست مأمورین حکومت طعمهٔ حریق شد، بسیاری ازاموال قریه براثر تصادم بین مأمورین دولت وزارعین به‌تاراج رفت،وعده‌ای هم دستگیرشده به‌زندان افتادند.

ازطرف منورین گیلان به‌عضدالسلطان پیشنهاد شده بود اجازه دهد مجلس مشورتی با حضورنمایندگان اعیان واصناف وتجار درداراالحکومه تشکیل یابد تا امور اداری مربوط به‌منطقهٔ گیلان با مشاوره و صلاح‌اندیشی هیئت مزبور به موقع اجرا درآید. ولی عضدالسلطان این پیشنهاد را نپذیرفت وپیشنهاددهندگان را درمعرض عتاب وتوبیخ قرارداد.

دردورهٔ حکومت عضدالسلطان، زنی دررشت زندگی می‌کرد به‌نام‌خانم فکلی که بسیارزیبا وگویا منحرف هم بود. به‌حکایت آقای ناظم‌البشر، کـه از معمرین گیلان است، زن مزبور با عضدالسلطان روابط جنسی داشت. خبر مزبور درمحضرحاجی خمامی مطرح شد واوحکم کردکه زن مزبور باید ازشهراخراج شود. قوام‌الشریعه مأموراجرای دستورمجتهدگردید ووقتی به‌خانهٔ خانم‌فکلی‌رفت، ملازمانش وی‌را به‌داخل‌خانه هدایت کردند و بعد از فهمیدن موضوع مأموریت قوام، اورا به‌بهانهٔ نبودن شخص منظوردرخانه به‌انتظارنشانیدند و با اعلام‌مراتب به‌عضدالسلطان ومراجعهٔ فوری او به‌حاجی‌خمامی مبنی براینکه زن‌موردنظرمجتهد صیغهٔ اوست وشایعات منتشره درباره‌اش حقیقت ندارد، حکم تازه‌ای ازحاجـی خمامی که حکم قبلی را باطل می‌کرد صدور یافت وقوام با دریافت دستخط مجتهداز خانهٔ خانم فکلی بیرون رفت.

میرزا صالح‌خان وزیراکرم، که لقب دیگرش آصف‌الدوله است، یکی از حکام دیگر گیلان‌است که قدرت فرمانداریش، به‌علت تقارن با جنبش‌مشروطیت، محدود بود. گزارش وی به‌تهران دربارهٔ نحوهٔ انتخاب بحرالعلوم ازطرف‌سلسلهٔ

علما، انتخابات دورهٔ اول تقنینیهٔرشت را تا حدی متزلزل ساخت. چه،گزارش این بودکه انتخاب حاجی آقـامیررشتی (بحرالعلوم) برطبق نظامنامه بـهعمل نیامده است. عـدهٔ معدودی درخـانهٔ شریف‌العلماگردآمـده او را بهاین سمت برگزیده‌اند، اکثرعلما راجع بهانتخابش اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند.

نصرةالله‌خان امیراعظم بعدازمیرزاصالح وزیراکرم با یکصد نفرقزاق به فرماندهی کاظم آقا میرپنج بهفرمانداری گیلان ورودکرد. نامبرده را محمدعلی‌شاه مخصوصاً برای سدّ راه افکارآزادیخواهانه بهاین سمت برگزیده بـود. چه، طولی نکشیدکه ابوالقاسم افصح، مدیر روزنامهٔ خیرالکلام، وسید جلال شهر-آشوب (سیف‌الشریعه) واحمدکلاهدوز و اسدی علاقبند را بهجرم فعـالیت در جنبش مشروطه بهچوب‌بست وروزنامهٔ خیرالکلام را توقیف وانجمن‌ابوالفضلی را منحل‌کرد. افصح بعدازاین ماجرا بهتهران رفت وازاوشکایت‌کرد و فرماندار را بهمحاکمه کشید.

امیراعظم درمخالفت‌با افکارآزادیخواهانه ازحمایت‌کامل شریعتمدار(میرزا مهدی) برخورداربود. ازپولهایی‌که شریعتمدار برای مخالفت بـا مشروطیت از طبقهٔ ملاك واعیان واشراف‌گرفت سههزارتومان نصیب امیراعظم وبیست هـزار تومان نصیب محمد علی‌شاه شده بود. صدیق‌الرعایا در دورهٔ فرمانروایی ایـن شخص ــ معلوم‌نشد بهچه علت ــ بهقتل رسید. قتل مزبوررا بهکاس‌گل فومنی و مهدی قصاب سرائی نسبت‌دادند، وهردونفررا بازداشت‌کردند. پس ازآنکه‌مدتی ازحبسشان‌گذشت وبرگه‌ای ازآنها کشف‌نشد دردورهٔ فرماندار بعدی، ظهیرالدوله، با دادن ضمانت آزاد شدند.

کاسگل فومنی ازپهلوانان‌نامی‌گیلان بود ودرفن‌کشتی‌گیری محلی‌هماورد نداشت وهمهٔ پهلوانان همعصرش را مغلوب ساخته بود. کاسگل اعلام‌کرده‌بود حاضراست باعلی‌قلیچ‌داغستانی، که‌تازه‌ازقفقازبه‌رشت‌آمده نمایشهای‌محیرالعقول می‌داد، کشتی بگیرد ولی علی‌قلیچ پیشنهاد را ردکرد، زیرا حرفه‌اش کشتی‌گرفتن نبود.

ازواقعات دیگر این زمان‌کشته شدن میراحمد تبریزی، برادرزادهٔ مستعان-

الملك،است که همراه غلامرضا نام به‌انزلی آمده درمهمانخانهٔ دلال‌اف منزل‌داشت. قتل مزبور به‌منظور ربوده شدن پولهای مقتول رخ داد. دویست لیرهٔ همراه مقتول را قاتل ازجامه‌دانش ربود وفرارکرد، ولی دستگیرشده همراه دلال‌اف وکارکنان مهمانخانه به‌مرکزاعزام شد.

واقعهٔ دیگراین زمان اشارهٔامیراعظم به‌عمیدهمایون، نایب‌الحکومهٔانزلی، دربارهٔ قتل ابوالقاسم‌گرکانی است که ازمشروطه‌خواهان فعال انزلی بود و اورا طبق این دستورتا سرحد مرگ زدند وجسد نیمه‌جانش را نزد امیراعظم به‌رشت فرستادند. گناهش‌گویا این بودکه چرا عباسقلی‌خان آدمیت وندیم‌باشی را،که از راه انزلی به‌روسیه می‌رفتند، بازداشت کرده وچرا نامه‌ای راکـه محمدعلیشاه به عباس‌افندی نوشته و ازاوخواسته بود ازمقـام وموقعیتش در جهت نصیحت به مشروطه‌خواهان استفاده‌کند وآنها را ازدست زدن به‌این ماجراها بازدارد، ضمن بازرسی اوراق آدمیت‌ازجامه‌دانش بیرون‌کشیده ودرمعرض اطلاع‌عامه‌گذاشته‌بود.[1]

ازحکمرانان معتدل ونیک‌اندیش گیلان یکی هم‌ظهیرالدوله بود. نامش‌علی ونام طریقتش‌صفاعلی، درخاندان‌اشرافیت‌بزرگ‌شده وبا اوصاف درباری‌پرورش یافته بود، ولی فطرتی پاك وروحی آزادمنش داشت.

وقتی ازشهرت و مقام معنوی قطب سلسلهٔ نعمت‌اللهی، حاجی‌میرزاحسن صفی‌علی‌شاه، آگاهی یافت درصدد برآمد به‌جمع سلسلهٔ مزبور بپیوندد، ولذانزد صفی‌علیشاه رفت ودرهمان مجلس اول چنان مجذوب ودلباخته شدکه سراز پـا نشناخت. معروف است که وقتی تقاضایش را اعلام نمود، صفی‌علیشاه به‌اوگفت: این‌کارازتوساخته نیست. زیرا هنوزکالسکه ونوکرهایت به‌انتظارایستاده‌اند وتو با لباس‌فاخرشاهزادگی اینجا نشسته‌ای وبا این وصف چگونه می‌توانی‌درویش شوی. ظهیرالدوله‌گفت: من‌آمده‌ام نزد شما تاآنچه بفرمایید اطاعت‌کنم.
مرشد پرسید: آیا حاضری امتحان بدهی؟ ظهیرالدوله‌گفت: آری.
صفی‌علیشاه فرستاد چند ذرع چلواری‌خریدند وازآن یك پیراهن‌درویشی

۱) یادداشت‌خطی چاپ‌نشدهٔ مرحوم ترکانی.

دوختند. وقتی دوخت ودوزتمام شد، به‌اوگفت باید اول پیغام بـدهی کالسکه و نوکرهایت بروند. درثانی باید این پیراهن سفید را بپوشی وبا سروپای‌برهنه کشکول به‌گردن راه‌بیفتی درخیابانها ودرمدح مولای متقیان شعربخوانی وآنچه مردم رهگذربه‌کشکولت می‌ریزند بیاوری اینجا.

صفاعلی دستورمرشد رامو به‌مواجراکرد ومعروف است‌که مردم وقتی‌داماد شاه را درچنین حالت دیدند سکه‌های طـلاونقره به کشکولش ریختند، و بـا مراجعتش نزد مرشد، اعلام‌کردکـه همهٔ دستورها را مطابق دلخواه انجام داده‌ام ولی‌می‌خواهم بدانم فلسفهٔ این‌کارچه‌بود وفایده وتأثیرش چیست؟ صفی‌علیشاه به‌اوجواب داد: اثراین‌کارآن است‌که غروررا درشخص می‌کشد. من می‌خواستم شما را ازاوج عظمت، که غروروانتساب به‌سلطنت درشما پدیدآورده است، به‌زیر آورم‌که بدانی با مردم روزگاربایستی مانند یك انسان بـا حقوق یکسان رفتار نمایی. ظهیرالدوله، بعدازاین ماجرا، آن‌قدردرتهذیب اخلاق وتـزکیهٔ نفس کوشید تا شخصیتی ممتازیافت. به‌مردم‌محبت می‌نمود، ازآزادی حمایت‌می‌کرد وخود را درخدمت اجتماع‌گذاشته بود.

ظهیرالدوله را محمدعلی شاه در محرم ۱۳۲۶ ه‍ ق بـه‌حکمرانی‌گیلان فرستاد، بدین منظورکه شورش‌گیلان را با حلـم وحوصلهٔ اوبخواباند. چـه، انجمنهای عدیده‌ای‌برای پاسداری اصول مشروطیت تشکیل یافته بودکه‌اعضای مستعد خود را باسلاحهای‌گرم و سرد آشنا می‌ساخت و به‌فراگرفتن تعلیمـات جنگی وامی‌داشت.

ازانجمنهای معروف‌آن زمان درانزلی فرقهٔ مجاهدین و انجمن عدالت، و دررشت انجمن اخوت وانجمن ابوالفضلی بود. وجه تسمیهٔ انجمن ابوالفضلی این بود که با معرفی خود به‌نام دسته‌ای عزادار وسینه‌زن، از مداخلهٔ حکام‌کسب مصونیت نموده بتوانند آزادانه درامور اجتماعی وسیاسـی بحث‌کنند. انجمن ابوالفضلی راسیدعبدالوهاب صالح رهبری می‌کرد. انجمن مزبوردرخانهٔ‌حاجی آقاناصرصوفی تشکیل می‌یافت‌که از ظاهـرآن جزاجتماع معـدودی متدین در مجلس روضه خوانی چیزی دستگیرنمی‌شد.

وقتی افراد انجمنها ازرفتن محمدعلی‌شاه بـه‌باغ شاه اطلاع یافتند واز اعلامیهٔ سران ملیون تهران دایر به‌لزوم مبارزه با شاه‌آگاه شدند، به‌عمارت‌حکومتی ریخته مخزن را تصرف‌کردند وآنچه اسلحهٔ کارآمد بود بین مجاهدیـن تقسیم کردند ویك عده دوهزارنفری ازاین جمعیت مسلح به‌جانب مرکز به‌حرکت در-آمدند، که ظهیرالدوله با زبان نرم وبیان منطقیش آنها را ازدوشنبه بازار (سنگر) برگردانید وبا دادن بارعام ونصایح مشفقانه ساکتشان کرد.

ظهیرالدوله فرزندش ظهیرحضوررا به‌حکومت انزلی فرستاد و این بار دوم انتصابش به‌حکمرانی گیلان بود. اهالی انزلی، که از آتش‌گرفتن انبارهای برنجشان ــ که‌گفته‌می‌شد به‌دست‌ایادی‌عباس‌خان انزلیچی(عمیدهمایون) به‌تحریك سردارمنصورصورت‌گرفته ــ عصبانی بودند، با تعیین ظهیرحضور به‌حکومت‌انزلی کمی امیدوارشدند. سردارمنصور، که اهالی انزلی درواقعهٔ صید ماهیهای حلال ازاوخاطرات ناخوشی داشتند، با لیانازوف بـه‌ضررصیادان تبانی کرده بود. در امتیازنامهٔ لیانازوف که صید ماهیهای حرام را به‌دست آورده بود ماهیهای حلال استثنا شده و مختص صیادان انزلی بود. ولی لیانازوف با جلب موافقت‌اولیای دولت به‌وسایلی که خود بهترمی‌شناخت، صید ماهیهای حلال را نیز به امتیازش افزوده بود. سردارمنصورصید ماهیهای‌حلال را به‌مبلغ ۲۲هزارتومان‌ازلیانازوف اجاره‌کرده ودرحدود هشتاد هزارتومان به‌صیادان اجاره داد، به‌شرطی که ماهـی سوف را مجاناً به‌ادارهٔ شیلات تحویـل دهند. درآن زمان ماهی سوف مصرف خوراکی نداشت ومعلوم نبود به‌کدام دلیل شرعی تحریم شده است. مستأجرین مکلف بودند ماهی سوف‌را رایگان به‌ادارهٔ شیلات تحویل دهند ولی خودسردار منصورقیمت ماهیهای تحویل شده را ازادارهٔ شیلات وصول می‌کرد.

سردارمنصورمدتها گمرکات گیلان‌را نیز ازدولت‌اجاره داشت وبه‌میل‌خویش حق‌گمرکی وعوارض می‌گرفت. حتی‌حمل تخم‌مرغ به‌سرحدات شمالی کشور از پرداخت عوارض معاف نبود. سردار منصور به کرجـی‌بانان ولتکه‌چیها نیز مالیات بسته بود. خالصجات ومستغلات دولت نیز در اختیـارش بود وبه‌اجاره واگذارمی‌کرد؛ به‌طوری که درآمدسالیانه‌اش ازاین مبالغ جمعاً ازصدهزارتومان

افزون می‌شد. این تحمیلات تازمانی که گمرکات به بلژیکیها واگذار شد همچنان ادامه داشت. عوارض تخم‌مرغ و مالیات کرجی بانان و لتکه‌چیها فقط دراوایل جنبش مشروطیت لغو گردید[1]. سردارمنصور به‌سال ۱۳۲۳ ه ق حاکم انزلی وعباسخان عمید همایون معاونش بود.

به‌دستورمحمدعلی شاه ضمن بمباران‌مجلس‌شورای ملی و تخریب‌خانه‌های حول وحوش، خانهٔ ظهیرالدوله نیز به‌اشارهٔ لیاخف، افسرقزاق که شخصاً درمحل حضورداشته فرمان می‌داد، به‌توپ بسته شد وویران‌گردید. اثاث واموال خانه‌اش کلا به‌یغما رفت. دختر و عیالش توران‌آغا، دختر ناصرالدین شاه، به زحمت توانستند باسروپای برهنه جانشان را ازخطرمرگ بیرون بکشند.

ظهیرالدوله بعدازاین ماجرا به‌بادکوبه رفت ودرنامهٔ گله‌آمیزش به‌محمد علی‌شاه سرزنشش کرد ونوشت چگونه‌راضی شدی سربازانت چادرازسرعمه‌ات بردارند وزنها لخت وبرهنه بام به‌بام ازترس رگبارگلولهٔ پالکونیك (سرهنگ) به‌خانهٔارمنی پناه ببرند؟

بهانهٔ پالکونیك هنگام استیضاح شاه‌این بود که ازخانهٔ مزبور به‌قزاق‌شلیك شده وتعدادی نارنجك درآن خانه‌کشف‌گردیده است. ازیادداشتهای ظهیرالدوله که وسیلهٔ دکترجهانگیرقائممقامی به‌سال ۱۳۴۸ه ق نشریافت، چنین برمی‌آید که شاه ازبمباران خانهٔ ظهیرالدوله بی‌اطلاع بوده است وبه‌همین جهت درمقام جبران برآمد، ظهیرالسلطان، فرزند ظهیرالدوله،راکه دستگیرشده‌بود، آزادکرد وبه‌خودش‌تلگراف محبت‌آمیزمخابره‌کرد؛ ونیزازیادداشت مزبور معلوم می‌شود که محرك لیاخف در تخریب خانهٔ ظهیرالدوله و ازبین رفتن اموال و به ویژه کتابخانه‌اش، مشیرالسلطنه وامیربهادرجنگ بوده‌اند.

ظهیرالدوله‌گاهی شعر می‌گفت و اشعارش مانند خود اوساده وبی‌تکلف بود. قصیده‌ای که به‌مناسبت تخریب خانه‌اش ساخته مشهور و درکتب تاریخی درج است وتکرارش دراینجا زاید خواهد بود. ادیب‌السلطنهٔ سمیعی، که بعد از

۱) از یادداشتهای مرحوم ابوالقاسم‌گرکانی.

فتح تهران به‌دست مجاهدین وخلع شدن محمدعلی‌شاه ازسلطنت درجشن نصرت ملی که درسوم شعبان ۱۳۲۷ ه ق درخـانهٔ ظهیرالدوله منعقد شده بود شرکت داشت، قصیدهٔ غرائی‌را، که خود ساخته بود، قرائت کرد ودرآن بااشاره به‌پیش‌بینی ظهیرالدوله وخط ونشان کشیدنش برای محمدعلی‌شاه به‌تعبیر یکی ازابیاتش که گفته بود:

شها چراندی اگـر سبزحاصل ملت
بهوش باش که رویاندش خدای جهـان

پرداخته، با تذکـر غلبهٔ نور برظلمت وحق برباطـل، باجملهٔ «چنین بود انتقام خدا»، که به‌حساب‌جمل تاریخ خلع محمدعلی شاه‌است، هرعمل ستیزنده‌ای‌را محکوم ساخت.

آخرین حکمران گیلان کـه فرمانداریش با انقلاب مشروطیت تصادف داشت، آقابالاخان سردارافخم‌است که بامشروطه‌خواهان خصومت خاصی‌می‌ورزید و چنان‌می‌نمودکه محمدعلی شاه او را برای سرکوب کردن آزادیخواهان گیلان انتخاب کرده است.

سردارامجد تالش، که به‌کرّات ازاو دراین‌کتـاب نام برده خواهد شد. با جماعت تالش اختلافات ملکی داشت. آن جماعت زیربارتحمیلاتش نمی‌رفتند واملاك مورد ادعای سردارا همچنان درتصرف خود داشتند وسردارمجبور به‌ترك تالش شد. سردارافخم حسب توصیهٔ محمدعلی‌شاه مامورشد سردارامجد رابرد تالش‌واورا درآنجا مستقر کند ومخالفینش‌راگوشمالی داده برگردد. حاکم‌گیلان باعده‌ای سربازوشاطروفراش وتزاق بادوعراده توپ به‌تالش رفت. مخالفین، که دعوی سردار را رد می‌کردند ودررأسشان سیداشرف کرگانرودی (شجاع‌دیوان) وانوش‌خان وسید عنایت قرارداشتند، موقتاً سکوت اختیار کردند.

سردارامجد به‌کمك قوای حکمران گیلان توانست برتالش استیلا یابد؛ ولی اختلاف، همچون‌اخگری زیرخاکستراین‌ماجرا، باقی‌مانده بود. سردارافخم شیخ‌علی بیدگلی‌را، که‌همراه پانف بلغاری به‌رشت آمده بود وخیال‌رفتن به‌بادکوبه

داشت، دستگیر کرده به‌چوب بست و سپس تبعید کرد. باتوافق عقیدتی که بین سردارافخم وملاّی متنفذ رشت، حاجی ملامحمد خمامی، برقرار بود توانست بسیاری از آزادیخواهان وروشنفکران رادرمضیقهٔحبس وتبعید بیندازد، که ازجملهٔ تبعیدشدگان سیدعبدالوهاب صالح، مجتهد معروف رشت، بود.[1]

آنچه از مجموع اوضاع واحوال این ادوار به‌دست می‌آید آن است که اقلیتی قوی وستمگر به‌اکثریتی ضعیف و بینوا حکم می‌رانده‌اند. کسانی از این جماعت که نیك فطرت و بی‌آزار و وظیفه‌شناس بوده‌اند، به‌علت عدم تجانس بادستگاه وفسادی که درقدرت رهبری وجود داشته یا به‌زودی معزول وروانهٔ گنج انزوا می‌شدند و یا به‌دسایس رقبا و سردمداران راه دیارعدم درپیش می‌گرفتند. کسانی که بالعکس دستشان تامرفق آلوده به‌خون ضعفا و بیچارگان بودومی‌خورده و می‌خورانیده وخودرا بااوضاع ومحیط وفق می‌داده‌اند، روزبه‌روز برتقربشان افزوده می‌شد. همچنانکه اعتمادالسلطنه در یکی از ایام خاطراتش (۸ شعبان ۱۳۰۹ ه ق) می‌نویسد: «هرکه بیشترخیانت کرد مقربتراست.»

۱) ناگفته نماندکه از روزگار سلسلهٔ زندیه به‌بعد افراد سرشناس دیگری نیز به‌حکومت گیلان منصوب شدندکه دوران زمامداریشان دوامی نداشت و به‌سرعت تغییر می‌یافتند. چه، دوام حکومتهای محلی علی‌الاصول به‌ثبات خاندانهای حاکمهٔ کشور وهماهنگیهای قدرتهای هرزمان باوضع موجود ومقتضیات ارتباط داشته است. معروفترین این حکام عبارتند از: نظرعلی‌خان (منتخب کریمخان زند)؛ میرزا زکی، که به‌دست اتباع محمدحسن‌خان قاجار به‌قتل رسید؛ آقاجمال، که در مراجعت ازسفر مکه کشته شد؛ هدایت‌خان، فرزند آقا جمال، که به‌آغا محمدخان قاجار یاغی شده ومقتول گردید؛ خسروخان گرجی (۱۲۳۰ ه ق)؛ عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله (۱۲۳۶ ه ق)؛ حاجی آقا بزرك منجم‌باشی (۱۲۴۵ ه ق)؛ منوچهرخان گرجی معتمدالدوله(۱۲۴۶ ه ق)؛کامران‌میرزا (نایب‌السلطنه)؛ رحیم‌خان (علاءالدوله)؛ میرزا سعیدخان وزیر؛دوستعلی‌خان (نظام‌الدوله)؛ قاسمخان والی؛محمودخان قراگوزلو(ناصرالملك)؛ زکی (ضیاءالملك)؛ وبالاخره میرزاحسین‌خان (سپهسالار قزوینی) که بررسی اوضاع فرمانداری هریك مستلزم پژوهشهایی جداگانه‌است و ما را ازهدفمان دورمی‌سازد.

فصل سوم

کاپیتولاسیون (امتیاز قضائی قونسولها)

به‌طوری‌که قبلادیده شد، امورحقوقی مردم‌را حکمرانان ایالات‌وولایات قطع وفصل می‌کردند وسازمانی به‌نام دادگستری وجود نداشت. هرجاکه نیاز به‌اطلاعات فقهی‌پیدا می‌شد، به‌حکام‌شرع‌ارجاع می‌کردند؛ وچون ازطرف‌برخی حکام، احکام ناسخ ومنسوخ صدورمی‌یافت، لذا هرگزدعوایی به‌اتمام نمی‌رسید.

ازنتایج جنگهای ایران‌وروس پیدایش یك مرجع سومی بودکه‌درمواقع حدوث اختلاف بین اتباع دودولت می‌بایست دادرسی کند. این حق‌را دولت ایران متعاقب شکست فتحعلی شاه وانعقاد عهدنامهٔ ترکمان چای پذیرفته‌بودکه اتباع روس درداخل خاك ایران مطابق قانون روسیه رفتارکنند و اختلافاتشان با اتباع ایران به‌وسیلهٔ‌کارگزارها قطع‌وفصل شود. نتیجه‌معلوم بود. باتوجه‌به‌ضعف دولتهای قاجار وبالملازمه کارگزاریها وقدرت روزافزون قونسولگریها و اتباع روس وایادی وعمالشان، به‌نام «تاجرباشی»و«اگنت». صدی نودونه محاکمات به‌نفع اتباع روس فیصله می‌یافت.

قدرت داخلی هرمحل،گذشته ازقونسولگریها، دردست حکام وملایان‌بود؛ واینان به‌علت اقتدارونفوذشان ازهمان مزایا وامتیازاتی بهره‌مند می‌شدندکه‌مورد استفادهٔ اتباع‌روس‌بود. من‌باب‌نمونه به‌چندفقره‌گزارش رسمی‌که ازطرف‌کارگزار وقت، میرزا آقاخان، به‌وزارت خارجه فرستاده شده است اشاره می‌کنیم:

گزارش‌شمارهٔ۳۴۹–۱۷ ذی‌حجه۱۳۰۶ ــ حاجی عبدالمجید تاجرگنجه‌ای شکایت نموده است‌که پولی داده وخانهٔ فتح‌الله‌خان‌رارهن

نموده و در تصرف دارم، حاجی‌خمامی حکم داده‌است که خانه‌را باید به تصرف میرعلی‌اکبر داد. چاکر عین‌اظهارات تاجر گنجه‌ای را به حاجی خمامی پیغام کردم، واوجواب داد که‌خانهٔ فتح‌الله‌خان پیش از آنکه به‌تاجر گنجه‌ای رهن تصرف بدهد، به‌من وکالت داده ومن برای میرعلی‌اکبر موصوف صیغه خوانده‌ام وخانه مال میرعلی‌اکبراست. از ایشان خواستم تامیرعلی‌اکبررا بفرستندکارگزاری، رسیدگی نمایم، درصورتی که ذی‌حق تشخیص‌داده‌شود وظیفهٔ کارگزاری‌است که‌خانه رااز یدگنجه‌ای‌منتزع‌وتحویل میرعلی‌اکبر نماید. آقا فرستادند شبانه قفل خانه‌را شکستند واثاثیهٔ‌میرعلی اکبررا به‌خانه ریختند. گنجه‌ای می‌گفت سند میرعلی‌اکبرساختگی است، اگرقسم بخوردکه توریه نیست من خانه‌را تخلیه می‌کنم. درساعت ۵ از شب‌گذشته حاجی عبدالمجید بالباس پاره و سربی‌عمامه متوحشانه به‌کار- گزاری آمده اظهارداشت قریب چهارصد نفر باچوب و چماق به‌خانه‌ام ریختند واثاثیه‌ام‌را به‌کوچه‌انداخته‌اند، خودم‌راهم کتك زده می‌خواسته‌اند خدمت آقا ببرندکه به‌زحمت زیاد ازدستشان فرارکرده به‌اینجا آمدم.

گزارش شمارهٔ ۳۸۵–۱۸ ع۲–۱۳۰۷ ــ مرزبان‌خان، حاکم سابق شاندرمن، املاکی‌که چند سال قبل به‌مهردولت، نزدخواجه‌اساطور بیع شرط‌گذاشته،هذه‌السنه، بعدازعزل ازحکومت، به‌رضایت خاطرواگذار به‌خواجه اساطورنموده‌که ازمحصول املاك مزبور استیفای طلب نموده، مجدداً واگذاربه‌خود مرزبان‌خان نماید. ایالت جلیله ووزارت مالیهٔ‌گیلان به‌اسم‌اینکه مرزبان‌خان باقی‌دیوانی دارد وباید ازاین املاك وصول‌شود، امضا نمی‌کردندکه املاك مزبور به‌خواجه اساطور واگذارشود. تاآنکه خواجه اساطور ازوزارت جلیلهٔ امورخارجه احکام‌کتبی وتلگرافی‌آورد و بعد ازگفتگوی زیاد ودادن تعارف‌ورسوم رقم وغیره به‌ایالت‌گیلان،قبول نمودندکه املاك تسلیم خواجه شود.

گزارش شمارهٔ ۳۹۳ ـ ۱۰ ج ۱ ـ ۱۳۰۷ ـ آقـا حسن، صرّاف تبریزی، ورشکست شده ودرخانهٔ شریعتمدارحاجی آقارضا متحصن گردیده دوهزار و دویست تومان به تجارداخله و خارجه مقروض است. جناب امین دیوان اظهار می‌داردکه تجار خارجه متوقعند کارگزار تمام طلبشان را وصول و ایصال دارد. چـاکر جواب داد مطـابق عهدنامه باید به‌حساب ورشکست رسیدگی شود و آنچه ورشکسته دارد بلاتفاوت بین‌طلبکاران غرما شود. نواب والا مسعود میرزا احتساب‌آغاسی‌محرمانه برای قونسول روس پیغام دادکه بیجك و تمسکات خارجه را ازکارگزار گرفته به‌ادارهٔ احتساب‌بفرستند، واین‌کاررا هم‌به‌وی رجوع کنندتامطالبات خارجه‌را تمام وکمال وصول نماید، واگرچیزی باقی بماند به‌طلبکارهای داخله بدهد. لذا بیجکهایی که نزد چاکر بود، پس‌گرفته به‌نواب والا مسعودمیرزا احتساب‌آغاسی دادند.

گزارش شمارهٔ ۳۹۸ ـ حضرت والا حسام‌السلطنه به ملاحظهٔ اینکه قونسول روس نوشته است‌کارگزاری‌را نمی‌شناسم ومطالب خارجه باید بلاواسطهٔ‌کارگزار به حکومت‌رجوع‌شود، دیگرمراجعه‌ای به‌کارگزاری نمی‌نماید.

گزارش شمارهٔ ۴۰۶-۲۹ ج ۲-۱۳۰۷، راجع به‌شیخ‌الاسلام لاهیجان ـ بعد ازورود مأمورحکومت وکارگزاری به‌لیل‌کوه، مباشرجلیه آقا صالح به‌تحریك میرعبدالجواد خان جمعیت نموده مـأمورین وآدم شیخ‌الاسلام راکتك‌زده ازلیل‌کوه بیرون‌نموده‌اند. مراتب به‌عرض‌حضرت والا حسام‌السلطنه رسید. معلوم نیست چه اقدامی شده. میرعبدالجواد بعد ازمساحت مشیرالسلطنه مالیات نمی‌دهد. املاك ورثهٔ دریابیگی رامن‌غیر-حق متصرف است وهرچه‌تظلم‌می‌کنند واز وزارت خارجه به‌سفارت‌روس مراجعه می‌شود درمقام تحقیق برنمی‌آیند. شیخ‌الاسلام ومحمدعلی آقـا

لیل‌کوهی ازترس میرعبدالجواد قادرنیستند رعیت خود را بشناسند. حالا دیگر درکمال جرأت قبض داده مالیات دیوان را بدون اجازهٔ مباشرین دریافت‌می‌دارند. شاطرباشی ایالت که برای مجازات متمردین به‌لاهیجان رفته بود، ازترس مباشرجلیه آقا صالح جرأت نکرد به‌لیل‌کوه برود.

دررمضان ۱۳۰۷ میرزا آقاخان‌کارگزارمعزول و به‌جای وی میرزا موسی خان ازمرکزاعزام می‌شود نامبرده درنخستین‌گزارشش بـه‌وزارت خارجه (۲۵ رمضان ۱۳۰۷ه ق) ذیل شمارهٔ ۱ چنین می‌نویسد:

چون جناب مستطاب اجل‌افخم، امین‌السلطان، بـه شارژدافـر روس فرموده بودندکه کارگزارگیلان معزول شده و به‌جایش میرزا موسی خان خواهد رفت، وشما دیگرشکایت قونسول رانخواهید شنید، وجناب شارژدافر به‌قونسول رشت اعلام نموده، وقونسول رشت من‌باب لجاجت با میرزا آقاخان، به‌تمام تبعهٔ خود این مراتب راگفته است، این‌جانب به ملاحظات فوق ازقبول‌این‌سمت امتناع کردم. ولی چون‌کار به‌جایی‌رسیده بودکه عنفاً ازتهران تبعیدم می‌کردند، لذا ناچاربه‌حرکت شدم.

توضیح آنکه وزیرمختار روس دراین موقع دالگروکی وقونسول روس کماکان پاخیطانف بود.

گزارش شمارهٔ ۲۹ـ۱۵ ذیقعده ۱۳۰۷ـ سه‌یوم قبل، مأموری برای احقاق حق عارض، به‌سرملك حاجی محمد علی امام جمعه می‌رود. کسان آقا به‌سرمأمورمی‌ریزند وتا می‌توانند اورامی‌زنند ودرنهایت‌افتضاح بیرون می‌کنند. گماشتگان ایالت یك نفرازاشراررا گرفته به‌حبس‌می‌برند. حاجی محمد علی امام جمعه نامه‌ای به‌نواب اشرف حسام‌السلطنه نوشته بودکه هیچ حمامی قدرت‌آن‌را نداردکه به‌تون تابش بنویسد. به‌نمـك مبارك، ازملاحظهٔ‌آن نوشته وذلت ومظلومیت نواب معزی‌الیه برای فدوی رقت دست داد. دراین شهرکوچك دویست نفرملاجمع شده همه خودرا

مجتهد می‌دانند. هر مقصری راکه به‌حکومت می برند ده رقعه از آقایان می‌رسد، چنانچه قبول نشود شکایت می کنند ومردم را اغوا نموده به بقعه وبست می‌فرستند، و اگر گوش به‌اظهاراتشان بدهند نظم ولایت گسیخته می شود. علت اینکه نواب معزی‌الیه این معایب وشرح حالات‌را به‌عرض نمی‌رسانند نمی‌دانم.

گزارش شمارهٔ ۶۳ـ ۲۹ ع ۱ـ ۱۳۰۸ـ چهل وسه‌سال‌قبل، میرزاحسن بادکوبه‌ای، منشی قونسولگری گیلان، زن متموله‌ای را به‌زنی گرفت به‌خیال اینکه‌اموالش را تصاحب نماید. چند سالی با هم‌بودند. چون میرزا حسن عیال دیگرداشت زن جدید چندان تمکینی ازاونکرد و اموالش رادراختیاراونگذاشت ومیانشان متارکه شد.سی‌وهفت سال‌گذشت و حال‌آنکه رنگ یکدیگر را ندیدند. میرزا حسن را چند سال پیش به بادکوبه فرستادند، وضعیفه‌چهارسال‌قبل‌دررشت‌وفات یافت.مسیو ولاسف، به‌محض شنیدن این خبر، بدون اطلاع حکومت وکارگزار، فرستاد چند هزارتومان اموال ضعیفه را ازنقود وجواهرات واسناد وغیره ازمنزل او کشیده به‌قونسولگری برد. وراث زن هرقدرازتهران به‌گیلان‌آمدندورفتند واکثراً درهمین حیص وبیصها مردند، قونسولگری صددینار به‌دست کسی نداد، به‌اعتبار اینکه این زن یك‌وقتی عیال میرزاحسن، رعیت روس، بوده است. این زن اصلاقزوینی وعیال حاجی غلامعلی، تاجررشتی، بود، که مبالغ هنگفتی ازشوهرش به‌اوارث رسیده وسپس به‌عقد میرزا حسن،منشی قونسولگری روس، درآمده بود.

گزارش‌مورخ ۲۷ذیقعده ۱۳۰۹ـازآنجایی که کمپانی(مقصود شرکت شیلات‌است)اغلب بارهای وارده وصادره را با نویر (نوعی‌قایق که ازکرجی بزرگتراست) حمل ونقل می‌نماید وکرجی‌بانان انزلی، که کاسبی‌دیگرندارند ومعاش آنهاازهمین ممرتحصیل می‌شود، به‌ضرر بیکاری

وخسارت افتاده‌اند، فیمابین مشارالیهم و کمپانی مشاجراتی روی داده، به قونسولگری شکایت شده، و قونسولگری هم به‌ایالت (میرزا غلامعلی نایب‌الحکومه) رجوع نموده‌اند. خود سرکارشوکت‌مدارقونسول با عمدةالامراءالعظام بیگلربیگی به‌انزلی رفته به‌ضررعایای داخله و عزل غلامعلی نایب‌الحکومه عمل را قطع وفصل کرده‌اند.

فصل چهارم

عوامل جنبش مشروطه

تمامی دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه که قریب پنجاه سال طول کشید به لهو و لعب گذشت و در این مدت متمادی، که امکان داشت جهت عمران و آبادی کشور برنامه‌های وسیعی طرح و اجرا شود تا عمر سی کرور نفوس ایرانی به‌نکبت و فلاکت نگذرد، به‌هدر رفت. شاید شاه نصیحت جدّش را به‌یاد داشت که به‌فتحعلی شاه گفته بود: «اگر می‌خواهی در ایران به‌راحتی سلطنت نمایی، سعی کن مردم مملکت گرسنه و بیسواد باشند.» و از گفته‌های ناصرالدین شاه است که «نوکری که نقل بادام را از کشور بلژیك تمیز بدهد به‌درد مملکت نمی‌خورد[1].»

سرانجام، فعالیت افراد فهمیده، امثال سید جمال‌الدین اسدآبادی که علی‌الدوام از محسنات آزادی سخن می‌گفت و رها شدن از قیود استبداد را تبلیغ می‌کرد، همچنین نوشته‌های پرارزش میرزا آقاخان کرمانی و ملکم‌خان (ناظم‌الدوله) و پیشتازان دیگر آزادی اثرش را بخشید و در مقدمهٔ فعالیتهای ثمربخش، میرزا رضا کرمانی شاه عیاش قاجار را در حرم حضرت عبدالعظیم به‌قتل رسانید (۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ ه‍ ق).

در دورهٔ مظفرالدین‌شاه، که او نیز به‌حکم وراثت فریفتهٔ عیاشی و شیفتهٔ تنبلی و تن‌آسایی بود، امکاناتی جهت رهایی از قیود و محدودیتها به‌دست آمد. تأسیسات فرهنگی جدید، ارتباط با اروپا و مراوده با نقاط دیگر جهان، مطالعهٔ مطبوعاتی

۱) تاریخ مشروطیت ملك‌زاده، ج۱ ص۱۳۴.

همچون ثریاوپرورش مصروحبل المتین کلکته وشمس واختراسلامبول وقانون لندن وملانصرالدین بادکوبه ونظایرشان، همچنین کتابهایی مانند سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیك ومسائل الحیات وپندنامهٔ ماکوس طالبوف، که‌ازمشروطیت وحکومت‌قانون گفتگوهایی داشت، اندکی چشم وگوشها را باز کرد وبه‌حقایق زندگی آشنا ساخت. پیران مجرب وطبقات روشنفکرچیزهایی راکه‌درخارج دیده بودندبرای هموطنانشان‌بازگومی کردند ولذت آزادی را به‌مذاقها می‌چشاندند. دربین‌کسبه و بازاریها وطلاب علوم دینی وجماعت بازرگانان وعلما ودهقانان افراد باشهامتی پیدا شدندکه مردم‌را به‌گسستن‌زنجیرهای‌استبداد تشویق‌کرده اتحاد وهمفکری را نوشداروی دوای امراض مزمن جامعهٔ ایرانی می‌شناساندند.

مظفرالدین شاه، که ازمقتول‌شدن پدرش استحضاریافته وپاسخهای بیپروای قاتل را به‌هنگام بازپرسی شنیده بود، نمی‌توانست درآسایش خیال به‌سر برد و جنبش فکری همهٔ طبقات کشورش را نادیده بگیرد ولذا دربرابرفشارملت‌تسلیم شد وبه‌صدورفرمان مشروطیت مجبورگردید.

همزمان با جنبش مشروطیت واندکی پیش ازآن، به‌پیروی ازنیات میرزا تقی‌خان امیرکبیر، که دارالفنون تهران را تأسیس‌کرد، تأسیسات فرهنگی تازه‌ای به‌سبك جدید دایرشد، وتعلیم دانش‌آموزان بروفق مقتضیات روز معمول‌گردید. پیداست‌که‌تأسیسات‌فرهنگی‌مزبوربه‌گسترش فرهنگ امروزومجهز به‌وسایل‌کنونی نبود. باسوادان‌کشوربیش ازصدی دوجمعیت‌کشور را تشکیل نمی‌دادند، وآنها کسانی بودندکه درمکتبخانه‌ها ومساجد وتکایا، زیردست شیوخ وسادات معمم ومکلّاوملّاباجیهای هرمحل، کوره سوادی‌آموخته نوشتن وخواندن را به‌زحمت فرا می‌گرفتند. موش وگربهٔ عبید زاکانی، ترسل ونصاب صبیان وعم‌جزو، مشق‌و سیاق وقرائت قرآن ابتدای شروع به‌کاربود، وتعلیمات استاد با گوشمالیهای فراوان وچوب وفلك وقلم نی لای انگشت وتنبیهات دیگرهضم می‌گردید. استاد به‌تنهایی هم‌مدیربود هم ناظم، هم مربی وهم معلم، وصداهای مخالف وتمرد و نافرمانی را با به‌کاربردن ترکهٔ بلند، که دردست داشت، ساکت می‌کرد.

درپذیرفتن شاگرد هرگزرعایت سن نمی‌شد. فی‌المثل شاگرد ۴ ساله با

محصل ۱۴ ساله، زانو به‌زانوی یکدیگر روی حصیر نشسته همچون نرخهٔ کره‌گیری می‌جنبیدند و گفته‌های استاد را دسته‌جمعی خوانده به‌ذهن می‌سپردند.

شاگردان تنبل و بلید، آنهایی که والدینشان آنان را از سر باز کرده و به‌اصطلاح خود «بگیر بنشان» تحویل مکتب می‌دادند، چون چیزی از مطالب استاد به‌مغزشان فرو نمی‌رفت، همچنان به‌کودزهنیشان باقی می‌ماندند، و برای آنکه نـافهمی و ناتوانیشان را در جذب تعلیمات استاد به‌نوعی توجیه کنند، به‌الدنگی متوسل شده به‌آواز بلند می‌خواندند.

ما روز بروز بدتر شدیم آمیرزا　　با تو نشستیم خرشدیم آمیرزا

سوادی که به‌این ترتیب عاید شاگرد ساعی می‌شد، اورا قادر می‌ساخت زادالمعادی را طوطی‌وار بخواند، مشقی بنویسد، و چند سطری از علم جزوحفظ کند.

دستهٔ دیگر طلاب علوم دینی بودند که درمدارس مخصوص به فراگرفتن فقه واصول ومنطق وحکمت می‌پرداختند وازصرف میرو امثله وعوامل وانموذج شروع وپله پله ازنردبان معلومات بالامی‌رفتند وزبان حال این طبقه چنین بود:

هر که خواند صرف میر میررا　　بشکند هر قفل وهر زنجیررا

هر که خواندصرف‌میر بی‌امثله　　می‌شود ملای بی فهم و دله

ومقصود این بود که پایهٔ تحصیلات دانش‌آموز باید آن‌قدر محکم باشد تا بتواند دورهٔ ملائی واجتهاد را به‌سهولت طی کند.

جماعت طلاب، که غالباً معمم بودند، ازمحل وجوه خیریه و اوقاف سهم داشتند وهمین امر، آنها را درراه تکمیل معلومات از مضیقه‌های مالی می‌رهانید. درداخل مدرسه‌حجره‌ای داشتند که هم‌خوابگاه هم‌آشپزخانه وهم‌جای مطالعه‌شان بود. ساعات اول روزرا درحوزهٔ درس، مدرسین همان مدرسه یا اساتید خارج، که اغلب پیشنمازیا واعظ ویا حکیم وفیلسوف بوده‌اند، حضورمی‌یافته و سایر اوقات را به‌مطالعه ومباحثه می‌گـذرانیدند. کسانی هم که درتحصیل آمادگی بیشتر داشتند ودارای وسایل مهیاتری بودند، آهنگ سفر کاظمین و کربلا ونجف‌وسامره وسایرمراکزعلمی کرده سالیان درازترك اقوام و بستگانشان می‌گفتند، تابعد ازنیل

به‌رتبهٔ اجتهاد به‌زادگاهشان برگشته به‌افاضات دینی بپردازند.

گاهی نیزازوجود طلاب برای پیشبرد مقاصد علما بهره‌برداری می‌شد به این‌طریق که طرفداران هریك ازآنها، با مختصر اشارهٔ مخدوم، با حربهٔ تکفیرو چوب وچماق، به‌میدان نبرد وارد می‌شدند.

عده‌ای هم بودند که‌بدون‌آنکه ره‌آورد چشمگیری اززحمات چندین‌ساله وسفرهای دورودرازشان دست وپاکنند، تنها به‌تغییرلفظ واداء کلمات از مخرج اکتفا نموده ازبیخ عرب می‌شدند، وهمچون جعفرخانهای ازفرنگ برگشته‌سعی داشتند زبان مادریشان را با واژه‌های عربی چاشنی کنند.

اعیان واشراف وبازرگانان معتبر، کـه مقدورات بیشتری داشتند، بـرای تعلیم فرزندانشان استاد سرخانه می‌آوردند یا آنان را به‌سفرهای خارج کشور می‌فرستادند.

مدارس جدید، که درگیلان پا به‌عرصهٔ وجود گذارد، عبارت بودنـد از «مجدیه»، «مظفریه»، «رشدیه»، «اتفاق»، «اخوت»، «شمس»، «شرف»، «تمدن»، «وطن»، «محمدیه»، «اسلامی»، و«بنات اسلامی» در رشت؛ «حقیقت» درلاهیجان؛ «محمدیه» و «رشدیه» و «اسلامی» درانزلی.

مطبوعات یومیه وهفتگی به‌نوشتن مقالات علمی وسیاسی وانتقادی‌برای بیدارساختن افکارعامه. دست به‌کارشدند وجراید فکاهی به‌آنها تأسی کردند. به موازات طلوع روزنامه‌ها، شبنامه‌هایی‌نیز پخش می‌شد وآنچه علناً گفتنش‌نامقدور بود درشبنامه‌ها جای می‌گرفت.

گروههای متعدد فرهنگی درمقام تربیت وتصفیهٔ اخلاق عمومی برآمدند وآداب ناصحیح اجتماع رابه‌باد انتقادگرفته به‌شکل نمایشنامه‌های اروپایی‌روی صحنه‌های نمایش نشان دادند.

بانی مدرسهٔ «مجدیه» شخصی بود به‌نام مجدالکتّاب، اهل شال قزوین، که‌آقای فطن‌السلطنه یکی از فرزندان اوست. مدرسهٔ مزبور ابتدا مجلس تعلیم مشق عمومی نام‌گذاری شد، وسپس‌که توجه مردم را جلب کرد، به‌صورت یـك مدرسهٔ ابتدایی درآمد.

محمد مجدالکتاب مردی بود بسیار خوشخط و مهربان، که علاوه برهنر خوشخطی، ازسلامت نفس بهره‌مندبود. هرگاه پیشرفت محسوسی درشاگردانش می‌دید، ازته دل خوشحال می‌شدوآنها را با اعطای جوایزیا جملات‌تشویق‌آمیز می‌نواخت.

مؤسس مدرسهٔ «مظفریه» میرزا نظام‌الدین‌خان، فرزند مزین‌الدوله‌نقاش‌باشی، بودکه اغلب شاگردان‌آن مدرسه پیران روشنفکرامروزیند.

مدرسهٔ «رشدیه» رشت وانزلی را، به‌طوری‌که ازنامش پیداست، حاجی میرزاحسن رشدیه (پیرمعارف) بنیاد نهاد. مدیریت «رشدیهٔ» رشت چند صباحی بامیرزا حسن‌خان ناصربود. خدمات خیرناصر درترویج فرهنگ‌گیلان وتأسیس هیئت «امید ترقی» وترجمهٔ نمایشنامه‌های اخلاقی فراموش نشدنی است.

مشکلات مالی سبب شدکه مدرسهٔ «رشدیه» نتواند بیش ازهشت‌ماه‌دوام بیاورد واجباراً تعطیل‌گردید.

مدرسهٔ «اتفاق» را میرزا علی‌آقا ناظم (حبیبی)، فرزند حاجی حبیب اصفهانی، شربتدارسپهداررشتی، تأسیس‌کرد. نامبرده‌گذشته از نظامت، مدیریت مدرسه را نیزعهده‌داربود وبرای حسن ادارهٔ مدرسه تلاشهای بسیارمی‌کرد.

بانی مدرسهٔ«شمس»اسماعیل‌پوررسول، فرزند میرزا عبدالرسول‌قزوینی، وشیخ علی طالقانی (تنها) وعلی حبیبی بودندکه بهترین معلمین ایرانی را بـا گزافترین حقوق برای‌تعلیم‌کلاسهای درس انتخاب می‌کردند وتاآخرین‌لحظات عمرشان خدمت به‌فرهنگ را ادامه می‌دادند.

مدرسهٔ «اخوت» را هادی مولوی (وفاعلیشاه) وموبدکاشانی بنیادنهادند که بعداً به‌مسیومحمدتقی یحیائی واگذارگردید.مدرسهٔ مزبوررا مسیومحمدتقی یحیائی، تاآخرین ساعتی‌که پشت میزکارش سکته‌کرد وبدرود حیات‌گفت‌به‌نام مدرسهٔ ابتدایی «نمرهٔ ۳» دولتی اداره می‌کرد. موبد کاشانی برادر مؤیدالاسلام، مدیرروزنامهٔ حبل المتین کلکته، بود. موبدکاشانی روزنامه‌ای دررشت داشت‌به نام حبل‌المتین یومیه، و ازکسانی بودکه برای استقرار مشروطیت‌گامهای بلند برمی‌داشت ولذا فرصتش‌برای رسیدگی به‌کارهای مدرسه‌بسیارکم بود وادارهٔامور

مدرسه تا پیش ازواگذاری به‌یحیائی عملا با هادی مولوی بود.

مرحوم‌هادی مولوی به‌شرحی که فرزندش،ضیاءالدین مولوی(سرمدعلی)، که ازفقرای سلسلهٔ صفیعلیشاهی نعمت‌اللهی است، به‌تقاضای اینجانب رقم کرده درسال۱۲۴۸شمسی‌درقریهٔ پاچه‌کنارگیلان متولدشد.دربیست‌سالگی به‌تهران آمده و به‌خدمت‌حضرت صفیعلیشاه مشرف‌گردید و بعدازچند سال‌تزکیهٔ نفس و تهذیب روح به‌مقام شیخوخت‌رسید. متعاقب رحلت حضرت صفی به‌سال ۱۳۱۶قمری، به‌تبلیغ تعلیماتش پرداخت.آثاری‌که از اوبه‌جای مانده یکی عالم وآدم است، وآن منظومه‌ای است حاوی شرح احوال انبیا وائمهٔ اطهاروخلفا وسلاطین؛دیگر کتابچهٔ صفوت، دراثبات معجزهٔ قرآن وسرانجام غزلیات ورباعیات،که هرسه اثر به‌چاپ رسیده‌اند.

علی حبیبی ابتدا درمدرسهٔ «مجدیه» ناظم بود و به‌همین جهت به‌علی‌آقا ناظم شهرت یافت. مدرسهٔ «اتفاق» را به‌تنهایی ومدرسهٔ «شمس» را به‌کمك همفکران دیگرش،که هریك مدرسه‌ای جداگانه داشتند، اداره می‌کرد. مدرسهٔ «شمس» درحقیقت ادغام شدهٔ چند مدرسه بود.

«مدرسهٔ شمس»،آن‌زمان، در ردیف بهترین دبیرستانهای امروزمحسوب می‌گردید.گرچه دارای برنامهٔ منظم تحصیلی، به‌شکل آنچه اکنون معمول است نبود وامکان داشت محصلی چند سال دریك‌کلاس بماند، ولی دروس هر سال نسبت به‌سنوات قبل تفاوت داشت. تعلیمات عمقی و ترقیات علمی محصلین در آخرهرسال محسوس بود، و چون امتحانات سالیانه به‌عمل نمی‌آمد، مدیران مدرسه‌گهگاه افراد دانشمند محل یا وارد ازخارج را به‌مدرسه دعوت‌می‌کردند وآنهاازدانش‌آموزان امتحان می‌کردند وشاگردان ساعی وجدی تشویق‌می‌شدند.

ازوظایف اولیهٔ‌گردانندگان مدارس ملی یکی این بود که به‌تناسب رشد علمی وهنری محصلین، معلمین مجرب وآزموده برایشان دست وپاکنند. من‌باب مثال، درمدرسهٔ «شمس» معلمی‌آورده بودند به‌نام دکتررفیع،که اصلاهمدانی و دکتردرطب بود. باآنکه در مطبش همیشه مریض داشت، معهذا دعوت مدیران

مدرسهٔ «شمس» را دراختصاص ساعاتی از اوقاتش به‌تدریس زبان فـرانسه رد نکرد و با علاقه‌ای کم‌نظیروظایف تعلیمی و تربیتی را درکمال صمیمیت انجـام می‌داد، آن‌هم به‌طورافتخاری.

علی‌حبیبی تاآخرعمرازخدمات‌فرهنگیش دست برنداشت ودرشهرستانهای فومن ولنگرود و گرگان سالها رئیس فرهنگ بود. اسماعیل پوررسول وشیخ‌علی‌تنها به‌شرح ایضاً. پاداشی‌که اولیای وزارت فرهنگ در پایان عمربه‌علـی حبیبی دادند مدیریت یك دبستان شش‌کلاسه دراهوازبودکه‌کمی بعد بازنشسته شد، وازاین تحقیری‌که نسبت به‌او به‌عمل‌آمده بودآزرده‌خاطربود تاآنکـه در آذرماه ۱۳۳۴ شمسی به‌عارضهٔ سکتهٔ مغزی درگذشت.

در انزلی، فومن، لاهیجان،لنگرود، ماسوله نیز، همزمان با افتتاح‌مدارس رشت، مدارس مشابهی تأسیس یافت کـه معلمین دانشمندی همچون حاجیعلی جناب(معلم‌الملك)در«رشدیهٔ» انزلی، وصحت‌السلطنه (تحویلداری) در«حقیقت» لاهیجان،امورتعلیمی محصلین را به‌عهده‌داشتند. همچنین مدرسهٔ «اسلامی»ماسوله که به‌کوشش مظفرالحکما وحاجی میرزا ابوطالب رشتی ازوجوه اعانهٔ ملـی تأسیس یافته بود.

گردانندهٔ مدرسهٔ «تمدن» میرزا غلامحسین‌خـان، مؤسس مدرسهٔ «شرف» میرزاهاشم‌خان (سمیعی)، مدیرمدرسهٔ «محمدیه» میرزا مجیدخان فرساد، مدیـر «وطن» میرزا حبیب‌الله‌خان‌لارودی (گاسپادین)، بنیانگذارمدرسهٔ «اسلامی»رشت میرزاغلامرضاصنیعی(تهرانی)، مدیرمدرسهٔ «بنات‌اسلامی» بصیرالدوله‌قایممقامی، برادرمرحوم ادیب‌الممالك فراهانی، بودکه تا علم ومعرفت درجهان باقی است نام این مردان خدمتگزارهمچنین‌کسانی‌که ذکرنامشان دراین مختصرنیامده است ازضمیرگیلانیان قدرشناس محونخواهد شد.

نکتهٔ جالب این است‌که اغلب روشنفکران وخدمتگزاران فرهنگ‌آن‌روز، با وجودی‌که ازحیث وضع مالی درمضیقه بودند، در راه تعلیم دانش سرازپـا نشناخته درنهایت صمیمیت وعلوطبع به‌کوشش دراین راه برمی‌خاستند وآنچه به‌خاطرشان نمی‌گذشت اندیشهٔ ضعف بنیهٔ مالی شخصیشان بود. افرادی چـه

علی محمدخان اویسی وموسی‌خان محمودی و علیرضا خان (مترجم السلطنه) و حسین‌خان معتمد(کی‌استوان)درمدرسهٔ «رشدیه» انزلی افتخاری ومجانی تدریس می کردند.

ازآنچه دراین فصل مذکورداشته‌ایم، پیداست که نهضت مشروطیت‌ایران عکس‌العمل مظالم قدرتمندان بود که موجب محرومیت افراد ملت ازنعمت آزادی وسواد می‌شد. درنتیجه عوامل محرکه، مـردم آماده شدند که غبارجهل، فقـر، بینوایی وعقب ماندگیهای اجتماعی وسیاسی و اقتصادی را از تن ناتوان خـود بتکانند وحکومت قانون وعدالت را مستقر سازند. معهذا چنانکه خواهیـم دید، وضع تازه دوام نکرد وهمان دستهایی که سالیان دراز ملت را در نادانی و فقر باقی‌گذارده بودند، با فعالیتهای نهان وآشکار، پیشرفت رژیم نوین را متوقف ساخته نگذاشتند قوامی بگیرد وموجبات اعتلای مملکت و سعادت ملت فراهم گردد.

فصل پنجم

حوادثی که ملت را به پیروزی رسانید

ناصرالدین‌شاه، ظل‌السلطان را، با آنکه بزرگتر ازمظفرالدین‌میرزا بود، به ولیعهدی انتخاب نکرد. جهتش این بود که مادرظل‌السلطان شاهزاده نبود ومطابق رسم وسنت کهن ایران، ولایتعهد حق فرزندی شمرده می‌شد که والدینش شاهزاده باشند.

مظفرالدین‌شاه، به گفتهٔ گزاویه پائولی (مأمورپذیرایی شاه در پاریس) در کتاب معروف «علیحضرتها»، ازنظرفهم‌وفکر، حکم یك بچهٔ دوازده سالرا داشت. بی‌نهایت ترسو وبلهوس و بهانه‌گیر بود؛ و بنا به نوشتهٔ ادوارد براون، مردی‌ساده‌دل وخوشباور و بی‌اراده وتغییرپذیرودستخوش درباریان فاسد بود.

درمراجعت ازسفرفرنگ، مدیرالملك رشتی در باغ معروفش «مدیریه»، چندروزی ازمسافرتازه وارد پذیرایی کرد.

مظفرالدین‌شاه، دریکی از روزهای سلام، گفته بود اگر ایران مانند سایر دول دنیا مشروطه می‌شد هم من آسوده بودم هم رعیت. ناگهان امیربهادرجنگ ازکوره دررفته گفت اگریك‌بار دیگراعلیحضرت همچه فرمایشی بفرمایند من‌شکم خود را پاره می‌کنم. از این گفتار، نفوذکلام شاه تا حدی به‌دست می‌آید و نظر ادوارد براون که دربالا به‌آن اشاره نمودیم تأیید می‌شود.

حوادثی که منجر به‌صدورفرمان مشروطیت گردید، درکتب تاریخی مفصلاً مذکوراست. اجمالش این است که مردم ازتعدیات حکام وبی‌تفاوتی سلاطین و خودسری رجال وبینظمی کارها به‌ستوه آمده بودند. قیام از زمانی آغاز شدکه بازرگانان تهران مسیو نوز بلژیکی، رئیس کل گمرکات، را به‌اخذ حقوق گمرکی،

بیش ازحد متعارف متهم ساختند، ووقتی شکایت خودرا، وسیلهٔ سعدالدوله، برای صدراعظم (عین‌الدوله) فرستادند، عین‌الدوله گفت: «این لوطی بازیها چیست؟ همه را دهان توپ خواهم گذاشت.»

درجلسه‌ای که با حضور نوز و بازرگانان تهران تشکیل یافت، رئیس کل گمرك کلمهٔ «پدرسوخته» را برزبان آورد. سعدالدوله که درمجلس حاضر بود، خطاب به‌عین‌الدوله گفت: مسیو نوز حق ندارد به‌تجار مسلمان ناسزا بگوید. عین‌الدوله ساکت نشست و بازرگانان به‌حضرت عبدالعظیم متحصن شدند[1](۱۹ صفر ۱۳۲۳).

باردوم که علاءالدوله، حاکم تهران، چند تن ازتجار را به‌چوب بست، با اینکه سعدالدوله ازاین‌عمل زشت حاکم‌تهران به‌صدراعظم‌شکایت کرد، عین‌الدوله با غروروتکبر تمام به‌اوگفت: «چوب زدن تجار به‌اجازهٔ من بوده وتورانمی‌رسد که درکارحاکم من مداخله کنی[2]».

مردم پایتخت از خشونت غیرقابل‌تحمل حاکم تهران همچنین ازعمل ناشیانهٔ رئیس کل گمرکات، که تجاررا به فحش کشید وعکسی که باعمامه وردا برای استهزاء درحال کشیدن غلیان گرفت، به‌هیجان آمده درمسجد شاه ومسجد جامع (جمعه) وحضرت عبدالعظیم وشهرمذهبی‌قم مجتمع و متحصن شدند وبا سخنرانیها ودادن شعارهای ضد علاءالدوله و عین‌الدوله واقداماتی که آنها در جهت خلاف مصالح ملت ومملکت به‌عمل می‌آوردند، خواهان‌حکومت‌دموکراسی وعدالتخانه شدند.

داستان اجتماع مردم درمسجد شاه به‌آنجاکشیدکه عین‌الدوله ازنفوذ امام جمعه (سیدابوالقاسم) کمك خواست وتقاضای تفرقهٔ جمعیت‌را کرد. امام جمعهٔ تهران، هنگامی که سیدجمال واعظ اصفهانی، بالای منبر، ازمحاسن مشروطیت و عدالت سخن می‌گفت وبه‌جای بزنگاه رسیده بود، ناگهان از جا برخاست وبه سید جمال بدوبیراه‌گفت واورا بیدین‌ولامذهب وبابی خواند وبعد ازتبادل چند

۱) تاریخ بیداری‌ناظم‌الاسلام، ج۱ ص۵۳.
۲) عین‌الدوله و رژیم مشروطه نگارش مهدی داودی، ص۹۸.

جمله بین‌الاثنین، دستور حمله وهجوم داد. امام، قبلا عده‌ای ازاوباش‌را باچوب‌و چماق وخنجروقداره مسلح ساخته روانهٔ مسجد کرده بود. مجتمعین به‌هم ریختند وباچوب وچماق واسلحهٔ سرد ومشت ولگد به‌جان‌هم افتادند. سید جمال واعظ ورهبران مشروطه (طباطبائی و بهبهانی) را طرفدارانشان به‌زحمت توانستند از معرکه به‌در برند. شب همان روز علما و آزادیخواهان به‌حضرت عبدالعظیم رفته عزل عین‌الدوله‌را ازشاه خواستند.

عین‌الدوله کسانی‌را به‌حضرت‌عبدالعظیم فرستاد تا بست‌نشینان‌را باخواهش والتماس ویاتهدید وارعاب به‌ترك تحصن وادار کنند، ولی موفق نگردید. حتی امیر بهادرجنگ راباسیصدسوار به‌حضرت عبدالعظیم‌فرستادواو بااینکه راههای‌عبور را ازهمه جهت برای جلوگیری ازتجمع بیشترمردم بست، معهذا به‌جلب‌رضایت متحصنین توفیق نیافت. شاه شخصاً مداخله‌کرده ضرورت ایجاد عدالتخانه‌را به منظوراجرای احکام شرع به‌عین‌الدوله تأییدکرد. عین‌الدوله برای تظاهر به‌اطاعت امرشاه شورایی برای بحث و مذاکره تشکیل دادکه درشورای مزبور احتشام‌السلطنه درجهت خلاف نیت صدراعظم رأی به‌ضرورت تأسیس عدالتخانه داد. عین‌الدوله برای‌گرفتن زهرچشم، اووسعدالدوله وسیدجمال واحیاءالملك‌ورشدیه ومجدالاسلام‌کرمانی‌را تبعیدکرد وواعظ معروف تهران، حاجی شیخ محمد، را دستگیر کرد. طلبه‌ای به‌نام سیدحسین، که‌می‌خواست واعظرا دربازداشتگاه‌ملاقات کند، به‌علت منع محافظین به‌شهادت رسید (۲۸ ع ۲ ـ ۱۳۲۴). نعش‌سیدرا مردم روی دست‌گرفته درکوچه وبازارگرداندند. وقتی‌سربازان عین‌الدوله‌درمقام گرفتن‌نعش از حاملینش برآمدند، زدوخورد درگرفت. به‌مردم شلیك شد و ۱۵ نفر به‌قتل رسیدندکه ازجمله مقتولین سیدعبدالحمید بود.

سینه‌زنی درمسجد جامع وایراد نطقهای مهیج و اظهـار تأسف ازشهادت دوستان ویاران‌آزادی، یك‌باردیگراحساسات مردم‌رابرانگیخت وآنهارا واداشت که دسته‌جمعی‌ازمسجد خارج‌شوندوشبیه‌عزاداری ایام‌عاشورا، به‌حرکت‌درآیند. سربازان عین‌الدوله باز ازحرکتشان ممانعت‌کردند. زدوخورد دیگردرگرفت و عده‌ای ازجمعیت بی‌سلاح به‌خاك وخون درغلطیدند.

به‌علت زبانه کشیدن نایرهٔ انقلاب، مظفرالدین شاه مجبور شد عین‌الدوله‌را، که باطناً به‌اوامرشاه تمکین نمی‌کرد، معزول کند و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله‌را به‌جای وی به‌صدارت برگزیند و بامشورت و صلاحدید صدراعظم جدید، فرمان مشروطیت‌را صادر کند (۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴).

مردم پایتخت وولایات از عطا شدن مشروطیت شادیها کردند و آذینها بستند، فرمان شاه‌را حاجی امین‌الضرب به‌سفارت انگلیس برد و به‌متحصنین ارائه ومژده داد؛ و آنها بعد ازحصول اطمینان ازتحصن خارج شدند. پناهندگان قم نیز تدریجاً به‌تهران برگشتند.

همزمان با تحصن مردم پایتخت درقم وحضرت عبدالعظیم وسفارت انگلیس، جماعتی هم دررشت به‌قونسولگری انگلیس متحصن شدند. انگیزهٔ تحصن مردم را درقونسولگری انگلیس رحیم شیشه‌بر، که ازپیشکسوتان جنبش مشروطه بود، چنین تعریف می‌کرد که میرزاتقی‌خان میراب بایك نفرازسمیعی‌ها (مستوفی) اختلاف ملکی پیدا کرده بود که اختلاف مزبور سرانجام به‌صلح و سازش پایان یافت. حکمران گیلان که ازاین اختلاف استحضارداشت متعاقب ختم غائله‌وسازش طرفین، حقوق دیوانی‌را علی‌الرسم مطالبه کرد و آنها پاسخ دادند سوءتفاهمی پیش آمده بود که بحمدالله رفع شده و باعدم طرح اختلاف درمحضر ایالت[1]، حقوق وعوارض دیوانی نیز به‌آن تعلق نمی‌گیرد. امـا جواب مزبور ایالت را قانع نساخت وهمچنان به‌وصول عوارض پافشاری نمود. متداعیین که نمی‌توانستند باقدرت حاکم ستیز کنند به‌قونسولخانهٔ انگلیس رفته متحصن شدند. مجامع سری وانجمنهایی که برای به‌دست آوردن آزادی تلاش می‌کردند، ازفرصت استفاده کرده به‌عنوان نداشتن امنیت به‌متحصنین پیوستند ودرتلگرافی که به‌مرکز مخـابره شد مطالبهٔ قانون وآزادی کردند (رجب ۱۳۲۴).[2]

شمارهٔ متحصنین روزبروز افزایش می‌یافت، تا آنکه میرزا حسین‌خـان بانکی پیامی ازجانب قونسول ابلاغ کرد مبنی براینکه تحصن آقایان‌را به‌سفارت

۱) مردم حکام گیلان را ایالت می‌نامیدند.
۲) متن تلگراف درتاریخ بیداری ناظم‌الاسلام ج۱ ص۳۷۷ چاپ شده‌است.

تلگراف کرده بهتر است که تاوصول جواب، قونسولگری‌را ترك بفرمایید؛ زیرا تلگرافی که از ادارهٔ تلگراف به‌مرکزمخابره شده حاکی ازاین است که اجتماع درقونسولگری ازطرف رجاله‌ها و بیسروپاهاست وقرار است شارژدافر سفارت به‌رشت آمده موضوع راتحقیق کند.

پناهندگان، ازقبول تکلیف قونسول سربازمی‌زنند وحاضر به خروج از قونسولخانه نمی‌شوند، تاآنکه شارژدافرسفارت (مسترچرچیل) به‌رشت‌آمده می‌بیندا‌ولاً ازدحام ازطرف رجاله‌ها وبیسروپاها نیست،افراد باشخصیتی‌ازهرطبقه دراین اجتماع حضور دارندثانیاً تعدادشان بیش‌ازآن‌مقداراست که رئیس‌تلگراف به مرکزمخابره نموده. این بودکه پیشنهاد می‌کند شخصی از طرف متحصنین انتخاب وباوی درزمینهٔ علت تجمع وخواسته‌های آنان مذاکره شود. متحصنین ملك‌الحکمارا به‌نمایندگی تعیین می‌کنند؛ واوبعد ازتوضیح علت تحصن، پیغام می‌آوردکه: بیانات‌نماینده رابه‌دقت شنیده است ومراتب‌را به‌اطلاع اولیای‌امور خواهد رسانید؛ معذلك صلاح شما دراین است که درقونسولخانه نمانده منتظر اقدامات سریعی که به‌طورقطع انجام خواهدگرفت باشید.

پناهندگان بازهم سماجت‌کرده بیرون نمی‌روند وراوی این داستان را انتخاب می‌کنند واو درتوضیحات بیشترش به‌شارژدافر انگلیس صریحاً اعلام می‌داردکه ملت خواهان مشروطه است ــ قانون وآزادی وعدالتخانه می‌خواهد. چرچیل قول می‌دهدکه از متحصنین به‌وجه شایسته‌ای حمایت‌کند به‌شرط آنکه بلادرنگ ازقونسولخانه خارج‌شوند. بااتخاذسند ازقول رسمی وجدی‌شارژدافر انگلیس، جمعیت متحصنین قونسولگری‌را ترك‌کرده به دارالحکومه می‌روند. فرماندار وقت، نیمی ازروی ترس ونیم دیگر از روی اکراه، پیشاهنگان جنبش مشروطه‌را می‌پذیرد ومردم، مسجدی‌وار، درکف یکی ازاتاقهای حکومتی نشسته ازآزادی وحقوق ملت وعدالتخانه سخن می‌گویند وسرانجام باشعارهای «زنده بادمشروطه!» و«نابود باد استبداد!» متفرق‌شده به‌خانه‌های خویش‌بازمی‌گردند.

مجامع واجتماعات سرّی‌که پیش ازاین واقعه تشکیل یافته بود، از این به‌بعد علنی می‌شود وگذشته از ازدیاد وگسترش‌آنها، تماسی هم بین آنان با

سوسیال دمکراتهای گرجستان وقفقاز، براثر رفت وآمد دائمی ایرانیان به‌خارج کشور، برقرارمی‌گردد.

کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات درمرکزگرجستان (تفلیس) بودکه شعبه‌ای هم دربادکوبه داشت وافراد باشخصیت ومعروفی همچون صادق‌رحیم‌زاده ونریمان‌نریمانوف‌اعضای حزب بودند. آرم انقلابی‌حزب مزبورمردچکمه‌پوشی را نشان می‌دادکه سربریده‌ای دردست دارد و زیر پایش شمشیری افتاده است. چون‌آزادیخواهان روسیه درعصرحکومت تزارها محدودیتهایی داشتند و خود درزیرفشاروتضییقات مستبدانه به‌سرمی‌بردند و نمی‌توانستند برای همدردی باآزادیخواهان ایران دست به‌اقدامات علنی بزنند، لذا وعده‌های صریح وقطعی دادندکه از کمك و مساعدتهای سرّیشان به‌آزادیخواهان ایران دریغ نورزند و به‌طوری‌که درفصول‌آینده خواهیم دید به‌وعده‌های خود وفاکردند.

فصل ششم

محمد علیشاه مخالف مشروطیت

مظفرالدین‌شاه‌در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ نخستین مجلس شورای ملی راباحضور ۶۴ نفراز وکلای ملت افتتاح کرد و با رسیدن منتخبین ولایات، وضع قوانین و تعدیل مالیات وسایراقدامات پارلمانی شروع شد.

نمایندگان‌منتخب‌گیلان دراین‌دوره عبارت بودند ازمیرزاهادیخان‌لاهیجانی (دبیررسایل)، آقامحمد یزدی (وکیل‌التجار)، شیخ حسن رشتی (حسام‌الاسلام)، حاجی‌آقامیررشتی (بحرالعلوم)، شیخ حسن (فلك‌المعالی) و میرزا محمد علی خان رحمت‌آبادی.

نسبت به‌انتخاب وکیل‌التجار به‌نمایندگی بازرگانان، اعتراضاتی به‌مجلس شد وعده‌ای تلگراف زدندکه ما اورا نمی‌خواهیم. حتی شیخ اسماعیل‌نام‌رشتی، که یکی ازتماشاچیان مجلس بود، هنگام بحث دراعتبارنامهٔ وکیل‌التجار، ازمحل تماشاچیان برخاست وجملاتی دایر به‌مخالفت به‌زبان آورد. لیکن مجلس‌که از تحریکات هم‌حرفه‌هایش، که یکی ازآنها حاجی داود بود، وقوف یافته بود واز وسعت دامنهٔ اطلاعـات اقتصادیش نیزآگاهی داشت، به‌مخالفتهای مزبوروقعی ننهاد. همچنین نسبت به‌انتخاب حاجی‌آقا میررشتی زمزمه‌های ناموافقی برخاست وانتخابش را صحیح نمی‌دانستند؛ چه، فرماندار رشت‌گزارش نامساعدی نسبت به‌انتخابش داده بود. معهذا اعتبارنامه‌اش، که نزدیك بود رد شود، بـه‌کوشش متنفذین هم‌سلسله‌اش به‌تصویب‌رسید.

مظفرالدین شاه سوگندیادکرده بود مشروطیت را همچنان تقویت وتأیید

کند و ولیعهدش محمدعلی میرزا درذیقعدهٔ ۱۳۲۴ ذیل قانون اساسی را به‌علامت موافقت امضا کرد، لیکن مستبدین و کسانی که آزادی ملت وحکـومت قانون را به‌ضررخود می‌دانستند، او را درخفا به‌مخالفت بامشروطیت تشویق می‌کردند.

مظفرالدین شاه در۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ بدرود حیات گفت وولیعهد بلافاصله به‌جای پدرنشست وده روزبعد تاجگذاری کرد ودرجشن تاجگذاریش همهٔ‌رجال وارکان مملکت‌را دعوت کرد مگرمجلسیان‌را؛واین نخستین واکنش کینه‌توزانه‌اش نسبت به‌بانیان مشروطیت بود. اقدام دیگرش اینکه می‌خواست بـا دست سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، که از زعمای مشروطیت بودند، انجمن ایالتی تبریزرا بکوبد وتوفیق نیافت.

اصولامحمد علی‌شاه با داشتن آموزگاری مانند شاپشال، که علی‌الظاهر به او درس روسی می‌داد، ولی درباطن مأموریتهای دیگری داشت، قلباً بامشروطیت همراه نبود وآن را مخالف قدرت فعال مایشائی خود می‌پنداشت، ولذا ازهمان روزهای نخست درمقام این برآمدکه مشروطیت را ازبنیاد براندازد؛ اما جرئت ابرازمخالفت علنی نداشت، زیرا هنوزجای پایش را مستحکم نمی‌دید.

کسانی که دوران ولیعهدیش را به‌یاد داشتندکه چگونه افراد میهن‌پرست وروشنفکر،همچون خبیرالملك وشیخ احمد روحی ومیرزاآقاخان کرمانی، را،که هریك افتخاری برای ایران محسوب می‌شدند، با قساوت غیرقابل وصف شهید کرد، به‌خوبی پی می‌برده‌اندکه موافقتش با مشروطیت، ناشی ازضعف‌نفس و کمبود قدرت است وبیخ وباطنی ندارد وهمینکه حیله‌هایش به‌ثمرنشست طینت پلیدش راآشکارخواهد ساخت.

نامبردگان از وجها وسرشناسان کشوربودندکه با افکارمستبدانهٔ‌ناصرالدین‌شاه مبارزه می‌کردند، وچون‌محیط ایران‌برای‌بیان احساسات وگسترش‌تعلیماتشان مساعد نبود، جـلای وطن نموده راه خروج از کشور را درپیش گرفته بودند وبا همفکری سید جمال‌الدین اسدآبادی، به‌منظورترویج آزادی ونجات کشوراز مظالم حکومت استبداد، درپایتخت آن روزی دولت عثمانی (اسلامبول) به‌یك سلسله تبلیغات‌دامنه‌دارپرداخته به‌بیدارساختن افکارتوده‌های مشرق زمین اقدام‌کرده

بودند[1].

ناصرالدین‌شاه ازگسترش فعالیت و تبلیغاتشان به‌وحشت افتاد و از دولت عثمانی دستگیری و تبعید این چهارتن ایرانی را به‌وسیلهٔ سفیرخود درباب‌عالی درخواست کرد.

سفیرایران، هنگام ابلاغ درخواست شاه، نکته‌ای هم خـود بـه‌آن افزود وآن اینکه به‌پادشاه عثمانی. سلطان عبدالحمید، چنین وانمودکردکه قیام ارامنه به‌ضد مسلمانان عثمانی به‌اغوا وتحریك این افراد صورت‌گرفته است.

پادشاه عثمانی، که به‌حدکفـایت تحریك وعصبانی شده بود، دستورداد سه‌نفررا به‌طرابوزان‌تبعیدکنندودرموردنفرچهارم، به‌ملاحظهٔشهرت ومقام بین‌المللی واینکه درجهان اسلام دارای اعتارواهمیت فوق‌العاده است وتـوقیف وتبعیدش ممکن است مسلمانان را بشوراند وتخت سلطنتش ازاین جهت درمخاطره‌بیفتد، به‌تحت‌نظرگرفتن اقامتگاه وکنترل ملاقاتهای روزانه‌اش اکتفا کرد. معهذا بعداً شیوع یافت‌که مرگ نابهنگام سید به‌دنبالهٔ همین مراقبتها ومحدودیتها و مسموم شدنش به‌دست ایادی پادشاه عثمانی، وقوع یافته است.

سید جمال‌الدین‌اسدآبادی در بعضی کتابهای جدیدالتألیف، فراماسون معرفی شده باید توجه‌داشت‌که‌فراماسون‌بودن سیدجمال، به‌فرض صحت،چیزی ازاعتبارش نمی‌کاهد ووابستگیش‌را به‌انگلیس ودیگران نمی‌رسـاند. چه، درآن ایام وروزگاری‌که هنوزهیچ‌گونه انجمن واجتماعی درایران تشکیل نیافته بود، عضویت درانجمن فراماسونها، کـه مرامنامهٔ مشعشع و هدفهای انساندوستانه را مطرح می‌کرد، طبعاً روشندلان ونیك فطرتانی همچون سیدجمال ومیرزا آقاخان کرمانی‌وظهیرالدوله و امثالهم‌را، که‌افکاربشردوستانه داشتند،جلب می‌نمود.ازاین جهت‌نمی‌توان او و افرادبرجستهٔ خدمتگزاردیگری راکه امتحانات ملت‌پرستی و انساندوستی‌داده‌اند، باافرادخیانتکاری که‌به‌این‌انجمنها واردشده‌اند همرنگ‌دانست.

۱) سید جمال‌الدین اسدآبادی دوبار به‌ایران‌آمد وبار دوم چون ازشاه و درباریانش روی‌خوش ندید به‌حضرت‌عبدالعظیم رفت. مختارخان، حاکم‌آنجا، به‌دستور شاه وی را دستگیر کرده مورد اهانت قرار داد وبه‌دعوی اینکه سیدنیست، بند ازارش رابریده مکشوف العوره باسروپای‌برهنه به‌یابو بستند و درسرمای زمستان به‌خانقین روانه‌کردند. (خاطرات امین‌الدوله، ص۱۴۳.)

سه نفر تبعیدی‌را درسلطنت مظفرالدین شاه درمرزایران وعثمـانی تحویل مقامات ایرانی‌دادند. محمدعلی‌میرزا دستورداد آنهارا به‌تبریز بیاورند ویك‌یکشان را درمقابل‌چشمش‌سر ببرندوجسدشان‌را پای‌دیوار کهنه‌ای‌گذارده دیواررا برسرشان خراب‌کنند (صفر ۱۳۱۴ قمری). دکتر خلیل‌خان ثقفی (اعلم الدوله) در مقالات‌گوناگون خود می‌نویسد: «مظفرالدین‌شاه درآخرین روزهای زندگیش می‌گفت این‌آقا(اشاره به‌محمدعلی‌میرزا)راشما نمی‌شناسید. به‌عین،مثل‌ظل‌السلطان وآغامحمدخان‌است. قساوت‌را ازآنها به‌ارث برده. من به‌ولیعهدیش راضی‌نبودم وقصد داشتم‌شعاع‌السلطنه‌را ولیعهد کنم ولی‌نگذاشتند. خدا لعنت‌کند کسانی‌راکه مرا به‌این‌کارواداشتند.

این آقاکسی است‌که درتبریز میرآخورخود را، که باآبروی شخصیتش مخارج‌اصطبل‌را روبه‌راه می‌کرد، هنگام‌مطالبهٔ‌مخـارج، دستورداد به‌درخت بسته چوب‌بزنند، وخود شخصاً ریسمانی راکه‌به‌دورتن‌آن بدبخت بسته بودندآن‌قدر سفت و محکم‌کشید تاسرانجام چشمان میرآخوربینوا ازحدقه بیرون جست.

یکی ازنقشه‌های پنهانی شاه خواستن‌امین‌السلطان به‌ایران بود، بدین امید که چون اوپرورش یافتهٔ دامان استبداد است، قهراً ازافکار آزادیخواهانه‌مشمئز است وشاه خواهد توانست ازنیروی فکری او به‌ضد مشروطه‌خواهـان استفاده کند. غافل ازاینکه امین‌السلطان امروز، بعدازآن بازدید ازممالك آسیا واروپا و مشاهدهٔ ترقیات ملل مزبورکه قطعاً درروحیه‌اش اثربخشیده، دروضعی نیست‌که باوجود استقرارمشروطیت قادربه‌حفظ حکومت مطلق‌العنانی باشد وکمکی‌دراین راه به‌منویات شاه ازدستش برآید. همچنانکه دیده شدکه باتصدی‌کامران میرزا (نایب‌السلطنه) دروزارت جنگ، به‌علت نارضایی مردم، موافقت نکرد. بااینکه نایب‌السلطنه عموو پدرزن شاه بود، وشاه اصرارداشت‌کامران میرزا درکابینهٔ وزراء باقی‌بماند، و وجودکامران‌میرزا درکابینه مفتاح بسی مشکلات بود، و قدرمسلم اینکه شاه را دردست‌یازیدن به‌بعضی اقدامات تأیید می‌کرد، معهذا امین‌السلطان، وی‌را درکمال قدرت وبه‌رغم تمایلات شاه، ازکابینه اخراج‌کرد.

امین‌السلطان، یك سال بعد ازکشته‌شدن ناصرالدین شاه، ازمنصب‌صدارت

معزول شد؛ ودوسال بعد، مجدداً سمت سابقش‌را بازیافت؛ وتاسال ۱۳۲۱ه ق مطابق‌با۱۹۰۳م همچنان به‌این سمت باقی بود. دراین سال، که اخذ وام تازه‌ای برای بارسوم به‌او تکلیف شد و او مسامحه کرد، استعفا کرد وناچار به‌خروج از کشور شد و پیش از آنکه از طرف محمدعلی‌شاه فرا خوانده شود در اروپا می‌زیست.

درمراجعت به‌ایران، شخصی که به‌اوشباهت داشت، در بادکوبه، موردسوء قصد واقع شد؛ ضارب اشتباه کرده بود. مصدوم وی امین‌السلطان، صدراعظم سابق ایران، نبودواو با پراخود پچتووی (کشتی پست)، همراه عده‌ای مستحفظ روسی، راه ورود به‌ایران را درپیش‌گرفته دردریای خزرپیش می‌رفت[1]. هنگام ورود به‌انزلی، حاکم گیلان، محمدولی خلعت‌بری نصرالسلطنه، همراه میرزا کریم‌خان رشتی‌خان اکبر، وابتهاج‌الملك تفرشی، پیشکار سردارمنصور، باکشتی شاهی به‌استقبالش رفتند.

معمول این بودکه برای ورودکشتیها به‌بغاز، می‌بایست به‌محض‌بلندشدن سوت‌کشتی ونزدیك شدنش به‌ساحل، یك‌کشتی بخاری سریع‌السیرازغازیان‌به دریا گسیل شود، تا باراهنمایی اوکشتیها به‌داخل بغازوارد شوند و در غیر این صورت امکان داشت‌کشتیها به‌گل بنشینند.

امیراصلان‌خان میرپنج بایك دسته قزاق مسلح ایرانی، که مأمور حفظ انتظامات شده بودند، ورودکشتی حامل‌اتابك‌را انتظارمی‌کشید. سربازان‌ساخلو انزلی نیزازطرف حکومت به‌آنها پیوستند. چند هزار نفراهالی انزلی وغازیان وسوسر پشت‌سر سربازها به‌تماشا ایستاده بودند ــ جماعتی هم درلنگه‌ها، وسط بغاز، جای‌گرفته منظره‌را تماشامی‌کردند. کشتی شاهی دردریا به‌پچتووی‌نزدیك شد وامین‌السلطان به‌درونش جای‌گرفت. کشتی امواج دریا را شکافته به‌غازیان نزدیك‌شد، درحالی‌که‌کشتی پچتووی‌را به‌دنبالش می‌کشید. به‌مجرد نزدیك‌شدن کشتی شاهی به‌کُرپی ودرهمان زمان‌که مأمورین حفظ انتظامات مردم را ازجلو

۱) شخص مزبور را مخبرالسلطنهٔ هدایت درکتاب «خاطرات وخطرات» میرزاعباس‌خان مهندس نام برده‌است(ص۱۵۲).

آمدن به‌کرپی منع می‌کردند، فریادهایی از میان جمعیت برخاست وشعارهای تندی علیه اتابك داده شد: «ما نمی‌گذاریم این خائن ملت قدم به‌خـاك مملکت بگذارد.»

خون مردم به‌جوش آمده به‌یك هیجان عظیمی تبدیل شده بود،وباوجود آن همه شمشیرها وسرنیزه‌هاکه برای تشریفات ورود صدراعظم سابق ایران در آسمان صاف انزلی می‌درخشید، روبرو شدن بایك چنین تظاهربزرگ، بی‌سابقه بود. هرچه مردم‌را باسرنیزه‌عقب می‌زدند، آنها پروا نکرده جلوترمی‌آمدند و صداهارا خشنترمی‌ساختند.

سربازان تالش،که گویا دستورهای محرمانه‌ای هم ازکمیتهٔ سری انزلی داشتند، ازاعمال خشونت‌نسبت به‌مردم دست‌کشیده میدان‌را خالی‌کردند. قزاقان وسربازان دولتی به‌داخل‌کشتی رفته مهیای تیراندازی شدند. درزمانی‌کوتاه تمام کرپی‌غازیان به‌تصرف‌تظاهرکنندگان درآمد. اسماعیل‌عمومی واسدالله‌عبداللهی، که ازمجـاهدین انزلی بودند، تظاهرات‌را رهبری می‌کردند. حسن مستوفی (مستوفی‌الممالك)،که ازهمراهان اتابك بود، بـالای عرشهٔ‌کشتی نمایان شد و خطاب به‌جمعیت گفت: «شاه اتابك‌را احضار کرده است، از ورودش ممانعت نکنید. چنانچه تردید دارید به‌تهران تلگراف‌کنید.» مردم سـاکت نمی‌شدند و سخنرانیهای پراکنده همچنان ادامـه داشت. ظاهراً اسلحه‌های‌کمری هم همراه بعضیها بود تا درصورت ضرورت استعمـال کنند. صاحبمنصب روسی مأمـور بدرقهٔ اتابك بیانات مستوفی‌را تأییدکرد وگفت: «اتابك‌را شاه ایران خواسته است ودولت روس‌آورده، چرا ممانعت‌می‌کنید؟» جوابهایی ازطرف مردم‌داده‌ـ شد که خلاصه‌اش عدم رضایت ملت از ورود اتابك بود، تا جایی که عده‌ای از شناگران ماهرانزلی‌آماده شدند زیرآب رفته‌کشتی اتابك را بـا وسائل موجود سوراخ‌کرده به‌قعردریا بفرستند.

اتابك مصلحت دیدکه برای جلوگیری ازخطرتصادم به‌دریا بـرگردد و چنین‌کرد ودرخطابش به‌مردم‌گفت: «من برای خدمت به‌مشروطیت به‌ایران‌آمدم. شما به‌مجلس‌تلگراف‌کنید، اگراجازه دادند، پیاده می‌شوم، و الّابرمی‌گردم.»وبا

بازگشتش به‌دریا، تظاهرات پایان یافت ومردم متفرق شدند.

صاحبمنصب روس بعدازاین ماجرا به‌انجمن ولایتی رفت ومطالبی‌ازقول اتابك بیان داشت وتقاضاکرد چند نفرنماینده ازطرف انجمن نزدش بروند تا او اظهاراتش را شفاهی بیان‌کند. لیکن هیچ‌یك از اعضای انجمن به‌قبول ایـن پیشنهاد رضایت‌ندادند، تاآنکه مجلس شورای ملی، به‌وسیلهٔ حاجی میرزامحمد رضا حکیمی، رئیس انجمن ایالتی‌گیلان، این اجازه را صادرکرد، و بـه‌احترام دستورمجلس، دونفرازروحانیون‌انزلی، سیدرفیع خلخالی‌وشیخ‌ابراهیم آبکناری، وکلای انجمن شهر، به‌کشتی رفته وضمن‌ایرادخطابه‌ای مجازبودن امین‌السلطان را به‌پیاده شدن به‌خاك‌کشوراعلام داشتند (۲۷ ع۱– ۱۳۲۵ه ق).

امین‌السلطان بعد ازآنکه شرحی به‌عنوان تشکر ازاهالی نوشت، به‌ساحل پیاده شد وراه تهران را درپیش‌گرفت. جواب امین‌السلطـان که‌گراور شده چنین است:

درجواب‌خطابهٔ‌آقایان‌انزلی تشکرمی‌نمایم ازحسن‌ظنی که‌دربارهٔ من‌اظهارنموده‌اند و ازروی‌کمال‌وطن‌پرستی برادران وطن عزیزخودم را تبریك می‌گویم ازاین‌نعمت عظیمی‌که بندگان اعلیحضرت‌اقدس‌همایونی خلدالله ملکه وسلطانه‌به‌همهٔ ملت ووطن ما مرحمت فرموده واساس‌دولت قدیم قویم ایران را مشروطه وبه‌واسطهٔ ایجاد مجلس شورای‌کبرای‌ملی محکم ومملکت را به‌پوشانیدن خلعت‌آزادی مزین فرموده‌اند و انشاءالله هرروزه به‌تقویت و ترتیب‌شاهانه براستحکامات دولت و تزیینات مملکت خواهندافزود.

نقشهٔ دیگرپنهانی شاه علیه جنبش مشروطه‌خواهی ایجاد تفرقه ونفاق بین سران قوم، به‌ویژه‌بین‌پیشوایان روحانی بودکه‌تا حدودی دراین راه توفیق‌حاصل‌نموده توانسته بود ازکمکهای فکری حاجی‌شیخ‌فضل‌الله نوری برخوردارشود واوراکه دربادی امرازموافقین جنبش مشروطه بـود به‌سوی خود جلب نماید.

مرحوم مرتضی فرهنگ (ترجمان ممالك) می‌گفت:

کناره‌گیری شیخ از آنجا شروع شد که می‌دید همهٔ کارها به‌نام سیدین‌است (سید محمدطباطبائی و سیدعبدالله بهبهانی) و اورا هیچ به‌حساب نمی‌آورند. یك روز که حاجی آقا محسن عراقی از طرف عین‌الدوله به‌مسجد جمعه آمد و رسالتش را ابلاغ کرد مبنی براینکه بهتر است آقایان علما محرمانه متفرق شوند و الّا ناچارم به‌زور متفرق کنم. حاجی شیخ فضل‌الله، که در مسجد حضور داشت، گفت: «آیا این حرفها ازدهان عین‌الدوله خارج‌شده است؟» حاجی آقا محسن که خلقش تنگ شده بود، با تغیر گفت: «یعنی من دروغ می‌گویم، آخوند؟» حاجی شیخ مجدداً اظهار کرد: «کسی که حیات ومماتش زیر قلم ماست چگونه جرئت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد. به‌او بگوما ازتو واهمه‌ای نداریم وعنقریب تکلیفت راروشن می‌کنیم.» عصایش را برداشت ورفت.

روز دیگر که درهمین زمینه گفتگو می‌شد دوستان شیخ ملامت کردند که چرا به‌حاجی آقا محسن تندی کرده ونسبت به‌عین‌الدوله به‌درشتی سخن گفته‌است. شیخ که‌انتظارچنین شماتتی‌را ازدوستانش نداشت، به‌علاوه می‌دید که سیدین گاهی به‌نعل می‌زنند گاهی به‌میخ و صراحتی در گفتارشان نیست وبا این حال مورد توجهند، بلند شد و گفت: «خداحافظ، من دیگر به مسجد برنخواهم گشت.» ورفت که رفت. من وسید یعقوب انوارازطرف سیدین مأمورشدیم به‌محضرش رفته بگوییم: اتحاد برای وحدت اسلام لازم است، تشریف بیاورید مسجد وهمکاریتان را مانند سابق ادامه بدهید. اودعوت سیدین را نپذیرفت وهمچنان به‌تصمیمش باقی ماند.

حاجی شیخ فضل‌الله نوری یکی ازمجتهدین مسلم بود و بین عامه نفوذ بسیارداشت. درمخالفتی که بعداً بامشروطیت پیدا کرد اعلامیه‌ها وتلگرافات‌متعدد به‌نجف وشهرستانهای ایران فرستاد و برکنارماندن از مشروطیت را تحریص و ترغیب می‌نمود. مشروطه را بدعت و بدعت را مخرب دین‌اسلام ومسلمانی‌معرفی

می‌کرد وخودبا جماعتی‌ازمریدان به‌حضرت عبدالعظیم رفته تحصن اختیارنمود.

مراجع‌روحانی ومشروطه‌خواهان به‌ملاقاتش رفته‌آنچه تلاش‌کردند اورا به‌خروج ازتحصن قانع‌کنند مفید نیفتاد واوهمچنان درنقش مخالف مشروطه به تحصن ادامه داد.

مجلس شورای ملی ناچارشدپرده را بالابزند وعلت قیام شیخ رابه‌حجج اسلام نجف تلگراف‌کند وبگویدکه آقا اعزام حشمت‌الممالـك را به‌حکومت سیستان وقائنات توصیه‌کرده‌بود، چون توصیه را مجلس نپذیرفت ازدرمخالفت برآمده است.

حجج اسلام نجف، عبدالله‌مازندرانی، محمدکاظم خراسانی وحاجی‌میرزا حسین حاجی میرزا خلیل اعلام‌کردندکه تأسیس مجلس شورای ملی برای رفع ظلم واعانت به‌ملهوف‌وامربه‌معروف وترفیه حال رعیت وحفظ بیضهٔ اسلام‌است، مخالفت با آن مخالفت با شرع و به‌منزلهٔ مخالفت بـا صاحب شریعت است. وقتی دیده شد حاجی شیخ به‌هیچ‌روحاضر به‌عدول ازتصمیمش نیست ازطـرف مراجع تقلیدتلگراف‌زیر به‌عنوان‌آقایان طباطبائی و بهبهانی مخابره‌گردید:«نوری چون مخل‌آسایش ومفسد است تصرفش درامورحرام است.»

فتوای مزبورنتایج‌بد به‌بارآورد وحاجی شیخ را نزد مردم منفوروموردطعن ودشنام قرارداد.

ازواقعات ربیع‌الاول ۱۳۲۵ه‍ ق سقوط‌کابینهٔ وزیرافخـم وتشکیل دولت جدید است به‌نخست‌وزیری‌اتابك ونیزاحضارشدن نمایندگان‌گیلان وآذربایجان، به‌درخواست انجمن ایالتی‌گیلان، به‌تلگرافخانه ومذاکره در اطراف نظامنامـهٔ انجمنهای ایالتی ومتمم قانون اساسی وتأسیس بانك ملی، که فوریت انجـام خواسته‌ها را انجمن به‌تهران‌گوشزد می‌کرد.

دراین باره درمجلس شورای‌ملی‌گفتگوهایی‌پیش‌آمد واحتجاجاتی‌صورت گرفت. یکی ازوکلاگفت انجمن ایالتی‌گیلان‌حق تحکم‌ندارد، به‌آنها بایدتذکر داد درمواقع ضرورت به‌اطلاعشان خواهد رسید چه‌کنند. وکیل دیگر پاسخ داد این نظرصحیح نیست، در مملکت مشروطه حق تحکم با ملت است وملت آقا

بالاسر نمی‌خواهد. مخالف وموافق دراین زمینه بحثهایی می‌کنند. سرانجام‌قرار می‌شود جوابی به‌این مضمون به‌رشت وانزلی مخابره شود:

نظامنامه‌های انجمن ایالتی وولایتی ومتمم قانون اساسی تهیه شده‌وقریباً به‌صحهٔ همایونی رسیده جهت اجرا ابلاغ خواهدگردید. امتیازنامهٔ‌بانك نیز به‌صحه رسیده خواهش داریم عرصه را به‌مجلس تنگ نگیرید تاوکلا بتوانند با فراغت بال به‌تمشیت امور مربوطه بپردازند.

دررجب ۱۳۲۵ه ق، هنگامی که امین‌السلطان از مجلس شورای ملی برمی‌گشت، مورد سوءقصد واقع شد. قاتلش ازمعرکه‌گریخت ودرچند قدمی‌میدان بهارستان با شلیك یك‌گلوله به‌زندگیش خاتمه داد.

دربارهٔ انگیزهٔ قتل ونام قاتل سخنهای مختلف‌گفته شده است. برخی از نویسندگان تاریخ مشروطیت کشته‌شدن اتابك را منسوب به‌عباس‌آقانام‌نمی‌دانند ومعتقدندکه‌کشندهٔ اتابك موقرالسلطنه بود، وگفتارعده‌ای از رجال، مانند حسن مستوفی وصاحب‌اختیارومخبرالسلطنه ونصرالملك وشیخ‌الملك را دلیل‌می‌آورند که‌آنها محمدعلی شاه را قاتل اتابك می‌دانسته‌اند. چنانکه دکترمهدی‌خان‌ملك‌زاده می‌نویسد[1] اززبان دبیرالسلطان شنیده‌است که‌محمدعلی‌شاه اوومجلل‌السلطان وموقرالسلطنه را مأمورقتل اتابك‌کرده بود وانگیزهٔ این اقدام‌آنکه محمدعلی‌شاه دروقعهٔ اخراج‌کامران میرزا ازکابینه سخت ناراضی شده‌کینهٔ اتابك را به‌دل‌گرفته بود.

دیگرآنکه حبس رحیم‌خان چلپیانلو، که به‌دست اتابك صورت‌گرفت، در نظرشاه‌گناه غیرقابل عفو به‌شمارمی‌آمد[2].

سوم‌آنکه احترام وتکریمی‌که شاه ازاوانتظارداشت، به‌عمل‌نمی‌آورد و به قدری شاه را ازخود ظنین ساخته بودکه روزی اتابك بدون اطلاع قبلی به‌دربار رفت، شاه‌که دیدارناگهانی صدراعظمش‌را انتظارنداشت، ازاومضطربانه پرسید:

۱) تاریخ مشروطیت ایران، ج۳ ص۲۴.
۲) انقلاب ایران براون، صفحات ۱۵۴ و۱۵۵.

«برای گرفتن استعفا ازمن به‌دربار آمده‌اید؟» اتابك با بی‌اعتنایی جواب داد:«نه، چنین قصدی دربین نیست.»

دلیل دیگراینکه بعدازکشته شدن‌اتابك، محمدعلی شاه نه‌فقط اظهارتأسفی نکرد، بلکه باطناً بشاش وشادمان هم بود.

ازقول دبیرالسلطان نقل شده‌که: روزکشته شدن اتابك من در خانه بودم و موقرالسلطنه مأموریتی کـه ازجانب شاه داشت انجام داد.

مخبرالسلطنه هـدایت می‌نویسدکه اتابك به‌دست دولتیها وبـه‌نام ملیون ترورشد.

دوستعلیخان معیرالممالك نیزقتل اتابك را به‌دست مفاخرالملك و موقر-السلطنه می‌داند.

مستشارالدواله (صادق)هم معتقد بودکه توطئهٔ قتل اتابك به‌امرمحمدعلی شاه بودکه سعدالدوله وموقروسردارفشفشه وصنیع‌حضرت ورحیم‌زاده (تبریزی) وجماعتی دیگرشریك بوده وعمال محمدعلی شاه عباس‌آقا را زدند.[1]

شادروان احمدکسروی واستاد محیط طباطبائی وآقای عبدالحسین نوائی قاتل اتابك را همان عباس‌آقای صراف‌آذربایجانی، عضوانجمن آذربایجانیها، شمارهٔ ۴۱، معرفی نموده‌اند.[2]

آنچه محقق است‌مباشرقتل همان عباس‌آقای صراف تبریزی بودکه‌همراه چندنفردیگر،که یکی ازآنها حیدرخان عمواغلی بود، مأموریت‌این‌کارراداشت. عده‌ای‌که حاضر وناظرواقعه بودند به‌چشم دیدندکه عباس، پس از تروراتابك، پا به‌فرارنهـاد ومحاذی خیابان صفیعلیشاه به‌زمین خورد و ازبیم‌گرفتارشدن به دست دشمن انتحارکرد؛ ویا به‌قولی دیگر، همراهانش به‌منظور پوشیده ماندن سر[3] واقعه، مباشرقتل راسربه‌نیست کردند؛ ودرهرحال منافاتی ندارد ازاینکه بجز عباس صراف تبریزی‌کسان دیگری هم‌برای این امردستوراتی از محمد علی‌شاه دریافت‌کرده باشند.

۱) سیاستگران دورهٔ قاجار، ج۲ ص۳۱۶.
۲) انقلاب ایران برآون، صفحات ۱۵۴ و۱۵۵.

ترجمان‌الممالك فرهنگ، که آن ایام اعتضادالمله لقب داشت، نقل می‌کرد که روزواقعه همراه میرسیدعلی بهبهانی وسیداحمد زنجانی (مستشار بعدی دیوان عالی کشور) جلو درمجلس بودیم که دیدیم امین‌السلطان وسیدعبدالله بهبهانی ازمجلس خارج می‌شوند. مستمندی جلوی بهبهانی رفت وازاو تقاضای کمك کرد. بهبهانی به‌طرف جیب گشاد سمت راستش خم شدتا ازاعماق جیبش پولی بیرون کشیده به وی بدهد. دراین هنگام امین‌السلطان چند قدم ازبهبهانی دورشده وجلورفته بود که ناگهان گرد وخاکی به‌فضا پراکنده شدکه مردم به‌مالیدن و پاك کردن چشمانشان مشغول شدند ومتعاقب آن صدای تیر برخاست. معلوم شد به‌صدراعظم سوء قصد شده است (۲۱ رجب ۱۳۲۵).

امین‌السلطان باگلوله‌ای که ازپارابلوم مرد تروریستی شلیك شده بود، به زمین افتاد، ودرخونش درغلطید، وبلافاصله وی را درکالسکهٔ شخصیش گذاشته به خانه‌اش بردند. چند لحظه بعد اوایل خیابان صفیعلیشاه تیر دیگری شلیك شدو ما به‌آن سمت متوجه شده دیدیم عباس آقا صراف تبریزی، که جلو امامزاده زید دکان صرافی داشت، گلوله‌ای میان دهانش خالی کرده ودرگذشته است.

ناگفته نماندکه فتوای مراجع تقلید محمد شربیانی، محمدکاظم خراسانی، محمدحسن مامقانی و میرزاحسین نجل حاجی میرزا خلیل، دائر به‌خباثت ذاتی وکفرباطنی اتابك، درزقوع حادثه بی‌تأثیرنبود.

دکترفریدون آدمیت در فکرآزادی می‌نویسد: «امین‌السلطان عامل تفوق سیاست روس به‌سیاست انگلیس درایران به‌شمار می‌رفت. انگلیسها با وی جداً مخالف بوده کینه‌اش را به‌دل داشتند.[1]»

ودرجای دیگر بیان می‌کندکه اتابك در سفراروپا متوجه خطایای سابق خود شده واظهارندامت می‌کرد؛ وازقول عون‌الممالك نقل می‌کندکه اتابك نزد رئیس جامعهٔ آدمیت، میرزاعباسقلی‌خان، سوگند یادکرده بود با مشروطیت همراه باشد. دکترفوریه درکتاب سه‌سال درایران نوشته است: علت نزدیك شدن امین-

۱) ص۲۵۹.

السلطان به‌روسها شکستی بود که سیاست انگلیس در وقعهٔ رژی از سیاست روسیه خورد. چون روسها قبلاً عزل امین‌السلطان را از شاه طلب می‌کردند در مقابل تسلیم امین‌السلطان به‌سیاست روس حاضر شدند از او تقویت کنند.

مرحوم محمود ـ محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می‌نویسد: «یگانه مسبب از بین رفتن نفوذ انگلیس در ایران میرزا علی اصغرخان اتابك بود. اتابك در این سالها از مساعدتهای دولت روس کاملا برخوردار بود. با اینکه از روسها دل خوشی نداشت، اما برای اینکه از دسایس عمال انگلیس مصون بماند به‌طرف روسها تمایل پیدا کرد، و از این اظهار تمایل چندان سودی هم عاید روسها نگردید. ظاهر امر این بود که اتابك تحت حمایت روسها قرار گرفته است[1].»

و در جای دیگر می‌گوید: «نه دولت روس و نه دولت انگلیس با بودن اتابك نمی‌توانستند در ایران اعمال نفوذ کنند[2].»

«رفتن سر آرتور هاردینگ به‌عتبات و ملاقات باعده‌ای از علمای روحانی در نجف و خرج مبالغ زیادی از وجوه اوقاف هندوستان، که در اختیار وزیرمختار انگلیس مقیم در بار ایران بود، زمینهٔ تکفیر اتابك را فراهم نمود[3].»

«آخرین تهمتی که به‌اتابك بستند قتل حکیم‌الملك در رشت بود[4].»

«با رفتن اتابك و آمدن عین‌الدوله انگلیسها به اوضاع مسلط شدند. انگلیسها بعد از رفتن اتابك برای مسافرت سوم شاه به‌ایران قرض دادند[5].»

در کتاب زندگی سیاسی اتابك اعظم، نوشتهٔ آقای مهراب امیری سطور زیر خوانده می‌شود: « از مردم معمر داستانهایی در خصوص بزرگواری و بذل و بخششهای کریمانهٔ اتابك می‌شنیدم که کرامتهای حاتم و سخاوتهای برمکیان را به‌یاد می‌آورد. کسی که مظهر آن عواطف مردم‌داری و صفات عالی انسانی باشد، هرگز نمی‌تواند به کشور خود خیانت کند.»

اعتمادالسلطنه دربارهٔ اتابك نوشته‌است: «نمی‌دانم طاعون مصرش بخوانم یا وبای هند. بلایی بود که به‌جان دولت و ملت افتاد و ایران را به‌بادفنا داد. وی

۱) ج۸ ص۵۲. ۲، ۳، ۴) همان کتاب، ص۵۳. ۵) همان کتاب، ص۵۵.

جامع تمام رذایل وفاقد کلیهٔ فضایل بود.»

برای اتابك مجلس ختم، به‌طوری که معمول به بین مسلمانان است، گذاشته نشد و تشریفاتی هم ازطرف دولت به‌عمل نیامد.

دکتر اسماعیل رضوانی، نویسندهٔ کتاب انقلاب مشروطهٔ ایران، اتابك را از باهوشترین و زرنگترین مردان آن زمان معرفی کرده است که در سختترین هنگامه‌ها خودرا نمی‌باخت، وبدون اینکه بیمی به‌خود راه دهد به‌میدان می‌آمد، وگرههای ناگشودنی را باسرپنجهٔ تدبیر می‌گشود. افسوس که این همه کفایت و زیرکی را درراه اضمحلال ونابودی ایران به‌کاربرد. تمام امتیازاتی که دردورهٔ قاجاریه به‌اجنبیان داده شد، سوای امتیاز روتر، به‌دست اوو به‌امضای او بود.

درصدارت سوم امین‌السلطان، فتنهٔ سالارالدوله، فرزند سوم مظفرالدین‌شاه، روی دادکه مدعی تاج وتخت شد، و برای اینکه بین مشروطه‌خواهان پایگاهی به‌دست آورد، حامل مشروطیت وقانون اساسی گردید، واعلامیه‌هایی دایر به‌فواید مشروطیت منتشر ساخت، وباکمکهای مادی و معنوی مشروطه‌خواهان توانست بسیاری ازنقاط غرب ایران‌را تصرف نماید، وچنانکه نوشته‌اند تانهاوندهم پیش آمد، لیکن مشروطه‌خواهان براثرروش متخذهٔ مجلس شورای ملی درباره‌اش مجبور شدند ازدوروبرش پراکنده شوند، واونتیجه‌ای ازهمهٔ تلاشهایش به‌دست نیاورد، وسرانجام درنهاوند شکست خورده به‌قونسولگری انگلیس درکرمانشاه پناه برد، وبعد ازکسب امنیت جانی به‌نمایندهٔ شاه، ظهیرالدوله، تسلیم گردید.

پیش ازورود اتابك به‌ایران، دوفروند جهازجنگی روس به‌نام «گوگ‌تپه» و«اراز» واردبغازانزلی شده ۲۱ تیرتوپ شلیك کردندکه ازتوپخانهٔ انزلی‌هم در جوابشان ۲۴ تیرتوپ شلیك شد. فرماندهان کشتیهای مزبور متعاقب این اقدام به‌ساحل پیاده شده ازتوپخانهٔ انزلی دیدن کردند.

انگیزهٔ این اقدام برکسی معلوم نشدکه برای ادای احترام نسبت به‌صدر-اعظم سابق ایران است یاترسانیدن مردم. چه، تشریفات مزبورمعمولا به‌احترام امرا وسلاطین ورؤسای جمهورمی بایست‌رعایت شود نه‌غیرآنها.

صنیع‌الدوله رئیس مجلس شورای ملی، که بااتابك دوست بود، متعاقب

ترورشدن اتابك استعفا کرد و احتشام‌السلطنه به‌جایش انتخاب گردید. او نیز نتوانست با ملیون کنار بیاید؛ وچون ملیون باوزارت جنگی برادرش علاءالدوله روی موافقت نشان ندادند، او ازاین بابت رنجیده خاطر بود ومنتظر فرصت بود تا ازجمع خودرا کنار بکشد؛ ویك‌ماه پس ازپرتاب بمب به‌سوی محمد علیشاه درسر تخت بر بریها، استعفا کرد وممتازالدوله به‌جایش نشست.

شگفت آنکه همان‌روز که امین‌السلطان درمیدان بهارستان ترورشد، قرارداد روس وانگلیس، که به‌موجب آن کشورایران به دومنطقهٔ نفوذ تقسیم می‌شد، به‌امضا رسید.

بعداز امین‌السلطان، ابوالقاسم قراگوزلو ناصرالملك به‌صدارت انتخاب شد،واوحسن پیرنیامشیرالدوله‌را به‌وزارت خارجه تعیین کرد. جوادخان‌سعدالدوله که همین سمت‌را درکابینهٔ قبلی داشت دمغ شد وشروع به‌تفتین کرد.

محمدعلی‌شاه علاقه‌ای به‌زمامداری ناصرالملك نداشت. زیرا وی‌را برای اجرای نیاتش‌مساعد نمی‌دید،و به‌منظورجلب‌رضایت مجلسیان بود که به‌زمامداریش تن درداد، وپس ازانتخاب وشروع به‌کار دائماً پی بهانه می‌گشت تااورا ازکار برکنار کند.

درواقعهٔ میدان توپخانه،که دست‌پخت شخص شاه بود، موقع برانداختن صدراعظم فرارسید. به امیربهادر دستور بازداشت تمام اعضای کابینه راداد، واو وزرا را دریکی ازاتاقهای کاخ گلستان توقیف کرده حفاظتشان‌را به‌حاجب‌الدوله سپرد.

ناصرالملك،که می‌اندیشید دربارهٔ خودش نیزهمین تصمیم اجرا خواهد شد، ماجرا را قبلا به‌سفارت انگلیس اطلاع داد وسپس عازم دربارگردید. شاه درشرفیابی صدراعظمش چند ضربه باچوبدستی کوچکی که دردست داشت، به‌وی نواخت وبااهانت و هتاکیهای معمول به‌او باش، دستورتوقیفش را به‌امیربهادرجنگ داد. چرچیل،کاردارسفارت انگلیس، اجازهٔ ملاقات خواست. شاه،که منظورازاین ملاقات‌را حدس می‌زد، طفره رفت وملاقات‌را به‌وقت دیگرموکول ساخت. عضوسفارت‌انگلیس اصرارورزیده‌گفت ازجانب سفیرحامل عرض‌فوری

است و باید حتماً پیام فوری‌سفیر به‌سمع‌اعلیحضرت برسد، و باشنیدن این‌جملات بود که شاه خواه ناخواه نمایندهٔ سفارت را پذیرفت.

چرچیل به‌شاه گفت: چون ناصرالملك‌ازطرف‌دولت متبوع اودارای‌عالیترین نشان است، سفارت مایل است بداند آیاگناه وخیانتی که اوکرده به‌اعلیحضرت مسلم شده است تادولت انگلستان نشانش‌را ازاوپس بگیرد، یانه؛ وگناهی که او مرتکب شده چیست؟

شاه به‌معاذیری چند متوسل شد؛ و سرانجام، بعد ازگفت وگوی بسیار، موافقت کردکه ناصرالملك آزاد شود، به‌شرطی که درایران نمانده ازکشوربیرون رود.

همان روز ناصرالملك به خانه‌اش منتقل و صبح روز بعد عازم اروپا می‌شود، وبدین‌طریق‌کابینه‌ای که دررمضان ۱۳۲۵ ه ق‌تشکیل یافته بود، سقوط می‌کند.

در۲۵ شوال ۱۳۲۵ ه ق‌شاه به‌مجلس‌آمده باحضوراعیان ورجال‌سوگند یاد می‌کندکه‌به‌تشیید مبانی مشروطیت اقدام خواهدکرد، وقرآنی‌راکه‌درظهرش سوگندنامه نوشته شده بود، امضا می‌کند.

درهمین ماه‌دستخطی به‌عنوان مجلس‌صدورمی‌یابدکه مفاداً گله‌ازاجتماعات بود ولزوم‌تفکیك وظایف قوای‌مقننه ومجریه. مجلس جواب می‌دهدکه‌درقانون اساسی این موضوع پیشبینی شده و هیچ‌وقت مجلس ازحدود وظایفش تجاوز نکرده است. اجتماعات آزادند وبرای آن آئین‌نامه تهیه شده و قریباً به‌صحهٔ همایونی خواهد رسید، وبعد ازآن هریك ازاجتماعات‌که موافق آئین‌نامه‌تشکیل یافته‌باشند ابقا وازبقیه جلوگیری خواهد شد.

درنهم ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ ه ق واقعهٔ توپخانه به‌راه افتاد. دستجات مسلحی ازقوای دولتی، همراه چندتن اوباش، باشرکت عده‌ای ازاهل عمایم، درمیدان توپخانه (میدان سپه فعلی) چادرهایی زدند ونطقهایی ایرادکردند به‌کارگردانی مقتدرنظام وصنیع حضرت وچند تن ازافسران توپخانه؛ وخیابانهای علاءالدوله (فردوسی) ولاله‌زاروسرچشمه وباب همایون وباغ شاه (خیابان سپه)را اشغال

کردند؛ به‌مجلس شورای ملی ومسجد سپهسالاریورش بردند وچند تیری‌هم بین آنها ومجاهدین کشیك مجلس ومسجد رد وبدل شد؛ وسرانجام به‌جای اولشان بازگشتند. ازجماعت روحانیون حاجی شیخ فضل‌الله نوری، سیدعلی آقایزدی (پدرسید ضیاءالدین طباطبائی، نخست‌وزیر کابینهٔ کودتا)، نقیب‌السادات شیرازی، حاجی میرزا ابوطالب زنجانی وملامحمد آملی دراین ماجرا شرکت داشتند واعلامیه‌هایی نیزعلیه مشروطه‌خواهان نشردادند.

آزادیخواهان گیلان، بعد ازاستحضارازاین واقعه، به‌هیجان آمده باقامهٔ میتینگ درسبزمیدان رشت مسلح شده آمادگیشان‌را برای حرکت به‌مرکز ومقابله بااین صحنه سازیها اعلام داشتند. زعمای قوم نصیحت کردندکه دسته‌جمعی به تلگرافخانه رفته نمایندگان گیلان را بدواً برای تحقیق ازعلل واقعه احضاروپس ازمذاکرات حضوری، لدی‌الاقتضاء، اقدام به‌حرکت کنند.

درآن روزچند تن ازمشروطه‌خواهان، که بین آنها یك‌نفر زن‌بود، به‌دست جماعت اوباش کشته شدند. نقیب‌السادات شیرازی، هنگامی که باقلمتراش چند یکی ازآزادیخواهان‌را ازحدقه‌درمی‌آورد، فریادکرد: ای مسلمانان، شاهد باشید، ودرروزقیامت‌درحضورجدم شهادت بدهیدکه من درراه دین، نخستین کسی هستم که چشم یك مشروطه‌خواه‌را بیرون آورده‌ام. جملات « ما دین نبی‌خواهیم. مشروطه نمی‌خواهیم.» ازابتکارات همین ذوات مفخم است.

به‌طوری‌که نوشته‌اند، این نمایش رسوا قریب یك هفته ادامه داشت، و وقتی محمد علی‌شاه دید یخش نگرفته و تأثیری‌که ازآن انتظار داشت به‌دست نیامده، ماستهارا کیسه‌کرد و بااستحضار ازتنفرمردم پایتخت نسبت به صحنه‌های فجیع این نمایش مفتضح، ناچارشدسوگندنامهٔ گذشته‌اش‌را یك‌باردیگربه شرح زیرتأییدکند:

> چون‌به‌واسطهٔ انقلاباتی‌که این‌چند روزه‌درتهران وسایرولایات واقع شد برای مردم سوءظن حاصل شده‌که خدای نخواسته درمقام نقض عهد ومخالفت باقانون‌اساسی هستیم لذا برای‌رفع این سوء ظن‌واطمینان خاطر عموم ملت به‌کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم‌که اساس مشروطیت

وقوانین اساسی‌را کلاً درکمـال مواظبت حمایت ورعایت‌کرده واجراء آن‌را به هیچ‌وجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدهیم وهرگاه نقض عهد ومخالفت ازمـا بروز کند درنزد صاحب‌قرآن مطابق‌عهد وشروط وقسمی که‌ازوکلاء ملت‌گرفته‌ایم مسئول باشیم.

شروط مورد موافقت شاه ومجلس، که درجلسهٔ ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ ه ق مجلس درباره‌اش مذاکره شد، عبارت بود ازتبعید سعدالدوله، مجازات اشرار، استقراردویست سرباز تحت نظرمجلس، اطـاعت ادارات قشونی ازدستوروزارت جنگ، وعدم دخالت‌امیر بهادردر بعضی کارها؛ وبه‌موجب‌شروط مزبور سعدالدوله تبعید شد، امیر بهادرجنگ‌ازتمام مناصبش به‌استثنای ریاست‌گارد معزول‌شدوشروط دیگرکمابیش عملی شدند. کمیته‌های مشروطیت ولایات چون دست شـاه را خوانده ومی‌دانستندکه ضعف قدرت عامل‌این موافقت است و الامخالفت باطنی شاه‌کماکان‌به‌قوت‌واعتبارش باقی‌است، درمقام تهیهٔ‌سلاح برآمده‌آماده‌شدندکه‌خار راه مشروطیت‌را ازمیان‌بردارند. این بودکه درمحرم۱۳۲۶ه ق به‌شاه سوء قصد شد ودونارنجك به‌طرف ماشین او، که ازخیابان اکباتان می‌گذشت تا به‌دوشان‌تپه برود، پرتاب‌گردیدکه چندنفردراین واقعه به‌قتل رسیدند، ولی خودشاه‌صدمه‌ای ندید. زیرا مـاشینش ازجلو وکالسکه‌اش ازعقب حرکت می‌کرد. شایع‌بودکه اجرای این تصمیم به‌حیدرخان‌عمواغلی وهمدستانش محول شده است[1]. طبیعی است‌که پیشامد مزبورشاه را قهراً متغیرساخت ودرمقام انتقامجویی برآمد.

چند نفری‌که عضویت‌انجمنهارا داشتند، به‌اتهام این‌عمل‌دستگیروبازداشت شدند. لیکن انجمن« برادران دروازه قزوین» وانجمن «آذربایجانیها» وانجمن «مظفری» اعتراض‌کردند وگفتندکه متهمین بایستی مطابق قانون، وسیلهٔ مقامات صالحه، تحت‌تعقیب قراربگیرند نه‌ازطرف شاه. حرفی بود منطقی وشاه‌مجبور

۱) راهنمای‌کتاب، ج۱۰ ص۲۶۶.

شد متهمین را تحویل مقامات قانونی بدهد؛ وآنها چون دلائلی براثبات اتهام نسبت به‌بازداشت‌شدگان نیافتند، آزادشان کردند.

از نوشته‌های تاریخی چنین برمی‌آید که شاه میرزا سلیمان‌خان میکده، رئیس انجمن«دروازه قزوین»،را گرفت ومحبوس‌ساخت، وازمجلس تبعیدهشت نفر ازرهبران مشروطه‌را، که درمیان‌آنها دهخدا ومساوات و صوراسرافیل وملك‌المتکلمین بودند، درخواست‌کرد، ولی مجلس/نه‌تنها بااین‌پیشنهاد روی‌موافقت نشان نداد بلکه محدود بودن اختیارات سلطنت را مطرح ساخت وباپیش‌آمدن اختلافات دیگرتشکیل کمیتهٔ مختلط پیشنهاد شد تامسائل مورد اختلاف دربار و مجلس به‌وسیلهٔ کمیتهٔ مزبورحل وفصل شود.شاه این پیشنهادرا پذیرفت‌ـوغرض ازاین موافقت محققاً اغفال‌مجلسیان بود ووانمودکردن اینکه باپیشنهادات صلح‌طلبانه وخیراندیشانه همراه است‌ـ لیکن درخفامشغول تهیهٔ نقشهٔ عملیات آینده بود. محمد علی‌شاه بعد از واقعهٔ سرتخت بربریها، بامجلس ومطبوعات به‌طور کج‌دار ومریزرفتارمی‌کرد؛ حتی خشمش‌را دربارهٔ یك مقالهٔ تند،که سید محمد رضامساوات علیه اونوشته بود، فروخورد وبنابرسنت دموکراسی در دادگستری اقامهٔدعوی‌کردتانویسندهٔ مقاله‌رابرطبق‌قانون مشروطیت به‌مجازات برساند.لیکن این‌کار عملی نشدوبه‌وساطت عضدالملك‌غائله پایان یافت ومحاکمه سرنگرفت.

شاه‌برای‌آنکه‌قدرتش‌را یك‌باردیگربنمایاند، چندتن ازاعیان‌وشاهزادگان، امثال سردارمنصوروجلال‌الدوله‌را،که عملی جز تذکربه‌شاه دروفای به‌عهدانجام نداده بودند، بازداشت وبه‌فیروزکوه تبعیدکرد.

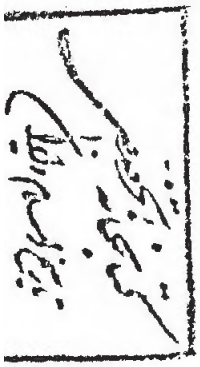
نظام‌السلطنه بعد ازناصرالملك مأمور تشکیل‌کابینه شد (۲۶ع ـ۱۳۲۶ ه ق). شاه یك‌روز، بعد ازتشکیل‌کابینه، اعلامیهٔ زیررا منتشرساخت:

ملت نجیب ایران،که فرزندان حقیقی وروحانی ماهستند، البته خوشحال نخواهند شدکه دولت ششهزار ساله‌شان پـایمال هوی وهوس جمعی مغرض وخود خواه،که به‌کلی ازحیث شرافت و ملیت دورهستند، گردد والبته راضی نخواهند بودکه‌دستخوش خیالات فاسدجمعی‌آدمکش شوند. یکی به‌طمع وزارت، دیگری برای ریاست، جمعی برای جلب

فایده وکسب تسلط اقدام به‌امورنامشروع نموده ومردم ساده‌لوح‌را، به عناوین مختلف، هرساعت به‌زبانی وهرروزبه‌بیانی، فریفته وآنهارا آلت کار وایادی اعتبارخود قراردهند. به‌عموم فرزندان خود اعلام می‌نمایم که دراین صورت چندی نخواهد گذشت که ازدولت وملت جزاسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشتهٔ قومیت مملکت از هم گسیخته خواهد شد، چنانکه سالهای درازبااتلاف نفوس، عقلای ملت نیزازعهدهٔ اصلاح آن نتوانند برآیند. بدیهی‌است که اشتباهی‌نخواهند داشت که شخص‌همایون ما دراین مدت تاچه‌حد برای پیشرفت مشروطیت وآسایش ملت‌واصلاح مملکت اقدام فرموده و ازهیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم. هرچه گفتند شنیدیم وهرچه خواستندکردیم وازهرحرکت زشت وناپسندیده تجاهل و اغماض نمودیم. چه عهدها بستند وشکستند، چه پیمانها که به‌پایان‌نبردند. آیا برای‌شما شبهه‌ای باقی‌مانده است که معدودی مفسدین قصدی‌جزخراب‌کردن خانهٔ شما ندارند؟ آیا نمی‌دانیدکه نمی‌خواهند رابطهٔ اتحادحقیقی میان دولت و ملت برقرار بماند؟ صراحتاً به شما می‌گویم که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه‌دیگرممکن‌نیست که بیش‌ازاین‌دولت وملت خودرا دچارحوادث وانقلابات‌دیده وازاعمال مغرضین‌صرف‌نظرفرماییم‌واین حرکات ناشایست را بازیچه پنداشته و ملت خودرا درتنگنای ظلم مفسدین ایران‌خراب کن بگذاریم. ما به‌طوری‌که دستخط فرموده وبه‌تمام دول اعلان فرموده‌ایم مشروطه ودرعداد دول‌کنستیتوسیون محسوبیم. وکلاء مجلس شورای ملی درکمال قدرت وامنیت به‌تکالیفی‌که ازبرای آنها مقرراست عمل خواهند نمود وماهم جدا دراجراء دستخط ومرحمت‌سابق خودمان‌کوشا وساعی، تجاروکسبه ورعایاً عموماً درامان وبه‌کارخودمشغول، مفسدین بی‌هیچ‌قبول وساطتی معزول و منکوب، هرکس ازحدود خود تجاوزکند موردتنبیه و سیاست‌سخت ماواقع‌خواهدشد. البته ملت‌نجیب ایران‌فرزندان‌عزیرمااقدام حیات‌بخش‌شاهانه را شایستهٔ هرنوع تشکردانسته مقاصدسنیهٔ ما رادرنظر داشته ازهیچ‌نوع همراهی فروگذارنخواهند نمود. محمد علی‌شاه قاجار.

اعلامیهٔ مزبورشبهه‌ای بـاقی نمی‌گذاشت ازاینکه مشروطیت یك آیندهٔ تاریك ووخیم درپیش‌دارد وقریباًشاه باعملیات نسنجیده‌اش ضربهٔ مهلکی به‌پیکر آزادی خواهد نواخت.

این بودکه انجمنها به‌مردم هشدار داده آنهارا مسلح ساختند وبه‌طـرف مجلس ومسجد سپهسالاررروانه‌کردند. هرکس‌که به‌آزادی علاقه داشت درمقـام تهیهٔ سلاح، اعم ازسرد وگرم، برآمد وبه‌هیئت اجتماع آمادهٔ پاسداری مجلس و مسجد سپهسالارشدند. ضمناً به‌اعلامیهٔ شاه جواب منطقی دندان شکن دادند.



برخی ازنمایندگان مجلس، امثال بهبهانی وتقی‌زاده، به‌تصوراینکه تفرقهٔ جمعیت دل شاه‌را به‌سازش بامشروطیت نرم خواهدکرد، مردم‌را به‌پراکنده‌شدن تشویق‌کردند، ودراین تفرقه،گفتارصنیع‌الدوله خالی ازتأثیرنبودکه گفت: « من حاضرم برای اطمینان ملت دوفرزندم‌را به‌طورگروگان به‌شما بسپارم وقول بدهم که خطری برای مجلس‌نیست.» همچنان‌که محمدعلی شاه نقشهٔ انهدام‌مجلس‌را می‌کشید، مشروطه‌خواهان مرکز و ولایات‌نیز بیکارننشسته درمقام‌معارضه ومبارزه، پیش‌بینیهای لازم راکرده و از هیچ‌نوع فعالیتی بازنمی‌ایستادند.

مجاهدین رشت وانزلی صفوفشـان‌را فشرده‌تر وتجهیزاتشان را مکملتر می‌ساختند وارتباطشان‌را باولایات قطع نمی‌کردند. روزی نبودکه تلگرافات و نامه‌های همکاری ازولایات به‌انجمن ایالتی وکمیته‌های ولایتی نرسد وپاسخهای شایسته متضمن خط مشی ودستورالعمل مبارزه صادرنگردد، واین جریان‌همچنان تابمباران مجلس ادامه داشت.

شاه در۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه‍ ق مجلس شورای ملی را به‌توپ‌بست وپارلمان‌ایران‌را ویران وخانهٔ بانوعظمی وظل‌السلطان وانجمن «آذربایجانیها»، انجمن «مظفری » وانجمن « هدایت» را منهدم‌کرد. حتی خانهٔ شوهر عمه‌اش، ظهیرالدوله،رابی‌نصیب نگذاشت،وگرچه به‌شرحی‌که دربحث‌راجع به‌ظهیرالدوله خواهدآمد ازتخریب خانهٔ شوهرعمه‌اش اظهاربی‌اطلاعی ولیاخف‌را مباشرعمل معرفی‌کرد واورا درمعرض عتـاب وسرزنش قرارداد، ولی درهرحال‌کاری بود انجام یافته‌که تأسف خشك وخالی شاه،آن را جبران نمی‌کرد.

عده‌ای‌ازمجاهدین و وکلای‌مجلس، که درمجلس ومسجدسپهسالارمجتمع بودند، براثراصابت‌گلوله‌های‌توپ مقتول ومجروح شدند. اموال واثاثه‌به‌تاراج رفت وتعدادی ازبرجستگان ملت به‌زنجیرکشیده شده یاتبعیدگردیدند.

کسانی‌که خود رادرمعرض‌خطردیده بودند وطاقت‌تحمل زندان‌ومأمورین قساوت‌پیشه را هم نداشتند هریك به‌گوشه‌ای فرا رفتند. سیدعبدالرحیم‌خلخالی، علی‌اکبر دهخدا، علی محمد تربیت، تقی‌زاده و محمد علـی تربیت به‌سفارت انگلیس رفته تحصن اختیارکردند. ازجمله شهدای این واقعه میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، حاجی میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین، قاضی ارداقی، حاجی میرزا ابراهیم نمایندهٔ تبریز، وشیخ احمد خراسانی مدیرروزنامهٔ روح‌القدس بود.

شیخ احمد خراسانی در حملهٔ قزاقها به‌ادارهٔ روزنامه‌اش، واقع درخیابان برق، مسلحانه ازخود دفاع کرد،ودراین پیکارعمویش، شیخ‌عبدالجواد،همراهش بودکه بعد ازاقدام به‌پرتاب‌نارنجك به‌سوی مهاجمین دستگیروبه‌باغشاه برده‌شد و به‌وضع فجیعی به‌قتل رسید. احمد پژوه، مترجم تاریخ انقلاب ایران براون می‌نویسد: «مدیرروح‌القدس‌را درباغشاه شکنجه‌کردند وسرانجام درزندان‌شاهی به‌چاه افکندند.»

فیاض خراسانی، پسرعموی مقتول، ازقول شیخ عبدالجواد داستان واقعه را مشروحاً ذکرواشتباه بعضی ازمورخین راکه به‌غلط نام شیخ احمد را علی و لقبش را سلطان‌العلماء ذکرکرده‌اند تصحیح کرده است[1].

سید جمال‌واعظ، که‌توانسته بود تا همدان بگریزد، گرفتارامیرمفخم، حاکم همدان، شد و به‌دست‌گماشتگان حاکم به‌قتل رسید.

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی، پیشوایان مشـروطیت، تبعید شدند.

معروف است که‌محمدعلی‌شاه پیش ازهراقدامی استخاره می‌کرد.استخاره‌هایش راآقای عبدالحسین نوائی درمجلهٔ یادگار تفصیلاشرح داده است. ازجمله

۱) مجلهٔ خواندنیها سال ۲۷، شمارهٔ ۹۳.

استخاره‌هایش یکی این بود: «پروردگارا، اگرمن این چهارنفر وزیررا ازشغل‌های زیر: غلامرضاخان آصف‌الدوله را از وزارت داخله، حسن‌خان پیرنیا را از وزارت خارجه، خانبابا‌خان مهدی‌قلی‌هدایت وابوالقاسم ناصرالملك راازوزارت مالیه معزول کنم صلاح من است استخاره خوب بیاید و الّافلا.»

و به‌هنگام بمباران مجلس: «پروردگارا، اگرامشب توپ به‌مجلس بفرستم و فوراً با قوهٔ جبریه مجلس‌نشینان را ساکت نمایم خوب است و صلاح است؟ اگرصلاح است خوب بیاید و الافلا، یا دلیل‌المتحیرین، یاالله.»

استخاره‌هایش را نزد سیدابوطالب زنجانی می‌فرستاد واوجوابهارا پشت پاکت می‌نوشت.

تقی‌زاده‌درسخنرانی ۱۴ بهمن ۳۷ه ش در باشگاه‌مهرگان‌ازقول بارانوفسکی، نایب سفارت روس، به‌این مسئله اشاره کرده است، آنجاکه‌می‌گویدبارانوفسکی به‌من‌گفت: «این پادشاه شما ازصبح تا شام فال می‌گشاید.»

مجلس شورای ملی بعدازواقعهٔ بمباران تعطیل‌گردید. اموال واثاث‌مجلس ومسجد سپهسالاربه‌تاراج رفت. خانهٔ ظل‌السلطان و پسرعم‌شاه، جلال‌الدوله، و خانه‌های اطراف مجلس تخریب و غارت شد. شاه درتلگرافی‌که بـه‌شهرستانها مخابره شد، اعلام‌کرد که این مجلس برخلاف مشروطیت است، هـرکس از فرمایشات ما تخطی‌کند مورد تنبیه واقع می‌شود وبه‌علامت پیروزی بیانیهٔ زیر را نشرداد:

> چون انجمنهای بی‌بندوبارسبب هرج ومرج شده روزنامه‌ها و ناطقین، به‌کمك آنها، نزدیك بود رشتهٔ انتظام مملکت رابرهم‌زنند، وهرچه خواستیم ازفسادآنها جلوگیری‌کنیم و انجمنها را به‌وظایف خود واقف سازیم به‌واسطهٔ حمایت‌مجلس‌ازآنها ممکن‌نشد، تااینکه برای‌برقراری‌نظم وآسایش عموم، که ازطرف باری‌تعالی به‌ما تفویض شده است، خواستیم مفسدین را دستگیرکنیم، مجلس ازآنها حمایت نمود و عـده‌ای اشرار مجلس را پناهگاه قرارداده که درمقابل قشون دولتی سنگـربسته بمب و نارنجك وآلات ناریه استعمال‌کردند، ما هم از امروزتا سه ماه دیگ

مجلس را منفصل نمودیم. بعداز این‌مدت وکلای متدیـن ملت ودولت‌دوست منتخب شده که با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان‌مفتوح ومشغول انتظام گردند.

ونیز تلگرافی، به‌شرح زیر، به‌میرهاشم دوچی، که یکی از سران مستبدین تبریز بود، مخابره کرد:

جناب مستطاب شریعتمدار آقامیرهاشم سلمه‌الله‌تعالی باکمال قدرت‌فتح کردم‌مفسدین راتمام‌گرفتار سیدعبدالله را به‌کربلافرستادم و سید محمد را به‌خراسان ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیررا سیاست کردم‌مفسدین تماماً محبوس شماهم باکمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید وازمن هر نوع تقویت بخواهید حاضرم منتظر جواب هستم محمدعلی.

میرهاشم دوچی ازمحمدعلیشاه درخواست برانداختن بساط مشروطیت را کرده بود. یکی از مجاهدین تبریزمتعاقب این اقدام به‌اوسوءقصدکرد ولی‌تیرش به‌هدف نرسید وسوءقصدکننده همان‌دم دستگیرو به‌قتل رسید.

تلگراف دیگری که‌شاه به‌رحیم‌خان‌چلپیانلو مخابره کرد، به‌شرح‌زیراست:

ازباغشاه به‌تاریخ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶

رحیم‌خان‌سردارنصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت‌حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده‌اید حالاهم دستور می‌دهیم که در سرکوبی‌مخالفین دولت ازهیچ اقدامی فروگذارمنما به‌قسمی با مخالفین دولت‌سلوك‌نماکه تادیرباز فراموش ننمایند ازقتل وسزاهای عبرت‌آمیز وخرابی‌خانه‌ها وتاراج شهرفروگذار مکن که نزد احـدی مسئول نیستی همان وضعی که کلنل‌لیاخف درتهران کرد والبته شنیده‌ای سرمشق‌خودقرار‌ده هرقدرزودترشهررا امن نمودی ومخالفین دولت را بیشتر سرکـوبی کردی مورد مراحم ملوکانهٔ ما خواهی بـود شرط وشروط و مصـالحه و تأمل یعنی چه؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد مخالفین

دولت باید با منتهای سختی سزای عبـرتناك ببینند مشورت بـا جنرال قونسول روس‌بنما وتحصن را به‌هیچ‌شمار محمدعلی شاه قاجار[1]

شاه بعد از بمباران مجلس، محمودخان علاءالملك را به‌عنوان سفیرفوق‌العاده به‌روسیه فرستاد. مأموریت این شخص ظاهراً عرض تسلیت بـه‌امپراطور روس به‌مناسبت فوت عمش بود، لیکن درحقیقت برای‌جلب حمایت امپراطوری روس ازرژیم استبدادی اخیر. علاءالملك درابرازمسرت از خدمتگزاری لیاخف داد سخن داد وگفت: مأموروظیفه شناسی است وازخدماتش متشکریم. آنها کـه ازوی شکایت‌کرده یا بعداً شکایت‌کنند، دروغ می‌گویند. اوضاع ایران‌آرام‌است وامنیت‌برقرارتنها یك نفربه‌نام ستار، که درسابق دزد و راهزان بوده، عده‌ای را دوربرش جمع‌کرده‌مال‌مردم راآشکارا می‌برند وقتل وغارت می‌کنند واروپاییها نمی‌دانندکه اینان جزدزدی وآدمکشی هنردیگری ندارند.

دکترمهدی‌خان‌ملك‌زاده شرح‌گرفتاری‌آزادیخواهان را بعدازبمباران‌مجلس درکتاب معروفش چنین توضیح می‌دهد:

جمعی‌اززعمای‌مشروطیت، متعاقب بمباران مجلس، به‌خانهٔ امین‌الدوله روی می‌آورند: او به‌ظاهرمقدمشان راگرامی می‌دارد و دراتاقی امن مخفیشان مـی‌کند، ولی محرمانه به‌شاه خبرمی‌دهدکه این افراد به‌خانه‌ام‌آمده‌اند ومن‌آنها را نگـاه داشته منتظرامرجهانمطاع مبارك هستم.

امین‌الدوله همان‌کسی است‌که بعداً به‌دست جنگلیها اسیرشد ومادام‌کـه هفتادهزارتومان پول نقدازاونگرفتند مرخصش نکردند.

محمدعلی‌شاه بی‌درنگ عده‌ای قزاق وسربازبه‌خانهٔ امین‌الدوله می‌فرستد وآنها به‌خانهٔ مزبوریورش می‌برند ونمایندهٔ تبریز، حاجی میرزا ابراهیم‌آقا،در ابتدای‌هجوم شهید می‌شود. طباطبائی وبهبهانی به‌شدت مضروب می‌شوندوانواع

۱) شمس اسلامبول، اول ذیحجه ۱۳۲۶.

خفت را درحقشان معمول می‌دارند.

افراد دیگری که این پناهگاه بی‌اعتباررا، به‌اشارهٔ یکی ازنوکران‌جوانمرد مالك لشته‌نشا ترك کرده بودند، به‌خانهٔ سیدحسن حبل‌المتین، که درآن حوالی بود، وارد می‌شوند وچون می‌بینند که‌زنهای خانه متوحش‌شده‌گریه وزاری آغاز-نهاده‌اند، ملك‌المتکلمین ازناراحتی زنها متأثرمی‌شود وازخانه بیرون می‌رود. رفقای همراهش، میرزاتقی‌خان بابك سمیعی وجهانگیرخان صوراسرافیل وقاضی ارداقی و ملك‌زاده، ازپی او روان می‌گردند، بدون‌آنکه معلوم باشد مقصودشان کجاست؛ و در این حیص و بیص قاسم‌آقا میرپنج با قزاقان مسلحش سررسیده همهٔ‌آنها را دستگیروبه باغ‌شاه می‌برد.

درششم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ه ق اعلامیه‌ای ازطرف مراجع‌تقلیدبه‌امضای نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل، محمدکاظم خراسانی وعبدالله مازندرانی صدور می‌یابد حاکی ازاینکه مسلمین باغیرت ایران، خاصه ایلات وعشایروسرکردگان لشکری وافواج، ملزمند دراستحکام مبانی مشروطیت، که اساسش برامر به معروف ونهی ازمنکرورفع ظلم واشاعهٔ عدل است، بکوشند و بدانندکه اطاعت حکمی به‌اتلاف نفوس مسلمین درحکم اطاعت امرازیزیدبن‌معاویه است. واین‌موقعی بودکه تبریزدربرابرقوای اهریمنی استبداد مقاومت می‌کرد، بااینکه شاه مجلس شورای ملی را منحل وصدای آزادیخواهان را خفه‌کرده بود و با وجودی‌که عین‌الدوله‌ونصرالسلطنه بانیروی بیست‌هزارنفریشان ازنظامی وکرد ولروبختیاری وتفنگچیان شجاع نظام مرندی ورحیم‌خان چلپیانلو به‌مجاهدین دلاورتبریزهجوم می‌بردند، معهذا مدافعان‌آزادی همچنان می‌کشتند وکشته می‌شدند وتسلیم نمی-شدند.

مراجع تقلید نیزعلی‌الدوام مقاومت درمقابل شاه ورسانیدن‌کمك‌به‌مدافعین را، ضمن صدوراعلامیه‌های متعددتأکید می‌کردند. ایرانیان خارج ازکشورنیز، با ارسال‌اعانه،همدردیشان رااعلام‌می‌کردند وازکمك ومساعدت‌بازنمی‌ایستادند. شرح‌تفصیلی این مبارزات درکتب‌تاریخی ثبت وتکرارش در اینجا زایداست، نکتهٔ جالب‌آنکه دربحبوحهٔ جنگهای خونین دولتیان با قوای ملت، به‌لحظاتی

برمی‌خوریم که تبریز درمحاصره‌است و برای ستارخان وهمرزمانش جزمحلهٔ‌امیر-خیز جایی باقی نمانده، درچنین حال‌واحوالی قونسول‌تزاری روس،پخیطانف، نزد ستارخان رفته به‌او تکلیف ترك مقاومت می کند وتأمین ووعده می‌دهد که‌قراسورانی آذربایجان را با مبلغ معتنابهی حقوق ماهیانه به‌او بدهند واضافه می کند که‌پرچم دولت امپراطوری را برایش خواهد فرستاد تا بالای خانه‌اش برافرازند وبدین وسیله ازگزند دشمن‌ایمن باشد. جواب ستارخان به‌قونسول روس شنیدنی‌است اومی‌گوید: آرزودارم که چند دولت بیگانه را در پناه پرچم کشورم ببینم. شرمم باد ازاینکه بیایم زیرپرچم دیگران بیاسایم. شما بدانیدکه ما به‌خاطر جاه ومقام و به‌دست‌آوردن پول وتأمین‌جانی نمی‌جنگیم، هدفی داریم که برای رسیدن به‌آن تا پای‌جان ایستاده‌ایم، یا پیش می بریم ویاکشته می‌شویم، ودرهرصورت محال است که زیربارننگ برویم.

بدین طریق قونسول روس مأیوسانه اززنزد ستارخان برمی گردد.

ستارخان بعد ازاین ملاقات دستورمی‌دهد پرچم روس را بالای خانهٔ هر ایرانی ببینند،گلوله باران کنند.

به‌لحظات دیگرمی‌رسیم که عمال‌استبداد درصدد برمی‌آیند این مردرشید جانبازرا باترور ازپای درآورند وبرای نیل به‌این‌منظورعباسقلی‌نام، نوکر وی، را تطمیع می کنند، واونامردانه به‌سوی ولینعمتش‌تیراندازی می کند. لیکن‌گلوله به‌جای حیاتی بدن ستارخان‌اصابت نمی کند ومجروح شخصاً زخمش رامی‌بندد وصدایش را تا پایان نبرد، درنمی‌آورد، مبادا میان‌صفوف مجاهدین رعب وبیم رخنه کند.

مهاجمین جلوی ورود خواربار را به‌تبریزمی‌گیرند تا بلکه بدین وسیله ستارخان را وادار به‌تسلیم کنند. ازاین‌کارهم‌نتیجهٔ مطلوب عایدنمی‌شود. نمایندگان روس وانگلیس به‌انجمن ایالتی تبریزاعلام می کنندکه برای شکستن منع ورود خواربارو به‌ملاحظهٔ کمك به‌مجاهدین واهالی تبریزوگشودن راه حمل‌آذوقه به‌شهر، قوایی ازروسیه خواسته شده است که قوای مزبورضمن رفع منع‌ورودخواربار، امنیت را نیزدرشهر برقرارومردم تبریزرا ازشرارت سواران قرجه‌داغی و اشرار

دولتی آسوده خواهند ساخت. ستارخـان آماده می‌شود که برای مخالفت باورود سپاهیان روس ازتبریزخارج شود ونبیندکه اجنبی به‌خـاك کشورش قدم‌گذاشته‌است، اما سپاهیان روس به‌عجله به‌تبریز رسیده شهررا اشغال می‌کنند وبنای بدرفتاری می‌گذارند. حتی اسلحهٔ سربازان ملی را از دستشان‌گرفته نقاط متصرفی آنان را به‌توپ می‌بندند وچون‌ستارخان ملاحظه می‌کند مقاومت درمقابل‌بیگانه بی‌نتیجه است ازپایداری منصرف و به‌شهبندری عثمانی متحصن می‌شود.

تحصن اودرشهبندری عثمانی تبریزمورد موافقت باب‌عالی قرارنمی‌گیرد ودستورصادره ازمقامات عالیهٔ عثمانی چنان بودکه اگرستارخان نخواهدایران‌را ترك‌کند لااقل بایستی ازشهبندری خارج شود.

اهالی‌تبریزازورود ارتش‌روس اظهاردلتنگی نموده وتلگراف عدم‌رضایت به‌شاه مخابره می‌کنند وشاه بایك‌نوع دلسوزی مصنوعی پاسخ می‌دهدکه:شماها همگی اولاد من‌هستید، دستورداده‌ام جنگ را متارکه‌کنند وازحمل‌آذوقه به‌شهر ممانعت نشود، تزلزل و اضطراب شما وقتی بجاست‌که ما از خیال آسایشتان غافل باشیم، چطورمی‌شودکاربه‌این بزرگی را مهم نشمرد. تمام بهانهٔ آنها برای ورودآذوقه به‌شهروحفظ تبعهٔ خودشان بود، حالاکه جنگ را متارکـه نموده و ورودآذوقه را به‌شهرتأکیدکرده‌ایم و رفع اعتـراضشان شده البتـه جلوگیری از خیالاتشان را با تمام قوا مصمم هستیم.

شاه بعدازبمباران مجلس وعدهٔ افتتاح پارلمان را برای سه‌ماه دیگرداده‌بود. این مهلت را مجدداً تا ۱۹ شوال تمدیدکرد واین بدان‌جهت بودکه شاید بتواند وامی راکه روس وانگلیس به‌وی وعده داده بودند دریافت‌کند.

اعلامیهٔ شاه درتاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۶ ه‍ ق، به‌عنوان صدراعظم، علت‌این خلف وعده را به‌شرح زیرتوجیه می‌کرد.

پس‌ازآنکه دولت، محض‌استقرارنظم‌درمملکت وجلوگیری از مفسدین‌وانجمنها واشخاص لامذهب‌که اسباب اذیت مردم بودند، مجلس رامنحل‌نمود،ما قول‌دادیم‌پس‌ازاعادهٔ نظم‌وقلع‌وقمع‌مفسدین ورولسیونرها وانجمنها، وامنیت وخاموشی‌اهالی، مجلسی منعقد نماییم‌که قوانین آن

موافق مقتضیات مملکتی وقوانین مقدس اسلام بوده حامی ومروج عدالت گردد، تا ما بتوانیم تمام اهالی وتمام طبقات رعایای خود را، که نگاهداری آنها ازطرف خدای متعال بهما واگذارشده، درصلح وآسایش نگاه‌داشته ومفسدین را قلع وقمع نموده آیین اسلام‌را، که اول وظیفهٔ ما است، حفظ وحراست نماییم. حتی به‌تمام‌دول متحابه هم‌این‌طوراعلام نمودیم. اکنون که موقع انعقادمجلس نزدیك‌شده، به‌آن جناب اخطارمی‌نماییم که‌مجلسی، با شروط معین ومحدود، موافق مقتضیات مملکت، که قوانین آن برطبق شرع انوربوده ازبروزاغتشاشات جلوگیری نماید، در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود. لذا به‌تمامی رعایای مملکت وبه‌عموم طبقات اعلام‌نمایید که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت ومردم و دارندهٔ تاج و تخت‌وحامی مذهب مقدس فرموده وچون ما مقصودی جزصلح وآسایش مردم نداریم، وظیفهٔ ما این است که طریقه وحالات پیغمبررا سرمشق کنیم وبدین جهت به‌صدوراین دستخط اهالی مملکت را مسرور وامیدوارمی‌داریم. ونیزحکم می‌نماییم که‌مجلس را مرکب ازاشخاص متدین وعاقل، به‌توفیق خدا وتوجه امام دوازدهم، در۱۹شوال منعقد خواهیم نمود. به وسیلهٔ این مجلس، که موافق شرع وعدالت خواهدبود، مردم درآسایش خواهند بود وقوانین اسلام محفوظ وبه موقع اجرا گذارده خواهد شد وتمام‌آثاراغتشاش‌وناامنی وانجمنها محوخواهدشد، نیت‌مقدس ما به‌موقع اجراگذارده خواهد شد، راهها بازومردم درظل عنایت ماآسوده خواهندگردید، واقدامات برای‌آسایش‌آنها به‌عمل خواهدآمد، و لوازم ترقی و ثروت مملکت زیاد خواهد شد، وبه‌خواست خدای متعال ابواب سعادت به‌روی مردم بازخواهد شد.

والحال حکم‌می‌کنم که‌شماقانون‌انتخابی‌وقانون مملکتی‌موافق شرع‌ترتیب داده‌برای‌غرهٔ شوال‌حاضرنمایید تااینکه‌مجلس‌منعقدگردد، تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز ننمایند. لیکن یاغیان تبریزطوری ازفساد وخونریزی مقصرندکه دولت نمی‌تواند ازتقصیرآن

اراذل بگذرد و به‌همه اعلام می‌شود که تا اشرار تبریز قلع وقمع نشوند و یاغیان مجازات نگردند وامنیت برقرار نشود، تبریز ازحکم این دستخط خارج خواهد بود. محمدعلی‌شاه قاجار

اعلامیهٔ مزبور که به‌انشاء شخص شخیص اعلیحضرت و مشحون از یك سلسله گفتارهای متکبرانه وجملات تکراری وناسلیس است، درجهٔ خشم وغضب وی را نسبت به‌انجمنها واجتماعات نشان می‌دهد. شگفت نیست که‌این دماغ کم‌سواد پرباد درچند جای این اعلامیه وجودش را مقدس بنامد ودنباله‌رو حالات پیغمبراکرم وطریقهٔ مذهب مقدس اسلام وسفیر کبیر پروردگارمعرفی نماید.

توصیه‌ای که نمایندگان روس وانگلیس به‌اومی کردند این بود که رژیم مشروطیت را همچنان‌برای‌نگاهداری تاج وتختش حفظ وتاریخ قطعی‌انتخابات را به‌ملت اعلام‌کند و اوظاهراً این توصیه‌ها را به‌سمع قبول می‌شنید. لیکن از نظرمحافل مطلع مخفی نبودکه هم تذکرات دلسوزانهٔ دولتین وهم قبول‌وتعهد شاه فاقد جنبهٔ صمیمیت وصداقت بود.

تأیید مطلب‌آنکه در۱۲شوال۱۳۲۶ه ق جمعی ازمحارم دربار، به‌اشارهٔ شاه، همراه عده‌ای ازروحانیون، که در رأسشان حاجی شیخ‌فضل‌الله نوری قرار داشت، مجلس مشاوره‌ای درباغشاه ترتیب داده مذاکراتی پیرامون قصد شاه در اعطای دستورافتتاح مجلس به‌عمل‌آوردند وقرارمی‌شود نامه‌ای به‌شاه نوشته از اعطای دستورافتتاح مجلس منصرفش کنند، ودرنامهٔ مزبورمخصوصاً این نکته‌را قید نمایندکه مشروطیت مخالف دین مبین اسلام است.

نامهٔ علما ورجال منتسب به‌دربار، به‌همان طریق‌که معهود بود، تنظیم و شاه درحاشیهٔ نامه می‌نویسد:

عزم ماهمه وقت تقویت اسلام وحمایت شریعت‌نبوی، صلعم، بوده است. حال‌که مکشوف داشتید تأسیس‌مجلس‌با قواعداسلامیه منافی است وحکم به‌حرمت داده‌اید وعلماء ممالك هم‌به‌همین‌نحو کتباً وتلگرافاً حکم‌به‌حرمت نموده‌اند، دراین صورت ماهم ازاین خیال بالمره منصرف

ودیگرعنوان همچومجلسی نخواهد شد. لیکن به‌توجهات حضرت امـام زمان، عجل‌الله فرجه، درنشرعدالت وبسط معدلت دستور لازم داده ومی‌دهیم. آن‌جنابان، تمام طبقات را ازاین عزم خسروانهٔ ما بر نشرعدالت و رعایت حقوق رعیت واصلاح مفاسد وقانون اسلام حضرت خاتم‌النبیین، صلعم، اطلاع بدهید. محمدعلی شاه قاجار

درذیقعدهٔ ۱۳۲۶ه ق عریضه‌ای به‌امضای سیدجمال افجه‌ای وصدرالعلماء و صدیق‌حضرت وجمع دیگری ازاصناف وعلما وسادات و بازرگانان معروف تهران به‌سفارتخانه‌ها ارسال شد ودرآن تعطیل‌مشروطیت، به‌اغوای چندتن‌مفسد، تذکرداده شد، وبا اشاره به‌مواعید شاه در تجدید افتتاح پارلمان مفاد نامه‌ای‌که درآن مشروطیت مخالف دین تعریف شده بود تکذیب و نوشته شد چگونـه ممکن است حقوق صریح ثابت ملی را با این دسایس واغراض پایمال کرد و تقاضا شدکه اعطای حقوق مزبورازپیشگاه سلطنت استدعا شود[1].

درنامهٔدیگری‌که ازطرف وجوه ملت رأساً به‌شاه نوشته شد، افتتاح‌رسمی پارلمان، بعد ازدوبارتعویق، برحسب وعدهٔ ملوکانه، واجرای قانون اساسی، که به‌امضای شاه موشح است، تقاضا شد.

درهمین‌ماه اعلامیه‌ای‌ازطرف مراجع‌تقلید (آقایان مازندرانی وخراسانی) صدوریافت، مبنی براینکه هرکس به‌خلاف قول وسوگندش رفتار کند، مسلمان نیست. شاه ایران، که قصد داشت ما را بفریبد وحتی یکی از محارم خود را با رشوه ورسوم نزد ما فرستادکه مورد بی‌اعتنائیمان واقع‌گردید، ازاینکه ازدین و مذهب سخن می‌گوید لافزن ودروغگویی بیش نیست و هیچ معنی و حقیقتی در گفتارش وجود ندارد.

فتوای دیگرمراجع‌تقلید حاکی‌ازاین‌بودکه همت مسلمین دردفع این‌سفاك جبار، که نامش‌محمدعلی‌شاه است، دردفاع ازنفوس واعراض‌واموال‌مسلمین، از

۱) شمس اسلامبول، شمارهٔ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۶.

اهم واجبات می‌باشد. دادن مالیات به‌گماشتگان چنین ظالم نامسلمانی درعداد اعظم‌محرمات محسوب می‌شود. نامهٔ دیگرحجج مزبور به‌سفارتخانه‌های روس وفرانسه وانگلیس وامریکا واطریش‌وایتالیا وآلمان دراسلامبول مشعر براین بود که: درموقع انفصال غیرقانونی‌مجلس به‌هیچ‌وجه قرض واستقراض نمی‌پذیریم، هرگونه وام‌که ازطرف شاه خواسته شود وهرگونه امتیازکه به‌بیگانگان بدهد، مخالف اساس مشروطیت است، وملت ایران آنهارا به‌رسمیت نخواهد شناخت، جواهرات موجود درخزانهٔ‌کشورازاموال شخصی‌شاه نبوده تعلق به‌تمام ایرانیان دارد، و بنـابراین رهن‌گذاردنشان ومقاوله وامتیازدادن به‌هردولت یابانك اجنبی معتبرنخواهدبود[1]. باوصول‌این‌نامه سفارتخانه‌های‌خارجی مطلع‌شدندکه‌امضائات ذیل پاره‌ای نامه‌ها مبنی براینکه مشروطیت مباین دین‌اسلام است، ساختگی‌است وازطریق‌کره واجبارتنظیم یافته‌است. درپایان نامهٔ حجج تقاضا شده بود شاه را ازترتیب اثردادن به‌خدعهٔ رجال درباری وروحانیون بدنیت برحذردارندومجالی به‌اغراض مفسده‌جویان بداندیش ندهند.

شاه به‌منظورتسکین افکارعامه ومخصوصاً به‌منظورتأمین نظرسفارتخانه‌ها، که توجه به‌افکارملت‌را توصیه‌می‌کردند، تصمیم‌گرفت یك مجلس شورای‌دولتی تحت نظرنظام‌الملك ترتیب دهد شایدبتواند ملت‌را ازتشکیل مجدد شورای‌ملی منصرف سازد. اما باتمام تلاشی‌که دراجرای این تصمیم به‌عمل آورد وحتـی اعضای شورای دولتی‌را ازاعوان‌وطرفدارانش انتخاب‌کرد، نتیجه‌ای ازمانورش نگرفت. چه، نامهٔ دسته‌جمعی جدیدی به‌امضای صنیع‌الدوله وسید نصرالله‌تقوی ونواب ومعین بوشهری وامام جمعهٔ‌خویی وجمعی ازمعاریف دیگربه‌شاه، ضمن اشاره به‌اختلال اوضاع مملکت وگسیختگی رشتهٔ انتظام امور، حاکی ازاین‌بود که شاه تاریخ انقضای تعطیل مشروطیت وبرقراری مجددآن را رسماً اعلام‌کند.

بی‌تأثیری‌نقشهٔ‌شاه درایجادشورای دولتی به‌آنجاکشیدکه سرادواردگری، وزیرخارجهٔ انگلستان، درپارلمان آن‌کشوراظهارداشت: «منبعد هرگونه حادثه و

۱) شمس اسلامبول، شمارهٔ ۲۵ صفر ۱۳۳۷.

اتفاق وخیم درایران بروزنماید مسئولیت آن متوجه شخص شاه است.»

درپیام حجج اسلام ازنجف بـه‌امپراطور روس، وسیلهٔ انجمن ایرانیـان اسلامبول (سعادت)، به‌تجاوزات‌قشون روس درخاك ایران اعتراض ومداخله‌شان درامور داخلی ایران، به‌نفع‌شـاه، ناصحیح معرفی و رجعتشان به‌ملاحظهٔ حفظ روابط همجواری درخواست شد، که پاسخ مساعد این اقدام وسیلهٔ مفخم‌الدوله، سفیر کبیـرایران درروسیه، وژنرال قونسولگری روس دربغداد به‌حجـج مزبور ابلاغ‌گردید.

اعلامیهٔ دیگرمراجع تقلید راجع بود به‌لزوم‌کمك ومساعدت به‌متحصنین سفارت عثمانی‌که تعدادشان‌را بالغ بر ۲۸۰ نفرضبط‌کرده‌اند.

فصل هفتم

مخالفین حکومت ملی در گیلان

کسانی که نغمهٔ مشروطیت به‌مذاقشان خوشایند نبود و با آن به‌جهاتی به مخالفت برخاسته بودند، کم نبودند واجتماعاتی‌هم داشتند که‌گاهی منظم وزمانی برحسب اقتضای وقت تشکیل می‌یافت، ودربارهٔ بدعت جدیدکه به‌عقیدهٔ آنان با بیها آن‌را مطرح ساخته بودندگل می‌گفتند وگل می‌شنیدند. معهذا قدرت و شهامت ونفوذ چند نفری‌راکه درزیر بیان خواهد شد نداشتند:

۱ ــ حاجی ملا محمد خمامی: مرجعیتی راکه ملا قربانعلی درزنجان و حاجی میرزاحسن مجتهد درتبریز وحاجی شیخ‌فضل‌الله‌نوری درتهران داشت،این مرجعیت را حاجی‌خمامی‌دررشت دارا بود. ملائی بود مقتدر ودارای‌حوزهٔ‌تدریس ومحضرش جای حل وفصل مرافعات ونوشتجاتش نزد حکام شرع وعرف نافذ.

چنانکه معروف است یکی از فرزندان حاجی وکیل‌الرعایارا به‌منزلش طلبیده و به‌مناسبت نغمهٔ تازه‌ای که ازاو وبرادرانش به‌گوشش رسانیده بودند، نامبرده‌راکتك زده بود.

نظرش دربارهٔ نهضت مشروطیت از جوابی که به استفتاء یکی از مؤمنین نوشته است روشن می‌شود:

سئوال ازحضرت حجةالاسلام ومروج‌الاحکام و مرجع‌الانام آقای حاجی ملا محمد خمامی، مدظله‌العالی.

معروض محضر انورمی‌دارد درتوقیع مقدس حضرت ولی عصر،عجل‌الله

فرجه، بهما پیروان مذهب جعفری خطاب مستطاب چنین صادرشده است که اَمّاالْحَوادِثُ الواقِعَةُ فَارْجِعوا فیها الی رُواتِ اَحْبارِنا. یکی ازحوادث بزرگ که درعصرما واقع شده و درموافقت کردن یامخالفت نمودن باآن تکلیف ما مسلمانان رجوع بهشما سلسلهٔ جلیلهٔ مجتهدین می باشد، داستان مشروطیت است. این وضع مستحدث، که ازمخترعـات مردم اروپا بوده معمولٌ به آن ملل درهیئتهای اجتماعیه خودشان است، آیا بادین مبین اسلام سازگار است یاخیر؟ وقانون ومساوات وحریت که اساس عمدهٔ این وضع است آیا باقوانین مقدسهٔ شرع منطبق می شودیانه؟ تکلیف کافهٔ اهل قبله، خاصه دارالشوکه، درابقاء و افناء مشروطه درممالك اسلامیه چه چیز است؟

چون عوام الناس وافراد جاهل بایستی بهحکم عقل رجوع به عالم نمایند علیهذا به توسط این چند سطردرمقام تصدیع برآمد وَاسْئَلوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنتُم لا تعلمون.

جواب این حادثه، که دراین عصر واقع وتسمیه بهاسم مشروطه شده، اَعاذَنَااللهُ وَکافَّةَ الْمُسْلمینَ مِنْ شَرّها، قلع وقمع آن برهرمقتدری لازم است وابداً سازگاری باقواعد اسلام ومسلمـانی ندارد. قانون حریت و سویت باقوانین مقدسهٔ شریعت مطهره منطبق نیست. کدام عضو ازاعضاء انسان درشرع انور بهحریت موسوم است؟ خداوند متعال برای هرعضو حدی مقرر فرموده، نهچشم و نهگوش و نهزبان ونهسایراعضاء راآزادی نداده برای هریك حدی درشرع است. سویت درطبقات افراد انسان چه وقت بوده وصاحب شرع، این سویت راکی مقررفرموده؟ این مشروطه که ملحوظ افتـاد جز فتنه وفساد وترویج باطل وتوهین اسلام نیست. برقاطبهٔ اهل قبله واهل اسلام است که دراطفاء نائرهٔ این فتنهٔ مشروطه بهجان و مال کوشش نمایند ودین قویم اسلام را ازشر این مشروطه آسوده دارند[1].

[1] تاریخ مشروطیت ملك‌زاده، ج۴ صفحات ۲۲۲و۲۲۳.

حاجی ملامحمد خمامی به‌علت روابطی که با روحانیون مخالف‌مشروطهٔ ولایات وعراق عرب، وازجملهٔ آنها سیدمحمدکاظم یزدی (مرجع تقلید)، داشت یك مـلای نافذالکلمه ومورد توجه قاطبهٔ گیلانیان، بود. گواینکه درضدیت علنی او بامشروطه و مشروطه‌خواهان اعتبار و وجاهتش را تا حدود زیادی از دست‌داد، وبه‌قدری منفورواقع شدکه پس ازمرگش شاعری، به‌نام‌میرزا محمدرضا، اشعار هجوی به‌زبان‌گیلکی ساخت وسال مرگش را به‌عنوان «ماده تاریخ» با جملات مستهجنی بیان نمودکه‌ازنظررعایت نزاکت ازذکرش دراینجا خودداری‌می‌شود.

ازجهات منفورشدن حاجی خمامی یکی هم داستان مخالفتش با حاجی‌میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین است. نامبرده‌که ازرشت عازم‌سفربادکوبه بود، بنا به‌شیوهٔ همیشگی خود، بـالای منبر، اذهان عموم را به‌حقایق دیـن اسلام آشنا‌می‌ساخت ودربارهٔ آزاد بودن وآزاد زیستن زیرپرچم قانون وعدالت داد سخن می‌داد وکسانی راکه نمی‌خواهند ملت اسلام درشاهراه تعالـی بیفتد وسربلند و سرافرازباشد خائن می‌نامید.

حاجی خمامی گفته بود: گفتاراین مرد با اصول مسلمانی مباینت دارد.

معروفیت حاجی خمامی ازآن‌زمان شروع شدکه تازه از نجف بـرگشته فتوایی علیه یك‌نفرارمنی تبعهٔ روس صادرکرده بود.

تفصیل واقعه را سالمندان‌گیلان‌این‌طورنقل کرده‌اندکه یك‌نفرارمنی،ساکن رشت‌که با یك زن معروفهٔ غیرارمنی ارتباط بهم‌زده بود، به‌خانـه‌اش‌آمد وشد می‌کرد، به‌طوری‌که‌کاسبکارهای‌محله اورا دیده زاغ‌سیاهش راچوب زدند. وقتی جریان واقعه به‌استحضارحاجی خمامی رسیدگفت: چنانچه این ارتباط به وضعی که تعریف می‌شود توسط چهارشاهد عادل به‌من مسلم شود، من حکم شرعی‌را دراین‌باره اعلام خواهم‌کرد. دونفرطلبه با دوفرد عادی‌که ازشهود عینی واقعـه بودند حضورمرداجنبی را درخانهٔ زن مسلمان، آن‌هم درحال‌شرب، گواهی کردند. حاجی خمامی فتوی دادکه هردومهدورالدم‌اند وباید به‌قتل برسند. مردم متعصب به‌خانهٔ آن زن ریخته ارمنی را به‌وضع فجیعی کشتند وزن معروفه را بـه‌جوال انداخته سنگسارکردند.

خبر به‌تهران رسید و ناصرالدین‌شاه درغضب شد واعتراض روسها کار را به جاهای باریك کشانید. حاجی خمامی به‌تهران احضارشد و به‌خانهٔ حاجی ملاعلی کنی ورود کرد ووقایع‌مزبوررا ازابتدا تا انتهاشرح داد. حاجی‌ملاعلی، که ملای متنفذی بود ودردربارناصری‌قربی تمام داشت، درمقام حمایت ازحاجی خمامی، اذن شرفیابی خواست و مهمانش را به‌همراه برد. شاه به‌حاجی‌خمامی تغیرکرد وگفت: حکم‌ناشیانه دادی وروابط دودولت رابه‌هم زدی. اکنون خلق همسایهٔ شمالی‌نسبت به‌ما تلخ است، به‌طوری‌که ممکن است اتفاق ناگواری روی‌دهد. چرا فکرنکردی وعاقبت‌کاررا جلوچشم‌نیاوردی وبدون رعایت اطراف وجوانب دست به‌یك‌چنین اقدام خطیرزدی؟

حاجی خمامی‌گفت: من به‌تکلیف شرعیم عمل‌کردم.

شاه‌گفت: فتوای مجتهدین باید به‌اطلاع‌مقامات دولت برسد وآنهامجری احکام‌باشندنه‌مردم. وظیفهٔ شمااین‌بودکه منحرفین ازقوانین‌اسلام را، که‌مهدورالدم تشخیص می‌شوند، به‌مقاماتی‌که‌کیفرهای مقرره را اجرا می‌کنند معرفی نمایی.

حاجی خمامی فی‌الفورتکه‌کاغذی را ازلای عمامه بیرون‌کشید و بـه‌شاه داده‌گفت: بسم‌الله اینها مهدورالدم‌اند، امربفرمایید حکم شرعی را دربـارهٔ اینان اجراکنند.

شاه، که تا حدی غافلگیرشده بود وازطرفی نمی‌خواست مخالف احکام شرع معرفی شود وازحاجی ملاعلی حساب می‌برد، مجلس را به‌سردی برگزار وهردونفررا مرخص‌کرد.

ازاین تاریخ حکام‌گیلان وعلمای همعصرش ازاوحریم می‌گرفتند ودرمقام تکریم وجلب حمایتش برمی‌آمدند. تنها ملائی‌که ازبعضی فتاوی خمامی ایراد می‌گرفت ملاعیسی، پدرمرحوم شیخ عبدالحسین رشتی، بود.

ملاعیسی مجتهدی جامع‌الشرایط و به‌زهد وتقوی‌معروف بود. درمرافعات بیطرفانه و بدون توقع مالی حکم می‌داد، مشکلات فقهی طلاب را به‌وضعـی رضایتبخش حل می‌کرد. خود حاجی خمامی نیز به‌فضل و تقوایش اعتقادداشت. فرزندش شیخ عبدالحسین رشتی یکی‌ازعلمای بزرگ وازمفاخرگیلان بودکه در

مدرسهٔ صدر تهران تدریس می کرد وحوزهٔ درس حکمتش را در نجف اغلبی از علمای شهیر درك کرده‌اند. درحقش کافی است گفته شود که مرحوم مرتضی فرهنگ (ترجمان الممالك)، که خود ازاساتید علم وادب وفلسفه واخلاق بود، به‌شاگردی شیخ عبدالحسین رشتی افتخارمی کرد، ودرمجالس پذیرایی خانه‌اش درروزهای چهارشنبه عظمت استاد را به‌وجه عالمانه‌ای می‌ستود.

داستان دشمنی حاجی خمامی باشیخ‌ابوالقاسم افصح یکی ازجهات دیگر منفوریتش به‌شمارمی‌رفت. افصح مدیرخیرالکلام وخیرالکلام روزنامهٔ ناشرافکار مشروطه خواهان بود.

سردارافخم، که درجلب‌واذیت مشروطه‌خواهان دمی نمی‌آسود، با حاجی خمامی همفکروهمداستان بود واین دو به‌هرخانهٔ مظنونی قزاق و فراش فرستاده مشکوکین راکتك زده اذیت می کردند.

روزی درخانهٔ سیدتقی نام، مجاهدقزوینی، سه نفر نشسته مشغول صحبت بودندکه ناگهان فراشان حکومت سررسیدند؛ دونفررا دستگیر و به‌درخانه برده به‌فلك بستند، نفرسوم، که علی‌اصغرنام داشت، موفق به‌فرارگردید و به‌شهبندری عثمانی‌متحصن شد. حاجی‌خمامی به‌سردارافخم پیغام دادکه افصح مدیرخیرالکلام محرك‌اغتشاش‌است و باید بی‌درنگ دستگیروزندانی شود. افصح راگماشتگان حاکم دستگیرو به‌زندان انداختند و سید احمد نامی را، به‌تصور اینکه علی‌اصغر فراری است، کتك بسیار زده به‌خفت و خواری به‌دارالحکومه بردند.

حاجی خمامی‌ازدستگیرشدن‌افصح خوشحال شد و با حال نقاهت‌وکسالت به‌دارالحکومه رفت[1] تا دستگیرشدن افصح را به‌حاکم گیلان تهنیت بگوید و مراتب رضامندیش را حضوراً ابلاغ کند.

دراین وقت سیداحمد بدبخت، که به‌جای سیدعلی‌اصغراشتباهاً گرفتارشده بود، به‌حاجی خمامی نزدیك شد وسلام‌داد و هنوز چندکلمه راجع به‌بیگناهیش نگفته بودکه حاجی خمامی مجال نداد و به‌تصوراینکه سیدعلی اصغر است با

۱) روزنامهٔ شمس‌اسلامبول، شمارهٔ ۲۲ محرم ۱۳۲۷.

تنگ حوصلگی و عصبانیت گفت: «ببرید این سید ملعون را خفه کنید.»

بیچاره سیداحمد زیردست و پای فراشان و شاطرها آن‌قدر کتك خورد تا بیحال شد. آنگاه اورا در همین حال به‌زندان انداختند تـا سرانجام با مداخلهٔ خاریلاوس، شهبندر عثمانی، مستخلص گردید.

درهمین هنگام حاجی میرزا حسن رشدیه (پیرمعارف) را، که بامشروطه‌خواهان همداستان بود، دستگیروچند روزی افصح ورشدیه همزندان و مصاحب یکدیگر بودند، تا آنکه افصح وسیلهٔ آقا بالاعلیزاده از شهبندری عثمانی تأمین‌نامه گرفت و آزاد وحاجی میرزا حسن‌رشدیه به‌مشهد تبعید شد.

سردارافخم وقتی دید حاجی خمامی به‌حال نقاهت به‌حکومتی آمده‌است، ازباب دلسوزی گفت: جناب حجت الاسلام! چه لازم بود به‌حال کسالت اینجا تشریف بیاورید وخودتان را رنجورسازید. همین‌قدر که پیغام می‌دادید، کافی بود، اطاعت می‌کردم.

حاجی خمامی جواب‌داد: مخصوصاً آمده‌ام تا به‌حکم قرآن به‌شما بگویم که افصح باید سربه‌نیست شود وهمفکرانش تبعید شوند.

درذیحجهٔ ۱۳۲۶ه ق، که آزادیخواهان رشت درشهبندری عثمانی متحصن بودند، به‌حکم حاجی خمامی کسی جرئت نداشت به‌متحصنین خواربار برساند. چه، اطراف شهبندری درمحاصره بود ونمی‌گذاشتند کسی رفت وآمد کند؛ وآنها دوشبانه‌روز بی‌آب و غذا مانده بودند. تـا آنکـه به‌همت مسیو یورگی یـونانی (استرومبولیس) و میرزا مهدیخـان (وکیل‌الدوله) و مسیو لاندی به‌پناهندگـان خواربار رسید[1].

ازواقعات دیگرزمان حاجی خمامی تصمیمی است که دریکی از جلسات سری آزادیخواهان دربارهٔ شریعتمدار گرفته شد، وآن این بود که وسیلهٔ اصغرنام به اوتکلیف کردند یا از شهر خارج شود یا منتظر عواقب شوم اقـداماتش باشد. شریعتمدارمراتب را به‌حاجی‌خمامی اطلاع می‌دهد واو به‌کمك حاجی‌سیدمحمود

۱) شمس‌اسلامبول، شمارهٔ ۲۲ محرم ۱۳۲۷.

(روحانی)، دامادش، چادرهایی به‌علامت عدم رضایت از مشروطه در صحرای ناصریهٔ رشت برپا می‌کنند، و به‌عنوان روضه‌خوانی، طلبه‌های طرفدار خودرا با دادن پول وشام وناهار، به‌چادرها دعوت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند اجماعاً به تهران رفته عدم رضایت خود را از واقعهٔ مشروطیت اعلام کنندکه موضوع شریعتمدار با پیشامد این اوضاع مسکوت می‌ماند.

تلگرافی که درزمینهٔاقدام‌مزبورازطرف محمدولی‌خان خلعت‌بری(سپهدار) به‌فتح‌الله اکبر(سردارمنصور) مخابره شد، حاکی ازاین بودکه حاجی خمامی و علمای همفکرش تعرضاً عازم مرکزند. تلگراف در مجلس شورای ملی (جلسهٔ ۱۶صفر۱۳۲۵) قرائت می‌شود. درتلگراف قیدشده‌بودکه رنجش‌حاجی‌خمامی ازحاجی‌آقا رضا وانجمنهای رشت است، همچنین ازکسانی‌که باعث مفسده‌اند. مستشارالدوله، وکیل تبریز، می‌گوید:کسانی‌که‌کناردریا زندگی می‌کنند خوب می‌دانندکه درهردریایی‌که دوجریان باشدانقلاب درآن زیاددیده می‌شود. حالادر ایران دوجریان پیدا شده وآن منازعهٔ عدل وظلم است. ما نباید متوقع باشیم‌که بدون انقلاب رفع ظلم شود.

ازمجلس شورای ملی درجواب حاجی خمامی،که تلگراف‌کرده بود تا ازطرف دولت ومجلس تکلیفی‌برای انجمنهای رشت معین نشود به‌شهرنخواهم برگشت (آن‌زمان صحرای ناصریه خارج شهربود)، پاسخ رسید: باعث حیرت است دراین موقع‌که باید درراه عدالت قدم بردارید این‌طوراقدام می‌نمایید. چون مأمور برای‌رسیدگی واصلاح می‌آید، متمنی است حرکت را موقوف‌دارید تا مأموربرسد.

درمجلس شورای ملی‌ضمناً مذاکره می‌شودکه حاجی‌آقامیر(بحرالعلوم)، نمایندهٔگیلان، تلگرافی به‌حاجی سید محمود روحانی مخابره‌کرده است مفاداً آنکه حرکت حجةالاسلام‌به‌موقع است ونباید به‌تلگرام مجلس وقع نهاد. به مجلس پیشنهادکنید انجمنهای رشت تعطیل شوند ودونفرمفسد (مقصودسیدمحمد طباطبائی وسیدعبدالله بهبهانی است) ازتهران تبعیدگردند.

عده‌ای ازنمایندگان‌گفتند چنین چیزی صحت ندارد وعاری ازحقیقت‌است.

عده‌ای دیگر به‌خشم آمده اظهار داشتند ازاین به‌بعد نباید حاجی بحرالعلوم را به مجلس راه داد. لیکن تصمیم قطعی دراین‌باب گرفته نمی‌شود.

دریکی ازجلسات (۴ع۱– ۱۳۲۵)، وقتی حاجی بحرالعلوم واردسالن می‌شود، هشت نفرازنمایندگان، که مخابرهٔ تلگراف را محقق می‌دانستند، ازجلسه خارج شدند. گفتگودرمی‌گیرد که علت خروج اجماعی حضرات چیست. وقتی به‌دنبالشان می‌روند که ازموضوع آگاه شوند، جواب می‌شنوند که یا جای‌ماست یا جای این سید.

نایب‌رئیس، وثوق‌الدوله، ازحاجی بحرالعلوم تقاضا می‌کند به‌اتاق‌دیگر تشریف ببرند و با رفتن وی، وکلای خارج‌شده برمی‌گردند ومذاکرات‌پارلمانی آغازمی‌شود.

سید محمد طباطبائی می‌گوید عملی که با بحرالعلوم شده صحیح نبود. درست است که دربارهٔ تلگراف نزدم اقرار کرده، اما باید رسیدگی می‌شد شاید جوابی داشته باشد.

حاجی خمامی که وضع را چنین می‌بیند همراه حاجی شیخ علی به‌تهران آمده درمجلس شورای ملی حضورمی‌یابد و با دلایلی که برایش اقامه می‌شوداز مخالفت با مشروطیت دست برمی‌دارد.

حاجی‌خمامی‌عادت داشت شخصاً درایوان رو به‌میدانگاهی‌خانه در بادی‌الله (بدیع‌الله) اذان بگوید. دریکی‌ازصبحگاهان که‌اومشغول‌اذان‌گفتن بود، تیری‌ازطپانچهٔ مردی‌ناشناس، که روی درخت ابریشم کنارچاه میدانگاهی کمین کرده بود، به‌سمت اورهامی‌شود ولی به‌علت تاریك‌بودن هوا وهدف‌گیری‌غلط به‌وی‌اصابت‌نمی‌کند ومعروف‌می‌شود که ضارب‌تحریك شدهٔ‌میرزاکریم‌خان‌رشتی (خان‌اکبر) بوده‌است.

درحکمی که حاجی خمامی، بعد ازپیروزی مجاهدین وفتح تهران‌وشروع انتخابات رشت (دورهٔ دوم تقنینیه)، صادرکرد سطورزیرخوانده می‌شد:

بسم‌الله‌تعالی برکافهٔ عبادالله واجب ولازم است اهتمام درامر مشروطه. شك نیست که هرکس اخلال کند درامرمشروطه، داخل درجیش یزیدبن معاویه است. اَلْعَجَل، اَلْعَجَل! منتخبین را زود بفرستید که طولش

اسباب سفك دماء ونهب اموال است. وَالسَّلامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الهُدیٰ[1]

۲ــ امیراسعد تنکابنی ــ شخصیتی است که درگیلان نامش به‌ستمگری و مخالفت با مشروطیت یاد شده است. امیراسعد فرزند محمد ولی‌خان خلعت‌بری (سپهدار) بود که تنکابنیهای مشروطه‌خواه ازمظالم وقساوتهای اوداستانهای‌زیادی نقل کرده‌اند. شاید درنقل بعضی ازداستانها اغراقهایی هم به‌کاررفته باشد. چه،در شهرستانهای کوچك، اعمال حب‌و بغض‌زیادمتداول است که هنگام معرفی‌اشخاص تأثیرمی‌بخشد؛ وچون آن‌زمان ارتباط بین شهرها مثل حالاسریع ومنظم نبود تا وقایع هرجا را بتوان در تاریخ وقوع یا در فاصله‌های کمترشنید و به‌قضاوت پرداخت، ازاین‌روتمام روایات، وازجمله اینکه مخالفین را به چاه می‌انداخت و زنده به‌گورمی‌کرد، نمی‌تواند مورد تأیید قراربگیرد.

درمجلس شورای ملی (جلسهٔ ۷ذیحجه ۱۳۲۴ه ق) این مسئله عنوان شد که امیراسعد تنکابنی شیخ محمد نامی را به‌چوب بسته وریشش را، به‌جرم‌اینکه درانتخابات مجلس دخالت نموده، تراشیده است.

نمایندهٔ دیگراعلام کرد،سیدی‌راکه ازاوطلب داشت به‌گناه اینکه‌چراپولش را مطالبه کرده است آن‌قدرزده، که زیرچوب مرده است.

عده‌ای‌ازنمایندگان گفتند همانجاکه شیخ کتك خورده باید حاکم‌رابه‌چوب بست.

سید محمد طباطبائی حقیقت را ازصدراعظم استعلام کرد. صدراعظم در جوابش نوشت: آدم هرزه‌ای بودکه تنبیه شده.

نصرالسلطنه (پدر) وامیراسعد (پسر) مراتب را تلگرافی تکذیب کردند.

میرزا طاهرتنکابنی، که نمایندهٔمجلس وازفضلاوحکمای برجستهٔ زمان‌بود، گفت: «اگراین شیخ محمد مرد نکره وهرزه‌ای بود، نصرالسلطنه نوشته‌ای بدهد مبنی براینکه‌قباله‌جات‌املاکی راکه به‌خط این شخص ابتیاع نموده باطل‌باشند.»

مجلس تصمیم‌گرفت امیراسعد وشیخ محمد تنکابنی را به‌مرکزفراخوانده درکمیسیون تحقیق مجلس شورای ملی به‌کارشان رسیدگی کند.

۳ ــ حاجی شیخ‌علی فومنی ــ ازتلامذهٔ شیخ زین‌العابدین مازندرانی

وحاجی میرزا حبیب‌الله رشتی، سالیان دراز درنجف اشرف به‌تحصیل اشتغال داشت، و پس ازفراغ ازتحصیل ونیل به‌درجهٔ اجتهاد، به‌رشت آمده به‌حکومت شرعیه پرداخت وشهرتی به‌هم رسانید. اونه‌تنها باعقیدهٔ آزادیخواهان درکسب حریت همراه نبود بلکه درمخالفت باحکومت مشروطه ازیاران صدیق حاجی خمامی به‌شمار می‌رفت. در تلگرافی که مجلس شورا به‌حاجی خمامی مخابره کرد واورا ازحرکت منصرف ساخت، نام حاجی شیخ علی نیز به‌دنبال اسم حاجی خمامی ذکرشده است. درحکومت آقابالاخان سردارافخم، پس ازآنکه مجاهدین براوضاع‌شهرمسلط شدند، شب دوم‌ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ به‌منزلش‌ریخته وی‌را به‌قتل رسانیدند. فرزندش شیخ حسین، که نام خانوادگیش‌را به مناسبت مقتول شدن پدرش « شهیدی» گذاشت وسالها رئیس تأمینات رشت بود، قاتل پدرش‌را میرزاحسین‌خان‌کسمائی می‌دانست.

علمای دیگری هم بودندکه ازحاجی خمامی وحاجی شیخ‌علی فومنی گیگاسری ومیرزا مهدی شریعتمدار درمخالفت بامشروطیت الهام می‌گرفتند ولی نفوذ قابل‌توجهی نداشتند.

۴ ــ مالکین ــ البته همان‌قدرکه علما وروشنفکران کشور درتأییدمشروطیت ایران وقطع نفوذ مالکین وفئودالها سعی ومجاهدت می‌کردند، عده‌ای‌هم، که اکثریت باآنها بود، درتضعیف مشروطیت‌واعادهٔ وضع به‌حال سابق‌می‌کوشیده‌اند. یك نمونهٔ‌آن تلگرافی‌است‌که درصفر ۱۳۲۵ ه ق ازطرف مالکین‌گیلان به‌مجلس مخابره شد ومشعر براین بودکه رعایای رشت از معنای مشروطیت، آزاد بودن ونادادن مالیات رااستنباط کرده‌اند. بدین‌جهت است که‌سرکش‌شده مالیات‌نمی‌دهند وتمامی رعیت خانه مختل است؛ وازمجلس شورا تقاضای تعیین تکلیف‌کرده بودند، که سید حسن تقی‌زاده ضمن توضیحاتی‌گفت: «مقصود ازسرکشی‌که در این تلگراف ذکرشده، گویا این باشدکه ملاکین و اربابها می‌خواهند سررعایا را ببرند وآنها سر خودرا به‌هنگام بریدن عقب می‌کشند.» درنتیجهٔ گفتگوهای پارلمانی تصمیم‌گرفته‌می‌شود به‌انجمن ایالتی‌رشت تلگراف شود معنی‌مشروطیت را به‌مردمی که‌آن‌را درست نفهمیده‌اند بفهمانند.

۵ ـ میرزا مهدی شریعتمدار. سرسلسلهٔ خاندان رفیع حاجی ملا رفیع است که به سال ۱۲۹۲ ه ق درگذشته است. بنا به‌نوشتهٔ اعتمادالسلطنه در کتاب المآثروالاثار[1] پل منجیل[2] وراه جهنم‌دره وپل سیاهرود از ساختمانهای اوست.

ازفرزندانش یکی محمدابراهیم، معروف به‌حاجی مجتهد، که مجتهدزاده‌های رشت ازاعقاب‌اویند؛ ودیگری حاجی‌میرزا خلیل، که ازسران جنبش مشروطهٔ گیلان ونخستین رئیس بلدیهٔ رشت بود؛ دیگری میرزا مهدی بحرالعلوم که‌بعدها به‌شریعتمدارملقب گشت.

حاجی ملا رفیع یا مولارفیع اهل فیلده رودبار ومرد ثروتمندی بود و نفوذ وشهرتش‌را ازراه‌تمول به‌دست‌آورده بود. روایت‌است که به‌سال ۱۳۰۹ ه ق در رشت وبا بروزکرد و جمع بسیاری تلف شدند، و چون دربین تلف شدگان کسانی بودندکه وراثی برایشان باقی نمانده بود، حاجی ملا رفیع اموال بلاوارث‌را، به‌عنوان ولایت شرعیه، تصرف وتصاحب کرد. شایدبه‌همین جهت بود که حاجی زین‌العابدین سراوانی، پدرحکیم بقراط معروف رشت، نفرین‌نامه‌ای، که سه بیت اولش دراینجا نقل می‌شود، در ذمش سرود:

ای جنـاب حجةالاسلام، ای ملا رفیع
برتن این حجت اسلام بی‌جان بینمت
درشریعت‌شرّمحضی، درطریقت کفرمحض
درحقیقت کافرم گر غیـر اینـان بینمت
بعد فوت‌حاجی ملا طاهر، آن‌رکن رکین
درغروب‌شمس، چون خفّاش، پرّان بینمت

لقب شریعتمداری بعد ازفوتش به‌میرزا مهدی رسید. میرزا مهدی‌ازجمله ملایانی بودکه عقیده داشت دولت تزاری روس حامی‌ایران وپشتیبان اسلام‌است وبایستی‌تحت حمایت‌آن دولت درآمد وسیاستش‌را درایران تقویت کرد، وچون

۱) ج۱ ص ۱۵۰.
۲) مقصود پل سابق منجیل است‌که‌آجری بود بعد به‌آهنی تبدیل شد. پل‌آهنی را انگلیسها در واقعهٔ انقلاب جنگل منفجرکردند و بعداز مرمت تا زمان احداث سد سفیدرود باقی بود. پل سیاهرود هم‌اکنون باقی است‌که بااحداث جادهٔ جدید رشت‌کنار افتاده‌است.

درعقیده‌اش جازم بود، لذا پروا نداشت ازاینکه مردم درباره‌اش چه‌نحو قضاوت کنند. درحقیقت به‌قضاوت مسلمانان در بارهٔ یك ملای طرفداررروس اهمیت‌نمی‌داد. چون مجاهدین مشروطیت نقره‌داغش کرده ازاومبلغی پول‌گرفته بودند، لذا اوهم درمقام تلافی بود و به‌کمك فرزندش رضا شریعت‌زاده، که‌بعدها به‌قایممقام‌الملك ملقب‌گردید، استشهادی تهیه دید برمبنای اینکه اهل‌گنجه[1] است و به‌استناد همین استشهاد، تقاضای‌تابعیت روسیه‌کرد. قونسولگری روس، که تصورمی‌کرد گنجه شهری است منحصر به‌فردکه‌درنقشهٔ جغرافیایی آسیا درقفقازواقع شده، تقاضایش‌را پذیرفت، و به‌وزارت خارجهٔ روسیه فرستاد. رضا شریعت‌زاده، به‌منظور تسریع درصدورتذکرهٔ تابعیت، شخصاً به‌روسیه رفت وچون نمی‌خواست زیاد درآنجا معطل شود، شبی که امپراطور به‌تئاترمی‌رفت، او به‌قیافهٔ یك مرد بخارایی جلو امپراطوردویده و باتعظیمی غرّا عریضه‌ای به‌او تقدیم‌کرد. مضمون‌نامه درخواست صدوراوامراکیدمبنی برتسریع دراعطای تذکرهٔ تابعیت بود، فرمانی که چند روز بعد صادر شد. ملا مهدی رفیع‌اوغلو و فرزندش رضا رفیع‌اوغلوجزء رعایای امپراطوری روس معرفی شده بودند و بهره‌مند ازمزایای این تابعیت.

شریعتمدار دستورداده‌بود جلو‌درب ورودی منزلش را باکاشیهای سبز تزیین‌کنند و عبارت «دارالشریعه» را باحروف درشت در وسط‌کاشیها جای دهند ودربالای ساختمان مسکونیش پرچم روس برافرازند. این امربه‌روحانیون شهر گران آمد ودراین خصوص جمعی ازملایان به‌حاجی سیدرضی مقیمی، که از مالکین بزرگ به‌شمار می‌آمد و تمایلی هم به‌مشروطه‌خواهی نداشت حتی از تجاوزاتش به‌زارعین‌فومنی حکایاتی مشهوربود، مراجعه وخواهش‌کردند اقدامی کند تاشریعتمدار از افراشتن بیرق روس فراز خانه‌اش منصرف شود. خواهش دیگرملایان این بودکه‌بگیروببندهای ستمکارانه‌ای راکه به‌دستوراوو‌فرزندش‌رضا شریعت‌زاده صورت می‌گیرد، متوقف سازد وبیش ازاین اجحاف وجور درحق همشهریانش روا ندارد، واین زمانی بودکه قونسول‌روس، نکراسف، عده‌ای‌از

۱) گنجه یکی از قراء رودبارگیلان است.

آزادیخواهان را به‌بهانه‌های مختلف دستگیر کرده شکنجه‌شان می‌داد وجمعی را هم اعدام‌ویاازازدگاهشان تبعیدکرده‌بود.

مذاکرات ملایان بامقیمی به‌اینجارسیدکه وی موافقت‌کرد استدعای مردم رابه‌شریعتمدارابلاغ‌کند، ولذا رضا شریعت‌زاده‌را به‌خانه‌اش دعوت‌کرد وضمن پذیرایی‌گفت: گرچه لازم بود شخصاً خدمت حضرت والا می‌رسیدم واین‌مطلبی راکه الساعه می‌خواهم بگویم حضوراً به‌سمع معظم‌له می‌رسانیدم، ولی چه‌کنم که توفیق یـار نبود واکنون به‌وسیلهٔ شما مصدع می‌شوم وعـرض می‌کنم‌که گذاشتن یابرداشتن پرچم روس بـالای خانهٔ مسکونی شما تأثیری درروابط دوستانه‌تان باروسهاندارد لیکن ازلحاظ افکارعمومی نه‌تنها مصلحت نیست بلکه مضرهم هست. جمعی دراین خصوص به‌من مراجعه واستدعا نموده‌اند، شخصاً نیز صلاح شما و خانواده‌تان‌را دراین می‌دانم‌که یابیرق روس‌را ازفراز خانه‌تان پایین بکشید یاآن‌کاشیها راکه رویشان «دارالشریعه» نوشته شده است‌ازسردرب خانه‌تان بردارید.

شریعت زاده ازاین اظهارخلقش‌تنگ شد، اما به‌روی خود نیاورد و رفت ومقیمی‌را درانتظارملاقات‌بعدی باقی‌گذاشت. هنوزچندروزی‌ازاین ماجرانگذشته بودکه شهرت یافت درخانهٔ حاجی‌سید رضی‌اسلحه‌کشف شده است. عده‌ای‌قزاق خانهٔ حاجی‌سیدرضی را محاصره‌کردند. قونسول روس همراه شریعت زاده وارد خانه شد وبادشنامهای‌پیاپی شروع به‌جستجووبه‌هم‌زدن خانه‌کردند؛ وچون خود می‌دانستندکه موضوع اساساًمنتفی‌است، برای‌آنکه دست خالی برنگشته باشند، مقداری اثاث خانه را جمع‌کرده به‌قونسولخانه بردند. آنگاه به‌حاجی‌سیدرضی پیغام دادندکه: تمامی جواهرات واثاثه‌ات درتصرف ماست ودست نخورده واز بین نرفته است. چنانچه بپذیری‌کـه پرچم روس را بالای خـانه‌ات به‌اهتزاز درآوری، همهٔ اموالت مسترد خواهند شد وخودت نیزدر مصونیت و آسایش به سرخواهی‌برد والا باید مجازاتهای دیگری را هم منتظرباشی.

آورندهٔ پیغام رضـا شریعت‌زاده بود، وپاسخی‌که ازمقیمی‌شنید، این‌بود که: برو به‌اربابت بگواگر، اموالم‌که سهل است، بچه‌هـایم‌را جلو چشمم قطعه

قطعه کنند، بیرق بیگانه‌را بالای خانه‌ام نخواهم افراشت.

روز بعد، به‌دستور قونسول روس، کلفتها و نوکرهای حاجی سیدرضی را به‌عنوان تحقیق کشف اسلحه به‌قونسولخانه جلب کردند.

شریعت‌زادهٔ آن‌روز وقایممقام‌الملك بعد، هرصبح‌وعصر به‌درشکهٔ قونسولگری سوارمی‌شد و چهار قزاق روسی از جلو وعقب کالسکه می‌تاختند، وبدین طریق قدرتش‌را به‌رخ مردم می‌کشید وپیامهای تهدیدآمیز قونسول‌را ابلاغ می‌کرد.

گاهی هم که‌قونسول روس سوارکالسکه‌می‌شد، اوجلو کالسکه کنارسورچی می‌نشست ویاسوار براسب همراه‌کالسکه می‌تاخت.

تلگراف زیردرتاریخ قوس ۱۳۲۹ ه ق ازطرف انجمن ایالتی به‌وزارت خارجه مخابره شد:

چند روز است حاجی شریعتمدار، برحسب امرقونسول روس، اتباع خارجه‌را درمنزلش‌دعوت نموده جمله‌ای که دال برعدم امنیت‌است، نوشته ازآنها به‌اکراه امضا می‌گیرد تابه‌طرزبورغ مخابره نماید. در صورتی که اغلب امضاکنندگان شکایت دارندکه مارا به‌زوروادار به‌امضا می‌کند. اقدامات قونسول، به‌دستیاری شریعتمدار، ممکن است تولید اشکالاتی نماید. تمنی داریم سریعاً جلوگیری فرمایید.

عکسی در همین‌کتاب ازنظر قارئین می‌گذرد، مربوط به‌زمانی که چند تن از آزادیخواهان‌گیلان را روسها در«ناصریهٔ» رشت به‌دار زده‌اند وقایممقام، که همراه چندتن از افسران روسی عکس‌گرفته، طوماری دردست داردکه درآن حکم محکومیت شهدا نوشته شده است.

قایممقام مرد باهوش‌وحاضرجوابی بود. یك‌روزکه پدرش ازباب مزاح، بااشاره به‌پشکلهای شتر،گفته بود: اینها خرماهای عراقیند، جمعشان‌کن، به‌دردت می‌خورد. فوراً جواب داده بود که: اینها خرماهای عراقی نیستند زیتونهای رودبارینند.

فرزند دیگر میرزامهدی شریعتمدار، حاجی میرزا ابوالحسن، مردی‌بذّال

ودست ودل‌باز بود؛ وچون باخواهرحاجی معین‌السلطنهٔ رشتی ازدواج کرده بود وخانوادهٔ معین‌السلطنه مستغلات واملاك فراوان داشتند، طبعاً ازثروت عیالش بهره‌مند می‌شد وازدرآمد املاك مزبور به طلاب علوم دینی کمك می‌کرد. بدین جهت شخصیتی کریم شناخته شده احترامات خاصی را به‌سوی خود جلب کرده بود.

فرزند دیگرشریعتمدارحاجی بحرالعلوم نام داشت، که مردی سیاست‌پیشه بود و باآزادیخواهان‌گیلان خصومت می‌ورزید. محمدکسمائی دربارهٔ سواد و اطلاعات‌فقهیش چنین‌گفته بود:

نبرده بهره‌ای از علم‌گشته بحر علوم تو هی بگوکه شریعتمدارعلامه است

ازفرزندان متعدد شریعتمداریکی هم حاجی‌آقارفیع، معروف به‌ثقةالاسلام بودکه درکارهای سیاسی‌مطلقا مداخله نمی‌کرد وبه‌همین جهت درعدادروحانیون سلیم وآرام محسوب می‌گشت (دردیماه ۱۳۴۸ ه ش درتهران درگذشت).

ملای متنفذ رشت، حاجی‌آقارضا، که افراد خانوادهٔ «رضا» بدومنسوبند، باآنکه بامیرزامهدی شریعتمدارمیانه نداشت واو را لوطی مهدی می‌نامید معهذا دخترشریعتمدارراکه شوهرش، معین‌التجار، مرده بود، برای فرزندش، حاجی شیخ‌علی، به‌زنی‌گرفت واین البته یك ازدواج سیاسی بودکه ازلحاظ عدم‌وقوع تصادم بین دو مرجع روحانی اشرافی واقع شده بود. حاجی آقا رضا مردی ثروتمند ومآل‌اندیش بود وگذشته ازوصلت سیاسی مزبورازنظرتوسعهٔ قدرت و یالااقل حفظ آن، خواهرضرغام‌السلطنهٔ تالش (امیرمقتدر)را برای فرزنددیگرش حاجی شیخ‌اسدالله، به‌زوجیت‌گرفت وهمه ساله درخانهٔ خود، که اکنون خراب وجزء خیابان پهلوی شده، روضه‌خوانی مفصل راه می‌انداخت و پولهای‌گزاف دراین راه خرج می‌کرد. خاصه روز عاشورا، که خلعتها وانعامات بسیار بین دسته‌جات عزاداروسرجنبانانشان توزیع می‌کرد. یك عکس‌ازمهدی شریعتمدار درخانهٔ شهرآشوب (سیف‌الشریعه) دیده شدکه به‌نظربسیارعجیب می‌آمد. عکس مزبوررا شهرآشوب می‌گفت درکلیسا برداشته شده ومربوط به‌سال اول جنگ بین‌المللی است (۱۳۳۲ ه ق) که شریعتمداردست بلندکرده برای فتح دولت

امپراطوری دعا می‌کند.

قایممقام چند دوره نمایندهٔ مجلس‌شد ودرتمام دوران سلطنت پهلوی جزء اصحاب صنه بود ولی بعدازنشرکتاب آقا بگ اف درپاریس (نمایندهٔ گ. پ. او. شوروی درایران) مبغوض ومغضوب واقع شده خانه‌نشین گردید. یك بارخود را جلوماشین شاه انداخت تا اورا برسرلطف بیاورد، ولی مؤثرواقع نشد.

ازشهریور ۲۰ به‌این‌طرف، مجدداً به‌درباررراه یافت. به‌طوری‌که دراغلب سفرها دررکاب شاه بود و به‌همین جهت نفوذکلامی به‌هم زده بود و از اوحساب می‌بردند. رؤسای دستگاههای دولتی ووزرا ووکلای مجلس ومتنفذین و رجال روزهای جمعه درخانه‌اش پذیرایی می‌شدند وتوصیه‌هایش را نیمی ازروی‌ترس ونیمی ازروی میل به‌موقع‌اجرا می‌گذاردند. قایممقام، اواخردوران حیات،سناتور انتصابی بود و چون با قانون اصلاحات ارضی مخالفت ورزید مـورد غضب واقع ومنزوی وخانه‌نشین شد، ودرحالی‌که تحمل مفارقت دربار بر وجـودش سنگینی‌می‌کرد سرانجام‌در آذرماه ۱۳۴۲ هـ ش، درتهران، بدرود حیات‌گفت.

۶ــ سردارامجد ــ شرح احوالش درصفحات بعد بیان خواهد شد.

۷ــ سردارافخم ــ آقابالاخان سردارافخم، چنانکه قبلا دیده شد، آخرین حکمران‌گیلان بود که دوران فرمانداریش با انقلاب مشـروطیت مصادف شد. نامبرده ابتدا «معین‌نظام» لقب داشت. بعدبه «وکیل‌الدوله» وسرانجام به«سردار افخم»ملقب‌گردید. نورچشمی‌کامران میرزا نایب‌السلطنه بود. نسبت به‌میرزارضا کرمانی، قاتل ناصرالدین‌شاه، اذیت بسیار معمول داشت. موقعی‌که ناصرالدین شاه به‌میرزا حسن‌آشتیانی، مجتهد تهران، غضبناك شد و پیغام داد یا فتوای منع استعمال توتون وتنباکورا لغوکند ویا ازتهران خارج شود، عده‌ای ازپیروانش به‌عنوان اعتراض بازارها را بسته واجماعاً به‌دربار رفته ارك را محاصره‌کردند. کسی‌که دستورشلیك را به‌سوی مردم صادرکرد، سردارافخم بود. قدرمتیقن، از آنچه درکتب تاریخی ذکرشده، درحدود سی‌تن ازمردم پـایتخت مقتول و چند برابرشان مجروح شدند،که براثرمقاومت جدی مردم، ناصرالدین‌شاه مجبوربه لغوامتیازگردید. (امتیازخرید وفروش انحصاری توتون وتنباکورا یك شرکت

انگلیسی به‌نام کمپانی رژی به‌وسیلهٔ تالبوت نام بدست آورده بود.)

دکتر فوریه در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: «میرزای آشتیانی خروج از کشور را به‌لغو فتوی ترجیح داد، به‌شرطی که اصل امتیازنامه نزدش فرستاده شود تا وی آن‌را درحضور مردمی که درخانه‌اش جمعند و به‌غیر ازانجام این شرط نمی‌گذارند حرکت کند، پاره کند.»

شاه انگشتری الماس برایش فرستاد و تهدیدش را پس‌گرفت. میرزا از قبول مرحمتی شاه، مادام که لغو امتیازرژی رسماً اعلام نشده، استنکاف کرد.

سردارافخم، که زمان مظفرالدین‌شاه، بعدازسالار، فرزند حسنعلی‌خان گروسی، رئیس نظمیه شد، مأموریافتن انجمنهایی بود که برای تحصیل آزادی کنگاش و تلاش می‌کردند. همین‌شخص بود که موقرالسلطنه، داماد مظفرالدین‌شاه، را به‌چوب بست، وشیخ یحیی کاشی و مهدی‌خان(وزیرهمایون) و ناصرخان(مؤتمن‌لشکر) وجمعی دیگررا، هریك به‌گوشه‌ای، تبعید کرد، وعدهٔ بسیاری ازبیگناهان را داغ ودرفش می‌کرد. برای آنکه قدرت حکمرانیش را به‌مردم گیلان بنمایاند متجاسرین وزبان درازهارا، به‌قول خودش، گوشمالی دهد، هرجاخبری ازتشکیل محفل یا وجود جمعیتی می‌شنید، بی‌درنگ آنجا را محاصره می‌کرد و آنچه از دستش برمی‌آمد، ازستمگری ومظلوم‌آزاری، فروگذارنمی‌نمود. رحیم شیشه‌بر، حسن علاقبند، تقی آقا احمد، سید جوادناطق، و میرابوطالب اسدزاده را به‌جرم تمایلات آزادیخواهی، بدون ارتکاب هیچ‌گناه دستگیر و به‌زندان افکند.

مشروطه خواه دیگری، به‌نام حاجی میرزا لطف‌الله، را دستورداد ازسر‌پل‌عراق رشت وارونه سوارخرکنند وجمعی اوباش تا درخانه به‌دنبالش به‌راه‌افتاده فریاد بکشند: «ما دیگ پلوخواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم.»

یکی از روزها که به‌اوخبررسید جمعی از معاریف شهر، امثال شیخ حسن حسام‌الاسلام(دانش) وابوالقاسم‌خان (نقاشباشی) وشیخ محمد (متولی) وحاجی تقی (ملاجلالی) ومیرزا یوسف حکیم درخانهٔ حاجی سیدتقی (پدرمرحوم دکتر منصورباور) جمعند، فوراً جمعی فراش فرستاده مجتمعین را با خشونت ودشنام وایراد ضرب وهتك‌حرمت متفرق ساخت.

وکیل‌التجار یزدی، نمایندهٔ دورهٔ اول مجلس، را بدون ذکر سبب به‌مشهد تبعید کرد.

جمعی از آزادیخواهان، برای مصون ماندن از تعرضات او، بـه شهبندری عثمانی رشت متحصن شدند. جمعی دیگر، به‌منظور استمداد از آزادیخواهان روسیه، به‌باکو رفتند. فراشان حکومت و سربازان سیلاخوری، آنچه از تـاخت و تاز از دستشان برمی‌آمد، کوتاهی نمی‌کردند و هر روز در کمین شکارهای تازه‌تری بودند. تنها بیمی که در خاطر ایالت خلجان می‌کرد و او را متوحش می‌ساخت، این بود که مبادا در ایام سوگواری و به‌راه افتادن دستجات عزادار، مردم به‌دارالحکومه بریزند و زندانیها را آزاد کنند. این ترس بیشتر از دستجات زنجیرزن و قمه‌زن، دل حکمران را به‌طپش می‌انداخت و معمول چنان بود که دستجات عزادار در روز عاشورا با کفنهای خونین و سرهای شکافته به‌زندانها می‌ریختند و زندانیان را آزاد می‌کردند. علی‌الرسم، در روز عاشورا می‌بایست واقعهٔ تازه‌ای رخ دهد و مسئلهٔ حیدری و نعمتی و تصادم بین آنها یکی از آن واقعات بود. حیدریها منسوب بـه خانقاه اردبیل‌اند که مرشدشان سلطان حیدر، پدر شاه اسمـاعیل صفوی، است و نعمتیها منسوب به‌شاه نعمت‌الله ولی، که مقبره‌اش در ماهان کرمان است. امـرای آق‌قویونلو به‌شاه نعمت‌الله ولی ارادت می‌ورزیدند و صفویه به‌عکس به او اعتقاد نداشتند. وچون صفویه طایفهٔ آق قویونلو را برانداخت، بین دو طـایفه، به‌نام «حیدری» و «نعمتی»، خصومت و عداوت آغاز شد، و شدت و حدت این عداوتها در ایام محرم ظهور می‌کرد. محلات شهر و افرادی که با هم در طی سال رقابتها و خرده حسابهایی داشتند، دههٔ اول محرم را موقع مناسبی بـرای تصفیهٔ حساب انتخاب کرده به‌جنگ و زد و خورد می‌پرداختند. نتیجهٔ جنگ البته معلوم است: مجروح شدن وضایعات دیگر هر دو دسته. گاهی نیز سازش کرده بـه‌دشمن مشترک حمله‌ور می‌شدند.

در رشت محلی بود به‌نام «تکیه دولت»، جنب دارالحکومه، و در مدخـل آن ساختمانی به‌نام «نقاره‌خانه»، که مانند سردرب باغ ملی سابق تهران، به‌هنگام طلوع و غروب آفتاب، در آن نقاره می‌زدند و خاطرات دوران پیش از اسلام را به

یاد می‌آوردند. در«تکیه دولت» غرفه‌های مجلل آینه‌کاری تعبیه شده بود که‌پیش ازمحرم‌آذین بسته می‌شد و هریك اختصاص به‌یك متنفذ محلی داشت. مثلایکی متعلق به‌حاجی میرزا ربیع‌خان طایفه بود، دومی به‌حاجی میرحبیب، سومی بـه حاجی معین‌السلطنه، چهارمی به‌مدیرالملك وهکذا سایر سرشناسان.

طاقنماهای «تکیه دولت» را با فرشهای قیمتی ولاله وشمعدان وقندیلهای بلوروآویزهای رنگارنگ وآینه وپارچه‌های الوان زینت می‌دادند، به‌طوری‌که انعکاس نورچراغ درعدسیها وآینه‌ها، تلألؤ خیره کننده‌ای بـه‌وجود می‌آورد. تأثیررقابت وچشم همچشمیهای صاحبانش، درجلوه‌گرفتن هرچه بیشتر غرفه‌ها، برجنبه‌های دیگرمی‌چربید. حکمرانان‌گیلان، درپایان این مراسم، به غرفه‌ها سر می‌کشیدند وبا اخذ پیشکشهایی،که معمولاطلای مسکوك بود، به‌صاحبان غرفه افتخارمی‌دادند.



ناصرالدین شاه و ملتزمین رکابش در سفر فرنگ

عضدالسلطان و رجال آنروزی گیلان.
شناخته‌شده‌ها از راست به چپ: ۳ ـ امین‌دیوان لاهیجانی ۴ ـ علی‌خان سرهنگ ۶ ـ محتشم‌الملک (سردار معتمد) ۷ ـ عضدالسلطان ۸ ـ فتح‌الله اکبر (سردار منصور) ۱۰ ـ میرزا نورالله‌خان وزیر ۱۱ ـ مدیرالملک (سردار همایون) ۱۲ ـ سرتیپ‌خان ۱۳ ـ حاجی معین‌السلطنه





مجلس تعلیم مشق عمومی یا مدرسهٔ مجدیه.

نشسته از راست به چپ ردیف اول: ۱ ـ غلامرضا نصیری ۳ ـ آقاخان کیائی (گرگین) ۶ ـ سید جوادخان ۷ ـ فخرالدین حکیمی (حاجی‌آقا فخری) ۸ ـ سید ابراهیم‌خان مشیری ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ـ علی، ابراهیم اسماعیل فخرائی ۱۳ ، ۱۴ ـ سید یحیی و سیدعلی‌اصغر سیف . ایستاده از راست به چپ: محمد مجد (مجدالکتاب) و فرزندش شیخ علی (در وسط) ۲ ـ ابراهیم‌خان مجیب ۳ ـ مهدی‌خان مجیب ۴ ـ محمدعلی مجد (قطب السلطنه) ۶ ـ هدایت‌الله قوام‌زاده ـ [illegible] ایستاده کنار عکس شیخ ابوتراب مجد



مدرسهٔ مظفریه رشت.

ایستادهٔ بالای تالار (زیر تابلو): محمدولی‌خان خلعت‌بری نصرالسلطنه حاکم گیلان و در دو طرفش فتح‌الله اکبر (سردار منصور) و سردار همایون و عده‌ای از اعضاء حکومتی و رجال آن زمان.

ایستادهٔ زیر تالار: معلمین مدرسهٔ مظفریه.

نوشتهٔ روی تابلو: مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریهٔ شرافت، شهر شوال ۱۳۱۷ در عهد سلطنت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه در زمان حکومت جناب مستطاب اجل محمدولی‌خان نصرالسلطنه امیراکرم.



مدرسهٔ شمس رشت ۱۳۲۷ .

آموزگاران نشسته از چپ به راست: ۱ ـ سیدحسین‌خان خلیلی ۲ ـ میراحمدآو ۳ ـ محمدباقر طاهری ۴ ـ اعظام قدسی (اعظام ـ الوزاره) ۵ ـ اسماعیل‌پوررسول ۶ ـ شیخ علی طالقانی (تنها) ۷ ـ علی حبیبی ۸ ـ دکتر رفیع‌خان ۹ ـ میرزا عبدالرسول قزوینی. آنکه بین مرحومین قزوینی و دکتر رفیع‌خان ایستاده گردآورندهٔ این یادداشتهاست.

علی حبیبی یکی از بانیان مدرسهٔ شمس .



شیخ علی طالقانی(تنها) عضو دیگر بنیانگذار مدرسهٔ شمس .



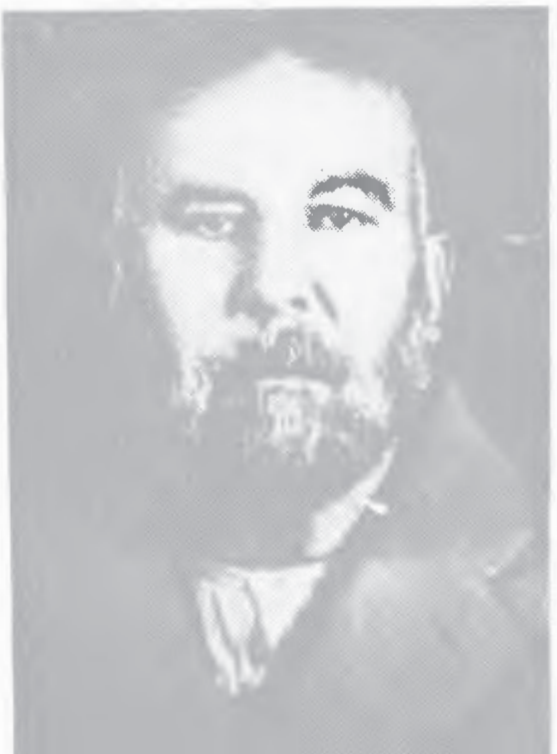


مجلس ضیافت پادشاه انگلستان به افتخار مظفرالدین شاه. ملتزمین رکاب شاه پشت سر آنها ایستاده‌اند، آنکه وسط مظفرالدین شاه و ملکهٔ انگلیس ایستاده اتابک امین‌السلطان است.

اسماعیل پور رسول عضو دیگر بنیانگذار مدرسهٔ شمس.



میرزا غلامرضا صنیعی تهرانی مؤسس و مدیر مدرسهٔ اسلامی رشت.



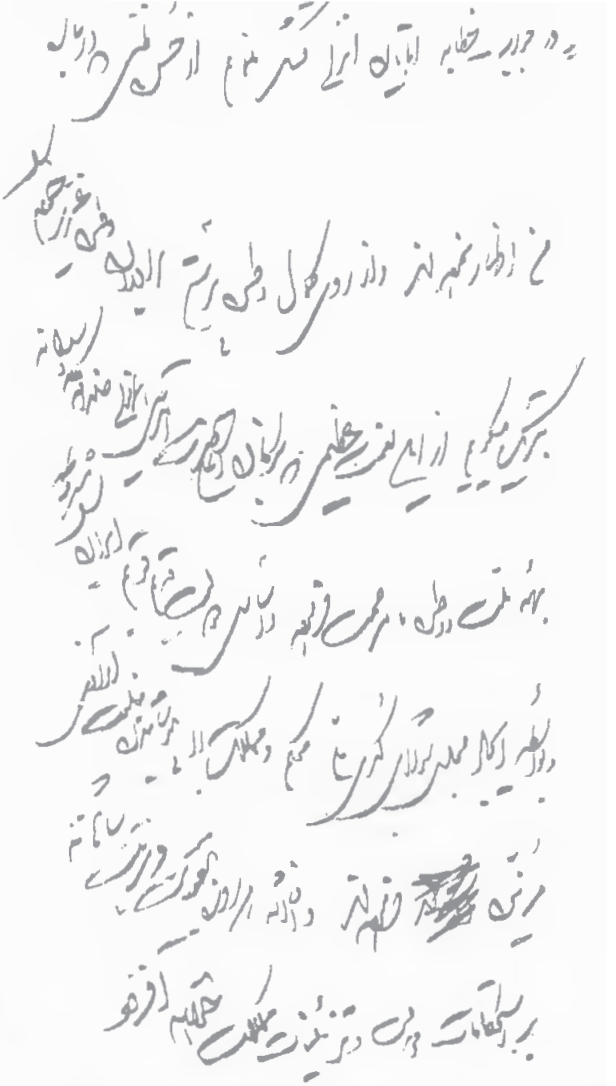


پذیرایی سردار همایون در رشت (باغ مدیریه) از میهمانش مظفرالدین شاه، آنکه در میان کالسکه لمیده مظفرالدین شاه ست و ایستادگان جلو کالسکه، اولی حاکم گیلان نصرالسلطنه، دومی میزبانش سردار همایون (مدیرالملک) است.

حمدعلی میرزا (ولیعهد) زمان سفر پدرش مظفرالدین شاه به فرنگ همراه رجال آنروزی ایران.



کلیشهٔ دستخط اتابک امین‌السلطان به اهالی انزلی



محمدعلی شاه در یکی از روزهای سلام. در عکس مشیرالسلطنه صدراعظم و امیربهادر جنگ و لیاخف روسی و دو تن از فرزندان شاه، احمدمیرزا و محمد حسن‌میرزا و تعدادی از مستبدین دیده می‌شوند.





حاجی‌ملا محمد خمامی و حاجی شیخ علی فومنی با عده‌ای از یاران و دوستدارانشان.

حاجی ملا محمد خمامی با عده‌ای طلاب و معتونین گیلان. آنکه با قد رسا و عمامهٔ بزرگ در وسط ایستاده حاجی خمامی است و د، دوطرفش دست ، است، حاجی سیداسماعیل حاجی‌سیدمحمود حاجی‌شیخ‌محمدرضا چکوسری معین‌الممالک نجدالدوله ملک‌الحکما و سید اجل و دست چپ، میرز مهدی شریعتمدار امام‌الدوله شیخ محمد لاکانی ضیاءالعلما مبصرالملک و سرتیپ‌خان.



چگونگی آغاز جنبش

چنانکه قبلا بیان گردید، آزادیخواهان گیلان با اینکه تعقیب می‌شدند، کمیته‌های سری برای تغییروضع ترتیب داده بودند. بی‌تردید هریك از این کمیته‌ها، درصورت کشف وشناخته شدن اعضا، به‌سختی کوبیده می‌شدند وافرادشان دستگیر ومحبوس وتبعید ومعدوم می‌گردیدند. چه، گذشته ازایادی حکام وقت، عمال دولت تزاری نیز جنبشهای ملی را تحت‌نظر داشتند و درتنگ گرفتن کار به آزادیخواهان تشریك مساعی می‌کردند.

کمیتهٔ ستارــ کمیتهٔ سری رشت «ستّار» نام داشت. این نام به‌عقیدهٔ بعضی، از آن جهت انتخاب شد که می‌بایست رازش مکتوم بماند وافرادش شناخته نشوند. چه، پیدا بود که این افراد به‌محض شناخته شدن، دستگیر می‌شدند واز بین می‌رفتند. به‌عقیدهٔ بعضی دیگر، به‌نام ستارخان، مجاهد مشهور تبریز که مدتها در برابر قوای اهریمنی پایداری کرد، نامگذاری شد؛ و به‌هر تقدیر، اعضای کمیته را جز تنی معدود، که ازبستگان ایشان بودند، کسی نمی‌شناخت ونمی‌بایست هم بشناسد.

اعضای کمیته عبارت بودند ازمیرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر) وسه برادرش معزالسلطان، عمیدالسلطان واحمدعلی خان؛ سید یحیی ندامانی (ناصرالاسلام)؛ حسین کسمائی؛ علی محمد تربیت؛ حاجی حسین (اسکندانی)؛ جوادخان (ناصر الملکی)؛ مشهدی مختار (اردبیلی)؛ آقاگل‌میخ فروش (اسکندانی)؛ رحیم شیشه‌بر، ومیرزا محمدعلی (مغازه).

کمیته، که در رأسشان میرزا کریم خان رشتی جای داشت، همه روزه در

اطراف جنبش ونحوهٔ اجرا مذاکره می‌کرد و نقشه مـی‌کشید. جلسات کمیته در محلهٔ سبزمیدان، خانهٔ میرزایوسف‌خان(معاون دیوان)، که شوهرخواهرمدیرالملك بود، تشکیل می‌یافت. ازکمیسیونهای فرعی این کمیته، یکی «کمیسیون‌جنگ» بود، که حکم ستاد فرماندهی را داشت؛ دیگری «کمیسیون مالی»، که وظیفه‌اش تهیهٔ پول وبرآوردن حاجات مالی کمیته بود.

«کمیسیون جنگ» تشکیل‌می‌یافت ازحسین‌کسمائی و انتصارالسلطان از طرف مجاهدین‌گیلانی، پیرم از طرف مجاهدین ارمنی، والیکواز طرف‌گرجیها، صادق اف ازطرف قفقازیها، وسیدعلی مرتضوی ازطرف مجاهدین‌آذربایجانی.

درمذاکرات فرماندارنظامی انقلاب (بعد ازمقتول شدن سردار افخم) با مقامات خارجی همیشه می‌بایست یك‌نفرازاعضای‌کمیته شرکت کند. همچنانکه شارژدافر انگلیس (چرچیل) این مسئله را در مـذاکراتش با سپهدار درگزارش رسمیش به‌مقامات مافوق ذکرنمود.

درانزلی نیز«کمیتهٔسری» وانجمن «عدالت» و«اخوت» تشکیل‌یافته‌بود.

«کمیتهٔ سری» مرکب بود از حاجی علی توپچی (صراف)، محمد آقا (بانکی)، معین‌التجار، محمدرضا (صراف)، اسماعیل عمومی، محمدتقی‌هروی، ابوطالب (خرازی)، علی‌اکبرنارنجی، خیرالله- مصطفی واسدالله میلانی، محمد مخبر، وبابایف (نمایندهٔ کمیتهٔ اجتماعیون قفقاز). کمیته اعلامیه‌هایی با ژلاتین انتشارمی‌داد ومردم انزلی را به‌قیام وگسستن زنجیراسارت دعوت می‌کرد.

نخستین‌اقدام‌کمیته‌تبعیدسید رفیع خلخالی‌بودکه رقیب امام جمعهٔانزلیچی محسوب می‌شد. نامبرده بعد ازچندماه تبعید، توانست حمایت حاجی‌خمامی را جلب وبا اقدامات او ودادن قول شرف به‌عدم مخالفت باافکارآزادیخواهانه، به انزلی برگردد.

اعضای «انجمن ملی» عبارت بودند از ملك‌التجار، مشهدی جبار،شرف‌الملك،حاجی‌آقا رضازاده،ابوالقاسم‌خان‌امام‌جمعه، وکیل‌الرعایا، حاجی‌محمدتقی (خمسی)، حاجی میرمحمدشفیع،حاجی میرعلی‌نقی،اصلان، عیسی (سیگارچی)، ملایحیی، رفیع خرازی، مشهدی غلامعلی، ومشهدی ابوالقاسم.

چند تن ازاعضای کمیتهٔ سری «برق» عضویت انجمن علنی ملی را نیز دارا بودند.

ازفعالین جنبش مشروطهٔ انزلی، گذشته ازاعضای کمیته وانجمنها، میرزا اباذر نمایندهٔ حبل‌المتین کلکته، معتمد واعظ (دماوندی)، ومشهدی محمد (خرازی)؛ وازفعالین تالش حاجی ملاعلی، سیداشرف، ملاعزیز، عبادالله بیك، رئیس‌السادات، آقاجان بیك، انوش‌خان وشیخ سعید را بایدنام برد.

مجاهدین قفقازی وگرجی ــ در معیت «کمیتهٔ ستار» رشت، تعدادی از انقلابیون قفقازوگرجستان وجود داشته‌اندکه ازفکروعمل وچالاکی آنها کمکهای بزرگ به‌آزادیخواهان گیلان شد. مجامع ملی رشت میرزاکریم‌خان رشتی را با عنوان نمایندگی به‌باکو فرستاده بودند تا از مراکز آزادیخواه آن مناطق تقاضای اسلحه کند. میرزاکریم خان در بادکوبه با حاجی زین‌العابدین (تقیوف)، که از بازرگانان شهیرومردی روشنفکر وانساندوست بود، تماس گرفت وبه‌وسیلهٔ او با «کمیتهٔ سوسیال دموکرات» ارتباط پیداکرد. درگنجه با سرگو (اورجنیکیدزه) وژوزف ژلزا (استالین) ملاقات کرد. وازآنها وعدهٔ ارسال اسلحه گرفت. سرگو به‌گیلان آمد و دربارهٔ نحوهٔ دادن کمك اجمالا مطالعه‌ای کرد وبرگشت. نتیجه آن شدکه غلام‌آقا محمدی، درآستارا، اسلحه و نفراتی راکه از بادکوبه فرستاده می‌شدند، تحویل می‌گرفت ومحرمانه وبا احتیاط کامل به‌رشت‌می‌فرستاد.

کمیتهٔ بادکوبه نمی‌توانست با وجودسلطهٔ حکومت‌تزاری وسختگیریهای آن رژیم، علناً به ایفای مواعید بپردازد. چنانکه یك عدهٔ شش نفری اعزامی کمیته درلنکران شناخته شدند وازطرف عمال تزاری دستگیر واعدام‌گردیدند.

ضایعهٔ مزبوراورجنیکیدزه را ازتلاش وفعالیت بازنداشت. ایرانیان مقیم قفقازنیزدرمیان‌امتعه‌وکالاهایی که به‌ایران‌می‌فرستادند ومی‌بایست به‌وسیلهٔ کمیسیونرهای انزلی تحویل‌گرفته شوند، اسلحه می‌گذاشتند، که‌گهگاه وسیلهٔ عمال روس درگمرك انزلی کشف می‌شد وفرستنده وگیرنده درمعرض ایذاء قرار می‌گرفتند. چنانکه یکی ازبازرگانان مزبور، به‌نام رحیم اوف، راآن‌قدر زدند تا بدرود

حیات گفت. آنهایی که از بازرسی به‌سلامت ردمی‌شدند، درمقصد بـه‌صاحبانشان تحویل می‌شد واسلحه ازمیانشان به‌دست می‌آمد.

بار دیگر که اسلحهٔ «کمیتهٔ سوسیال دموکرات» باکو بـه رشت ارسال می‌شد، کشف ومصادره گردید. چند نفر دیگرو رئیس انبار، به‌عنوان نگهـداری اموال قاچاق، به‌قتل رسیدند.

خبرمزبوررا سفارت روس درایران به‌سفارت‌انگلیس وسفیر انگلیس به وزیرمتبوعش سرادواردگری به‌شرح زیراطلاع داد:

ششم مارس ۱۹۰۹ــ مسیوسیبلین به‌من‌اطلاع دادکه یك کرور فشنگ‌ومقدارزیادی‌تفنگ، که‌برای رشت حمل شده بود، ازطرف‌حکومت مصادره شده است.

اورجنیکیدزه همچنان به‌مساعیش دررساندن مهمات جنگی به‌رشت ادامه می‌داد؛ وخود تا زمان فتح قزوین‌واشغال تهران همراه مجاهدین بود وکمکهای مؤثرمی‌کرد؛ وبعد ازتسخیر شدن مرکز به‌تفلیس برگشت. وی در دوران انقلاب سوسیالیستی روسیه ازرهبران نامی انقلاب اکتبر بود؛ کمیسر صنایع جمهـوری شوروی وفرمانفرمای کل قفقازشد؛ وآخرین مأموریتش درافغانستان بود؛ وشهر ولادی قفقاز سابق‌روسیه به‌نام اونامگذاری شد.

کسان دیگری که ازطرف سوسیال دموکراسی روسیه به‌کمك مشروطـه‌خواهان‌گیلان شتافتند، از نفرات منتخب کمیته بودندکه دربمب‌سازی و عملیات توپخانه مهارت داشتند. میشاچاپاریدزه‌متخصص بمب‌سازی بود؛ برادیاك وبردیان متخصص‌ساختن نارنجك‌بودند؛ فیودر، اهل‌لتونی، که درتمام پیکارهای‌مجاهدین همراه بود، توپچی بود؛ الکساندرچیکی‌پادزه؛ پانف بلغاری؛ الیوش؛ والیکوایوانیدزه؛ شالیکودونیدزه؛ عبدالباقی‌خان؛ واردان؛ گریشا؛ پاشاخان، معروف به‌شوشی، اهل‌آذربایجان‌قفقاز؛ میشاگوریلی؛ تیره اوکروقانلی؛ واتیکوف؛ الکساندرمرکولادزه؛ گیگوگوریلی؛ میشاقفقازی، ودیگران که‌جمعاً ۳۵ نفرمی‌شدند، هریك‌تخصصی جداگانه داشتند. شهرت داشت که ژوزف‌ژلزا (استالین) نیز باآنها به‌رشت آمد و

پس ازیك توقف۲۴ساعته به‌بادکوبه برگشت.

الکساندرچیکی پادزه، که‌برای حمل‌اسلحه ازرشت به بادکوبه رفته بود، گرفتارعمال‌تزاری شد وبه‌سیبری‌تبعیدگردید. رفقای دیگرش، که با«کمیتهٔستار» همکاری می‌کردند، روزهادرشهر به‌دوره‌گردی وپیله‌وری می‌پرداختند، ضمناًوضع محلات وخیابانها را زیرنظرمی‌گرفتند وتا زمان‌کشته شدن حاکم وقت، کسی‌از نام ونشانشان مطلع نبود.

کمیته‌دستورداده بودخواربارازاین عده را، که درسه نقطهٔ شهرتمرکزداشتند، ازجاهای مختلف‌بخرند، مبادا خریدهای‌کلی، سوءظن مأمورین پلیس‌وجاسوسان وعمال تزاری‌راجلب‌کند وباعث‌کشف محل‌کار ومرکزتجمع وفعالیتشان شود.

واقعهٔ باغ مدیریهـ آزادیخواهان دوبار به‌سردارافخم پیشنهادکردند اقدام به‌تأسیس انجمن ایالتی‌کند، واو این اخطارها را ناشنیده گرفت (انجمن ایالتی بعدازبمباران مجلس فعالیت‌علنی نداشت). «کمیتهٔ ستار»، که بافعالیتهای شبانه‌روزی تا حدی آمادگی یافته بود، در پی بهانه می‌گشت تا نقشه‌هایش را عملی‌کند. تصادفاً بهانه هم پیدا شد وآن بازداشت عباس‌خان، برادرمیرزاکریم‌خان رشتی، بود.

سردارافخم درنظرداشت نامبرده را دم‌توپ بگذارد وقطعه قطعه‌اش کند، لیکن به‌وساطت حاجی میرزا احمد (مُعین‌الممالك)، ومداخلهٔ حاجی ملا محمد خمامی باگرفتن پانصد تومان به‌عنوان جریمه منصرف شد و عباسخان را آزاد کرد.

بهانهٔ دیگرکشته‌شدن میرعلی‌اکبرتبریزی بوددرروزعاشورای۱۳۲۷ه‍ ق؛ وتفصیل این بودکه بین دودسته ازعزاداران (دستهٔ محلهٔ «ساغری سازان» ودستهٔ آذربایجانیها)، برسر تقدم وتأخرورودبه‌مجلس عزاداری‌سرای «گلشن»، اختلاف افتاد وهریك‌اصرارداشتندجلوتربروند، که‌کاراختلاف به‌زدوخورد کشید. دربحبوحهٔ زد وخورد تیری خالی شد ومیرعلی‌اکبرنام به‌زمین افتاد ودرخون درغلتید.

قاتل تبریزی یکی ازسربازان سیلاخوری بودکه بعد ازاجرای سوءقصد

گریخت. دسته‌جات به‌دارالحکومه رفتند تا قاتل را تحویل گرفته مجازات کنند. سردارافخم مراجعین را به‌چوب وفلك وحبس واعدام تهدید کرد وجوابشان را با فحش ودشنام داد.

ازناسزاگویی حاکم، خشم مردم فزونترشد؛ ولی درمحیط دارالحکومه، با وجود صدها شاطروفراش وسرباز، جای واکنش نبود. زیرا نه‌اسلحه‌ای همراه داشتند ونه درصورت‌داشتن می‌توانستند ازموفقیت کوچکی اطمینان حاصل کنند. عقل ودرایت حکم می‌کرد که عجالتاً دشنامهای حاکم را هضم کنند وتلافی را به وقت دیگرموکول دارند.

دستجات، بعد ازمراجعت از دارالحکومه، سران مجاهدین را ملاقات و تقاضای اسلحه کردند وآنها مردم خشمگین را به‌صبروسکوت دعوت کرده گرفتن انتقام را قریب‌الوقوع وعده دادند.

دریکی ازجلسات کنگاش،قدرت نیروی دوطرف مقایسه می‌شود: معدودی قوای مجاهدبا سلاح ناکافی درمقابل نفراتی معتنابه باتجهیزات وسلاحی بیشتر وبرتر. بدیهی است که درصورت‌یك برخوردمسلحانه فتح باکدام طرف‌خواهد بود. تدبیری به‌نظریکی ازمجاهدین می‌رسد، مبنی براینکه سردارهمایون (مدیر الملك) مجلس قماری درباغش تشکیل دهد، وحاکم ودوستانش را دعوت کند، وچند نفرمجاهد به‌همان مجلس سرریزوکارحاکم ستیزه‌جورا بسازند، و در همان هنگام که‌کارحاکم ساخته شد، مجاهدین بیشتری به‌طور غافلگیردارالحکومه را محاصره کرده قوای دولتی را خلع‌سلاح کنند. نقشهٔ مزبور به‌تصویب می‌رسد. مبتکراین نقشه حاجی میرزا خلیل، برادرمیرزا مهدی شریعتمدار، بود که به‌رغم برادرش درصف‌آزادیخواهان قرارداشت. نقشهٔ مزبور به‌قدری سری بود که حتی خود میزبان ازکم وکیف وهدف پیشنهاد دهنده واقف نبود. مقصود از ترتیب مهمانی درخارج شهر («مدیریه»)، جداکردن سردارافخم ازعمده قوای مسلح زیرفرمانش بود.

مجلس مهمانی با حضورسردار افخم، سردارمعتمد، مدیرالملك، سرتیپ علی اکبرخان (اعزازالممالك)ـ که‌تازه به‌رشت‌آمده بودـ میرزا فتح‌اللهمستوفی

(مستشاردفتر)، پیشکارمالیهٔ گیلان، به‌نحودلخواه برگزارمی‌شود.

بعدازصرف نهار که به‌بازی آس مشغول می‌شوند، احمدعلی‌خان(امشه‌ای) مأمورمی‌شود به‌مجلس مزبوررفته سردارمعتمد را ازمیان جمع سوا کند؛ و لذا جلوش رفته می‌گوید: عرض واجبی دارم، خواهشمندم به قدر یك دقیقه بیرون تشریف بیاورید.جواب می‌شنود، قدری صبرکن تا این یکی دودوره تمام‌شود. ودربحبوحهٔ بردوباخت، صدای‌شلیك طپانچه وتفنگ برمی‌خیزد؛وتا به‌خودبیایند، مجاهدین مهاجم را داخل اتاق مشاهده می‌کنند.

درجای دیگرگفتیم که‌یکی‌ازمراکزتجمع مجاهدین خانهٔ‌یوسف‌خان(معاون دیوان)، فرزند میرزا عبدالوهاب مستوفی، بود.اکنون اضافه می‌کنیم که دومرکز دیگرمجاهدین یکی درباغ حاجی‌وکیل ودیگری درخانهٔ میرزاکریم‌خان، کوچهٔ حمام حاجی میرزا زکی، قرارداشت،که خانهٔ مزبوربا احداث خیابان پهلوی از بین رفت.

روزی‌که بنابود عملیات‌تهاجمی‌آغازشود، مجاهدین ازهرسه‌مرکز مزبور به‌حرکت درآمدند. ۱۵ نفرآنها همراه معزالسلطان مأمور باغ «مدیریه» شدند، عده‌ای همراه میرزا حسین‌خان‌کسمائی وعلی‌محمدخان تربیت راه دارالحکومه‌را درپیش‌گرفتند؛ ستون سوم تحت فرمان یپرم مأمورپشت دارالحکومه‌گردید.

مقرربود هروقت صدای بمب ازستون اعزامی «مدیریه» به‌گوش رسید، مجاهدین دوستون دیگر شروع به‌حمله کنند. لیکن عجلهٔ چند تن از مجاهدین اخلالی درتاکتیك پیکاربه‌وجودآورد. بدین توضیح‌که حسین‌کسمائی‌وهمراهان، کمی‌بعدازعزیمت معزالسلطان، ازمنزل‌بیرون‌آمده ازجلوحمام حاجی میرزا زکی وپشت بازار، به‌طرف دارالحکومه به‌راه افتادند؛ ودراولین قراولخانه، که جلو حمام نقاره‌خانه بود، دونفرازسربازان سیلاخوری را مجروح و دونفر دیگر را اسیرکردند.

بابلند شدن شلیك‌تفنگ، سربازان‌مجتمع درداراالحکومه،که‌با قراولخانه چندان مسافتی نداشت، به‌حال‌آماده باش درآمده با توپ وتفنگ مهیای کارزار شدند.

دو توپ شرابنل و ۳۵۰ سرباز به‌حملات مهاجمین پاسخ می‌داد، و این‌موقعی بود که هنوز عملیات باغ مدیریه‌شروع نشده بود. شتاب وعجله باعث شد که نقشهٔ طرح شده به‌دشواری انجام پذیرد.

دراین‌جنگ میشاچاپاریدزه به‌قتل‌رسید. نامبرده به‌هنگام حمله، که‌دیدگانش متوجه دشمن بود، پایش درحین دویدن به‌ریشهٔ درخت، که آن‌روزها در قبرستان سیدابوجعفرفراوان وجود داشت، برخوردو بمبی که برای پرتاب به‌سوی دشمن دردست داشت منفجرشدواورا متلاشی کرد. ازکشته شدگان دیگراین جنگ یکی هم پاشاخان شوشی بود ودیگری شالیکودونیدزه.

مجموع تلفات مجاهد از ۱۸ نفر تجاوز نکرد، و بیشتراین تلفات براثرحیلهٔ سربازان سیلاخوری رخ‌می‌دادکه به‌علامت تسلیم فریـاد برآورده دستها رابلند- می‌کردند، و به‌مجرد نزدیك شدن مجاهد، اورا هدف قرارمی‌دادند.

پاشاخان‌شوشی نیز به‌همین‌حیله کشته شد. بعداً که قاتل‌شناخته شدوخواستند قصاصش کنند، پاشاخان، که‌هنوزروح ازبدنش مفارقت نکرده بود، مانع شد، و درحینی که ازصدمهٔ زخمهای‌کاری رنج‌می‌برد، باآهنگی جوانمردانه‌گفت: من از حقم‌گذشتم، به‌اوکاری نداشته باشید. من ازحقم می‌گذرم تا همه بدانندکه قصد ونیتمان‌آدمکشی‌نبود، بلکه برای به‌دست‌آوردن‌آزادی پیکارکردیم. خواهش‌دارم شما هم اورا ببخشید تا روحم هنگام پروازازکالبد معذب نشود.

جنگ بین دونیرو سه‌ساعت‌به‌طول انجامید،ودراثنای جنگ صدای‌انفجار بمب مدیریه به‌گوش رسید. چنانچه پیکاربیش ازسه ساعت به‌طول انجامیده‌بود قطعاً تلفات‌بیشتری‌به‌طرفین‌تحمیل‌می‌گردید. لیکن ستون بیرم ازپشت‌دارالحکومه به‌نبرد پایان داد، یعنی یکی ازافرادش به‌نام صفرلختی کهنه‌هایی راآلوده‌به‌نفت کرده روشن ساخت و به‌سوی سربازان سیلاخوری پرت‌کرد، ودارالحکومه‌دچار حریق شد، وقدرت مدافعین باوقوع حریق درهم شکست.

عیال سردارافخم وفرزندانش که درعمارت اندرونی دارالحکومـه منزل داشتند متواری شده نمی‌دانستند چه‌کنند وکجا بروند. بازرگانی، به‌نام‌غلامعلی بادکوبه‌ای، آنها را به‌خانه‌اش برد وپناه داد وتا روزعزیمت به‌تهران از آنهـا

پذیرایی کرد.

ستون ۱۵ نفری، که درسه درشکه جای گرفته بودند، با پوشیدن اسلحه زیرعبا، به‌مجرد ورود به‌مدخل باغ «مدیریه»، با مستحفظین گلاویز شدند ودو نفرشان راآناً به‌قتل رسانیدند؛ وبا پرتاب بمبی به‌سوی پله‌های عمارت، به‌داخل باغ پیشروی کردند. صدای شلیك تفنگ، که حاضرین را متوحش ساخته بود، با صدای مهیب بمب تکمیل شد؛ وآنها بلااراده به‌این‌سو وآن سومی‌دویدند، بدون‌آنکه بدانند موضوع ازچه قراراست.

سردارافخم، همینکه معزالسلطان را با ماوزرلخت درمقابلش دید، به‌طرف مستراح گریخت واوگوشهٔ سرداری‌سردارراگرفته کشید وچند ثانیه‌ای باهم گلاویز شدند، تاآنکه یکی ازگرجیهامجال نداده به‌سوی سردارافخم آتش کرد ونامبرده نقش زمین گردید.

سردارهمایون همینکه چشمش به‌مجاهدین سلاح به‌دست افتاد، خود رااز بالای عمارت به‌زمین پرت کرد، وبا اینکه صدمهٔ شدید دید، معهذا توانست‌چند صباحی‌زنده‌بماند وبعداً، به‌علت ضعف‌امورمالی‌وبه‌هم‌ریختگی وضع‌اقتصادیش، با استعمال داروی سمی انتحار کرد. سردارمعتمد، که‌گفتیم‌ازاحمدعلی‌خان‌امشه‌ای مهلت خواسته‌بود، سرانجام‌ازمجلس‌آس‌بازی بیرون رفت وازصدمهٔ واقعه‌محفوظ ماند. اعزازالممالك ومستشاردفترهم به‌قتل رسیدند.

مجاهدین، بعدازکشتن سردارافخم، وپیروزشدن بر مدافعین دارالحکومه، براوضاع شهرمسلط شدند و، فارغ ازهردغدغه‌وتشویش، درمقام تجهیزداوطلبان وتعلیمات جنگی آنها برآمدند.

پرچمدارانقلابــ به‌احتمال مداخلهٔ مسلحانهٔ روسها وازنظراینکه لازم‌بود امورانقلاب درفرد واحدی تمرکزیابد تا همه ازاواطاعت‌کنند واونقش‌رهبری‌را ایفاکند، وکیل‌التجاریزدی وناصرالاسلام ندامانی مأمورشدند به‌تنکابن رفته‌نصر السلطنه (سپهدار) رابه‌همکاری دعوت‌کنند وپرچمداری انقلاب را ازاوبخواهند. سپهداربه‌جهاتی این دعوت را پذیرفت وبا چندتن ازنزدیکان ودر حدود

پانصد نفر تفنگچی به‌رشت وارد شد و ادارهٔ امورفرماندهی نیروی انقلابی را به دست‌گرفت. تلگرافات عدیده ازنقاط عدیده وازجمله ازحجج اسلام نجف مبنی برتبریك وتهنیت این پیروزی دریافت داشت.

دعوت ازسپهدار، به‌عنوان سرپرست ورهبرانقلاب، دلیل زیرکی وموقع‌شناسی‌سررشته‌داران مشروطیت‌است. زیرا هرفرد دیگری به‌سمت مزبور برگزیده‌می‌شد، شرایط سپهدار دروی جمع نبود. اوکسی بودکه بین رجال کشورشهرت ومعروفیت داشت، وبی‌میل نبود نارضائیش را ازعملیات عین‌الدوله درتبریز به وجه مؤثری به‌شاه عرضه‌کند. چه، ازطرف شاه به‌اووعین‌الدوله مأموریت جنگ تبریزداده شده بود وآنان دارای اختیارات وسیع بودند، به‌طوری‌که مبین‌الملك تبریزی‌گفته بود: «شاه برای یك زائودوقابله فرستاده است». ازآنجایی‌که بین دومأمورصاحب‌اختیار، امکان سازش خیلی‌کم است، خاصه‌آنکه هردونفرمغرور و لجوج واسیرنخوت وخودپسندی باشند،سپهدارکه دید عین‌الدوله درجریان‌ادای وظایف اوکارشکنی وبااوبه‌شکل یك مأمورزیردست رفتارمی‌کند، قهرکرده‌تبریز را ترك‌گفت وبه‌تنکابن (زادگاهش) رفت؛ وپیش ازعزیمت ازتبریز، تلگرافی به محمدعلی شاه مخابره وبه‌اوتوصیه‌کرد که در مقابل خواسته‌های ملت سماجت‌نورزد وسرسختی نشان ندهد. محمدعلی‌شاه به اوپرخاش‌کرده و چنین پاسخ داده بود:

سپهداراعظم ازتلگراف رمزشما تعجب‌کردم. از روز اول سلطنت دستخطی‌که دراعطای مشروطیت دادم، لفظ‌مشروطهٔ مشروعه‌مطابق قانون محمدی بود. بعد لامذهبها بنای خودسری گذاشته خواستند دین و دولت را ازبین ببرند.هرچه نصیحت‌کردم نشد، تاآنکه به‌کمك حضرت حجت، مفسدین ودشمنان دین ودولت را قلع وقمع کردم. حالاشما می‌گویید دولت‌گفته است مشروطه خواهم داد.

صحیح است‌که من به‌سفرای‌خارجه قول داده‌ام مشروطهٔ‌مشروعه که مطابق با شرع نبوی باشد بدهم، ولی حالاکه عده‌ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه‌طلب‌گذاشته عصیان‌کرده‌اندکه من ازراه تملق‌به‌آنها

مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم ودین اسلام ننگ تاریخی بگذارم، هرگز نخواهد شد. عجب است ازغیرت شما! عجب دولتخواهی می کنید! همان است که گفته‌ام: تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم. بحمدالله قشون وسرباز هم دارم، پول هم هرقدر بشود اهمیت ندارد. محمدعلی شاه‌قاجار[1]

سپهدار ازاین جواب دلتنگ شد و بدون اعتنا راه تنکابن را پیش گرفت و ازنظر محافظت خودواحتمالاتی که می‌داد مسلحینی را به‌پاسداری خویش گماشت و به‌انتظارحوادث ونشیب وفرازهایش نشست.

موضوع قابل ذکراین است که سپهدار، پیش از عزیمت به‌تنکابن، برای ستارخان پیامی فرستاده بود بدین مضمون که حاضر است ازعین‌الدوله دست‌کشیده به‌نیروی مجاهدین بپیوندد. لیکن ستارخان اظهار بینیازی کرده گفته بود احتیاجی به‌چنین کمك ندارد. خود او به‌تنهایی ازعهدهٔ مقابله با قوای دولت برخواهد آمد.

دوفقره اقدام سپهدار اثرات نیکو بخشیده و محبوبیتی برای اودرجامعهٔ آزادیخواهان به‌وجود آورده‌بود، به‌طوری که‌عملیات گذشته‌اش را بامنطق«المأمور معذور» توجیه می کردند.

عملیات گذشتهٔ سپهدار، چنانکه درتاریخها نوشته‌اند، یکی این بود که در اجتماع مسجد جامع تهران، روزی که چندتن ازعناصر ملی کشته شدند، سپهدار یکی ازسررشته‌داران دولت بود، وروزی که دسته‌جات سینه‌زن به‌راه افتاده پیراهن خونین سید عبدالحمید را با خود حمل می کردند، به‌فرمان سپهدار،مسجد جامع محاصره و به‌ملیون شلیك شد؛ وهم او بود که نزد علما رفته‌گفت مأمورم شما را متفرق کنم. لیکن ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایران، به خلاف نوشته‌های مزبور، می‌نویسد که سپهدارمانع شلیك سربازها گردید.

۱) تاریخ مشروطیت ملك‌زاده، ج۵ ص۵۳.

به‌هرحال تمایل باطنی سپهدار نسبت به آزادیخواهان تبریز و تلگراف شماتت‌آمیزش به‌شاه، توجه انقلابیون را به‌سویش معطوف ساخت و اورا از بین سران انقلاب، برای رهبری جنبش، جامعتر و شایسته‌تر یافتند.

نسیم شمال در ۲۴ محرم ۱۳۲۷ ه ق ورود سپهدار را به‌رشت با اشعار زیر تهنیت گفت:

شده گیلان دگر باره پرانوار — ز یمن مقدم سعد سپهدار
سزد گیلانیان یکسر نمایند — غبار مقدمش‌را کحل ابصار
جهانگیرا، امیرا، دستگیرا — که نامت منتشر گشته دراقطار
ز دیلم گرعیان شد آل بویه — زتنکابن چو توگشته پدیدار
الا، تا رایت مشروطه برپاست — هلا، تاجام مشروطه‌است‌سرشار
همیشه باد مداح تو اشرف — نگهدارت خداوند جهاندار

شرح زندگانی سپهدار به‌قلم یکی ازاقوامش مرحوم عبدالصمدخلعت بری، وکیل دادگستری، تحریر یافته است وخلاصه‌اش اینکه درسن ۱۲ سالگی وارد خدمات دولتی شد ودرجهٔ سرهنگی گرفت. بین او ومیرزا حسین‌خان سپهسالار گفتگوهایی روی‌داد ومحمدولی‌خان به‌سویش شمشیر کشید. سپهسالار به‌ناصرالدین شاه شکایت کرد وشاه دستورداد چشمهای محمدولی‌را ازحدقه درآورند. حبیب‌الله خان ساعدالدوله، پدر محمدولی‌خان، بادادن دویست هزارتومان پیشکشی، عفو شاهانه‌راخرید وفرزندش از طرف سپهسالار به‌درجهٔ سرتیپی رسید وسردار اکرم شد. یك سفـرجنگی به‌استرابادکرده نصرالسلطنه لقب‌گرفت. به‌حکومت‌گیلان منصوب وملقب به‌سردارمعظم شد. به‌سال ۱۳۲۲ ه ق حـاکم مشکین واردبیل وخلخال‌گردید. متعاقباً فرماندهی افواج گیلان ومـازندران به‌اومحول وسپهدار اعظم نامیده‌شد. به‌مأموریت جنگی برای مقابله‌باترکمنها رفت وغائله‌رابا موفقیت خوابانید. به‌علت حسدورزی درباریان استعفا کرد.

دردورهٔ محمدعلی شاه به‌مأموریت سرکوب‌کردن آزادیخواهان به‌تبریز رفت اما ازیادداشتهایش پیداست که‌تمایلی به‌این‌کارنداشت. به‌همین جهت بین‌او

وعین‌الدوله شکراب شد واو به‌حالت قهرمأموریتش‌را ترك کرده به‌تنکابن‌رفت.

سپهدار، بعد ازفتح تهران، یك‌باروزیرجنگ و سه‌باررئیس‌الوزراء شد و سپهسالارلقب‌گرفت‌ولقب سپهداریش به‌فتح‌الله‌خـان اکبر(سـردارمنصور) منتقل گردید.

سپهسالار خلعتبری مردی‌عصبی مزاج وتندخلق وبی‌پروابود. املاك زیادی ارثاً به‌اورسیده واملاکی نیزشخصا دست وپاکرده بود. بیشترثروتش‌را ازاجارهٔ ضرابخـانه به‌دست آورده بود که بعد از حـاجی امین‌الضرب به او واگذار شده بود.

یکی ازطرق ملك‌اندوزی سابقاً با فقدان امنیت ارتباط داشت:افراد ضعیف درنتیجهٔ تعدیاتی که ازمتنفذین‌می‌دیدند، حاضرمی‌شدند قسمتی از املاکشان‌را به اشخاص قدرتمند به‌رایگان بدهند یا به‌ثمن‌بخس بفروشند تـاچیزی‌هم به‌عنوان ممرمعیشت درسایهٔ حمایت متنفذین برایشان‌باقی بماند. اغلب مالکان بزرگ از همین طریق متمول شده اراضی واملاك وسیعی به‌دست آوردند.

اگر همهٔ نسبتهایی که به‌امیراسعد می‌دادند، صحیـح نباشد، لااقل‌استبداد وفعال مایشائیش قابل انکارنیست، خود سپهسالارنیز، پیش ازمشروطیت،ازپسرش کم نمی‌آمد. کما اینکه سهام‌الدوله، حاکم فارس،را به‌چوب بست؛ وشاعر ملی ایران، ابوالقاسم عارف،را به‌انتقام شعری که به‌ضداو ساخته بود، دستوردادکتك بزنند؛ واز دهان‌میرزا شکرالله‌خان تنکابنی (کیهـان)،که باسپهدار اختلاف عقیده داشت، شنیدم که درمواجهه بااوگفته بود: «بکشمت یامی‌میری؟»

اواخر عمرکه قوایش تحلیل رفته و املاکش به ازاء مـالیاتهای معوقه بازداشت شده بود، نتوانست چنین اهانتی‌را به‌خود تحمل‌کند و درسن پیری انتحارکرد.

تصدیق‌کنترل روس‌وانگلیس درمالیهٔ ایران، دردورهٔ اخیرنخست‌وزیریش صورت‌گرفت. لیکن‌سپهدار پیش‌ازامضای قرارداد عبارت «فرس‌ماژر»را، که دلیل نارضایی دولت اوبود، درورقهٔ مزبورگنجانید.

بدنیست بدانیم که جداعلای سپهسالار تنکابنی احمدبن شمیط نـام داشته

است، واحمدبن‌شمیط‌ازغلامان‌خاص امام‌اول‌شیعیان‌بود. چون احمدجامل‌خلعتهایی برای عمال وولات آن حضرت می‌شد، به‌این جهت به‌او«حامل‌الخلعه» می‌گفتند.

دوتن ازاحفاد احمد، به‌نام‌یاسرو ناصر،دردوران سلطنت دیالمه، به‌رستمدار آمدند،که یکی ازآنهـا درگلیجان تنکابن ودیگری درنوراقامت گزید، وبه‌علت انتسابشان به‌عامل امام، به‌خلعت‌بری موسوم‌گشته‌اند.

تنکابن سابقاً جزء گیلان بود. رابینو می‌نویسد: «مهدی بیك خلعت‌بری ازطرف‌کریم‌خان زند حاکم تنکابن بود. بعد ازآنکه از فتوحات‌آغا محمدخان قاجار اطلاع یافت، اززندیه‌برگشت وبه‌قاجارپیوست وبه‌سپاهیانی که‌آغامحمد-خان قاجار به سرکوبی‌هدایت‌الله خـان‌فرستاده بود، ملحق‌گشت. به‌همین علت بین سکنهٔ رشت و مردم تنکابن‌شکراب شد و به‌جدا شدن تنکابن از گیلان منتهی گردید.

در۱۱ ع۲/ ۱۳۲۷ سپهداربه‌شاه تلگراف زیررا مخابره کرد.

به‌عرض خاك‌پای جواهرآسای‌اقدس همایون مبارك شاهنشاهی ارواح‌العالمین فداه.

امروز تلگرافی‌ازریاست‌کل‌تلگرافخانه‌اشاعه شدکه‌اعلیحضرت همایون شاهنشاه مشروطهٔ محدوده عطا فرموده وبه‌انتخابات وکلای ملی هم امرو اراده خواهدشد. اسباب هیجان اهالی وتعجب این غلام گردیده عرض می‌نمایم: اعلیحضرتا،ولینعمتا، پدرتاجدارا، پادشاها، مشروطه‌ای‌را که برای ملت عطای آسمانی وحق دینی‌است و باید استقرار بداری چه دلیل دارد به‌این لسانها فرمایش شود. حالاکه به‌سررضا و مروت پدری آمدی، باتمام میل ظاهری وباطنی تلگراف‌صریح اول به‌پیشوایان اسلام بفرما وبعد به‌همهٔ بلاداظهارکن، وازروی مردی وراستی ودرستی‌فرمایش کن‌که ادای حق مشروع شماهارا نمودم. خودم‌هم یکی ازآحـاد وافراد قبول این راه‌حقم، وحاضرم‌بااین راستی‌که قدم نهاده‌ام ، چنانچه از افعال واعمالم بگذرید ومرا به‌سلطنت باقی وبرقراربدارید یـاخدای نخواسته خیالات دیگردرحقم‌ننمایید، من وجود خـودرا تفویض حفظ وحراست

شما می‌نمایم، وطالب رضای درخواست ملتم، مشروطه ومجلس‌را برقرار می‌نمایم. درکمال اتحاد، مشغول خدمـات ملك وملت باشید. هرقسم پیشرایان دین، آقایان آیات وحجج اسلام خراسانی‌ومازندرانی،فرمودند اطاعت‌کنید. دیگر به شهادت خدا ورسول وائمهٔ هدی، درظاهروباطن نزد من محظوری جزاجرای قوانین مشروطیت نیست. هرقسم‌که می‌خواهید بگویید تاپارلمان‌را برقراربدارم وشخص خودم،که پادشاه وبه‌جای پدر می‌دانید، مثل یکی از فرزندان وطن درمقام خدمتگزاری‌کمر همت بسته برادرانه درمقام اجرای مقاصد ملت برآیم.

این عرض چاکرانه، خداوند شاهداست، برای حفظ آن‌وجود مسعود وشاه‌پرستی است والا بااین فرمایشات « محدوده »، یاتلگرافات سوسه‌دار، نه این مردم رام ونه این‌آشوب وفتنه‌ها آرام می‌شود. استدعا می‌کنم زیاده‌ازاین ملت‌را ازخود نرنجان، عموم‌را به‌محبت خوددعوت کن، علمای راسخ‌را به‌حرف چهارنفرملحدمنفور،آزرده مساز.

خداوندا، توعالمی‌که این‌عرایض‌را محض حفظ تاج وتخت وجان وتن محمد علی‌شاه می‌نمایم، و الاّ مقصود ومنظور دیگری ندارم. باك وبیمی هم ازعساکردولت نمی‌کنم؛ وازبرای خدمت وبرادری ملت، ازجان ومال واهل وعیال درگذشته ودرمی‌گذرم، و تاآخرین قطرهٔ خونم ایستاده‌ام. اگرچنانچه اعلیحضرت پادشاهی این عرایض صادقانه‌را قبول‌کنند، امیدوارم ملت در حفظ تاج وتخت وشخص پادشاه، تاقیام قیامت ساعی ودرعهدهٔ ذمت دینی خود فرض بداند و ازهمه‌کارهـا بگذرد وکمر اطاعت‌را درمیان جان بندد. غلام بیمقدار، محمد ولی تنکابنی.

موقعیت ممتازی‌که برای سپهدارپیش‌آمده بود، مخابرهٔ یك‌چنین‌تلگراف تند و درعین حال صمیمانه‌را ایجاب می‌کرد. ولی شاه مغرور همهٔ این نصیحتها وراهنماییهارا نادیده‌وناشنیده‌گرفت وهمچنان به‌اغوای اطرافیانش قدم‌برمی‌داشت تااینکه سرانجام ازادامهٔ سلطنت محروم شد.

درذیقعدهٔ ۱۳۲۷ منشور زیرازطرف مجلس شورای ملی به‌عنوان‌سپهسالار صادر گردید:

ازفداکاریها ومجاهدات غیر تمندانهٔ حضرت محمد ولی‌خان، سپهسالاراعظم، ورؤساوافراد مجاهدین، که ممدّ آزادی ایران ازقیداسارت و رقیت ارباب ظلم وعدوان گردید، وازمشقات و متاعبی که برای تأمین سعادت واستقلال ایران تحمل فرموده‌اند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران‌را تقدیم می‌نماید، وتأییدات الهی‌را درتکمیل اقداماتی که درراه آزادی وآسایش ملت ایران کرده‌اند، برای آن وجود محترم ازخداوند مسئلت می‌نماید. رئیس مجلس شورای ملی.

از یادداشتهای سپهسالارکه بعد ازمرگش انتشار یافت، نکته‌های جالبی خوانده می‌شود. مثلا در یك جاجمعی الواط بیدین و خوشگذران را به‌عنوان «اولیاء اموراایران» معرفی می‌کند ودرجای دیگرمی‌نویسد: «اقتضای مذهب و مصلحت این دستگاه این است که اهل ایران از کوچك وبزرگ‌ومرفه وپریشان جزپرستش این اولیاء شریف‌کاردیگری نداشته باشند.»

وازنوشته‌های اوست که: «تقی‌زاده ازتبریز به‌تلگرافخانه آمده اصرار داشت به‌تهران حمله نکنید، مصلحت نیست.» یا: «بختیاریها سلطنت عشایری می‌خواستند ومایل بودندکه حکومت جنوب‌ایران به‌آنهاواگذارشود. اگرسلطنت قوامی پیدا می‌کرد و وزارت‌جنگ، به‌تصدی من، می‌خواست‌سروصورتی پیدا کند، مانع می‌شدند واسباب چینی می‌کردند.[1]»

۱) مجلهٔ رنگین‌کمان، سال سوم، شماره ۷۴.

فصل نهم

زمامداری مجاهدین

انتخاب فرماندارـ پیش از آنکه اولین فرماندار بعد از انقلاب، از طرف ملت، به‌طور رسمی، انتخاب شود، شخصی به‌نام میرزا یوسف‌خان جنگل‌نویس اعلانی منتشر ساخت مبنی بر اینکه حاکم رسمی گیلان دو روز دیگر از مرکز وارد خواهد شد؛ و در روز مقرر، خود شخصاً به‌دارالحکومه (قسمتی که سالم مانده بود) حضور یافت و به‌عنوان حاکم جدید، برای مردم سخنرانی کرد.

میرزا یوسف‌خان جنگل‌نویس کسی بود که در مجالس جشن و سرور برای خنداندن خلق‌الله دعوت می‌شد و در عین مسخرگی نکاتی را به‌زبان می‌آورد که مردم عادی از گفتنش بیمناك بودند. نظیر کریم شیره‌ای عهد ناصرالدین شاه یا شیخ شیپور و شیخ کرنا و حاجی میرزا زکی‌خان و یا مشهدی ابوالقاسم صراف دوران اخیر که در کسوت دیوانگان روزها به‌چند خیابان و بازار سرمی‌زدو به‌صدای بلند، کسبه و اصناف را با بعضی دقایق و نکات سیاسی آشنا می‌ساخت.

میرزا یوسف‌خان جنگل‌نویس نیز، در مجالس و محافل سرور، بعضی از واقعات و حقایق آن زمان را در لباس طنز و هزل به‌زبان جاری می‌کرد. سخنرانیش در دارالحکومه با جملات زیر شروع شد:

ای گیله مردان چانچو به کول، که رعایای دولت ابدمدت هستید، گوشتان را باز کنید و متوجه باشید چه‌می‌گویم. شما مکلفید وظایف خود را در مقابل حکمران محبوب و قدرتمند ممالك محروسه در کمال صمیمیت و صداقت، و از روی کمال راستی و درستی ایفا نمایید. یعنی هروقت دیدید

حاکمتان سوارکالسکه است و برای استراحت ورفع خستگی کارهای روزانه به‌هواخوری تشریف می‌برند، معطل نشـوید و بی‌درنگ دست راست و چپتان‌را روی سینه‌گذاشته مانند فنردولا شوید، وتعظیم وتکریم‌کامل به‌جا آورید. حرف‌زدن، خندیدن، راه رفتن وشوخی کردن مطلقا ممنوع‌است.

مرا دولت‌علیه برای‌شبانی شماگوسفندان و بزهای عزیز فرستاده است تا به‌خـاطرتان خطور نکند کـه مرکز به‌ولایات توجه ندارد. من کسی هستم‌که مأمورم هرده خانواده رابه‌یك‌دیگ‌محتاج‌کنم. من باکسی شوخی ندارم و به‌هرکس هرمقداربرای مخـارج آبدارخانه وراه افتادن دم ودود حواله دهم، مکلف است بی‌درنگ بپردازد، به‌مزاج ما زولبیا و بامیا ورشته خشکار بسیارسازگار است. به‌همهٔ شما رسماً اعلام می‌کنم‌که ولو جـان‌کُردی‌کندن هم باشد، اجازه ندهیدکـه آبدارخانهٔ مبارکه تعطیل شود.

جملات مزبور روزگـارانی‌را به‌یاد می‌آوردکه حکام اعزامی مرکز بعضاً باچنین اوصاف ونیـات، روانهٔ مرکز حکمرانی می‌شدند. بالجمله صادق اکبر (محتشم‌الملك)که بعداً به « سـردار معتمد» معـروف‌گشت به‌حکومت گیلان برگزیده شد. انتصاب مزبور،گو آنکه باتصویب انجمن‌ایالتی و«کمیتهٔ ستار» صورت‌گرفت، ولی نارضاییهایی‌را نیز پدیدآورد. چه، جمعی ازمجاهدین معتقد بودندکه نباید به‌مالکین بزرگ وکسانی‌که درگذشته‌کارگردانـان دستگاه دولت بودند، امکان هیچ‌گونه مداخلاتی‌رادرجریان تحول‌جدید داد. ظاهراً«کمیتهٔستار» وانجمن ایالتی نیز باچنین نظری مخالفت نداشتند. ولی باتوجه به‌شرایط روز و اوضاع‌واحوال‌زمان، به‌عنوان کسی‌که به‌سیاست‌منطقهٔ‌گیلان آشناوشرایط‌نسبی‌انتخاب در وی جمع باشد، صالحترومناسبتر ازسردارمعتمدکسی‌را نداشتند. به‌همین جهت بودکه اورا به‌فرمانداری برگزیدند و اونیز بارفتارمتین وعاقلانه ودلسوزانه‌اش نشان دادکه برای این انتخاب شایستگی دارد. سردارمعتمد به‌پیـاده شدن قزاق روس به‌ساحل انزلی،که موجب خشم اهـالی‌وتعطیل بازارشد، به‌قونسول روس

اعتراض کرد، و رونوشتی ازاعتراضنامه‌اش را به‌قونسولخانه‌های دیگر رشت فرستاد.

قونسول روس پاسخ داد که با آن همه عوالم دوستی وخصوصیت که نسبت به‌عموم مردم گیلان دارد، انتظار نداشت بـاچنین لحنی ازقوای روس پذیرایی شود وموجبات رنجش دوستدار فراهم گردد؛ ومتعذرشد به‌اینکه ورود قزاقان‌روس به‌خاك ایران، به‌منظور حفظ سفارت و تأمین امنیت بین‌راه است. شهبندر عثمانی جواب داد مراتب‌را به‌سفارت‌متبوعه‌اطلاع داده است وافزود که ازجریانات اخیر رشت احساس نـاامنی نمی‌کند و به‌طوری که مشاهده می‌نماید از حقوق اتباع خارجه به‌درستی محافظت می‌شود.

جمع‌آوری‌اعانه ــ کمیسیون جنگ کسانی راکه‌داوطلبانه از نقاط مختلف گیلان به‌رشت می‌آمدند، بااستقبال شایان می‌پذیرفت وبی‌درنگ تحت تعلیمات نظامی درمی‌آورد؛ وچون برای تأمین زندگیشان ازیك طرف، وآماده ساختنشان برای سنگرهای جنگی ازطرف دیگر، نیاز به‌پول داشت، باموافقت انجمن ایالتی وشخص سپهدار تصمیم به‌اخذ اعانه گرفت. درمدت قلیل، در حدود شصت‌هزار تومان‌اعانه جمع‌آوری شد، که با توجه به‌ارزش پول آن زمان مبلغ‌معتنابهی بود. مقرر گردید دوقسط شصت‌هزار تومانی دیگردرآیندهٔ نزدیك وصول شود. ازقسط اول، که اهالی گیلان به‌طیب خاطردادند، ده‌هزار تومان برای ستارخـان به‌تبریز فرستاده شد[1]؛ وبقیه تدریجاً به‌مصرف‌مخارج نفرات‌رسید. دراینجاست که‌خواننده متوجه می‌شود مطالب منتشره درپاره‌ای مطبوعات، حاکی ازاینکه سلسله‌جنبانان مشروطیت گیلان ازکمکهای نامرئی برخوردار بوده‌اند، تاچه اندازه بی‌اساس و عاری ازحقیقت است.

ایجاد ارتباط ــ متعاقب‌تسلط مجاهدین براوضاع منطقهٔ گیلان، اعلامیه‌ای از رشت به‌ولایات فرستاده شد که درآن به‌لزوم هماهنگی وایجـاد ارتباط بین

۱) شمس اسلامبول، شمارهٔ ۳۴ (۱۶ع۱ــ۱۳۲۷).

انجمنهای ملی، جهت نیل به‌هدف مشترك واعـادهٔ مشروطیت، اشاره شده‌بود. به ملاحظهٔ خبرهای خوشی که ازاصفهان می‌رسید وجنب وجوشهای مسلحانه‌ای که‌از بختیاریها روایت می‌شد، زعمای انقلاب گیلان سپهدار را واداشتند باعلیقلی‌خان سرداراسعدونجفقلیخان صمصام‌السلطنه تماس و ارتباط برقرار کند، وباارسال‌نامه وتلگراف وقاصدهای مخصوص، دربارهٔ نحوهٔ هماهنگی وعملیات مشترك آینده مشاوره وتبادل نظر کنند.

تأسیس بلدیه (شهرداری) ـ به‌موازات‌پیشرفت عملیات انقلابی،اقدامات سازندگی هم‌آغازشد. حاجی‌میرزاخلیل،که ازمشروطه‌خواهان صدیق‌بود، مأمور تأسیس بلدیه (شهرداری) گردید؛ وانجمنی به‌ریاست حاجی میرزایوسف‌خان و عضویت سید مهدی رئیس‌الواعظین، ناصرالتجـار، میراحمد امام، حاجی‌میرزا ابوطالب، میرمنصورهدی به‌نام «انجمن‌بلدیه» به‌او کمك فکری می‌کردند.

اصلاحات آن روزی شهر،که دراطرافش فعالیت می‌شد، عبارت بود از سنگفرش‌کوچه‌ها وخیابانها(درآن تاریخ اغلب نقاط شهرخاکی وبه‌مجردریزش باران غیرقابل عبوربود)، طاق‌زدن زیرمعابر به‌منظورجریان فاضل‌آب (گودال‌هایی ازبارندگی تشکیل می‌شدکه مردم مجبوربودندبه‌گردهٔ افراد سوارشده از منطقهٔ‌آب‌گرفته بگذرند)، رسیدگی به‌امور قصابخانه ونانواها، تنظیفات شهری، وشماره‌گذاری درشکه‌ها وازاین قبیل،که‌هریك، درآن زمان، دارای اهمیت‌خاص بودند.

ازواقعات دوران ریاست حاجی میرزا خلیل، یکـی هم این بودکه چون مجلس شورای ملی تصویب‌کرده‌بود ازنظرکمك به‌عمران شهرستانها عوارضی به‌نام«نواقل» دریافت شود، یك‌روزکه فرزند یکی‌ازقفقازیهای مقیم‌رشت، به‌نام باکی‌خان، بـادرشکه ازپل حاجی ملا رفیع می‌گذشت، مأمورین شهرداری ازاو چهارریال نواقلی می‌گیرند. نـامبرده به‌قونسول روس شکایت‌کرده پیراهنش‌را چاك می‌دهد که من قفقازی باشم وازمن نواقلی بگیرند؟! قونسـول روس‌قزاق می‌فرستد وچهارریال مأخوذه‌را پس می‌گیرد.

عمل مزبور سرمشق دیگران می‌شود تا برای معاف شدن از پرداخت نوا قلی، خود را تبعهٔ روس معرفی کنند. وقتی حاجی میرزا خلیل می‌بیند که عوارض بلدی تحمیلی است بر اتباع داخله و معافیت اتباع روس تبعیضی است غیرقابل تحمل، دستور خودداری از دریافت عوارض را داده و مأمورینش را احضار می‌کند.

نظمیه (شهربانی) ــ شهر رشت را از نظر امنیت به چهار ناحیه تقسیم و برای هر ناحیه رئیسی به نام «کلانتر» انتخاب می‌کنند. وظیفهٔ مزبور را در قدیم احتسابها و کدخداها به‌عهده داشتند.

تعداد کافی پلیس اونیفورم برای ادارهٔ مرکزی و کلانترها استخدام می‌شوند.

کلانتریهای نواحی چهارگانه عبارت بودند از:

۱ ــ عزت‌الله‌خان هدایت، کلانتر سبزمیدان؛

۲ ــ اسکندرخان امامی، کلانتر خمیران کیاب؛

۳ ــ فتح‌الله‌خان حسن‌زاده، کلانتر خمیران زاهدان؛

۴ ــ قاسم‌خان، کلانتر صیقلان و ساغری‌سازان.

رئیس نظمیه (صدیق حرم) به‌همهٔ کلانترها ریاست و نظارت داشته است. این وظیفه را بعد از صدیق‌حرم، منتصرالدوله و مظفرالملك به‌عهده می‌گیرند.

نخستین اقدام چشمگیر کلانترها دستگیری سارقین پول طومانیانس بود. طومانیانس (تجارتخانهٔ مهم خارجی) معادل سه‌هزار تومان قران نقره از رشت به پیربازار می‌فرستاد تا از آنجا به‌انزلی حمل شود. عده‌ای از دزدان مسلح با آگاهی قبلی راه را بر حاملین پول بستند و آنها را، بعد از ایراد ضرب، لخت کرده با ربودن پولهای همراهشان ناپدید شدند.

از وقوع این حادثه زمزمه‌های نامطلوب برخاست و کار ایراد و اعتراض به پخش شبنامه‌ها کشید. عده‌ای از مخالفین مشروطیت در خانهٔ حاجی احتشام و میرزا محمدعلی‌خان رحمت‌آبادی اجتماع کرده وجود انجمن ایالتی را کانون همهٔ ناامنیها معرفی می‌کنند. لیکن طولی نمی‌کشد که اسکندر امانی، کلانتر کیاب، و عضو ارشدش، واعظزاده، سارقین را دستگیر می‌کنند و وجوه مسروقه را به تجارتخانهٔ طومانیانس تحویل می‌دهند، و نغمه‌های مخالفت بالطبع می‌خوابد.

ونیز بین دوتن از مجاهدین، علی‌تبریزی وعباس تهرانی، درکاروانسرای «کامرانیهٔ» رشت گفتگویی پیش‌می‌آید که‌کار به‌زدوخوردمی‌کشد. علـی تبریزی مجاهد تهرانی‌را باطپانچه به‌قتل می‌رساند. صدیق حرم، رئیس شهربانی،جدیت می‌کند تاقاتل فراری‌رادستگیر کند. سرانجام اورا به‌دست می‌آورند ودرعمارت نظمیهٔ رشت، بعد ازمحاکمه وثبوت تقصیر،قصاص می‌کنند.

مرافعات ــ بااینکه وزارت دادگستری اززمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به وجود آمد،معهذا اسمی بی‌مسمی‌بود. چه، نه دادستانی وجود داشت‌که تعقیبات کیفری‌را برمبنای قانون به‌عهده بگیرد، ونه دادگاهی‌که به‌اتهامات، برطبق آئین معینی، رسیدگی‌کند. مسائل عرفی‌را حکام ودعاوی حقوقی‌را روحانیون رسیدگی وقطع وفصل‌می‌کردند؛وچه بسا احکام‌ناسخ ومنسوخ‌هم صدورمی‌یافت‌واختلافات بین اشخاص به‌عوض آنکه رفع ویااصلاح شود، افساد می‌گردید ومحرم‌مجرم می‌گشت.

دردوران مشروطیت، قوانینی برحسب ضرورت زمان، تدوین و به‌تشکیل دادگاههای‌حقوق وجزا اقدام شد،که به‌شکایات، برطبق موازین واصول‌موضوعه، رسیدگی می‌کردند وسهم‌کوچکی ازدعاوی به‌مراجع شرع اختصاص می‌یافت.

درماه رجب ۱۳۲۷ ه‍ ق دستوری ازوزارت دادگستری رسیدکه تاحدی دررفع مشکلات حقوقی مردم تأثیرداشت. متن دستور،که بعداً ازآن برای‌ایجاد دفتراسناد رسمی استفاده شد، چنین‌بود:

> چون اسنادی در معـاملات متداوله بین مردم رد وبـدل ودر هیچ اداره ودفتری ثبت‌وضبط صحیح ندارد واین مطلب اسباب‌مشاجرات لایتناهی مابین افراد ناس می‌شود علیهذا در وزارت عدلیهٔ اعظم، دفتری موسوم‌به «اداره دفترخانهٔ عمومی» تشکیل یافته است‌که‌کلیهٔ اسناد ازقبیل مصالحه نامچه وبیع‌شرط وانتقال نامچه وتمسك وغیره،که درمعـاملات مردم رد وبدل وصیغهٔ‌آن درحضوریکی از علمـا جاری می‌شود، دردفتر مخصوص مزبورثبت شده والصاق تمبرگردیده رسمیت خواهد داشت و

دردعاوی ومرافعاتی که ابرازمی‌شوند موردوثوق ومحل اطمینان خواهند بود.

هرگاه معامله فسخ یا اداء دین شده باشد ویا به‌ترتیبی مشروع مفاد اسناد ازدرجهٔ اعتبارساقط شود لازم است که دارندگان آن اسناد ادارهٔ دفترخانهٔ عمومی را مطلع نمایند تا درصفحه‌ای که اسناد ثبت شده، فسخ یا رد قرض و قطع معامله یا ابطال مشروع سند ثبت شده را با حضور طرف یادداشت نماید، که اسباب اشکالات ومرافعات واهی نشود، و این مسئله توضیحاً تصریح می‌شود: نوشتجاتی که به‌تمبردیوانخانه رسیده و ثبت شده است، دیوانخانهٔ عدلیه وعموم مأمورین آن نوشتجات را معتبر خواهند دانست، وهرکس این قبیل نوشتجات را به‌تمبردیوانخانه‌رسانیده ورسم معمولی تمبررا ادا نماید، برای آتیهٔ اعتبار ورفاهیت حال صاحبان اسناد مفید خواهد بود. وزارت عدلیهٔ اعظم

دادگستری دوران انقلاب گیلان راشخصی به‌نام مجدالملك تصدی می‌کرد، وبعدازاو لواءالملك ومصدق‌الممالك ومعین‌السلطنه وآخرازهمه حاجی‌سیدمحمود مجتهد (روحانی).

سیدجمال افجه‌ای و شیخ ابراهیم قمی، که ازمشروطه‌خواهان مشهور بودند واین زمان به‌رشت آمده بودند، دراصلاح دادگستری گیلان باگردانندگانشان کمك فکری می‌کردند.

نخستین اقدام دادگستری، بعدازانقلاب، صدوریك آگهی بود مبنی براینکه هیچیك ازدوایررسمی حق مداخله درکارهای حقوقی مردم راندارند وامورحقوقی اهالی باید مطابق قانون قطع وفصل شود.

نشرآگهی مزبورقطعاً بدین علت بودکه‌دراختلافات حقوقی افراد، رؤسای دوایردولت ازقدرت دیوانی خویش به‌نحواکمل استفاده می‌کردند والبته زور و پول وسفارش نیزازسکه‌های رایج زمان بود.

دادگستری بعدازانقلاب، عدم نفوذ قدرت قانون را بدون اتکاء به‌ضمانت اجرایی، وقتی احساس کردکه احضارشیخ ابوالقاسم افصح، مدیرروزنامهٔ

خیرالکلام، پیش آمد. شیخ محمدسعید، عضو انجمن معارف، از افصح شکایت کرده بود. افصح ازحضور به‌دادگستری امتناع و تمارض کرد، وچون از پشتیبانی افرادی مانند دکترابوالقاسم فریدکه درخیرالکلام مقالات اجتماعی می‌نوشت و آقابالاعلیزاده، مطبعه‌چی، که تبعهٔ عثمانی بود وخیرالکلام درمطبعه‌اش(سعادت) چاپ می‌شد، همچنین از حمایت میرزا محمدعلی مغازه‌ای، یکی از متنفذین شهر، به‌حدکفایت برخوردار بود، لذا دادگستری نتوانست اورا برای‌جوابگویی شکایت شیخ محمد سعید جلب کند.

پست و تلگرافـ امورپست وتلگراف به‌بشیرالملك محول شد، و او در ادارهٔ امورپست وتلگراف به‌قدری‌لیاقت وکفایت به‌خرج دادکه هم از طرف مردم وهم ازطرف سپهدارمورد تقدیرواقع شد، وسپهدار یك طاقه شال‌کشمیری اعلی به‌نامبرده خلعت داد.

وقتی هم‌که دولت‌تصمیم‌گرفت اورا به‌جای دیگرمنتقل‌کند، انجمن‌ایالتی به‌حمایتش برخاست و از مجلس‌شورای ملی تقاضای ابقایش را کرد و توفیق یافت.

تقاضای افتتاح مجلس ـ اواخرمحرم ۱۳۲۷ ه‍ ق تلگرافی بـه‌امضای سیدعبدالله‌ـ حاجی شیخ رضاـ شیخ احمدعلیـ امام جمعهـ حاجی سید حسین آقا وجمعی دیگرازعلمای طرازاول رشت به‌صدراعظم وقت مخابره و استدعا می‌شود به‌مناسبت برقرارشدن‌نظم وامنیت دررشت، براثرکفایت ودرایت‌سپهدار، بدون‌آنکه غباراندوهی به‌خاطراولیای دولت راه یابد، اجازه دهند به‌مواعیدسابق دائربرافتتاح مجلس شورا وفاشود، تاآنکه‌با اقدام‌خیرخواهانهٔ دولت‌سپاسگزاری ملت جلب‌گردد.

پاسخ مرکز ، به‌امضاء سعدالدوله وقوام‌الدوله وچندنفردیگر، خطاب به ملت‌گیلان، حاکی بود ازاینکه سپهدار، که به‌تحریك چندنفرمفسده جوی داخل‌و خارج مسبب اشتعال این نایره‌گردیده، ازطرف دولت به‌هیچ‌وجه سمت رسمیت

و حکومت ندارد. رعایا و مـردم گیلان بالفطره شاه‌پرست و آسایش‌دوست می‌باشند ودرهیچ موقع به‌خلاف نیات پاك پدر تاجدارخود، که همواره امنیتشان را تحت توجهات خویش به‌اعلی درجه رعایت می‌فرمایند، اقدام نخواهندکرد ودر همان تلگراف ازمردم خواسته‌شدکه‌سپهداررا به‌حکومت نشناسند، ودراموردولتی مداخله‌اش ندهند، وازاعطای مالیات به‌اوخودداری کنند، وسرانجام تهدید شده‌بود که چنانچه ازاین شرارهٔ خانمان‌سوز کناره‌گیری نشود، ناچارند بـرای اطفای نایره، سوق عسکر کنندکه درآن صورت رعایای مطیع دولت طبعاً گرفتاروخانه‌خراب می‌گردند وخون بیگناهان درردیف شئامت‌کاران ریخته خواهد شد.

رشتیها وانجمن‌ایالتی‌وعلما واعیان وطبقات مختلف، که تعدادشان به‌ششصد نفرمی‌رسید، ودربین آنان‌امضاهای‌حاجی‌معین‌الممالك، حاجی‌شیخ‌رضاچکوسری، خانبابا‌خان، وحاجی میرزا ربیع طایفه نیز دیده می‌شد، جواباً اعلام‌کردندکه :

اگرمشروطیت نامشروع است، رسماً به‌ما بگویید و چنانـچه غرضمان حق است، چرا رعایت‌نمی‌کنید. حجج اسلام نجف به ما امر نموده‌اند مطیع افکارشماها نباشیم و به‌شما مالیات ندهیم وما نمی‌توانیم ازطریق مذهب حقه خارج شویم وفرمایشات مراجع تقلید را نپذیریم.

اما اینکه‌گفته‌اید سپهداراعظم از طرف دولت حکومت ندارد، راست است. ملت‌گیلان اورااز‌روی حق وصواب، حاکم قرارداده وکمال رضایت وامتنان را ازمعظم‌له داریم.

اما اینکه فرمودید اگراورا ازخود دور نکنیـم قشون خواهید فرستاد وما را قلع وقمع خواهید نمود، هروقت فرستادید وزن و مرد و بزرگ وکوچکمان را قلع وقمع کردید، سپهدارنیزیکی ازآحاد مقتولین خواهد بود. چنانچه پادشاه تاجداررا به‌سرمهرومحبت‌آوردید و ادای حق ما را نمودید، به‌همه قسم‌عبودیت ورعیتی حاضریم، واگرخدای‌نخواسته بازوضع آذربایجان وغیره را درپیش دارید، تمام دنیا را شاهد می‌گیریم وتاآخرین قطرهٔ‌خونمان دفاع خواهیم نمود وشما را حاکم عدل‌ندانسته ادای مالیات را به‌شما حرام می‌دانیم.

خود سپهدارهم باامضای محمدولی‌جواب می‌دهد به‌خلاصهٔ اینکه: سردار افخم‌که پول را ازهوا می‌بلعید، آدمی نبودکه مـالیاتی در گیلان باقی‌گذاشته باشد.همـه راگرفته ونوش جان‌کرده وصرف جنگ تالش‌کرده[1] و چیزی باقی نگذارده تا وزرای فخام به‌مصرف پیکارتبریزواصفهان برسانند. وانگهی به‌حکم حجج اسلام‌نجف، ادای مالیات به‌شما تحریم شده؛گویا این حرفها رابازیچه می‌پندارید وهیچ‌خجالت هم نمی‌کشید. آیا می‌خواهید عقل ودرایت به‌مردم‌نشان بدهید، یاخیال دارید عقول دیگران را آزمایش‌کنید. این‌فرمایشات درنظراهالی مملکت مضحکه است، نفرمایید بهتراست.

نامه‌ای متحدالمآل متعاقباً ازطرف سپهدار به‌قونسولگریهـای رشت ارسال می‌شود وبا تذکراینکه ملت گیلان با اعلیحضرت شاه مخالفتی ندارند و فقـط قصدشان استردادمشروطهٔ مغصوبه است،درخواست می‌نمایدکه مراتب‌را به‌وضعی، که خود مشاهده می‌کنند، به‌مرکزمنعکس سازند.

نسیم شمال زبان حال محمدعلی شاه واعـوانش را، در چنین موقعیتی، به‌شرح زیر بیان‌کرده است:

آخ عجب ایام خـوشی داشتیم

صحبت مشروطه ودولـت نبود — شورش و بیـداری مـلت نبود
نقل خـط آهـن و سرعت نبود — در احـدی حـق جسارت نبود

گله و اغنام خوشـی‌داشتیم

بود روان گـرد جهان نامه‌مـان — سندس و استبرق و زر جـامه‌مان
خلق هراسان همه از خامه‌مـان — دل بـه طپش بود ز عمامه‌مـان

عـزت و اکرام خوشی‌داشتیم

پیش بخاری زِ بخار عَلَوْ — بحث نمودیم ز لَمّا و لَوْ
مرغ پر آجیل به زیر پلو — جوش‌کنان قرمه چلو در جلو

سفره و انعـام خـوشی‌داشتیم

۱) اشاره به‌هجوم سردارافخم به‌تالش به‌نفع سردارامجد.

حال جهان رو به خرابی شده　　تازه‌رسان مست شرابی شده
شیخ مقدس سگ آبی شده　　خلق همه دهری و بابی شده
حجة الاسلام خوشی داشتیم

انجمن ایالتی ــ این انجمن مرکب بود ازاشخاص بصیر که وظایف خود را درنهایت جدیت وصمیمیت انجام می‌داد. اعضای انجمن عبارت بودند ازحاجی‌میرزا محمد رضاحکیمی(ابوالمله)، حاجی شیخ حسنی، سیدعبدالوهاب صالح، بیوك‌خان رحمت‌آبادی، آقا یحیی طواف، میرزا تقی‌خان طایفه،هارتون گالوستیان، میرزا جواد ناصرالملکی (فیض)، آقا محمد وکیل‌التجار، حاجی محمد جعفراسکندانی.

آنچه دربارهٔ «انجمن» بایدگفته شود، این است که ازبدوجنبش‌مشروطه، درگیلان‌سررشتهٔ همه‌کارهای اداری‌وسیاسی را دردست داشت و به‌ملاحظهٔ‌عضویت افراد فعال و با حسن نیت، کارهایش به‌سرعت و با موفقیت انجام می‌یافت.

«انجمن» می‌بایست، گذشته ازمبارزه درجبههٔ داخلی، با بدخواهان‌ودشمنان مشروطیت، با سیاستهای مزورانه ودامهایی که برای شکارآزادی‌گسترده می‌شد، نیز بجنگد.

اصلاحات محلی، رفع نواقص ادارات، پیشرفت فرهنگ، توسعه‌وتعمیم مدارس، تأسیس بیمارستان ودارالعجزه و دارالایتام، تأسیسات خیریه، تماس با حکومتهای وقت، ارتباط با انجمنهای ولایات، واستقرار امنیت در تمامی منطقهٔ گیلان برنامهٔ‌کارانجمن را تشکیل می‌داد. نخستین اعلامیهٔ انجمن متعاقب قتل سردارافخم و قبضه شدن ادارات دولتی، لزوم ارتباط بین شهرستانهای ایران و ضرورت ایجاد توافق بین‌آزادیخواهان‌کلیهٔ نقاط‌کشوررا دربرداشت.

در۲۲ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ه ق، که صمصام‌السلطنه ازانجمن ایالتی تقاضا کرده بود به‌مناسبت صدوردستخط همایونی، دائر به‌اعطای مشروطیت و افتتاح مجلس شورا، ایام و لیالی‌معینی‌برای برگزاری جشن وسرورملی انتخاب‌واعلام گردد، انجمن پاسخ داد هنوزجزاعلان خشك وخالی شاه وتشکیل‌کابینهٔ وزراءاز

افرادی که عقیده ومسلکشان مورد اطلاع نیست، نتیجه واثر دیگری مشاهده نشده است. عقیدهٔ انجمن براین است مادام که اثر این دستخط در تهران آشکار نشود و آزادیخواهان تهران به برادرانشان مژدهٔ آزادی حقیقی ندهند، نباید اغفال گردید[1]. صحت این پیش‌بینی بعداً مورد تصدیق واقع شد.

از تلگراف دیگری که انجمن به‌رئیس‌الوزراء وقت (سعدالدوله) مخابره کرد، می‌توان تا حدی به‌حسن تشخیص وشهامت وکاردانی انجمن پی برد. چه، مفاد تلگراف حاکی ازاین بود که:

دولت وملت درحکم واحدند ولازم و ملزوم یکدیگرند، اگر به‌جای اینکه قوایشان را به‌مخالفت صرف کنند، راست بگویند ومتفقاً به دفع ضرر بکوشند، نیل به‌هدف بدون شبهه آسانتراست. باید بی‌پرده، بدون ملاحظه، مطالب گفتنی راگفت و درمقام چاره جویی برآمد. بازی گربه وموش را بایدکنارگذاشت. اولین دلیل که آنچه ملت می‌گوید راست است وازصمیم قلب می‌باشد، همین تلگراف است که در نهایت خیرخواهی و خلوص‌نیت مخابره می‌شود. یك‌سال است اعادهٔ‌مشروطیت را وعده می‌دهند اما عملا اقدامی نمی‌شود. حرکات بیرحمانهٔ رحیم‌خان دراردبیل،قتل وغارت امام‌جمعه درتبریز، تاخت وتازناصرالدوله‌درفارس، وازهمه بالاتردستخط برقراری حکومت نظامی درتهران تحت ریاست اجنبی، ودرفشارقراردادن ملت که حتی نمی‌توانند آزادانه درنقطه‌ای جمع شوند،آثاربسیاربدی درقلوب مردم باقی خواهدگذاشت. نمی‌دانیم‌هیئت وزراء عظام چه انتظاری دارند ومعطل چه هستند؟ برای رفع غائلهٔ‌تبریز وخروج‌میهمانان ناخوانده می‌فرمایند «وقت لازم است واقدامات‌پولتیکی می‌خواهد»، ولی برای اجرای مستدعیات ملت چه مانعی درچه‌کار است؟

البته مقصود از مصرحات قانون اساسی عمل است نه‌حرف. دفع شر اشرار و تبعید چندتن مفسد، که باعث امیدواری‌می‌شود، چه‌معطلی

۱) شمس اسلامبول، شمارهٔ ۳۹ (ج۱ــ۲۷)

دارد؟ جز آنکه اسباب برقراری نظم و ایجاد امنیت مـی‌شود و اخراج میهمانان را تسهیل خواهد نمود.

امروزوزراء عظام دارای دوقوه‌اند: یك قوهٔ دولتی که تا دیروز علیه ملت اعمال می‌شد، دیگرقوهٔ ملی؛ که اگراین دوقوه واقعاً و از روی حقیقت متحد شوند، حفظ استقلال مملکت به‌سهولت امکان‌پذیر است و خواهید دید که هزاران نفرامثال رحیمخان ورشیدالملك وامثالشان رابه‌یك اشاره سرجای‌خود خواهند نشانید، وچنانچه عصیان ورزند، به‌مجرداعلام تمرد، خواهید دید چگونه ازطرف ملت تنبیه خواهند شد.

اکنون نصف اهالی مملکت سربازبی‌جیره ومواجب‌دولت‌اند. سربازی که ازروی عقیده و میل خدمت می‌کند، نه از روی جبر واکراه. یقین داریم کمترین‌اهمالی از طرف دولت لکهٔ ننگ بـه‌دامانها خواهـد نشانید. خواهشمندیم استعمال لغات‌پلتیکی‌رابه‌وقت دیگرموکول‌بفرمایید. اگرفی‌الواقع‌حاضرشده‌اید با اتحاد معنوی دست به‌دست یکدیگر بدهیم؛ درآن صورت بدیهی است‌که همهٔ‌کارها به‌سهولت انجام پذیرند، اگرنه موانع را بی‌پرده بفرمایید.

انجمن حفظ‌الصحـــه ــ این انجمن مرکب بود از دکترفریم امریکایی (جراح)، که مدتها بیمارستان امریکایی رشت را اداره می‌کرد؛ دکتر ابـراهیم احیاءالسلطنه‌که ازطرف انجمن ایالتی تبریز توصیه شده بود؛ دکترمهدی رازی (ارفع‌الحکماء)؛دکترابوالقاسم‌نقی‌زادهٔلاهیجانی(فرید)؛ دکترسید محمدکاشانی، که بعداً به‌قیام جنگلیها پیوست؛ دکتر استاویدیس یونانی؛ دکترعنایت‌السلطنه؛ که بعداً درانقلاب جنگل شرکت‌کرد؛ دکترکریستیدیس یونانی؛ دکتر کشیش‌ـ اوغلی؛ دکترنورالله‌خان؛ ودکتررفیع خان (همدانی)،که شخص اخیر علاوه بر عضویت انجمن، زبان فرانسه را نیزدرمدرسهٔ شمس افتخاراً تعلیم می‌داد.

انجمن معارف ــ این انجمن بـا عضویت شیخ محمد سعید ، میرزاکاظم

خان، حاجی میرزا محمود، میرمنصور هدی، سید عبدالوهاب (صالح) و محمد حسین رئیس‌التجار(سفینه) تشکیل یافت. درجلسات انجمن‌دربارهٔ پیشرفت‌امور فرهنگی مذاکره ومشاوره می‌شد. یکی ازمظاهرفعالیت این انجمن تأسیس‌مجدد قرائتخانهٔ عمومی بودکه درسابق به‌دست ایادی استبداد برچیده شده بود.

حوادث ورویدادهها ــ اهم حوادث ورویدادههای این زمان (از بدو کشته‌شدن آقا بالاخان‌سردارافخم تاسقوط‌شهر قزوین به‌دست‌مجاهدین) به‌قرارزیرند:

۱ــ کشته شدن میرقاسم نام درانزلی به‌اتهام مخالفت با مشروطیت.

۲ــ به‌قتل رسیدن حاجی شیخ علی‌فومنی‌گیگاسری به‌دست مجاهدین‌در رشت به‌اتهام فوق.

۳ــ تبعید شدن سید جواد وآجودان حضور به‌امر «کمیتهٔ ستار» به اتهام جاسوسی وگزارش جریانات رشت به‌مستبدین سرشناس مرکز.

۴ــ میرزا مهدی‌شریعتمدار به‌مناسبت تلگرامی که‌وسیلهٔ شریعت زاده(قایم‌مقام‌الملك) به‌مقام صدارت مخابره‌کرد، دستگیر وبازداشت شد. متن تلگراف به شرح زیراست: «سید تبریزی‌که پارسال برای مشروطه خواهان دکان می‌بست و آدم می‌کشت، امسال‌روزعاشورا در دستهٔ تبریزیها خواست فساد نماید، دست غیب‌آمد وبرسینهٔ نامحرم زد. ازخودشان به‌خودشان افتادند. قتل اواهمیت‌ندارد. افسوس،که حاکم ازوضع حکمرانی بی‌اطلاع است.»

شریعتمدار هرگزتصور نمی‌کرد شخصیتی مانند اوممکن است روزی چشمانش به‌دیوارهای‌زندان بیفتد. ولی‌وقتی به‌جدی بودن قضیه پی‌برد ودانست که شوخی نیست، وحیاتش در معرض خطراست، تقاضاکرد با پرداخت مبلغی به‌عنوان جبران خطایای‌گذشته ازتعرض به‌جانش صرف‌نظر شود. «کمیتهٔ ستار» این تقاضا را پذیرفت‌واوبا پرداخت مبلغ سی‌هزارتومان‌آزاد شد[۱]، به‌شرطی‌که کنج خانه‌اش بنشیند ودست ازپا خطا نکند وساکت و آرام باشد.

۱) شمس‌اسلامبول، شمارهٔ ۳۹ (۱ع۱۰ــ۱۳۲۷).

وجه مزبور رانامبرده‌ازمحل یکصد رمانی که ازمالکین واعیان گیلان برای مبارزه با مشروطه‌خواهان جمع آوری کرده بود، پرداخت کرد.

۵ـ ظل‌السلطان، که ازاروپا مراجعت می‌کرد، دستگیر و بازداشت شد،و پس ارادای مبلغی آزادگردید. این واقعه، که بدون اطلاع سپهدار روی داد، به او گران‌آمد، زیرا به‌بازداشت ظل‌السلطان راضی نبود، و به‌خاطرهمین مسئله همچنین ازحضورنمایندگان «کمیتهٔ ستار» درملاقاتهای رسمیش، کمی رنجش حاصل‌کرد ولی به‌هم زدن با «کمیته» را صلاح خود ندانست، تاآنکه به‌مرور براعصابش تسلط یافت و با این قبیل پیشامدها مأنوس‌گردید.

حکومت ظل‌السلطان را دراصفهان اصفهانیها بهترازهمه واقف بودند که ازهیچ‌نوع ظلم وشقاوتی فروگذارنمی‌کرد، وگرچه حاجی سیاح محـلاتی در خاطراتش قسمتی ازاعمال اورا اجباری وحسب‌الامرمعرفی کرده، ولی اجماعی است که‌گذشته ازموارد الزامی‌واجباری، شخصاً نیزطبیعتی آرام نداشته و ازجور وستم لذت می‌برده است.

دکترخلیل‌خان ثقفی (اعلم‌الدوله) می‌نویسد: «مظفرالدین‌شاه اوقاتی که دربسترمرگ بود، ضمن یـادآوری قساوتهـای جدش، آغا محمدخان، تعریف می‌کردکه من وظل‌السلطان (برادربزرگترم) کوچك بودیم و درس می‌خواندیم، مواقعی‌که مرخص‌شده به‌اندرون می‌رفتیم، غلام‌بچه‌های اندرون برای‌ظل‌السلطان گنجشك می‌آوردند واوبا نوك میخ یا قلمتراش چشم‌گنجشکها را می‌ترکاند و به هوا ول می‌کرد، ومی‌گفت داداش حالا ببینیم اینها چطوری می‌پرند.[۱]»

ظل‌السلطان بنا بود سیصدهزارتومان به‌نفع مشروطیت بدهد، ولی بیش‌از یکصد هزارتومان نپرداخت، وبرای ادای بقیهٔ وجه به‌تهران تلگراف کردواعلام داشت‌که پرداخت این مبلغ به‌عنوان خدمت به‌وطن ومحبت هم‌میهنان است،این سیصدهزارتومانی راکه ملت ازاوخواسته، درکمال‌رضا ورغبت ودرنهایت‌افتخار، که شایستهٔ ملت غیورقرارگرفته،پرداخته‌است، وافزودکه چون ازوجودش‌خدمتی

۱) مقالات‌گوناگون، ص۴۰.

ساخته نیست ۱۲ هزار تومان مواجب ماهانه‌اش را به‌معارف و بیمارستان رشت اختصاص داده است که به‌وسیلهٔ مدیر روزنامهٔ ایران نو صرف این خیرات شود.

۶ــ جمعیتی در حدود دوهزار نفر به‌شهبندری عثمانی رفته و ازخاریلاوس، شهبندر، به‌مناسبت کمکهایی که به‌متحصنین نموده بود، سپاسگزاری کردند.

۷ــ نامه‌ای ازملامحمدکاظم خراسانی به‌سپهدار رسید که ملتخواهی اورادر پیشرفت مقاصد مسلمین ستود واعلامیه‌ای به‌امضای اوومازندرانی صادر شدکه مردم را به‌اتحاد، که بقای اسلام‌مبنی بر آن است، دعوت می‌کرد. دستخط‌دیگری ازهمین حجج دایر به لزوم همدردی با متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارت عثمانی به‌منظورتقویت احراروا صل شد.

۸ــ اعلام خوشوقتی ستارخان درپیشرفت قوای ملی وتبریك به‌انجمن ایالتی.

۹ــ اعلام صمصام‌السلطنهٔ بختیاری به‌سپهدار، حاکی از اینکه به مجرد رسیدن مجاهدین گیلان به‌قزوین، اوقوای خود را به‌قم خواهد رسانید.

۱۰ــ مأمورشدن لطف‌اللّه‌شاهسون «سردارمظفر»، ازطرف محمد علیشاه، برای مذاکره با سپهدار. نامبرده با ذکر عبارت دوپهلو می‌خواست در تصمیم سپهداررخنه کند واورا ازراهی که درپیش گرفته است بازدارد ودرضمن سپهدار را ازقدرت شاه وعشایرمسلحی، که درخط عبورسپهدار مستقرند، بترساند، ولی به مقصود نرسید و به‌همان نسبت که جملات دوپهلو ونیش ونوش به‌کار می‌برد از طرف سپهدارجوابهای دوپهلو می‌شنید.

۱۱ــ سرادواردگری، وزیرخارجهٔ انگلستان، درپارلمان آن کشور موافقت سیاسی روس وانگلیس را درایران اعلام نمود وافزود که چون دولت انگلیس می‌داند که نگاهداری وضع‌موجود برای دولت روسیه به‌مناسبت نواحی‌مجاورة‌الحدود، که مغشوشترین شهرستانهای ایران است (مقصودش گیلان بود)، مشکل می‌باشد، لذا دولت انگلیس حاضرشده است با دولت روسیه قرارداد منعقد کند. ومتعاقب این اظهاریك «بارون‌بخت» (کشتی جنگی‌روس) درساحل انزلی‌پهلو‌گرفت، بدون اینکه مورد اعتراض دولت ایران یا مقامات انگلیسی، که سابقاً در

این قبیل امورحساسیت داشتند، واقع شوند.

۱۲ــ علی‌نام مجاهد تبریزی، که عباس تهرانی را به‌قتل رسانیده بود، به‌دستورسردارمعتمد، حاکم رشت، و به‌مباشرت صدیق حـرم، رئیس شهربانی، به‌مجازات رسید و تیرباران شد.

فصل دهم

از قتل آقا بالاخان تا تصرف قزوین

نظم و آرامش به‌مجرد اینکه در گیلان برقرار شد، مجاهدین به‌دستور سپهدار به‌جانب قزوین به‌حرکت درآمدند. فرماندهان ارشد عبارت بودند از میرزا علی‌خان سالار فاتح کجوری (دیو سالار)؛ عبدالحسین‌خان معزالسلطان، که بعد از فتح تهران ملقب به‌سردار محیی گردید؛ علی‌محمدخان تربیت؛ حاجی‌موسی‌خان میرپنج؛ یپرم؛ والیکو؛ و فرماندهان جزء: عمیدالسلطان، اسدالله‌خان میرپنج (ابوالفتح‌زاده)، ابراهیم‌خان منشی‌زاده، مشهدی صادق، میرزا کوچک‌خان، لاهوتی، وقارالسلطنه، اسکندرخان و چند نفر دیگر.

شاه در پیام تهدیدآمیزی که فرستاد، متذکر شد که چنانچه متجاسرین سرجای خود ننشینند، جان و مال همگی درمعرض خطر است و تروخشک را یکجا باهم خواهد سوزانید. مجاهدین به‌تهدید شاه پاسخ گفتند. خود سپهدار جواب داد که:

> از فکر اعزام قوا به‌گیلان به‌منظور مبارزه باملت منصرف شوید؛ چه، بااستعدادی که فعلا موجود است و باهیجانی که درمردم دیده می‌شود، به‌خواست خداوند، یک نفر ازقوای اعزامی زنده نخواهد برگشت. پیر-غلام خیرخواه دولتم. به‌حرف آن چند نفر اطرافیان که عرایض مغرضانه می‌کنند و بجز خودخواهی وجلب منافع شخصی منظوری ندارند، التفات نفرمایید.

نسیم شمال به‌مناسبت تهدیدات شاه، اشعار زیر را منتشر ساخت:

خسروا، ای که مالکرقابی ای که بامـا بهقهر وعتابی
گرتو خائف ز یوم‌الحسابی ازچه داری به‌کشتن شتابی؟
چندگویی شها، چون‌کنم من نهرها جاری از خون‌کنم من
شهرهارا چو هامون کنم من خسروا، کـن زقتل اجتنابی
باغ عالم صفایی ندارد کهنه دنیـا بقـایی ندارد
این عجوزه وفایی ندارد لاله‌اش خار وعذبش عذابی
ای شهنشاه باحشمت وفر ای مهین‌پور سلطـان مظفر
مسلمین‌را مپندار کافـر نـام قمری منه برغرابی
عزت اهل ایمان نگه‌دار حرمت پیشوایـان نگه‌دار
احترامات قرآن نگه‌دار به ز قرآن نباشد کتابی
عدل‌ومشروطه زاحکام‌دین‌است شاهد ما کتاب مبین است
ذات حق‌احکم‌الحاکمین‌است نیست از عدل بهتر ثوابی
ما رعایـا امانـات حقیم عدل وانصـاف را مستحقیم
حیف، آواره و تـق‌ولقیـم گردن هریك از غم طنـابی
رحم کن، رحم برحال‌ایران مملکت‌را مفرمـای ویران
باز، هستند هرگوشه شیران منتظر تـا شود انقلابـی
عید امسال دنباله دارد ژاله خون در دل لاله دارد
بلبل اندر چمن ناله دارد با گل سرخ دارد خطابی
هرکه بااهل گیلان درافتاد نامش از لوح امکان برافتاد
شعراشرف‌که چون شکرافتاد کرده از فیض حق اکتسابی

وقتی شاه ملتفت شد به‌تهدیداتش‌کمترین اعتنایی نمی‌شود، دستور داد ستونی مرکب ازچهار عراده توپ وتعدادی سرباز‌پیاده وسوار ازقزوین‌به‌جانب رشت حرکت‌کند، و ضمناً به‌رشیدالممالك شاهسون توصیه‌کرد ازساحل دریا به گیلان حمله‌ور شود. شاهسونها درنخستین برخوردجنگی قدرت مجـاهدین را ارزیابی‌کرده عقب نشستند، ومجاهدین خط رشت ــ قزوین، بدون آنکه ازپشت تهدید شوند، پیشرویشان‌را ادامه دادند.

درمحلی موسوم به «قوری چای» باعدهٔ ابوابجمعی نصیرخان غیاثوند روبروشدند، که به‌سمت آنان تیراندازی‌شد، وبعد ازدوساعت پیکار، مانع‌را ازجلو راهشان برداشتند. دراین جنگ شخص نصیر وابراهیم، برادرش، به‌قتل‌رسیدند. مبشرالممالك و سلیمانی و سالارنصرت عمارلویی در این زدوخورد به‌نفع مجاهدین شرکت داشتند.

برخورد دوم مجاهدین باقوای‌دولت، حوالی‌پل «لوشان» بود، که‌ازپشت به‌مجاهدین حمله‌شد وحمله باز ازطرف ایل غیاثوند بود، که این دفعه نیز تاب مقاومت نیاورده متواری شدند.

برخورد سوم نزدیك «آب‌ترش»، درمحلی موسوم‌به «ینگجه» روی داد. درآنجا نیزمجاهدین پیروزشدند. سه رأس اسبشان تلف‌شد.

برخورد چهارم درشهرقزوین بود، که مجاهدین از شمال وغرب شهروارد می‌شدند. بعد ازسه ساعت زدوخورد، قوای دولت مجبوربه‌تسلیم شد. تصادفاً این روز روزتولدشاه بود، که ادارهٔ حکومتی ومؤسسات دولتی آذین‌بسته‌بودند. سواران قرجه‌داغی درعالی‌قاپوسنگرگرفته به‌طرف مجاهدین، که ازشاهزاده‌حسین پیش می‌آمدند، تیراندازی می‌کردند. قزاقهای زیرفرماندهی قاسم‌خان میرپنج و تفنگچیهای یورتچی شاهسون واتباع مسیح‌خان‌کاکاوند درهمهٔ نقاط پخش شده‌به شدت مقاومت‌می‌کردند، وچهار عراده توپ به‌نفع آنان‌آتش می‌گشود. سرانجام مقاومتشان درهم شکسته شدوفرماندهانشان: مسیح‌خان کاکاوند و ابوالقاسم‌خان نوری، حاکم قزوین، وموسی‌خان یورتچی وقاسم‌خان میرپنج وگلستان ارمنی تسلیم شدند. مجاهدین دونفراخیررا جلوعالی‌قاپوی شهرتیرباران کردند.

قاسم‌خان میرپنج، که‌تیرباران شد، همان‌کسی است‌که درتوپ بستن‌مجلس شرکت داشت، وهمو بودکه ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و قاضی‌ارداقی وهمراهانشان را ازحوالی پارك امین‌الدوله دستگیرکرده به‌باغشاه برده بود. عباسقلی داروغهٔ شهرنیز تیرباران‌گردید.

ازکشته‌شدگان مجاهد دونفرگیلك، که یکی ازآنها غلامحسین نام‌داشت، یك‌نفرگرجی به‌نام الکساندر مرکولادزه، دومجاهدارمنی‌که یکی از آنها ایوان

نام داشت، ویك نفرمجاهد قزوینی بودند وتعداد مجروح شدگان ۲۲ نفربود.

مجاهدین قزوین، که بـاعث تسهیل سقوط شهرشدند، یکی میرزا حسن شیخ‌الاسلام قزوینی، که بعدها رئیس‌المجاهدین لقب گرفت، دیگری اسعدالسلطان، سومی مصطفی‌خان خورهشتی وچهارمی غفارخان سالار منصوربود. دکترمهدی خان ملك‌زاده می‌نویسد: چند تن‌ازمعاریف‌شهر به‌نام مهدی طبیب‌زاده وعلی‌اکبر-خان عظیم‌زاده وحاجی احمدنام نیزدرجنگ باقوای‌دولت شرکت‌داشته‌اند. اینان، که ازچندی پیش‌ورود مجاهدین‌را انتظارمی‌کشیدند، به‌مجرد نزدیك‌شدنشان، به آنان پیوسته طرق رخنه به‌شهروتصرف نقاط مؤثررا راهنما بوده‌اند.

فصل یازدهم

در پایتخت سابق صفویه

نخستین کسی که پس از استقرار مجاهدین در شهر، در چهاردیواری خانهٔ مسکونیش، به‌قتل رسید، حاجی میرزا مسعود شیخ‌الاسلام بود و پس‌ازاو حاجی آقا میررشتی (بحرالعلوم) و فرزندش، که ازمسافرت عتبات بازگشته بودند. علت قتل حاجی میرزا مسعود ظاهراً آن بود که عده‌ای اززارعین املاکش رابه‌جنگ بامجاهدین برانگیخته بود وازاین‌گذشته درنامه‌اش به‌مسیح‌خان‌کاکاوند، نامبرده‌را به‌کمك محمدعلی‌شاه ومقاومت دربرابرملیون تشجیع می‌کرد[1]. انگیزهٔ قتل حاجی آقا میررشتی‌را چنین روایت می‌کنند که وی درعین‌حال که دردورهٔ اول تقنینیه نمایندهٔ رشت بود بامهدی شریعتمداروشیخ‌فضل‌الله نوری سروسر داشت وشهرت دیگراین بود که‌شاه به‌بحرالعلوم مأموریت‌داده بود به‌نجف رفته‌مراجع تقلیدرا ازپشتیبانی مشروطیت منصرف سازد وآخرین‌شهرت اینکه حاجی‌میرزا حسین حاجی میرزا خلیل‌را درنجف مسموم کرده است[2]. اتهامات مزبور بعدها تکذیب وبی‌اساس معرفی شد.

قاتل بحرالعلوم و فرزندش مجاهدی به‌نام حاجی‌احمد نقاش بود و از لحاظ تشابه اسم باید همان‌کسی باشدکه بعدها صمدخان شجاع‌الدوله تبریزی اورا جلوسگ درنده‌اش به‌نام الاباش انداخت وآن حیوان حاجی احمدرادرید.

اهالی قزوین ازکشته‌شدگان مجاهد تشییع شایان تقدیر به‌عمل آوردند و

۱) تاریخ پیدایش مشروطیت، تألیف ادیب هروی‌خراسانی، ص۲۴۴.
۲) روزنامهٔ شمس‌اسلامبول، شمارهٔ ۳۹، ص۹.

آنهارا درآمنه‌خاتون قزوین به‌خاك سپردند.

نسیم شمال درباب فتح قزوین اشعاری داردکه بی‌مناسبت نیست قسمتی ازآنرا دراینجا بنگاریم.

فاش می‌گویم ره ورسم مسلمانی یکی است
مشرب مشروطه خواهی جوش ایرانی یکی‌است
میل شیرازی و یزدی و صفاهانی یکی است
قصد قفقازی و تبریزی و گیلانی یکی است
متفق گشتند شیران جمله از بهر شکار
فتح قزوین ماند ازشیران‌گیلان یادگار

مسیوسابلین، شارژدافر روس،وقتی‌خبرسقوط قزوین‌را شنیدباقونسول‌مقیم رشت تماس‌گرفت وبه‌او دستوردادسپهداررا ملاقات وعواقب وخیم این اقدام‌را گوشزدکند (سپهدارتااین تاریخ دررشت اقامت داشت)، وبه اوبگویدکه اگر انقلابیون‌گیلان ازپیشروی بیشترخودداری نکنند حکومت روس ناچار به‌مداخلهٔ علنی است ودرآن صورت‌عدهٔ زیادی سربازوقزاق اعزام خواهد داشت تابه‌زور جلومهاجمین‌را بگیرند. لیکن تهدید مزبور اثری نبخشید.

مسیوپیرم درقزوین‌با ویس‌قونسول روس ملاقات‌کرد، وهدف این‌ملاقات به‌کسی معلوم نشد، اما این نتیجه را دادکه چند تن‌ازسران مجاهدین‌را عصبانی‌کرد؛ وهمین ملاقات به‌ضمیمهٔ چند فقره‌کارهای ناهنجار، که از مجاهدین سرزد، باعث شدکه والیکو وپانف بلغاری ومیرزاکوچك‌خان وچند نفردیگرقزوین‌را ترك‌کنند وبه‌حالت قهربه‌رشت بازگردند.

والیکو، که درواقعهٔ‌حمله به‌دارالحکومهٔ رشت‌فرمانده یك دسته‌ازمجاهدین بود، درجنگهای بین رشت وقزوین‌رشادتها ازخود بروزداده وهمیشه ازپیشتازان پیکاربود. اما وقتی‌بینظمی وخودسریهای بعضی مجاهدین را مشاهده‌کرد،رنجیده خاطرشده عازم بازگشت‌گردید، وهنگام بازگشت‌گفت هرچند مراجعتم به‌روسیه ملازمه باتیرباران شدنم دارد، معهذا این تیرباران شدن‌را به‌مشاهدهٔ بعضی اعمال ناشایست‌که ازطرف پاره‌ای ازمجاهدین سرمی‌زند، ترجیح می‌دهم.

والیکو بعد ازاینکه چند پیشنهاد دربارهٔ حسن جریان امـورانقلاب کرد و هیچ‌یك به‌جهاتی مقبول نیفتاد، نطق مفصلی به‌زبان روسی جلوعالی‌قاپوی قزوین ایرادکرد ومتعاقب آن‌بااتباع گرجیش به‌رشت برگشت.

والیکوواتباع گرجیش بامجاهدین ارمنی‌ورئیسشان، پیرم، میانهٔخوبی نداشتند وازآنها دائماً انتقاد می‌کردند.

والیکو بعد ازآنکه گزارشش‌را درباب جریان امور مجاهدین درقزوین به «کمیتهٔ ستار»رشت داد، رهسپارروسیه‌شد وهمان‌طورکه‌پیش‌بینی می‌کرد، مأمورین تزاری‌روس وی‌را دربادکوبه دستگیرکرده به‌دارآویختند وچند تن ازاتباعش‌نیز گرفتاروبقیه متفرق شدند.

کمیسیونی درقزوین به‌عضویت معزالسلطـان، حاجی میرپنج، تربیت، پیرم، سرنیك، محمودزاده ووالیکو(پیش از بازگشت اوبه‌رشت) تشکیل یافت. عمیدالسلطان‌به حکومت قزوین ومنتصرالدوله به‌ریاست‌نظمیه انتخاب‌شدوانجمن ولایتی قزوین به‌عضویت شیخ‌محمدعلی‌الموتی، شیخ یونس، حاجی فضلعلی، حاجی‌محمد حسین شاهرودی، حسین خیاط وشیخ‌ابوالقاسم عزیزی شهیر به‌شیخ‌جان ضمن آگهی به‌مردم اعلام‌گردید.

معتمدالاسلام رشتی، که درکسوت‌روحانیت‌بود وبامجاهدین درفتح‌قزوین همکاری داشت، اقدام به‌نشرروزنامه‌ای به‌نام یادگارانقلاب درقزوین کردکه بعد ازفتح تهران به‌مرکزمنتقل شد وپیکارهای عرض‌راه‌را درنشریهٔ کوچکش‌منعکس‌ساخت. درقزوین حکم قتل سالارحشمت، که دارای مدال افتخاری روسیه‌بود، از «کمیتهٔ ستار» صادرشد وبه‌موقع اجرا درآمد.

ویس‌قونسول روس درقزوین دستورداد پرچم روس‌را بالای خانهٔ مقتول برافرازند، لیکن عیال مقتول مانع شده‌گفت برافراشتن پرچم بیگانه ننگ‌است ومااین ننگ‌رابرای خانوادهٔ خود نمی‌پذیریم.

«کمیتهٔ ستار»، که اززشت شرافتمندانهٔ این زن تحت تأثیرواقع شده‌بود، به‌جبران عملی‌که ازروی شتاب انجام‌گرفته بود، دستورداد فاتحهٔ مجللی برای مقتول برپـا دارند وعموم سران مجاهدین درمجلس ختم شرکت‌کنند وضمن

اظهار تأسف ازاین پیشامد ناگوارو ابراز شعف ازعدم قبول تکلیف بیگانه، یك طاقه شال کشمیری اعلی به فرزندش عزت‌الله غیاث‌نظام خلعت دهند. هنگامی که سپهدار ازرشت به‌قزوین آمد، محمدعلی‌شاه به‌اوتلگراف زیر رامخابره کرد:

محمدولی محض نمك به‌حرامی تو به‌دولت، تورا ازشئونات دولتی خلع واملاکت‌را خالصه نمودیم.

وسپهدار جواب داد:

الحمدلله ازاین ننگ خارج شدم ودراملاك‌من‌هم احدی قدرت دخالت ندارد[1].

محمدعلی‌شاه، که بعدازسقوط قزوین مضطرب شده بود، دستخط زیررا صادر کرد:

به‌تاریخ ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ رؤساء ولایات

چون برای تهیهٔ ضروریات‌مملکت وتدارك حوایج ملت، تنظیم وترتیب ادارات دولت شرط اول است، وتاکنون دوایر دولت براساس صحیح مرتب نبوده، واغتشاش ادارات تولید انواع مشکلات وهرج و مرج‌رانموده، روزبه‌روزسلاسل نظم‌وامنیت ازهم‌گسیخته، لذا برای‌ترتیب وتنظیم ادارات‌دولتی، اصول مشروطیت‌راکه درتأمین آسایش حال‌رعیت وترتیب امورات دولت ومملکت بهترین اساس است، ازتاریخ امروز، به میمنت وسعادت، درمملکت ایران‌برقرارفرمودیم، تانمایندگان ملت‌وعقلای مملکت درحل وفصل مشکلات وتدوین قوانین، برحسب احتیاجات‌وطن عزیزومقتضیات وقت، به‌میزان شرع مبین ومذهب اسلام، بااولیاء دولت موافقت نموده، دراستحکام مبانی‌نظم وامنیت واستحصال موجبات‌سعادت وسلامت مملکت مساعی‌جمیله به‌کاربرده بعون‌الله تعالی ازمیامن توجهات حضرت‌صاحب‌الامرعجل‌الله فرجه‌بلایای جوروتفاق به‌مزایای شوروا تفاق

۱) جنبش وطن‌پرستان اصفهان، نوشتهٔ آقای حسین سعادت نوری، ص۵۴.

مرتفع و بساط انقلاب و اختلاف به‌اساس عدل و رفاه مبدل گردد. علیهذا مطابق نظامنامهٔ انتخابات، که عنقریب منتشر خواهد شد، بایدازغرهٔ رجب ۱۳۲۷ نمایندگان ملت منتخب شده هرچه زودتر در تهران حاضر شوند و انشاءالله در تهیهٔ اسباب ترقی و سعادت مملکت ساعی و جاهد باشند. محمدعلی شاه قاجار[۱].

نسیم شمال درشمـارهٔ ۳۷ (۱۵ ع۲ـ ۱۳۲۷) به‌مناسبت دستخط بالا اشعار زیر را سرود:

الا ای ملت گیلان مـن از دربار مـی‌آیم
زپیش ممـدلی شه، خسرو قاجار می‌آیم
اگرچه قاصدم امـا مسافروار مـی‌آیم
بـدیدم مستبدین را به‌حـال‌زار مـی‌آیم
برای گفتگو فردا سوی بازار می‌آیم
شبی رفتم به‌گل چیدن جمال شاه را دیدم
مشیرالسلطنه آن مفسد بد خـواه را دیدم
بهادرجنگ پرتزویر قد کوتاه را دیدم
زیک‌سو ریش زرد شیخ‌فضل‌الله‌را دیدم
ازایشان رازها دارم پی‌اظهار می‌آیم
یکی می‌گفت بی‌پولند این الواط ودولابی
کشیده عربده سیلاخوری در چاله‌سیلابی،
شکم بدریـده مهتر کله‌پزرا بهر سیرابی
یکی می‌گفت قربانون اولوم‌ملت اولوب‌بابی
بدیدم شاه‌را مستغرق افکار می‌آیم
یکی می‌گفت آخرمالیات یزد وکرمان‌کو؟
یکی می‌گفت مأخوذات تبریزوصفاهان‌کو؟

۱) شمس‌اسلامبول، شمارهٔ ۲۸ (۷ج۱ـ۲۷).

یکی می‌گفت محصولات دارالمرز گیلان کو؟
بره بریان و قرقاول چه‌شد، مرغ و فسنجان کو؟
بدیدم سفرهٔ خالی قلندروار می‌آیم

امین‌الدوله می‌گفتی منم آن خائن ملت
که اندرخانه‌ام شد کشته ابراهیم با ذلت
جهانگیر وملك‌را من به‌کشتن دادم ازشهوت
کنون در پستخانه می‌کنم افشای هرپاکت
زباغ شاه بهر گفتن اسرار می‌آیم

به«شاقاجی» رسیدم نیمه‌شب باپای فرسوده
خبر آمد که سلطان وعدهٔ مشروطه فرموده
ولی مشروطهٔ مطلق نباشد، هست محدوده
معلق گشته این مشروطه با اشراط معدوده
ازاین الفاظ بی‌معنی به‌استغفار می‌آیم

ز جـا برخیز درپیرانه‌سر داد جوانی ده
مشیرالسلطنه حك شد، به‌قاصد مژدگانی‌ده
بهادرجنگ منفك شد، صلای شادمانی ده
منافق از میان دك شد، شراب ارغوانی ده
از این اخبار خوش باعارض گلنار می‌آیم

دم از«حب‌الوطن» خواهم‌زدن تاجان به‌تن‌دارم
میان قبر هم برلب حکایـات وطن دارم
خوش آن‌روزی که بینم‌من‌زخاك‌وخون کفن‌دارم
ز دنیا می‌روم بااین خیالاتی که من دارم
به‌صحرای نجف بافرقهٔ احرار می‌آیم

دستخط دیگرشاه به‌تاریخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ به‌عموم‌ولایات
دراین موقع که ارادهٔ علیهٔ همایون ما به‌افتتاح پارلمان علاقه

فرموده ، به‌عموم‌حکام ولایات‌ومما لك محروسهٔ ایران امرومقررمی‌فرماییم که هرجای ایران‌وخارجه‌متهمین پلیتیکی باشند، بلااستثناء معفو و آزاداند احدی حق تعرض به‌آنها نخواهد داشت ونیزامرومقررمی‌فرماییم که‌تمام اشخاص ومتهمینی که تبعید شده‌اند درمعاودت وعزیمت به‌هرنقطه مجاز و آزادند ومقررمی‌فرماییم که شرح این دستخط را به‌داخله وخارجه اعلام دارند. محمدعلی‌شاه قاجار

دستخط دیگری به‌همین تاریخ

از روزی که به‌اقتضاء ارادهٔ خداوند متعال، ولایت عهد دولت ابدآیت ایران مخصوص وجودمسعود همـایون ماگردید، پیوسته مشهود حضور عاطفت‌ظهورشاهانه بودکه رفع مفاسد و معایب ودفع پریشانی وذمائم موجود این مملکت شش هزارساله را، که به‌منزلهٔ خانهٔ مسکونی ووطن عزیزماست، جز به‌نیروی امتزاج قواء ملیه باقواء دولتی وسلطنتی چاره‌ای نیست، به‌غیراز معاونت وچاره جویی عموم اهل این خاك‌پاك در پرستاری وخدمت به‌این مادر مهربان تدبیری‌نه‌ـ همانا شب وروز دراین مشروع مقدس پای‌کوبان بوده‌اندیشه‌ها در سروخیالات در نظـر داشتیم تاآنکه خود ملت غیـرتمند ایران و فرزندان عزیزما بانیات معنویهٔ مـا مساعدت نموده‌ازپیشگاه مبارك شاهنشاه‌مرحوم مبرور اَلْبَسَهُ‌الله تعالی مِنْ حُلَلِ النّور استدعای سلطنت مشروطه نموده و وسیلهٔ بروزمقاصد مکنونهٔ ما به‌پدرتاجدارمان‌گردیدند. تلگرافات وعرایض کتبیهٔ ما به‌پیشگاه شاهنشاه مرحوم درتلگرافخانه وغیره حاضر و بیان همدردی مارا با ملت خودمان به‌خوبی آشکارمی‌نماید. بعد از اعطاء مشروطیت که به‌تهران آمدیم، در امضاء قانون اساسی چه رنجها برده وچه زحمات متحمل شدیم، تاآن‌را به‌امضاء مقدس آن شاهنشاه دل‌آگاه رساندیم؛ و همینکه نوبت تاجداری وسلطنت مخصوص شخص خودمان شد،دقیقه‌ای از دقـایق پیشرفت امور مشروطیت را فروگذارننموده وتمـام قواء خود راصرف عظمت مجلس

شورای ملی داشتیم. ولی درازدستی مغرضین وفسادمفسدین دراین اواخر، به‌طوری که همهٔ کارآگاهان می‌دانند، به‌کلی خاطر ما را مکدر ساخته و تاحدی مأیوس داشت. آن اوضاع ناگوار مجلس را مـاحی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب وخـاك ندانستیم. چندی موافق قانون عموم دول، مجلس را توقیف داشته و درنوزدهم شهر شوال کـه خواستیم افتتاح فرماییم پاره‌ای موانع موجود شد، که همهٔ عقلا تصویب می‌نمودند که اگر درآن موقع شروع به‌انعقاد پارلمان می‌شد، نتیجه‌جز سفك دماء واتلاف نفوس نمی‌بخشید. این بود که چندی به‌تدابیر عملیه، آن موانع را برطرف داشت. امروز که موقع را مقتضی ومانع‌را مفقود دیده، بانهایت اشتیاق ومیل قلبی، به‌موجب این‌دستخط مبارك، موافق همان قانون اساسی، بدون ذره‌ای کسرونقصان، امر به‌انعقاد پارلمان داده ومقرر فرمودیم که یك‌عده اشخاص عالم مشروطه خواه، که طرف اطمینان دولت وملت باشند، به‌مجلس‌شورای مملکتی ملحق‌گردیده و نظامنامهٔ انتخابات را عاجلا حاضر نموده منتشر دارند، وبه‌محض اینکه نظامنامهٔ انتخابات انتشاریافت، شروع به‌انتخابات‌شده، وهمینکه دوثلث منتخبین حاضرشدند، مجلس‌شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد شد. محمدعلی‌شاه قاجار

دستخط دیگر به‌تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

چون ترفیه حال وتأمین قلوب ابناء وطن، که اولاد روحانی ما هستند، بیش ازپیش‌منظورنظر، وتشیید مبانی‌اتحاد بین دولت وملت زائداً علی ماسَبق مقصود همایون ماست، وبرای‌حسن اعمال این نیات مقدسه توضیح هرمبهم وتفصیل هرمختصری که تشویش قلوب وتخدیش اذهان عامه‌را باعث تواند شد، لازم‌است، علیهذا درتصریح دستخط سابق‌محض آگاهی عموم می‌نویسم که مشروطیت ایران درروی همان یکصدوپنجاه و هشت اصل قانون اساسی برقراروسعادت آیندهٔ مملکت‌را اساس ومدار است. محمدعلی شاه قاجار

نسیم‌شمال، که ازصدور دستخطهای متعدد به‌وجدآمده بود، درشمارهٔ ۴۰ خود به‌تاریخ دوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ چنین نوشت:

درویش‌نهنگ پلنگ‌علی‌چطوشد؟ آنکه می‌گفت بلی بلی چطوشد؟
ورد خفی ذکر جلی چطو شد؟ آن لمعات منجلی چطوشد؟
آن جذبات عملی چطو شد؟
نور عدالت تابیده ایوالله بیدق ظالم خوابیده ایوالله
صبح سعادت دمیده ایوالله وقت چراغان رسیده ایوالله
آن‌گفتگوی اولی چطو شد؟
یا طرقو عمر عدو سرآمد طایر مشروطه به شهپر آمد
شاه به‌صلح و مرحمت درآمد بخت سپهدار مظفر آمد
نوری وشیخ آملی چطو شد؟

انجمن ایالتی تبریز به‌امضاء ثقةالاسلام واجلال‌الملك وتقی‌زاده وچند نفردیگر نظر سپهداررا دراین مورد جویا شدند. متحصنین سفارت عثمانی تصمیمشان‌را درخروج‌ازسفارت به‌استناد همین دستخطها به‌سپهداروانجمن‌ایالتی گیلان اعلام داشتند.

ازطرف سعدالدوله تلگرافات متعدد به‌ولایات و ازجملهٔ آنها به‌رشت مخابره واعلام شدکه‌کابینه تغییریافته وخود وی رئیس‌الوزراء ووزیرخارجه‌است وتغییرکابینه به‌معنی‌تغییرسیاست است. سپهدار، که دراخذ تصمیم مرددبود، ازانجمن ایالتی‌گیلان‌کسب تکلیف‌کرد. انجمن ایالتی جواب دادکه قبل‌از هرچیز باید رفع غائلهٔ تبریزرا ازهیئت وزیران جدید خواست وباذکرجملهٔ «بیدارباش تا نرود عمر برفسوس» عقیده ونظریهٔ خودرا بیان داشت.

به‌اسعدالدولهٔ زنجانی پاسخ دادکه ورود مجاهدین‌گیلانی به‌قزوین‌نباید به‌هیچ‌وجه باعث وحشت شود ونگرانی در این خصوص موجبی ندارد، زیرا مجاهدین نظری جزحفظ مال وجان وناموس اهالی ندارند.

وبه‌صمصام‌السلطنه‌گفت تاکنون جزصدور اعلامیه‌های مکررمجوف از

اعلیحضرت‌شاه اثردیگری به‌ظهورنرسیده است.

و به‌سعدالدوله جواب دادکه دولت با حسن‌نیت قطعاً تواناست کـه با پشتیبانی ملت، رشیدالملک‌ها ورحیم خانهای خائن را با یك اشارهٔ انگشت سر جایشان بنشاند.

و به‌انجمن‌ولایتی‌اصفهان اطلاع دادکه هنوزازمسلك‌کابینهٔ جدیدخبردرستی نرسیده و بایدکمی صبرنمودتا اثر دستخطها ظاهرشوند وشهرتهران به‌صدای‌رسا بگویدکه معنی‌مشروطه درمن‌ظاهرشده است ووقتی به‌این‌مطالب اطمینان‌حاصل‌شد وحجج اسلام نجف مراتب را تأیید نمودندآن وقت است‌کـه به‌طورحتم بایستی تمام مملکت راآذین بست وچراغانی نمود.

و به‌سپهدارگفتندکه باکمال دقت و مراقبت هوشیار بوده مـواظب نتایج وعده‌های شاهانه باشد.

وخود ضمن مخابرهٔ تلگراف تشکرآمیز به‌شاه وابلاغ مراتب شعف مردم ازصدوردستخطهای امیدبخش، اتفاق ملت ودولت ووحدت صمیمانـهٔ این دو را آرزو می‌کند.

معزالسلطان ازقزوین می‌پرسد آیا مقصود اعلیحضرت همان‌قانون اساسی است‌که‌حجج اسلام نجف‌آن‌راتأییدکرده‌اند یا چیزدیگری است، وازسعدالدوله چگونگی تغییرسیاست را استعلام و با اعتراض به‌اعزام قوای تازه نفس به‌کرج وضبط تلگرافات‌مجاهدین به‌مقصد تهران سؤال می‌کندکه با وجود صدماتی که به‌اهالی تبریزمی‌رسد تاکی باید صبرنمود وانتظارکشید.

هیئت وزراء جواب می‌دهندکه مهمانهای تبریزپیش ازاستقرارمشروطیت وقبل ازتشکیل‌کابینهٔ نوین به‌تبریزآمده‌اند وبرای اخراجشان با سفارتخانـه‌های روس وانگلیس درمذاکره‌اند وآنی ازاین خیال فارغ نیستند.

سپهداراعظم‌میرزاکریم‌خان راازرشت برای مشاوره‌می‌خواهد و بامصلحت‌اندیشی اواقدام به‌اقامهٔ جشن‌می‌کنند. دریکی ازشبهای چراغانی اعضاء کمیسیون جنگ همراه عده‌ای ازمجاهدین برای عرض تبریك به‌انجمن ایـالتی می‌روند. نطقی ازطرف انتصارالسلطان، رئیس‌کمیسیون، ایراد وازحسن نیت وکمال‌دقت

اعضای انجمن ایالتی ابرازقدردانی می‌شود. متقابلا حاجی میرزا محمد رضا حکیمی وبعدازاو وکیل‌التجار زحمات وفداکاریهای مجاهدین رامی‌ستایند.مارش ملی نواخته می‌شود وحضاراحساس غرورکرده بهیکدیگر تهنیت می‌گویند. آنگاه به‌خانهٔ فرماندارفته ازحسن نیت وتدابیرعاقلانه‌اش درحفظ نظم و امنیت شهر ابرازرضایت می‌کنند.

شب دیگراعضای انجمن ایالتی همراه فرماندار و وجوه اعیان واشراف وطبقات مختلف شهر به‌بازدیدکمیسیون جنگ‌می‌روند وشاهزاده محمد میرزای‌ـ لسان‌الادب خطابهٔ غرایی قرائت می‌کندکه ازطرف یك نفرمجاهد جواب داده می‌شود. سپس به‌اتفاق، به‌منزل‌سردارهمایون وازآنجا به‌محلات‌آذین بستهٔ شهر رفته همه‌جا با احساسات پرشورمواجه می‌شوند. مقدمات تحبیب انقلابیون از طرف شاه فراهم ولوحهٔ «عدل مظفر»، که بعد ازبمباران مجلس‌ازبین رفته بود، به‌جای خود نصب وعمارت بهارستان تعمیرمی‌شود.

معروف است که‌ظهیرالدوله، فرماندارگیلان، که این‌وقت درتهران بود،در تعمیربهارستان شرکت داشت، وحتی جمعی ازجوانان به‌این مرد وارسته تأسی‌ـ کرده بودند. لیکن تعیین شدن سپهدار ازطرف هیئت وزرا به‌حکومت مازندران در چنین موقع بحرانی ایجاد سوءظن‌کرد وفاش شدن جعلی‌بودن یك تلگراف که از طرف‌سپهدار به‌صمصام‌السلطنه مخابره شده اورا ازحرکت به‌تهران باز‌ـ می‌داشت، سوءظن مزبور را قویترساخت.

مخابرهٔ حضوری سعدالدوله وسپهدارواظهاراینکه تکلیف وطنپرستانهٔ او عزیمت فوری به‌مقرمأموریت است وتأکید فرمانفرما وزیرداخله به‌سپهدار به‌مفاد اینکه سپهدارمشمول عنایت شاهنشاه است و لازم است بی‌تردید این انتصاب را قبول‌کند وعازم محل حکمرانیش شود، برتشویش ونگرانی مجاهدین‌می‌افزود.

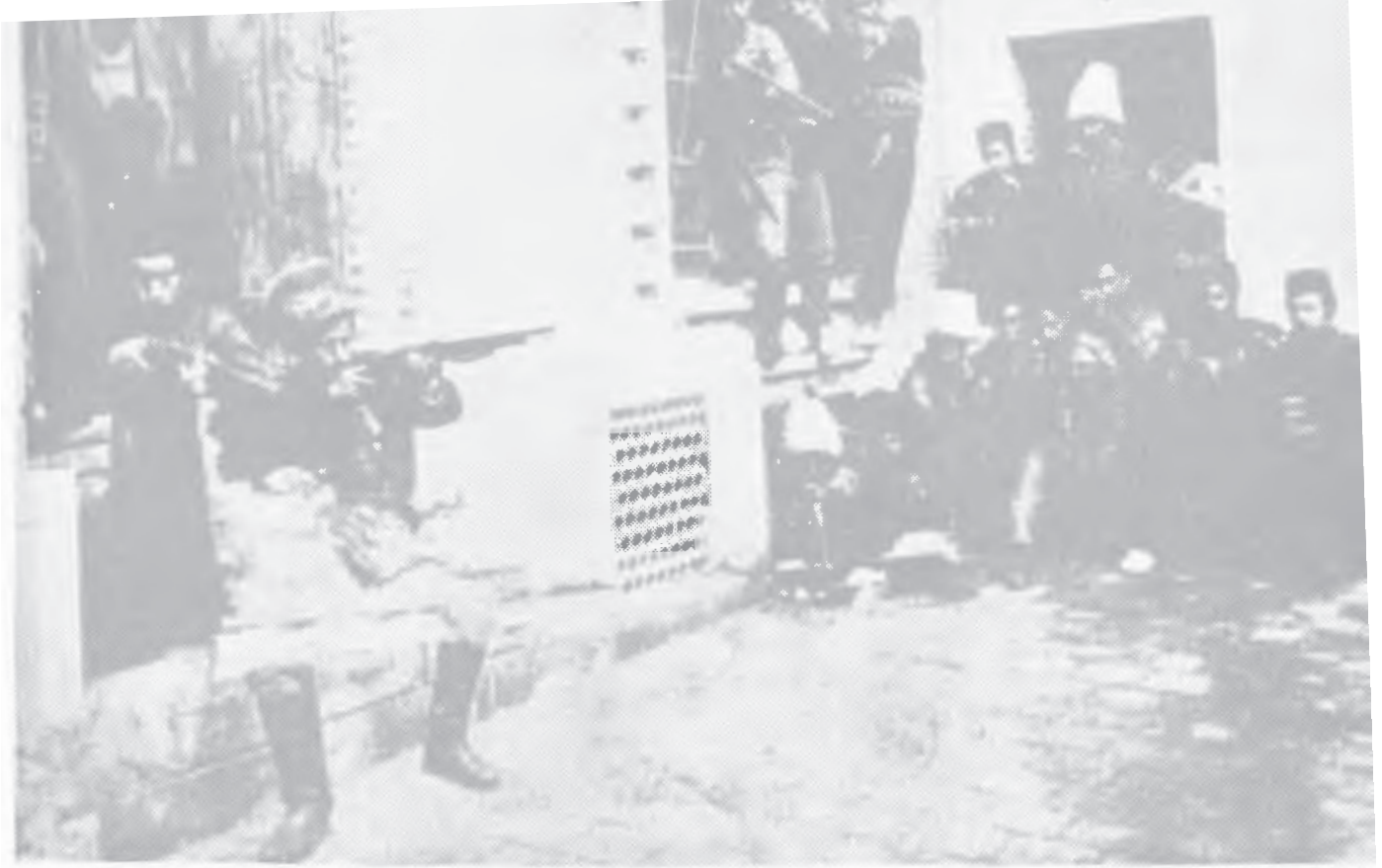
حبل‌المتین یومیهٔ رشت درشمارهٔ ۴۱خود به‌تاریخ۱۷ جمادی‌الاول ۲۷ نوشت‌که اصرارِدولت به‌مراجعت سپهداروعزیمت به‌مازندران برای بعضی‌مقاصد دیگراست واضافه‌کردکه با وجود صدوردستخطهای متعدد ملوکانه، هنوز خائنین کشورمشیرومستشار شاهند وازدوروبرش دورنشده‌اند، وازرئیس‌الوزراء پرسید



رضا شریعت‌زاده (قائم‌مقام الملک رفیع) در معیت چند افسر روسی طومار محکومیت آزادیخواهان را در دست دارد.

گرجیها و قفقازیانی که در جنبش گیلان شرکت داشته‌اند.





درخانهٔ میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر) شناخته‌شده‌های عکس از راست به چپ: ۲ ـ حسین کسمائی ۳ ـ ابوالقاسم فخرائی ۴ ـ میرزا کوچک‌خان ۵ ـ عباس‌خان و بالای سر آنها ۱ ـ عمیدالسلطان ۲ ـ احمدعلی‌خان امشه‌ای و از آنها بالاتر ۲ ـ حاجی میرزا خلیل ۳ ـ یپرم‌خان.

مجاهدین گیلک و قفقازی و گرجی در سبزه‌میدان رشت جلوی مسجد لاکانی. در ردیف اول از راست به چپ: ۴ حسین کسمائی ۵ ـ منتصرالدوله (پشت سر او وقارالسلطنه) و یپرم‌خان در سمت چپ پرچم.





مجاهدین اتباع نصرالسلطنه پرچم‌دار انقلاب. در وسط آنها میرزا حسین‌خان کسمائی.

مجاهدین مشروطیت در عمارت سبزه‌میدان رشت آنجایی که به دستو، سرلشکر عطاپور (شهردار وقت) به منظور توسعهٔ باغ سبزه‌میدان خراب شده است. روی دیوار عمارت تابلوی ادارهٔ نظمیهٔ ملی گیلان خوانده می‌شود، رئیس مو یک و هیئتش در این اجتماع شرکت دارند، از معلمین آن که عمامهٔ سفید بر سر دارد و در وسط جمعیت است حاجی میرزا خلیل برادر میرزا مهدی شریعتمدار است. هویت دو عمامه سفید آخر عکس را از هر که جویا شدیم نشناختند



انجمن ایالتی گیلان وطوالش

مورخه ۲۲ شهر صفر مظفر ۱۳۲۷

نمره ۴۳۹



نامهٔ انجمن ایالتی گیلان و طوالش دربارهٔ تأسیس
قرائت‌خانهٔ ملی

نشسته‌ها فرزندان حاجی وکیل (برادران میرزا کریم‌خان رشتی‌خان اکبر). از راست به چپ: ۱ ـ احمدعلی‌خان امشه‌ای ۲ ـ عمیدالسلطان ۳ ـ معزالسلطان ۴ ـ مجیب ـ السلطنه ۵ ـ عباس‌خان.



شادروان دکتر مهدی‌خان رازی ارفع‌الحکما.



سپهدار با چند تن از اعضاء انجمن ایالتی. از راست به چپ: ۱ آقا یحیی طواف ۲ میرزا تقی‌خان طایفه ۳ اسدالله‌خان طایفه ۴ آقا محمد یزدی وکیل‌التجار ۵ ـ سید عبدالوهاب صالح ۶ ـ حاجی شیخ حسن ۷ نصرالسلطنه (سپهدار) ۸ حاجی میرزا محمدرضا حکیمی ۹ ـ حاجی محمد جعفر اسکندانی ۱ ـ هارتون گالوستیان.

برادران میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر). از راست به چپ: ۱ ـ احمدعلی‌خان امشه‌ای ۲ عمیدالسلطان ۳ معزالسلطان ۴ ـ مجیب‌السلطنه ۵ ـ عباس‌خان.





میرزا حسین‌خان کسمائی با سه تن از همفکران مجاهدین (نشسته کسمائی). ایستاده از راست به چپ: ۲ – رئیس موزیک ۳ حسین حاجی ابوالفتحی.

مجاهدین گیلک و ترک و قفقازی (سرخ معزالسلطان و علی‌محمدخان تربیت)





چند تن از مجاهدین جنبش مشروطیت. از چپ به راست: ۱ ـ اکبر اف ۲ ـ علی زهری ۳ ـ میرزا کوچک‌خان ۴ ـ میرهاشم‌خان (باقر) ۵ ـ اسکندرخان (امانی).



کاظم مژدهی معتمد همایون (نفر اول سمت چپ) با چند تن از مجاهدین.

چنانچه دولت برسرصلح وعنایت به‌ملت است چرا هنوزرحیم‌خان شریر به‌اعمال خودسرانه‌اش مشغول است.

مقاله‌ای هم به‌امضاء ع. انشاء، خطاب به‌سعدالدوله، منتشرشدکه نوشته‌بود: توهررنگی که خواهی جامه می‌پوش که من آن‌قد موزون می‌شناسم و توضیح داده بودکه ازعروج به‌مقام صدارت ووزارت خارجه همه دانستند که بدانچه می‌ترسیدند مبتلاشده‌اند.مقاله به‌این شعرپایان‌یافته‌بودکه گرملولی زما ترش منشین که توهم‌درمیان ما تلخی اضطراب محمدعلی‌شاه ازنزدیك‌شدن مجاهدین به‌تهران‌بی‌جهت نبود، زیرا اواززن مطلقهٔ مظفرالدین‌شاه بود وسلطنت بعدازپدرش حقاً به‌شعاع‌السلطنه می‌رسیدکه درحیات پدر ازولایت‌عهدی محروم شده بود.

رقیب دیگرشاه برای احرازمقام سلطنت، برادرش، سالارالدوله، بود. شاه برای‌آنکه این دوبرادر به‌حمایت ازمشروطه‌خواهان برنخیزند وبساط سلطنتش را برنچینند،چنین مصلحت دیدکه باصدور دستخطهای دلگرم‌کنندهٔ متعدد، خود را حامی مشروطیت قلمدادکند وکابینهٔ جدید روی‌کارآورده باتبلیغات وزرا، مبنی به‌گرایش شاه به‌جانب مشروطیت، هرگونه خطرات احتمالی را ازمحیط تاج و تخت دور سازد. لیکن ازدیدگاه‌محافل مطلع پوشیده‌نبودکه‌این موافقتها تصنعی وازنظراقتضای زمان‌است، و الا شاه همان ذات‌بدطینتی که بوده‌هست واطرافیانش همانهایی هستندکه‌شنیدن نام‌آزادی‌به‌گوششان‌گران‌می‌آید وطالب‌وضع‌موجودند، همانهایی هستندکه بعدازبمباران مجلس به‌ولایات‌گسیل شده‌آزادیخواهان را به فشارومضیقه می‌انداختند، وبالاخره‌همانهایی هستندکه‌به‌مردم عادی لباس‌روحانیت پوشانیده وادارشان می‌کردندکه مشروطه را مخالف دین معرفی‌کنند ومشروطه‌خواهان را بابی ومهدورالدم بنامند وبگویند: ما دین نبی‌خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم.

دستخطهای صادره ازطرف شاه درحقیقت جزیك مشت لفاظی و دروغ و وعده‌های سرخرمن چیزدیگری نبود وازحلقوم‌کسی درمی‌آمدکه مردم رابه‌چیزی نمی‌شمرد وبرای‌آنها ارزشی قایل نمی‌شد، اما با قرارگرفتن دربرابرارادهٔ ما ،

به‌یاد ترفیه حال ابناء وطن افتاده بود.

شاه تا آنجا که درحیطهٔ قدرتش بود با حکومت قانون ودموکراسی عناد‌ورزیده ومخالفین را منکوب کرده بود، واکنون که سریرسلطنت به‌لرزه درآمده‌بود خود را مجبور به‌نرمش وادای جملات خاضعانه می‌دید.

مسلم است که‌ازاین سپراندازی‌قصدی جزاسکات عصیان نداشت ومصمم بود با تبدیل سیاست خشونت، باردیگرانقلاب را سرکوب کند. چه، پذیرش دموکراسی وگردن نهادن به‌حکومت قانون با طبع سلطنت مستبدانه وفق نمی‌دهد. اما غافل بود ازاینکه قدری دیر شده است وگرچه نشرهمین دستخطها تا حدی تأثیرات اغفال‌آمیزش را بخشید وانقلابیون را به‌شك وتردید انداخت که آیاباوجود موافقت‌صریح درافتتاح پارلمان بازهم باید اقدامات‌انقلابی‌رادنبال‌کرد ویا به‌کلی دست برداشت؛ وبه‌طوری که دیدیم متحصنین سفارت عثمانی اعلام خروج ازسفارت راکردند وانجمن ولایتی اصفهان ضمن بشارت افتتاح پارلمان، ازایام‌جشن وچراغانی جویا می‌شدند.

سیاست‌کابینهٔ‌جدید این بودکه‌سپهداررا اززعامت ملیون جداکندومجاهدین قفقازی وگرجی ازدوروبرش پراکنده شوند. مسلم بودکه با اجرای این نقشه توازن قوا به‌هم می‌خوردوقدرت جنگی دولت برملت می‌چربید وتاکتیك‌جنگی قزاقان دولت، که به‌فنون‌جنگ بصیرتر بودند، با تفرقهٔ افراد فنی ملت، تفوق‌یافته آتش توپخانه‌شان سرکوبی انقلابیون را تسهیل می‌کرد. تأکید فرمانفرمامشعر براینکه شاه ازنظراطمینان واعتماد به‌سپهدار، حکومت‌گیلان ومازندران را به‌وی تفویض کرده، تردیدی باقی نمی‌گذاشت که منظوراصلی‌دولت بازداشتن‌مجاهدین ازعزیمت به‌تهران است وفایدهٔ این سکون وسکوت آن خواهد بودکه نظامیان روسی درخطانزلی‌ـ تهران، به‌مجرد رسیدن به‌اردوی مجاهدین، به‌آنها حمله‌ور‌شده تارومارشان کنند.

سپهداردرپاسخی که‌به‌تهران‌فرستاد منصوب شدنش را به‌حکومت‌مازندران وگیلان رد نکرد، لیکن براثرمخالفت انجمن ایالتی ومشاوران نزدیکش‌ناگزیر شد عملاازقبول سمت مزبورمعذرت بخواهد.

از لحن تلگراف سعدالدوله به‌انجمن ایالتی پیدا بود که نامبرده همچون زمامداران سلفش درایفای نقش اغفالگرانه مهارت دارد. چه، در مقابل تعطیل مشروطیت واعتراضاتی که دراین خصوص به‌عمل می‌آمد همچنین دربارهٔ تجاوز عثمانیها وروسها به‌خاك ایران، متعذرمی‌شد به اینکه اقدامات مزبور پیش ازکابینهٔ اوروی‌داده واخراج بیگانگان مستلزم وجود پنجاه کرورپول ودویست‌هزارسرنیزه است که هیچ یك ازوسایل مزبورعجالتاً دراختیارش نیست. نتیجه آنکه با این سفسطه‌ها می‌خواسته است غلیان افکارعمومی را تا زمان رسیدن سربازان روس خاموش کند و بعد هم تکلیف روشن بود.

سعدالدوله درپاسخ‌اعتراضات متعدد انجمنها این مطلب را عنوان‌می‌کرد که‌قشون‌کشیهای بیگانگان درکشورما اهمیت پلیتیکی پیداکرده وبین‌سفرای سه دولت دراسلامبول مطرح مذاکره است.

ازتلگراف مشروح انجمن ایالتی گیلان به‌سعدالدوله مندرج درشمارهٔ۴ـ حبل‌المتین کلکته (رجب۱۳۲۷) جریانات پشت پرده تا حدی فاش و روشن می‌شود که انتصاب سپهدار به‌حکومت گیلان ومازندران واصرارمقامات دولت به اینکه حتماًسپهدارسمت مزبوررا بپذیرد و به‌صوب مأموریت جدید عاجلاحرکت‌کند، همچنین توصیه‌های مؤکد همان مقامات دایر به اینکه سپهدار، مجاهدین قفقازی وگرجی را ازدوروبرش دورسازد به‌بهانهٔ اینکه روسها وجود همین‌افراد را موجب مداخلاتشان درتبریز قرارداده‌اند، ناشی ازتعقیب همان سیاست‌تسلیمی بود که درمقابل روسها پیش‌گرفته شده و منظوراز آن جزجلوگیری ازپیشروی بیشترمجاهدین وقطع شاخ وبرگ انقلاب وبقای وضع موجود به‌خاطرادامهٔ‌چند صباح زمامداری مفتضحانه چیزدیگری نبوده است.

فصل دوازدهم

آهنگ اشغال پایتخت

درزمانی که سپهدارهنوزمردد بودآیا به‌پیشنهاد جدید تن‌دردهد وحکومت مازندران وگیلان را بپذیرد ویا جواب رد دهد، پیامی ازجانب مراجع تقلید رسیدکه تذکارش دراینجا بی‌مناسبت نیست. وجه تناسبش این است که حجج اسلام نجف درواقع‌بینی ودوراندیشی مافوق احساسات زودگذر قرار داشته با نظریات صائبشان جریانات محتمل‌الوقوع‌را با شمّ سیاسی‌پیش‌بینی‌می‌کرده‌اند.

تلاش وفعالیت پیگیرسه تن‌ازپیشوایان دین،که یك‌نفرشان (حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل) درشوال ۱۳۲۶ه‍ ق درگذشت، ثابت کردکه برای مرجعیت مسلمانان شیعه وارشادشان به‌حقایق دین اسلام ومصون داشتنشان ازشر بداندیشان وسوقشان به‌سمت ترقی وتعالی، تنها احاطهٔ به‌علوم فقاهت و زهد و تقوای شخصی‌کافی نیست بلکه در سیاست مدن وپیشرفت مصالح مسلمانان نیز وظایف سنگینی به‌عهده دارند.

حجج اسلام نجف ضمن توصیه‌هایی که به‌رؤسای ملیون می‌کرده‌اند و آنان را برای ادامهٔ خدمات ملی قویدل می‌داشته‌اند، سپهداررا ازقبول «تضمین اصول مشروطیت» ازطرف همسایگان شمالی وجنوبی برحذرداشته مراقبتش را درتوجه به‌مسائل زیر یادآورد می‌شدند[1].

۱ــ سد مداخلات بیگانگان‌واتخاذتدابیرعملی‌دراخراج‌قوای‌روسیه‌ازایران.

۱) حبل‌المتین‌کلکته، شمارهٔ ۲، شعبان ۱۳۲۷.

۲ــ خلع سلاح استبداد و تسلیم قوای حربیه ومالیه وسایر قوای مملکت به امنای ملت.

۳ــ به‌کارانداختن قوای ملی درجهت حفظ امنیت واعطای اطمینان و آزادی به‌وکلای ملت.

۴ــ مجازات مفسدین اعم‌ازمکلا ومعمم بیدین همچون آملی ومازندرانی ودرباریان خائن همچون امیربهادرجنگ وارشدالدوله ومفاخرالملك وصمدخان ورؤسای شقی ماکو وسایرخیانتکاران.

سپهدارازطرف سفارت‌روس تهدیدشده بودکه درصورت حرکت‌مجاهدین به‌سوی تهران حکومت روسیه با وی رفتاردوستانه نخواهد داشت وملتفت باشد که سفرای روس وانگلیس اقدامات مشترکی را تعقیب می‌کنند تا شاید شاه را به‌استقرارمشروطیت راضی سازند؛ بدیهی است‌که درصورت ترتیب اثرداده‌نشدن به‌توصیهٔ آنها، دولت روس ناچاراست‌سپاهیانش را جهت حفظ امنیت راه‌رشت‌ــ تهران مستقرسازد. دردنبالهٔ این تهدید تعدادی سالدات وقزاق با تجهیزات‌کامل به‌ساحل انزلی پیاده شدند.

جنگ ینگی‌امام ــ برخورد اول مجاهدین با قوای دولت درینگی‌امام، که درنیمهٔ راه قزوین و تهران واقع است، رخ دادکه سه‌ساعت طول‌کشید و به غلبهٔ ملیون پایان یافت. متعاقب تصرف این محل، تلگرافی ازعلیرضا قاجار (عضدالملك) به‌عنوان سپهداررسید مشعر براینکه هرکجا هست متوقف شود و پیشترنتازد، چون‌که درمعیت جمعی ازمصلحین وخیراندیشان‌کشور به‌مذاکرات صلح اشتغال دارد ونتیجهٔ اقدام قریباً به‌ظهورخواهد رسید، واضافه شده بود که به‌سرداراسعد نیزاطلاع داده شود درهرنقطه‌ای هست درنگ‌کند وحرکت نکند. لیکن مجاهدین به‌این حرفها دلگرم‌نمی‌شدند ودررسیدن به‌پایتخت عجله‌داشتند.

جنگ‌کرج ــ دومین برخورد مجاهدین با قوای دولت درکرج‌روی‌داد. دراین جنگ پیرم با عده‌ای ازمجاهدین‌گیلانی ازراه‌کوه، واسدالله‌خان‌سرتیپ از

طرف نصیرآباد، وحاجی موسی‌خان میرپنج ازراه‌آب‌کرج، و میرزا علی خـان کجوری سالارفاتح ازراه شوسه، به‌جانب شهر به‌حرکت درآمدند وحال آنکـه هنوزقوای عمدهٔ‌مجاهددرینگی امام رفع خستگی می‌کرد.

دستجات پیشتاز باگشودن آتش شدید ازهرسو به‌شهررسیدند وقوای دولت سنگرها را تخلیه‌کرده روبه‌گریزنهادند ستون سالارفاتح ومجاهدیـن دستهٔ بیرم فراریان را دنبال‌کردند ولی‌این تعقیب خودسرانه وازروی بی‌احتیاطی صورت‌گرفت.

حاجی‌میرپنج مأمور شد تعقیب‌کنندگان را از نیمه راه برگرداند، ولـی امکان نیافت. چه، مجاهدین وقوای‌دولت درگیرشده بودند واوناچارشد درجنگ شرکت‌کند وسه‌گلوله به‌وی اصابت‌کرد. دونفر ازدستهٔ بیرم به‌نام عبدالعلی‌بزاز ومدد به‌قتل رسیدند. دراین‌برخورد، که ازساعت هشت شب تا ده صبح روزبعد طول‌کشید، فعالیت توپخانهٔ دشمن شدید بود ومیزان تلفات مجاهدین بالغ بر ۲۲ کشته و۲۹مجروح‌گردید، که با به‌جاگذاشتن یك توپ ویك پرچم به‌کـرج عقب نشستند.

درکرج مسعود نظام، رئیس ایل زرگر، به‌مجاهدین تسلیم شد.

سران مجاهدین پس ازمشاوره تصمیم می‌گیرند ازراه علی‌شهباز به‌تهران حمله‌کنند واولین منزل اجرای این تصمیم قره‌تپه و ده مویز بود.

درکرج میجراستوکس، آتاشهٔ‌نظامی انگلیس، همراه بارانوفسکی، نمایندهٔ سفارت روس، با سپهدارملاقات‌کرده پیام سفرای دو دولت را بـه‌استحضارش می‌رسانند. مفاد پیام این بودکه از حرکت به‌سوی تهران خودداری شود، زیرا سفرای دولتین شاه را به‌انعقاد مجلس‌شورای‌ملی متقاعد ساخته‌اند. سپهدارجواب می‌دهدکه مجاهدین نیت‌سوئی نسبت به‌پادشاهشان ندارند واقداماتشان درجهت تکمیل مشروطیت است. قصد مجاهدین تشکیل هیئت وزیرانی مرکب از افراد خدمتگزارودفع شرمفسدین است ومقصود دیگری ندارند.

سپهدار برای عملی‌کردن مفاد پیام، شرایط زیررا پیشنهاد می‌کند:

۱ــ ازسپاهیان چریك شاه خلع سلاح شود.

۲ــ فرمانی‌صدوریابد دایر به‌اینکه اصول مشروطیت ومواد قانون اساسی مورد قبول اعلیحضرت است.

۳ــ مشیرالسلطنه وامیر بهادروچندتن دیگراز‌اطراف شاه کنار بروند.

نمایندگان‌مزبور وعده می‌دهند پیشنهادات مطروحه را به‌اطلاع شاه‌برسانند ودرظرف سه‌روزجواب بدهند واظهاراميدواری می‌شود که پیشنهادهای مزبور مورد قبول شاه واقع گردد.

دراین وقت سپهدارمی‌پرسد که درفاصلهٔ این سه‌روزچه اطمینانی است که ازطرف شاه اقدامات جنگی به‌عمل نیاید؟آنها تردیدکرده می‌گویند با فرض وقوع چنین امرشما می‌توانید ازخودتان دفاع کنید.

تا این زمان هنوزازپیوستن‌سرداراسعد به‌قوای مجاهدین‌گیلان خبری‌نبود زیرا به‌قراری‌که درپیش‌گفته شد تلگراف مجعولی ازطرف سپهدار به‌سرداراسعد دایر به‌خودداری ازحرکت مخابره و آن تلگراف اثرش را بخشیده بود. اما به‌مجرد اینکه‌کشف شد تلگراف جعلی است، قوای سردار اسعد به‌جانب تهران به‌حرکت درآمد و درحسن‌آباد مواجه با قوای امیرمفخم بختیاری شد. نامبرده را محمدعلی‌شاه با ششصد سوار وچهارصد قزاق وسه باطری توپ کوهستانی به‌اضافهٔ تعدادی‌سرباز‌چریك به‌جلوگیری سرداراسعد فرستاده واینان‌گردنهٔ‌حسن‌آباد را اشغال‌کرده ودرآنجا مستقرشده بودند.

سرداراسعد به‌ملاحظهٔ اینکه با قوای امیرمفخم برخورد نکند، پیشروی از راه حسن‌آباد را صلاح ندیده راه رباط‌کریم را برای پیوستن به‌اردوی سپهدار انتخاب‌کرد. ازسوء اتفاق، هنگام پیوستن اردوهای طرفین به‌یکدیگر واقعهٔ ناگواری روی می‌دهد بدین شرح:

یك روزمجاهدین ملاحظه می‌کنندکه عده‌ای ازسواران بختیاری، درحالی که پارچه‌های قرمز به‌بازوانشان بسته‌اندبافریادهای شورانگیز «زنده‌باد مشروطه» به‌آنها نزدیك می‌شوند. مجاهدین به‌تصوراینکه اینان اتباع سردار اسعدند، از سنگرهای خود بیرون جسته از روی شوق وشعف به‌استقبالشان می‌روند. ولی ناگهان ازطرف بختیاریها به‌آنها حمله می‌شودکه دراین ماجرا عده‌ای مجاهدو

ازجملهٔ آنها شیخ‌علی کرندانی رشتی،مشهدی اسدالله فرزند حاجی حسین‌طواف رشتی، میرعلی اکبر کسمائی، مهدی‌هاشم قفقازی، سمباط وخواجوی‌ارمنی به‌قتل می‌رسند.

شیخ‌علی کرندانی یکی ازطلاب حوزهٔ درس آیت‌الله خراسانی بود که بعد ازاستماع حکم وجوب‌جهاد به‌رشت آمد وازکمیسیون‌جنگ اسب واسلحه‌گرفت وعازم میدان جنگ گردید.

باردیگر که دستجات حقیقی سرداراسعد به‌مجاهدین نزدیك می‌شدند، مجاهدین به‌تصوراینکه حیلهٔ دشمن تکرار می‌شود به‌سواران سرداراسعد شلیك می‌کنند وآنها نیز به‌تصور درگیر شدن باقوای دولت جواب می‌دهند ودراین جنگ که اشتباهاً بین‌دودسته ازمجاهدین روی می‌دهد، چند تن ازطرفین‌وازجملهٔ آنها عزیزالله‌خان، برادر ضرغام‌السلطنهٔ بختیاری، اسدالله‌خان، غلامحسین‌خان، فرج‌الله ومیرقلی کشته می‌شوند.

نبرد بادامك ــ در قره‌تپه بین سپهدار وسردار اسعد ملاقات صورت می‌گیرد وقرار براین می‌شود دردهی، واقع‌میان قره‌تپه وقاسم‌آباد، سران‌مجاهدین گردآمده به‌مشورت بپردازند. هنوزاین‌مجلس‌مشورت‌تشکیل نیافته‌بود که‌سواران امیرمفخم همراه سربازان سیلاخوری وممقانی وپیادگان فوج عرب وگروس و سواران یورتچی وخواجه‌وند وغیره،که جمعاً درحدود چهارهزارنفرمی‌شدند، باتوپخانهٔ سنگین به‌مجاهدین حمله‌ورمی‌شوند.

وضع جنگی طرفین‌را به‌قرارزیرنوشته‌اند:

قوای دولت به‌فرماندهی چهارافسرروسی باچند توپ دراطراف بادامك (احمدآباد، شاه‌آباد، زرداب وسعیدآباد) موضع‌گرفته بودند. امیرمفخم بختیاری همراه رفیق روسیش، پیره بینوزوف، آبادیهای شاه‌آباد و حسن‌آباد وقلعه شاه وتپه‌سیف ویافت‌آباد را دردست داشتند. زاپولسکی وپیره‌بینوزوف مأمورحمله‌از جناح راست وقلب‌میدان جنگ‌بودند. بااینکه مجاهدین بیش‌ازیك توپ ماکسیم دراختیارنداشته‌اند وباوجودی که درآغازپیکار تفوق قوای دولت

مسلم بود که بااشغال احمدآباد ودیه شاه وتپه‌های اطراف آن مجاهدین‌را عقب‌زده‌بودند، معهذا نتوانستند به‌فتح نهائی نایل‌گردند ودراین جنگ بود که از هنرنمایی محمودبیك توپچی وفیودرآلمانی‌دردستهٔ مجاهدین داستانهای‌شگفت‌آوری تعریف کرده‌اند.

درپایان نبرد سه روزهٔ بادامك، که قوای کمکی ازتهران به‌دستجات‌دولتی رسید، سران ملیون به‌شورنشسته به‌تبادل نظرپرداختند. تصمیم نهائی این شد که ازتاریکی شب استفاده وپایتخت راغافلگیرانه‌اشغال‌کنند. چه، فکرمی‌کردند که باتقویت جبههٔ‌بادامك، مرکزازقوای‌عمده‌ای‌که اعزام شده خالی‌گردیده‌است وآنها خواهند توانست‌بدون برخورد بادشمن، پایتخت‌را به‌آسانی اشغال‌کنند.

تصمیم مزبور عملی شد ومجاهدین، دور ازنظر قوای دشمن، ازبیراهه، آهنگ مرکزکرده سپیده دم روز۲۴ جمادی‌الاخر وارد پایتخت شدند.

مجاهدین احساس می‌کردند چنانچه فی‌الجمله تأخیردرتصرف پایتخت روی دهد، ممکن است اوضاعشان به‌مخاطره‌افتد. چه‌ازیك سو پیشرفت‌مجاهدین‌درجبههٔ بادامك دچار وقفه‌گردیده بود وازطرف دیگرروسها به‌عجله ازخطانزلی به‌سوی قزوین وتهران پیش می‌آمدند وقوای ملی دراین محاصرهٔ‌گازانبری‌قطعاً گرفتارونابود می‌شد.

روسها به‌بهانهٔ حفظ اتباعشان در تبریز، آن شهررا متصرف شده آزادی‌خواهان رادرفشارگذاشته بودند. تاجایی که‌ستارخان مجبورشددرشهبندری‌عثمانی تبریزمتحصن شود. درعین‌حال یك رژیمان قزاق سوار، همراه یك باطالیان پیاده وتوپخانه وتجهیزات، درانزلی پیاده شدند. این عده روز۱۹ جمادی‌الثانی ۲۷ ازانزلی به‌عزم تهران به‌حرکت درآمد وچنانچه به‌موقع رسیده بودند احدی‌از مجاهدین‌را باقی نمی‌گذاشتند.

انگلیسیها مادام‌که قرارداد۱۹۰۷ تنظیم نیافته بودباسیاست روس درایران جداً مبارزه‌کردند وباپیش‌آمدن جنبش مشروطه‌وتبسم ملیح به‌روی آزادیخواهان دیپلوماسی خودرا به‌روسها نشان دادند، ولی به‌مجرد رسیدن به‌مقصود،درجنایات همسایهٔ شمالی شریك شدند.

یك نمونهٔ این هماهنگی از سؤالی برمی‌آید که از سرادواردگری، وزیر خارجهٔ انگلستان، درمجلس اعیان به‌عمل آمد. یکی از لردها پرسید: آیا دولت روس که قشون به‌ایران فرستاده، باحکومت هند دراین خصوص مشورت کرده است؟ (آن وقت هند مستعمرهٔ انگلستان بود) وزیرخارجه جواب داد پیاده شدن قشون روس به‌خاك ایران به‌منظور حفظ جان ومال اروپائیان است.

درمجلس عوام درهمین باب گفتگو به‌عمل آمد ووزیرخارجه جواب داد: چون براثر انقلاب، بخشی ازشهرهای ایران ناامن شده واین شهرهای ناامن نزدیك مرزهای روسیه است، واگراین ناامنیها درسرحدات هند واقع می‌شد ما نیز اختیارداشتیم همین کاری‌را که روسیه کرده است بکنیم، مضافاً آنکه‌دولت‌روس اقداماتش را درایران ازما مخفی نداشته است، ازاین جهات درپیاده کردن قوا محق تشخیص می‌شود.

همین وزیرخارجه بود که هنگام تعارض سیاستشان باروسها درمجلس انگلستان گفته بود: من‌بعد هرحادثهٔ وخیمی درایران روی دهد مسئولیتش با شاه است.

لازم به‌یادآوری است که از دیرباز بین دوهمسایهٔ شمال وجنوب ایران کشمکشهای سخت درگیر بود. روسها که برای نیل به‌نظارت بر بغازهای بسفر و داردانل توفیقی نیافته بودند، تمایل شدیدی داشتند که به‌دریای جنوب وآبهای گرم دسترسی پیداکنند. ولی سیاست انگلستان همه‌جا درمقابلشان قدعلم کرده امیدشان‌را به‌یأس‌مبدل ساخته بود. انگلیسیها به‌سال ۱۸۱۵م جزیرهٔ مالت و به‌سال ۱۸۳۴م عدن و به‌سال ۱۸۷۸ م قبرس و به‌سال ۱۸۸۲ م مصر و ترعهٔ سوئزرا متصرف شده راه ورود روسها‌را به‌دریاهای آزاد بسته بودند و بامنع ورود کشتیهای‌جنگی به‌بغازها، برطبق عهدنامهٔ ۱۸۴۰ م و ۱۸۴۱ م که بعداً درپاریس ولندن وبرلن تأییدگردید و به‌اصل حقوق بین‌المللی تبدیل شد، از نزدیك شدن روسها به‌دریاهای آزاد جلوگیری کرده بودند. تنها به‌سال ۱۹۰۷ م، یعنی بلافاصله بعدازاستقرارمشروطیت درایران، بود که رقابت دولتین پایان یافت و کشور پهناورایران‌را برادرانه بین خود تقسیم کردند، که عهدنامهٔ مزبور درنتیجهٔ انقلاب

اکتبر روسیه (۱۹۱۷م) و واژگون شدن بساط سلطهٔ رومانف‌ها، طبق اعلامیهٔ پیشوای انقلاب، لنین، درهم نوردیده شد.

گذشته ازمعاهدهٔ مزبور، معاهدهٔ دیگری نیز به‌سال ۱۹۱۵ م بین دودولت مزبور منعقد شدکه به‌موجب آن، بغازها درسهم روس ومنطقهٔ بیطرف ایران در سهم انگلیس قرارگرفت. گفته می‌شدکه معاهدهٔ اخیر به‌منظورجلوگیری ازبسط نفوذ دولت آلمان است؛ ولی درحقیقت بارفع خطر از هند، ازیك سو، وتأمین مطامع دولت مزبورددرایران، ازسوی دیگر، ارتباط می‌یافت. تأیید مقال آنکه پس از لغو معاهدهٔ سری مزبور، انگلیسها اقدام به‌عقد معاهدهٔ دیگری بادولت ایران کردندکه به‌معاهدهٔ ۱۹۱۹ معروف گشت. به‌موجب این معاهده، انگلستان کشورایران‌را دربست‌دراختیارگرفته باآن همان معامله‌را می‌کردکه معمولا بادول مستعمره می‌کردند.

سخنرانی رادیو لندن‌در۱۴ آبان ۱۳۲۰ ه ش بخشی‌ازاقدامات‌انگلستان‌را درتضعیف ایران برملا ساخت. درسخنرانی مزبورذکرشده‌بودکه «قراردادی‌که ما درسال۱۹۰۷م بادولت تزاری منعقد ساختیم وایران را به‌مناطق نفوذ تقسیم‌کردیم، ازآن جهت بودکه درآن زمان، پس ازچند سال مجاهده، مأیوس شده بودیم از اینکه دولت ایران بتواند استقلال خودرا حفظ‌کند. (یعنی چون اورا مشرف به‌مرگ دیدیم، به‌سرش‌ریخته پاره‌پاره‌اش‌کردیم) و وقتی ملاحظه‌کردیم به‌سرعت زیردست‌دولت تزاری روس می‌رود، باعقد آن قرارداد خواستیم یك اندازه ازتجاوزات روسیه جلوگیری‌کنیم (مصداق دریدن‌گوسفند بعد ازرهانیدن ازچنگال گرگ). همچنین درزمان جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۴–۱۹۱۸م) ما درکارهای ایران مداخله‌کردیم، چون به‌سبب شیطنتهای‌آلمان وعثمانی منافع ما درخطرافتاده بود. ونیزدرسال ۱۹۱۹م،که قرارداد باایران بستیم، به‌سبب‌آن بودکه ازمشاهدهٔ وقایع چندین ساله مأیوس شده بودیم‌که ایرانیها بتوانندامور خودرا اداره‌کنند. پس ازآنکه دیدیم ملت ایران به‌آن قرارداد بدبین است‌وآن را مبتنی براغراض فاسده می‌داند، قرارداد را ملغی ساختیم و درعوض از دولت ایران تقویت ومساعدت نمودیم‌که نظم و امنیت واقتدار را درکشور برقرار

نماید[1].» باری، قرارداد را نارضایی مردم ایران ملغی‌ساخت نه‌دولت انگلستان. ادعای مزبور ازطرف نویسندهٔ کتاب پنجاه سال نفت ایران مستدلاً ردشده است. آقای مصطفی فاتح، که عمری را درخدمت شرکت نفت انگلیس و ایران گذرانیده‌ودر رأس مقامات عالیهٔ شرکت اشتغال داشته، درکتاب سودمندش جزئیات نقشه‌های سیاسی واقتصادی انگلستان‌را به‌وضوح تمام نمایانده است.

آقای فاتح، که‌حقاً بایدگفت بانشر کتاب مزبور کفارهٔ گناهانش‌رادرخدمت به‌منافع انگلیس اداکرده وعاقبت به‌خیرشده است، ضمن رد سخنرانی لندن، که جداگانه وسیلهٔ سفارت انگلیس درتهران انتشار یافت، می‌نویسد: «بیانیهٔ فوق، که بیشك دروزارت خارجهٔ انگلیس تنظیم‌گردیده، یکی ازبهترین وواضحترین اعترافاتی است که دربارهٔ سیاست انگلیس درایران منتشرشده است. این بیانیه با بیپروایی تمام می‌گوید هرگاه اقتضا نمود ومنافع انگلستان ایجاب‌کرد بادول دیگر قرارداد بسته وایران‌را به‌مناطق‌نفوذ تقسیم کرده‌اند، وهرزمان منافع‌حیاتیشان را درخطردیده درامورداخلی ایران مداخله نموده‌اند، وهنگامی‌که صلاح دانسته ارتش خود را به‌ایران فرستاده باتجاوز به‌حقوق ایران مقاصدش را انجام داده‌است.

این بیانیه سندی است که ثابت می‌کند انگلستان درروابط خود باایران پابند قوانین وسنن بین‌المللی نبوده و تشخیص خودرا صرفاً ملاك عمل قرار می‌داده است. هیچ لازم نیست به‌تفصیل ازاین بیانیه انتقاد شود. فقط می‌گویم اگرایران بجای انگلستان‌وانگلستان بجای ایران بود وما چنین سیاستی‌راتعقیب می‌کردیم، آیا ملت انگلیس آن‌را مقبول و پسندیده می‌دانست؟

آیا مندرجات منشورآتلانتیك، که ۱۳ روزپیش ازحمله به‌ایران‌درجنگ جهانی دوم به‌امضای رئیس جمهوری امریکا و نخست‌وزیر انگلستان رسید، منافی باسیاستی نبودکه دربیانیه ذکر شده است؟ و آیا اظهارات مکرردولت انگلیس درباب‌احترام استقلال وتمامیت ایران متناقض باآنچه دربیانیه‌گفته‌شده،

۱) پنجاه سال‌نفت ایران، ص۴۶۸.

است نبود؟»

تصرف پایتخت ـ روز۲۴ جمادی‌الثانی۱۳۲۷ ه ق دستجات‌مجاهدین، درمعیت فرماندهانشان، ازسه نقطهٔ شهر، وارد پایتخت شدند وبلافاصله متوجه مجلس ومسجد سپهسالارشده موانع‌را یکایك ازسرراهشان‌برداشتند. لیاخف‌هنوز درقزاقخانه ومیدان مشق وتوپخانه و ارك مقاومت می‌کرد.

مجاهدین تقسیم شده هریك به اشغال ناحیه‌ای مأموریت یافتند. یپرم مأمورقزاقخانه، وبختیاریها مأمورتوپخانه شدند، ابوالفتح‌زاده مأمورمیدان‌مشق، وسران دیگرمجاهدین مأمور مراکز دیگرمقاومت. چند باطری توپ، که‌درقصر قاجار ودوشان‌تپه آتش‌فشانی می‌کرد، به‌همراه نیروی متمرکز در سلطنت‌آباد نایرهٔ جنگ راگرم نگاه می‌داشت.

مشیرالسلطنه وقوام‌الدوله وچند تن دیگر ازاطرافیان شاه پرچم عثمانی و روس‌را درسردر عمـاراتشان برافراشتند. میدان توپخانه و قزاقخانه وقسمتی از نقاط اطراف سفارت انگلیس، پس ازسه روزپیکار، تسلیم شد. نمایندهٔ سفارت روس درمحل باسپهدار وسرداراسعد ملاقـات وشرایط تسلیم لیاخف‌را استعلام کرد وآنها درجواب‌گفتند درصورت تسلیم بلاشرط متعرض شخص وی‌نخواهند بود. شاه وقتی فهمید مقاومت بـی‌نتیجه است و لیاخف تسلیم‌شده وقوای سه هزارنفری روس، که ازقزوین بیرون آمده، هنوز به مرکزنرسیده‌اند وکار ازکار گذشته وتهدیداتش مبنی براینکه تهران‌را برسرمجاهدین خراب خواهد کرد هیچ‌گونه تأثیری نبخشیده، صبح ۲۷ ج ۲- ۱۳۲۷ ه ق مطابق با۲۵ تیرمـاه ۱۲۸۸ه ش باملکه ودوفرزندش، همراه امیربهادر و عده‌ای سرباز، درزرگنده، به‌سفارت روس رفته متحصن شد وخواب امیربهادرجنگ، که وعده داده بودسر بریدهٔ سپهداررا درتهران به‌ساکنین نشان خواهد داد، تعبیرنگردید.

در۲۷ ج ۲، که تصرف پایتخت تکمیل شد، سفـارت روس اعلامیه‌ای بیرون داد مبنی براینکه درامور راجع به‌ایران مداخله‌ای ندارد و به‌کلی بیطرف است. بااینکه شاه به‌سفارت پناهنده شده، معهذا درمسلك دولت متبوع وی‌نسبت

به‌ایران تغییری راه نیافته است. حـال آنکه درهمین ایـام درتبریز وچند نقطهٔ دیگر کشور به‌تجاوزاتشان ادامه می‌داده‌اند.

پس ازاستقرارمشروطیت‌نیز، باآنکه‌مخبرالسلطنه به‌فرمانروایی آذربایجان وسهام‌الدوله به‌والیگری فارس ومجدالملك به‌حکومت مازندران وافرادسرشناس دیگری به‌سرپرستی ایالات وولایات انتخاب واعزام شدند وآنها تاحدی‌موفق به‌ایجاد امنیت‌ونظم امور منطقهٔ حکمرانیشان شده بودند وکارهـا به‌طور عادی می‌گذشت، معهذا قشونشان‌را عقب‌نمی‌کشیدندوبازگشتشان را موکول به‌حصول اطمینان کامل از امنیت‌کشورکـرده باعث اغتشاش و هرج و مرج می‌شده‌اند. مردم ایران به‌مراجع تقلیدشان مراجعه‌کردند وآنها درنظرداشتند باتحریم امتعهٔ روسی موجبات قطع روابط دوکشوررا فراهم‌کنند لیکن دولت تزاری باوقوف به‌اهمیت این مسئله به‌دولت عثمانی متوسل شد واعلیحضرت محمدرشاد،پادشاه عثمانی، به‌حجج اسلام نجف اطمینان دادکه دولت روس متقبل شده است به مجرد استقرار امنیت درایران، قشون خودرا فرا خواند، وبااین وصف بهتراست که ازتحریم امتعهٔ روسی،که قطعاً به‌مصلحت ایران‌نخواهدبود، خودداری‌گردد. حجج اسلام نجف بادریافت این پیام واطمینانی‌که ازسطورآن خوانده می‌شد، مسلمانان ایران‌را به‌بردباری دعوت‌و به‌انتظاراجرای مواعید اولیای دولت‌روسیه، ساکت می‌کنند.

عاقبت بدسگالیـ دهقان سالخورده چه‌خوش‌گفت‌باپسر کای‌نورچشم من بجزازکشته ندروی. چنانکه دیدیم محمدعلی‌شاه ازلحاظ سیاست خارجی به‌حمایت دولت‌روس‌متکی بود، وسیاست داخلیش برمبنای مخالفت‌بامشروطیت قرارداشت، وازهردوسیاست اشتباه‌آمیزش طرفی نبست. چه، درمقابل ملت‌منفور شد وتکیه‌گاهش اورا ازسقوط نجات نداد.

پیش ازتحصن درسفارت روس اصلابه‌خاطرش نمی‌رسیدکه ممکن است با چنین واقعه‌ای روبروشود وبساط قلدریش به‌دست مشتی رعیت ـ که آنها را بی‌سروپا می‌نامید ـ درهم بپیچد. آری قدرتمندان وآنهایی‌که اراده وتمایلات

مردم را به‌هیچ می‌انگارند واجتماع را به‌صورت وسیله و عامل ارضای غرور و تعیش‌وکامرانیشان می‌پندارند، ازمواجهه با یك چنین‌سرانجامی‌مصونیت‌نخواهند داشت.

شاه درآخرین دیدارش به‌سفرای روس وانگلیس‌گفته بود: «چون اقدام ملیون به‌شئون سلطنت‌موروثیم برخورده‌است، لذا به‌قوت شمشیر پایداری‌می‌کنم.» اما نمی‌دانست مقاومت دربرابرخواسته‌های ملت، ولو آنکه چندصباحی‌موفقیت‌آمیز باشد، عواقب شوم درکمین خواهد داشت.

علما واعیان وتجارواهل نظام وشاهزادگان قاجاردرهمان روز۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ه ق تشکیل جلسه داده احمد میرزا، فرزند بزرگ محمدعلی‌شاه، را به‌سلطنت برداشتند، وعضدالملك، بزرگ خاندان قاجار، را به‌نیابت سلطنت برگزیدند، وهیئت مدیره‌ای با عضویت سپهداروسرداراسعد وچندتن از زعمای ملت برای‌گردش‌کارهای عادی مملکت انتخاب‌کردند. به‌سفرای روس وانگلیس اعلام شدکه مطابق تصمیم قانونی هیئت مدیره مقرراست نمایندگانی نزد شاه رفته خلع اورا ازسلطنت ایران‌گوشزد سازند. محمدعلی‌شاه بعدازاستحضار از تصمیم هیئت مدیره پاسخ‌دادکه تحصن درسفارت روس، خود نوعی ترك‌سلطنت است وضرورتی برای حضورنمایندگان هیئت نیست.

معروف است‌که روز تاجگذاری شاه، هنگامی که تاج نادری را به‌سر می‌گذاشت، به‌سبب سنگینی تاج،آن را با دودست نگاه داشته بود وهمین عمل را جمعی ازنزدیکانش تفأل به‌بدعاقبتی زدند وعلامت ناپایداری سلطنت‌دانستند.

شهرت دیگراین بودکه وقتی میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله تاج را به‌سر شاه می‌گذاشت، شاه‌گفته بود چرا این‌قدرسنگین است ومشیرالدوله جواب داده بود: «قربان، برای سرشما سنگین است.» گویا این حرف شاه را خوش نیامدو طولی‌نکشیدکه مشیرالدوله مرحوم شد. به‌طوری‌که ازمذاکرات دورهٔاول‌مجلس استنباط می‌شود بین وکلا دربارهٔ مشیرالدوله زمزمه‌هایی برخاست وبعضی می‌گفتند به‌وسیلهٔ ایادی شاه مسموم شده است.

شاعری دروصف تاجگذاری شاه به‌یاد شعری از خواجه حافظ شیرازی

افتاد، که گفته بود:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان دراو درج است
کلاهی دلکش است اما به‌ترك سر نمی‌ارزد

و بازشهرت داشت که در آخرین روزهای سلطنت شاه، که ستارهٔ اقبالش رو به‌افول می‌نهاد، هنگام غروب آفتاب، کلاغهای زیادی با قارقارهای دسته جمعیشان به‌شمس‌العماره، که بلندترین بناهای سلطنتی آن عهد بود، هجوم برده پرچمهای بالای عمارت‌را بامنقارهایشان تکه‌تکه کردند، و با آنکه قزاقان‌مستحفظ ساختمان مرتباً به‌سو یشان تیراندازی می کردند،معهذا مادام که کلاغها ازپاره‌کردن همهٔ پرچمها فراغت نیافتند منصرف نشدند.

حادثهٔ مزبوردرروحیهٔ شاه تأثیرعمیق بخشید واحساس کرد که این واقعه با سرنوشت شومی که در انتظار اوست نباید بی‌ارتباط باشد. بعدازتعیین شدن احمدمیرزا به‌سلطنت، ازسفرای روس وانگلیس خواسته شدکه او را از پدرجدا کرده به‌ملت تحویل دهند. محمدعلی‌شاه جواب داد من حرفی ندارم، امارضایت مادرشرط است. سفیرروس همراه محمدعلی‌شاه نزد مادر، که دخترکامران میرزا بود، می‌روند و با اظهار مطلب جواب رد می‌شنوند، ووقتی به‌وی تفهیم می‌شود که اوشاه مملکت است و به‌ملت تعلق دارد، خواه ناخواه می‌پذیرد، به‌شرطی که هروقت اراده‌کرد مجازباشد فرزندش را ببیند. بدین‌قراراحمدمیرزا ازوالدینش جدا و به‌رؤسای ملیون تحویل می‌شود.

هیئتی مأمورمی‌شود برای تحقیق ازجواهرات سلطنتی، که نادرشاه از هند به‌ایران‌آورده بود، پرسشهایی ازمحمدعلی‌شاه بکند، زیرا شایع بودکه شاه‌برای تأمین مصارف جنگی، قسمتی ازآنها را دربانکهاگذاشته و پول‌گرفته است. از بین تمام جوابهایی که شاه به‌پرسش‌کنندگان می‌داد این جمله به‌تکرار شنیده می‌شدکه «شاه بودم، بخشیدم.» وعلاوه می کردکه بعد از فوت شاه بابا، هشت کرورپول نقد خزانه راپدرم خرج کرد ومن هم که پسرش هستم‌وشاه بودم‌خرج کردم.

مقررشد املاك شخصی محمدعلی‌شاه درآذربایجان به‌دولت واگذار شود،

سالی صدهزار تومان برای تأمین مخارجش پرداخت گردد، و از ایران بیرون برود. چنانچه بخواهد باردیگر به‌ایران بیاید، یا اقدامی به‌ضد آزادیخواهان ایران بکند دولت ایران حق قطع مقرری را داشته باشد؛ و توافق شد به‌اینکه اطرافیان شاه‌در خروج از کشور یا باقی ماندن در آن مخیر باشند. و با این مقدمات، شاه در یکی ازروزهای رمضان ۱۳۲۷ه ق به‌عزم اودسا (ساحل دریای سیاه) ازتهران خارج وروز ۱۱ رمضان، در حالی که قزاقان مسلح روسی اسکورتش مـی کردند، وارد رشت شد ودرقونسولگری روس منزل کرد، وسپس به‌انزلی رفت و ۲۱ تیر توپ به‌افتخارش ازطرف کشتی جنگی روسها شلیك شد، وزمانی که خواست به کشتی بنشیند نظری مأیوسانه به‌سواحل افکند وضمن کشیدن آهی ممتد گفت: «ای‌ایران، ای ایران مقدس، خداحافظ!» وخم شد یک‌مشت خاك اززمین برداشت ودرمیان دستمالش ریخته درجیب نهاد.

قزاقانی که باوی به‌کشتی نشستند، همینکه کشتی لنگر کشیده به‌راه افتاد، به‌آوازه خوانی پرداختند. سیورسات آنان ازحیث ودکا و خـاویار فراهم شده‌بود. باپاپاخهای سنگین‌ترکمنی ولباسهای بلند چرکسی، که قداره‌ای به‌آن بسته‌شده بود، وچکمه‌های پوست بخارا و پاپونچیهای کار تاجیکستان، می‌خوردند ومی‌رقصیدند و پایکوبی می کردند واصوات زمخت ازگلویشان بیرون می‌دادند وباچنین ارکسترزننده ونامطبوع بودکه اعلیحضرت مخلوع وارد بادکوبه شد، وازآنجا باقطارسلطنتی به‌ساحل دریای سیاه رفت، ودربیستم رمضان وارد اودسا گردید. مجلل وامیربهادرجنگ وسایرهمراهانش نیزجداگانه باکشتی مرکوری عازم بادکوبه شدند.

بیانات سپهسالار تبعیدی ــ درملاقاتی که اهالی انزلی پیش ازحرکت امیربهادر، با وی کردند، نامبرده ضمن بیان مقدمه‌ای، ازسردارمعتمد رشتی گله کرد وگفت فرضاً که سردارمجبوربود احترامات لازمهٔ یك شاه‌را، که یك وقتی مالك‌الرقاب بود، رعایت نکند، ولی این‌را اقلا می‌توانست که یك‌کالسکه بفرستد و ملکه‌را ازقونسولگری روس به‌اندرون خود ببرد وپذیرایی کند.

وازگفته‌های اوست: من وقتی شاه سواراسب شدکه به‌سفارت‌برود، نمی‌دانی چه شدم؟ جلواسبش‌راگرفته‌گفتم: «قربان این‌کمال بیغیرتی است‌که شما پیش‌گرفته‌اید. نه، نه، نه، من تاکشته نشوم، شما حق فرارندارید.» واقعاً ازشما می‌پرسم، شاه باداشتن مثل من فدایی آیا فرارش صحیح بود؟ ــ شاه گفت: مردکهٔاحمق، جلواسب را ول‌کن.ــ گفتم: قربان، ول‌نمی‌کنم.ــ دوباره‌گفت: ول کن. ــ گفتم: ول نمی‌کنم. شاه عصا را بلندکردکه به‌کله‌ام بزند، فوراً ملتفت شدکه بعداً مردم خواهندگفت شاه سپهسالارش را چوبکاری کرده است،پشیمان شد، عصارا انداخت، وششلول‌کشیدگفت: «ول‌کن و الاسرت را داغان می‌کنم.» من آن وقت جلو اسب را ول‌کردم.»

و ازگفته‌های اوست: شاه بعضی چیزهارا نمی‌داند. مثل اینکه یك روز دیدم شاه خیلی مکدراست. گفتم: قربان شما پسرشاهید، شما پدرشاهید، شما الان شاهنشاهید. مردم هرچه می‌گویند بگویند. اما این محقق است‌که توشاهی ومن سپهسالار. اما من یك‌اخلاص غریبی به‌حسینیه دارم ومی‌دانم‌که حسینیه ازمن حمایت‌خواهدکرد. وقتی به‌سفارت روس‌رفتیم رفقاتصمیم‌گرفتندبالای‌بامشان‌بیرق روس وعثمانی بلندکنند، اما من موافقت نکردم وگفتم خانهٔ من حسینیه است وتحت حمایت امام حسین‌است. ملاحظه کنید وقتی مجاهدین به‌طرف بام‌خانه‌ام هجوم‌کردند تاآن‌را خراب نمایند،فوراً دو سوارنقابدارپیدا شدند وازمجاهدین ممانعت به‌عمل‌آوردند. آی من‌سنه‌گوربان اولوم، یاامام‌حوسین.

و ازبیانات دیگری به‌اهالی انزلی یکی هم این است‌که‌گفت: این بابیها (مقصود مشروطه خواهان‌است) دنیارابه‌هم زدند. من معتقدبودم‌که شاه‌به‌سفارت نرود، بلکه به‌خانهٔ یکی ازعلما برود. اما شاه ششلول‌کشید وبه‌من فحش داد، ناچار شدم با اوهمراهی‌کنم.

وباز: من وقتی‌قلیان‌کشیده‌باشم یك‌قوت و دلاوری درمن پیدا می‌شودکه به‌وصف درنمی‌آید.

مردمی‌که این مطالب را می‌شنیدندبه‌هم‌چشمك‌زده‌وپیش‌خودمی‌اندیشیدند که این بود وزیر جنگ و سپهسالار رستم صولت محمدعلی شاه؟!

نسیم شمال زبان حال امیر بهادر را به‌هنگام قدرت چنین وصف کرد:

من سپهسالار جنگم تللی　　فارغ از ناموس و ننگم تللی
روز دعوا چون پلنگم تللی　　کرده قلیان سینه تنگم تللی
ای مامد جعفر، تزول، قلیان گتور

بهرمن قلیان که غلغل می‌کند　　گوئیا چه‌چه چو بلبل می‌کند
اسب من تقلید دُلدُل می‌کند　　نشئهٔ قلیان عجب گل می‌کند
ای مامد جعفر، تزول، قلیان گتور

پادشاها من سنه قربان اولوم　　من‌نه‌چون‌تهرانده‌سرگردان‌اولوم
اذن ِور تاعازم میدان اولوم　　قویما من دعوادا بی‌قلیان اولوم
ای مامد جعفر، تزول، قلیان گتور

می‌کنم من کلهٔ صمصام را　　می‌نمایم صید خود ضرغام را
می ُکشم ستار نیکـونام را　　ای پسر از دوغ پرکن جام را
ای‌مامد جعفر، تزول، قلیان گتور

تامنم، مجلس نگردد منعقد　　تامنم، سلطان نگردد متحد
می‌کنم در قتل ملت جهدو جد　　مستبـدم مستبـدم مستبد
ای مامد جعفر، تزول، قلیان گتور

فصل سیزدهم

ازسقوط مرکز تا انفصال مجلس دوم

به‌طوری که می‌دانیم، برای گردش امورمملکت پس از تصرف پایتخت، هیئت مدیره‌ای، که بعداً شورای‌عالی نامیده شد، زمام اموررا به‌دست‌گرفت و کابینه‌ای که سپهداروسردار اسعد در آن‌شرکت‌داشتند، به‌نخست‌وزیری‌ناصرالملك تشکیل‌یافت. ناصرالملك در اروپا اقامت داشت و بعداز آنکه محقق شد مصمم به‌بازگشت نیست و از قبول نخست‌وزیری معذرت خواسته، سپهدار به‌جایش انتخاب گردید. سپهدار در دوره‌ای که هنوز وزیرجنگ کابینهٔ ناصرالملك بود، لیاخف‌را، که آن همه به‌آزادی ایران لطمه زده بود، به‌ریاست قشون برگزید، نهایت به‌این شرط که مطلق‌العنان نبوده زیرنظر وزیر جنگ انجام وظیفه‌کند. گویا چنین می‌اندیشید که باانتخاب او بدین سمت، رضایت روسها را جلب‌کرده مانع کارشکنیشان خواهد شد وازسپردد شدن انتظامات شهر به‌او، اجامرواوباشی را که پیرامون محمدعلی‌شاه پرسه می‌زدند واوآنهارا درموارد لزوم به‌تاراج وآدمکشی وامی داشت سرکوب خواهدکرد. ولی انتخاب نامبرده ازانتقاد ونارضایی آزادیخواهان‌مصون نماند وآن را عملی ناشیانه و دورازاحتیاط تلقی کردند.

استدلال سپهدار وموافقین سیاستش این بودکه باعدم امکان اخذ انتقام از لیاخف به‌ملاحظهٔ حمایتی که سفارت روس ازاومی‌نماید، مصلحت کشورجزاین نیست که عجالتاً از وجودش به‌نحو شایسته‌ای استفاده شود. لیکن برای تنبیه مفسدین داخلی وآنهایی که درعداد اخلالگران ومعاندین به‌حساب می‌آیند،

مقتضی موجود ومانع مفقود است؛ ولذا دادگاهی به‌نام «محکمهٔ قضاوت‌عالی» تشکیل یافت مرکب از شیخ ابراهیم زنجانی؛ میرزا محمدخان، مدیر روزنامهٔ نجات؛ اعتلاءالملك؛ جعفرقلی بختیاری؛ معین‌نظام؛ علی‌محمد خان تربیت‌وچندتن دیگر، که صنیع حضرت، رئیس‌قورخانه، و مفاخرالملك، حاکم تهران، و شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد معروف، وآجودان باشی و میرهاشم تبریزی را محاکمه و به‌اعدام محکوم کردند. دو نفر اول در باغ شاه تیرباران شدند، نفرسوم به‌دار آویخته شد ونفرات بعدی نیز به‌همین کیفیت معدوم شدند.

اقدام دیگرکابینه تبعید چند تن‌ازسران شناختهٔ مستبدین، امثال مشیرالسلطنه، کامران میرزا، موقرالسلطنه، سعدالدوله، مخبرالدوله، مجلل‌السلطان‌بود.

سعدالدوله ومخبرالدوله، پس ازسقوط تهران، درسفارت انگلیس‌تحصن اختیارکرده پس ازاخذ تأمین‌خارج شدند. سعدالدوله دردورهٔ اول مجلس‌منتخب اعیان بود وازقدرت‌کلام بهرهٔ وافی‌داشت ویکی ازدوستان نزدیك‌صنیع‌الدوله، رئیس مجلس، به‌شمار می‌آمد؛ اما این دوستی زیاد به‌طول‌نینجامید وازرفیقش برید و به‌محمدعلی‌شاه پیوست. نامبرده پس‌ازخروج ازتحصن، همراه امام جمعهٔ تهران، در رمضان ۱۳۲۷ ه‍ ق، ازراه انزلی، عازم اروپا شد.

سردار اسعد، وزیرداخله، انتصاب سردارمعتمدرا به‌حکومت‌گیلان، که از طرف ملیون به‌اوتفویض شده بود، تأییدکرد وگذشته از تأیید، به‌اواختیارات تام داد. عضدالملك (نایب‌السلطنه) نیز ضمن صدورابلاغ جداگانه مراتب کفایت ودولتخواهیش‌را ستود.

تقی‌زاده، که بعد ازبمباران مجلس وتحصن درسفارت انگلیس عازم‌اروپا شده‌بود، این زمان همراه سید محمدرضا مساوات وشیخ‌جلال وسیدیحیی‌ندامانی به‌رشت وارد وپس از دیدار اعضای انجمن ایالتی عازم مرکزشد، و درتعاقب آنها ناصرالملك به‌ساحل پیاده شد و به‌تهران عزیمت‌کرد.

ظهیرالدوله، حاکم کرمانشاه، وسیلهٔ ظهیرالاعیان رشتی به‌اخوان صفااطلاع‌داد که سالارالسلطنه درمحل مخروبهٔ انجمن «اخوت» به‌منظورمعالجهٔ زخمیان و کمك به‌ورثهٔ شهدای مشروطیت، آمادهٔ جمع‌آوری اعانه است، چنانچه برادران

مشروطه‌خواه گیلانی دراین خدمت مقدس شرکت کنند به‌طور حتم اجرشان‌را از مولا خواهند گرفت.

«انجمن ایالتی» اعلانی به‌امضای سردار معتمد، علی‌محمدخان کارگزار، حاجی معین‌السلطنه وچندنفردیگر، به‌عنوان هیئت نظار، انتشارداد ومردم گیلان‌را برای انتخاب نمایندگان‌دورهٔ دوم‌تقنینیه‌دعوت کرد ودرنتیجه آقایان‌ناصرالاسلام، معاضدالسلطنه (ابوالحسن پیرنیا)، آقامحمد یزدی وکیل‌التجار، دکتر اسماعیل خان مرزبان (امین‌الملك)، میرزا محمدعلی‌خان وزیرزاده درمحیطی ساکت و آرام‌انتخاب‌وبه‌مرکز روانه شدند.وکیل‌التجار پیش‌ازعزیمت به‌تهران‌ازموکلینش تشکر کرد ونوشت که ازمحرم ۱۳۲۷ه ق تارجب همین سال، که درسمت‌نیابت ریاست انجمن‌مشغول ادای وظیفه بوده، چنانچه سهووخطایی ازاوسرزده باشد، تمنای عفودارد.

درشوال ۱۳۲۷ ه ق روزنامهٔ شرق، به‌مدیریت سیدضیاءالدین طباطبائی مقاله‌ای‌منتشرساخت مشعر براینکه‌اوضاع گیلان قرین اغتشاش است وعلت‌اغتشاش وجود میرزاکریم‌خان رشتی وبرادران اوست واضافه‌کردکه نامبردگان باحاکم بومی‌دولت همدست شده مانع آزادی‌مردم وپیشرفت امورعادی گیلانند؛«انجمن ایالتی» ورؤسای ادارات دست‌نشاندهٔ آنها هستند؛ حتی فراش‌وپلیس وکدخدای محلات ازمیان بستگانشان انتخاب شده‌اند؛ ونتیجه‌گرفته بودکه بایستی ریشهٔ فساد راکند وحکومت راتغییرداد. روزنامهٔ تایمز لندن مندرجات روزنامهٔ شرق‌را تأییدکرده بود. «انجمن ایالتی» درمقام نصیحت برآمد وبا ذکرآیه‌ای ازآیات قرآن مجید: ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا لئلا تصبحوا علی ما فعلتم نادمین نویسندهٔ مقاله‌را ازدرج اخبارکذب وافتراآمیز برحذرداشت.

روزنامه‌های رشت، ضمن تکذیب نوشته‌های‌شرق ورود روزنامهٔ مزبوررا به‌گیلان تحریم کردند. خودمیرزاکریم‌خان رشتی درپاسخ‌روزنامهٔ مزبورنوشت: «شکر خدا راکه نخستین ثمرهٔ فداکاریهایم را، که آزادی قلم است، به‌چشم می‌بینم.»

نامبرده ازدلتنگیهایی که براوچیره شده بود، مهیای عزیمت به‌اروپا شد و

با آنکه نخست‌وزیر وقت (سپهدار) و وزیر پست (سردارمنصور) عزیمت وی‌را بیموقع ووجودش‌را درگیلان برای تمشیت اوضاع لازم می‌دیدند، معهذا او بااعتذار مؤدبانه، به عنوان اینکه مریض است و به‌مداوا احتیاج دارد، راه سفراروپارا در پیش گرفت. ظاهراً شبنامه‌های منتشره درروشت به‌ضد وی دراتخاذ این تصمیم بی‌دخالت نبود.

گشایش مجلس دوم ــ دورهٔ‌دوم‌پارلمان ایران دراول‌ذیقعدهٔ ۱۳۲۷ه‍ ق گشایش یافت. اندکی پیش از افتتاح مجلس دوم، انجمن ایالتی‌گیلان به هیئت مدیره اعلام کردکه به‌موجب نظامنامهٔ سابق بایستی انتخابات انجمنها تجدید شود، وچون انجمن رشت‌به‌نام ولایتی شناخته شده و به‌طوری که‌می‌دانید انجمن مزبورنسبت به‌انجمنهای حوزهٔ‌گیلان سمت ارشاد ونظارت داشته است، موافقت شودکه انتخاب جدید به‌عنوان «ایالتی» به‌عمل آید. انجمن مزبور همچنین افتتاح دورهٔ دوم تقنینیه را به‌مجلس شورا تبریك گفت و ازاینکه مردم ایران توفیق‌یافتند آزادی ازدست‌رفته‌شان‌را براثر تلاش و تحمل فداکاری‌بازیابند اظهارمسرت نمود وآرزوکردکه‌کشورایران درنتیجهٔ تعاضدوهمکاری قوای مقننه ومجریه به‌ترقیات مطلوب نایل آید.

نمایندگان این دوره را افرادی تشکیل می‌دادندکه اغلبشان به جریانات کشورآگاه و به‌ضروریات زمان واقف بودند وازفحوای بیاناتشان چنین فهمیده‌می‌شدکه از غروروواحساسات ملی ومیهنی نیز بهرهٔ‌کافی دارند. دلتنگیهای ناشیه ازتوقف سربازان روس‌باعث شدکه به‌موضوع‌مزبور بیش ازهرامردیگری‌اهمیت‌بدهند وخروج فوری این میهمانان ناخوانده‌را طلب‌کنند. درحقیقت نیز اقدام مزبور ضرورت فوری وفوتی داشت. زیرا اذیت وآزاراین میهمانان متعدی و متجاوز درولایات به‌اوج حدت وشدت رسیده بود.ازوکلای‌گیلان معاضدالسلطنه پیرنیا دراین باره نطق بلیغی درمجلس ایراد واعلام خطرکرد. ولی این اعلام خطراثرآنی وزودگذر داشت. چه، مجلس قادرنبود برای هرگفتارصریح‌وجدی ومنطقی تصمیم سریع وقاطع بگیرد وچنان می‌نمودکه باوجود تصدیق وتأیید

بیانات ناطقین ومهم بودن گفتارها علاج بُرءُ الساعه ومقدورات کافی دراختیار ندارد.

طغیان شاهسونها ــ در بحبوحهٔ این جریانات، رحیم‌خان چلپیانلو، رهبر یکی ازعشایر شمال، به‌تحریك روسها سر به طغیان برداشت وهمراه عده‌ای از شاهسونهای اردبیل ومشکین شهر (خیاو سابق) وقراجه‌داغ به‌اردبیل هجوم برده آن شهررا تصرف‌وغارت کرد، ودرواقع سفارش ارباب سابقش محمدعلی‌شاه‌را به‌کاربست که به‌او تلگراف کرده بود: کاری که لیاخف درسرکوبی مخالفین در تهران انجام داده است، تو باید درآنجا انجام بدهی، از کشتن وبستن وخرابی خانه‌ها وتاراج شهرها پروا مکن. رعیت باید درمقابل احکام دولت تسلیم‌محض باشد. تحصن مردم‌را به‌هیچ انگار. باژنرال قونسول روس مشورت نما.

علمای اردبیل به‌قونسولخانهٔ روس پناهنده شدند، ولی او اصرارداشت آنان‌را تحویل گرفته مجازات کند. ستارخان ازتبریز برای دفعش مأموریت یافت ونبردهایی نیز بینشان رخ داد، اماکاری ازپیش نرفت ورحیم همچنان اردبیل‌را در اختیارداشت. دولت تصمیم گرفت‌چند ستون به‌سرکوبیش گسیل دارد. ستون‌اول به‌فرماندهی سردارمحیی، همراه مجاهدین گیلانی؛ ستون دوم به‌فرماندهی سردار معتضد، همراه سواران قزاق؛ ستون‌سوم‌مرکب ازمجاهدین بختیاری، به‌فرماندهی سردار بهادر؛ وبالاخره یك ستون چهارمی به‌فرماندهی یپرم‌خان، همراه‌مجاهدین ارمنی.

سردارمحیی بدواً عمیدالسلطان، برادرش، را با ۲۵۰ مجاهد به‌آستارا فرستاد وخود باششصد نفرمتعاقباً به‌آنها پیوست. همراه سردارمحیی دراین سفر میرزا علی خان سالارفاتح (دیوسالار)، مشیرالممالك دیلمانی، حافظ افندی تالش،غلام آقا محمدی، سید یعقوب شیرازی (انوار)، شهاب علی تالش‌واحمد علی‌خان امشه‌ای نیزشرکت داشتند.

یپرم وسردار بهادر، پیش ازتوجه به‌سمت اردبیل، به‌تصفیهٔ امورزنجان پرداختند وپس ازفراغت ازاین‌کار به‌سراب عزیمت کردند. درسراب بین این ستون وپسررحیم‌خان جنگ درگرفت که به‌شکست پسر رحیم منتهی شد، واو

ناچار به‌قراجه‌داغ فرار کرد. وادارشدن رحیم به‌طغیان، یك‌چشمه ازسیاست‌روسها بودکه با برپا داشتن اغتشاش، مجوزی برای حضورشان بیابند. سبب انتخاب چلپیانلو درطغیان به‌ضد حکومت‌مرکزی،نخست هم‌آهنگیش باروسهادرمخالفت با آزادیخواهان بود؛ ازاین‌گذشته‌کالاهای‌بازرگانی روسها درسابق به‌دست همین شخص غارت شده بـود، وباسوابق مزبور اورا خوب می‌شناختند و به‌میزان بی‌اهمیتش پی‌برده واورا مورد اعتماد ومحرم اسرار خود قرارداده بودند.

طغیان رحیم اززمانی شروع شدکه یك نفرروس، ازقونسولگری تبریز به‌بهانهٔ بیماری رحیم واینکه او به‌عنوان طبیب معالج به‌عیادت ومداوایش می‌رود، باچند تن قزاق به‌قراجه‌داغ رفت، ومتعاقب ملاقـات این دونفر وابلاغ دستور ژنرال قونسول تبریز،گردنکشی رحیم آغازشد واردبیل محاصره‌وتاراج‌گردید.

رئیس ارکان حرب قشون روس درآستارا، ازسردارمحیی تقاضای‌ملاقات کرد واو افسر مزبوررا روز جشن افتتـاح پارلمان‌پذیرفت. افسر روس ضمن صحبتهایش پرسید: آیا مطمئن هستیدکه می‌توانید شاهسون‌را شکست بدهید؟ وی درجواب‌گفت: اگراین استعداد درمـا نبود هرگز به‌قبول این مأموریت تن درنمی‌دادم. مجدداً پرسید: آیا اطمینان می‌دهیدکه به‌اتباع خارجه دراین زدو خوردها آسیب نخواهد رسید. واو پاسخ دادکه: مأموریت ما نه تنها تنبیه و تدمیر اشراراست، بلکه استقرار امنیت و حفظ جان ومال اتباع خارجه نیزمورد توجه است. سومین بار افسرروسی سؤال‌کردکه: آیا بدون مداخلهٔ ما موفق‌به ایجادنظم‌خواهید شد ومسئولیت زیانهایی‌راکه به اتباع ما وارد بشود خواهیدـ پذیرفت؟ سردارمحیی‌جواب می‌دهد: من همین‌قدر می‌توانم به‌شما اطمینان‌بدهم که تـوفیق شکست اشرار به‌طور قطع نصیبمان خواهد شد. زیرا گذشته ازاین ستون، ستونهای دیگری نیزاززنجان وسراب به‌ما ملحق می‌شوند ومجموع این قوا مسلماً مقاومت دشمن‌را درهم خواهد شکست. دادن جواب به‌سؤال‌اخیرتان خارج‌ازوظیفه وصلاحیت من است ودراین‌مورد شما باید بامراجعه به‌وزیرمختار خودتان درتهران بامقامات وزارت خارجه مذاکره‌کنید. مأموریت ما صرفاً تنبیه اشرارو برقراری امنیت است و ازعهدهٔ مأموریت خویش نیز به‌خوبی برمی‌آییم

و به‌مداخلهٔ شما احتیاجی نداریم. فقط ازشما انتظارداریم هنگامی که اشراردراثر تعقیب ما به‌سویتان رومی‌آورند و بخواهند زیرپرچم شما پناهنده شده‌ازمجازات بگریزند ازآنها حمایت نکنید.

عدهٔ‌سردارمحیی‌ازآستارا به‌جانب‌اردبیل پیش‌رفته‌گردنهٔ«حیران»را متصرف می‌شوند ودرچند فرسخی اردبیل، درمحلی موسوم به «ارپاتپه‌سی» جنگ‌سختی بین آنها وقوای رحیم‌خان درمی‌گیرد وقوای ملیون رحیم‌خان‌را عقب می‌نشانند ونمین‌را به‌تصرف درمی‌آورند. ازآنجایی‌که بین نمین واردبیل فاصلهٔ زیادی نیست وپیشروی مجاهدین همچنان ادامه داشت، رحیم‌خان ناچاراردبیل‌را تخلیه‌کرده به‌قریهٔ«کلخوران» می‌رود؛ وباتخلیهٔ اردبیل، مجاهدین وارد شهرمی‌شوند. باآنکه روسها متجاوزازپانصدنفرمسلح، ظاهراً به‌عنوان حفظ قونسولگری ولی درحقیقت به‌منظورحمایت ازرحیم آورده‌بودند، معهذابه‌وجودشان اهمیتی‌گذارده‌نشد ومجاهدین بیباکانه به‌همهٔ محلات شهرنفوذکرده حسینقلی‌خان تالش‌ورشید خان‌گالش‌را دستگیرکردند. غفارخان معروف به«قپاندار»، که ازطرف رحیم‌خان به‌فرمانداری اردبیل برگزیده شده بود، ازبیم دستگیرشدنش به‌دست مجاهدین به‌قونسولخانهٔ روس رفته متحصن‌گردید. درجنگ دیگری‌که بین ستون پیرم‌خان وسواران قرجه‌داغی درگرفت، هرچند پیرم مجروح شد، ولی مجاهدین همراهش مأیوس نشده جنگ را تا پیروزی ادامه دادند.

رحیم‌خان، که ازهرطرف دچارهجوم‌گردیده بود، تاب تحمل نیاورده در محرم ۱۳۲۸ ه‌ق به‌روسیه فرارکرد ومساعی دولت به‌منظوراسترداداش به‌جایی نرسید. بااینکه طبق معاهدهٔ ایران وروس حق استرداد مجرم برای‌طرفین‌شناخته‌شده بود، معهذا روسها ازتحویل دادنش به‌دولت ایران امتناع‌کردند.

برنامهٔ دولت ــ متعاقب افتتاح مجلس دوم، سپهدار به‌عنوان رئیس‌دولت به‌مجلس‌معرفی شدودراین‌کابینه فتح‌الله اکبر (سردارمنصور) وزیرپست‌وتلگراف وفرمانفرما وزیرداخله بود.

برنامه‌ای‌که دولت ضمن یك مقدمهٔ مشروح به‌مجلس داد، عبارت بوداز

حفظ امنیت کشور به‌وسیلهٔ قشون منظم وقراسورانها وتأمین هزینهٔ این افراد ازراه استقراض باتصویب‌مجلس شورا ازداخل یاخارج مملکت، اصلاح مالیه‌وایجاد یك‌ترتیب صحیح نظارت برهزینه وجلوگیری ازمخارج بیقاعده، ایجـاد دیوان محاسبات، تنظیم بودجهٔ مملکت وتفتیش جامع‌الاطراف به‌نحوهٔ مصرف وجـوه دولتی، جلب مستشاران خارجی به‌منظورتشکیل وتنظیم ادارات دولت‌وهماهنگ‌ساختن آنها بایکدیگر، اقتباس قواعد وقوانین کشورهای متمدن جهت تنظیمات وتشکیلات دادگستری وفرهنگ.

استقراض ــ حفظ امنیت کشور به‌دست قشون وقراسـوران، که دررأس برنامهٔ دولت جای داشت، وتأمین هزینهٔ آنها ازراه تحصیل وام موجب گفتگو واختلاف نظرهای بسیارمی‌شد. دولت ازیك طرف نمی‌توانست بدون وجودیك ارتش منظم، امنیت‌را درسراسر کشور برقرارکند و به‌اجرای‌اصلاحات موردنظرش توفیق یابد، ازطرف دیگر برای سازمانهای انتظامی و اداری کشورپول لازم‌بود وخزانه پول نداشت. عده‌ای معتقد به‌گرفتن وام ازدولت روس وعده‌ای دیگراز انگلیس بودند. جمعی دیگرمی‌گفتند دولت می‌تواند این وام‌را ازملت بگیرد و ملت‌درکمال سخاوت‌وگشاده‌رویی به‌ندای دولت پاسخ خواهد داد. دولت‌آلمان که دربرابرروس وانگلیس قد برافراشته وناظر جریانات ایران بود، حاضر شد به‌دولت ایران وام شرافتمندانه‌ای بدهد. لیکن همسایهٔ شمالی بافرستادن یادداشت متذکرشدکه دولت ایران حق ندارد بجز ازروس وانگلیس ازهیچ دولت ثالثی وام بگیرد. این مسئله دولت آلمان‌را به‌اعتراض واداشت ووحدت سیاسی آلمان وعثمانی به‌اعتراض مزبورقوت بخشید. استدلال دولت آلمان این بودکه دارا بودن حقوق سیاسی در یك‌کشورمستقل لازمه‌اش دارا بودن حقوق بازرگانی است وسلب این حق ازناحیهٔ هردولت خارجی مخالف قواعد بین‌المللی‌است.

دولت‌آلمان پیش ازدرگذشت مظفرالدین شاه، امتیازتأسیس بانك را در ایران به‌دست‌آورده ویك مدرسهٔ‌آلمانی درتهران دایرکرده‌بود. راه‌آهن برلن‌ــ بغداد را درنظرداشت تاتهران‌امتداد دهد. دولت‌آلمان معتقد بودکه ایران‌کشوری

است آزاد ومستقل وهردولت آزاد ومستقلی محق است هرگونه امتیاز بازرگانی را به‌دولت دلخواهش بدهد وهیچ مانع ورادعی نباید سنت بین‌المللی «دروازه‌های باز» را سدکند. اما روسها این استدلال را رد می‌کردند واعطای قرضه را به دولت ایران خاص خویش ساخته بـا شرایط سنگین تکلیف می‌کردند. از جمله شرایط یکی این بودکه بایستی دررأس مالیهٔ ایران دونفرمستشارروسی وانگلیسی باشند تا هرگونه هزینهٔ دولت به‌تصویب و صلاحدید آنها انجام بگیرد؛ دیگر اینکه تعلیمات نظامی قشون ایرانرا درجنوب انگلیسها ودرشمال روسها عهده‌دار باشند؛ سوم آنکه دودولت مزبوردراخذ هرگونه امتیاز برهردولت دیگری مقدم و دارای حق اولویت بـاشند و کشتیرانی دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) حق انحصاری روس شناخته شود.

سیل تلگرافات ازولایات به‌مرکزسرازیرشدکه درتلگرافات مزبور دولت را ازاستقراض بیگانه منع می‌کردند. حبل‌المتین کلکته درشمارهٔ ۳۸(۸ ع ۲ـ ۱۳۲۸ه ق) نوشت: «مبادرت به‌استقراض از بیگانه، استقلال ایران را یکباره ازبین می‌برد وکشورما رامستعمرهٔ روس‌وانگلیس قرارخواهـد داد.» خیرالکلام رشت درشمارهٔ ۳۳(۱۲ ع ۲ـ ۱۳۲۸ه ق) استقراض ازخارجه را به‌خال ذلتی که به‌رخسار تاریخ کشور نشسته‌باشد تشبیه‌کرد ونوشت: «ما نمی‌گوییم قرض‌کردن عیب است، زیرا اغلب دول‌عالم مقروض‌اند، ونمی‌گوییم پنج کرورقرض زیاد است، زیرا دولت روس ۱۲ میلیارد قرض دارد. همین قدر اشاره می‌کنیم به اینکه دراین موقع باریك که حریفان طمّاع، خیره به‌ایران می‌نگرند، قرض کردن ازبیگانه درحکم فاتحه خواندن به‌استقلال مملکت است.»

ازجمله تلگرافات مخابره شده به‌مرکز، تلگراف انجمن ایالتی بود که با لحنی قاطع واسترحام‌آمیزازمجلس شورا درخواست داشت دولت را ازرفتن زیربار این ننگ بازدارد، وچون اکثریت نمایندگان مجلس با درخواست انجمن ایالتی گیلان موافق بودند، لذاکمیسیونی به‌عضویت چندتن ازصلحا تشکیل یافت وکلیهٔ لوایح و تلگرافات ونامه‌های رسیده و ارشاداتی را که دربرداشت، مورد مطالعه قراردادند.

کمیسیون درعین حال که تحصیل وام را برای گردش امور مملکت لازم و واجب می‌دانست، تحصیلش را به‌قیود وشرایطی مقید ساخته بود. ازجمله قیود یکی این بود که استقراض دراساس و بنیان خود، بایستی ازداخل کشورصورت‌گیرد نه‌ازخارج؛ دوم آنکه مبلغ‌وام منحصراً بایستی صرف اصلاحات داخلی‌شود وچند نفرازاعضای منتخب مجلس درمصرف وام نظارت کنند؛ سوم آنکه‌عایدات خالصجات وثیقهٔ پرداخت اصل وفرع وام باشد؛ چهارم سهام قرضهٔ یکصدریالی وسیلهٔ بانك شاهنشاهی توزیع شود ویك‌نفر مستشار برای ادارهٔ امور مالی این امرازخارج استخدام‌گردد. سهام دارای ارزش پول رایج مملکت باشد وصاحبان آنها بتوانند سهام خریداری شده را درازاء مالیات به‌دولت بپردازند.

موضوع اعطای اعانه نیزمطمح‌نظر آزادیخواهان قرارگرفت. درسبزمیدان رشت میتینگی برای اجرای این نیت برپاگردید. طلاب گیلانی مقیم عتبات به‌همشهریهای‌خودتأسی کردند و به‌منظورکمك به‌صندوق دولت مجالسی تشکیل‌داده پرداخت هریك فراخورحال ومقام و وسع مالی‌خویش مبلغی‌پرداخت کردندکه جمع مبالغ شده وسیلهٔ نمایندگان‌گیلان به‌مرکز فرستاده شد. جالب این‌است که درشترین ارقام اعانه ۲۵۰ ریال وکوچکترینش۱۵ شاهی بودکه اولی را حاجی شیخ اسدالله، فرزندحاجی‌آقا رضا، پرداخت ودومی راطلبه‌ای لشت‌نشائی به‌نام شیخ‌علی که‌درنجف تحصیل می‌کرد. بعضیها کتاب ولوازم زندگیشان را فروخته به‌اعطای‌اعانه‌مفتخرمی‌شدند؛ وازجملهٔ آنهاسید حسین انزلیچی (امام جمعهٔ بعدی) بودکه کتاب شرایعش‌را به‌مبلغ ده‌ریال فروخت‌وهمان مبلغ را اعانه داد؛ دیگری شیخ محمدلنگرودی که ظرف آب‌گوشتش را به‌مبلغ پنج‌ریال به‌فروش رسانید؛ وسیدمهدی رشتی (بحرالعلوم) که‌کتاب طهارتش را به‌مبلغ ده ریال معامله‌کرد وثمن بیع راتحویل کمیسیون اعانه‌کردند. جریان مزبور بیداری وهشیاری ملت را نشان‌می‌دهدکه وقتی زمامدارانش را دلسوز وباحسن نیت می‌بینند ازایثارمال و دارائیشان در راه تعالی مملکت دریغ نمی‌ورزند.

درذیحجهٔ ۱۳۲۷ هـ ق براثر بعضی پیشامدها، که ازجملهٔ آنها وجود ارتش روس‌ومداخله‌شان‌درکارها بود، چنین احساس‌شدکه‌ادارات رسمی گیلان نمی‌توانند

به‌درستی از عهدهٔ اجـرای وظایفشان برآیند. انجمن ایالتی دراین خصوص به مجلس شورای ملی مراجعه‌و به‌جهاتی که فکرمی‌کردند باعث خودداری بیگانگان ازمداخله درتنظیمات اموراداری خواهد شد، تقاضاکردند برای وزارتخانه‌ها در مرکزوشعباتشان درولایات اقدام‌به‌جلب مستشارشود. رئیس مجلس(ممتازالدوله) پاسخ دادکه این موضوع یکی‌ازمواد برنامهٔ دولت است، پس ازآنکه وزارت‌خانه‌ها درمرکزمرتب شدندآثارش درولایات به‌ظهورخواهد پیوست.

اعلامیه‌ای‌که دراین وقت ازطرف «انجمن ایالتی» انتشاریافت، مشعربود براینکه مردم‌گیلان ازطول مدت اقامت قشون روس منزجـر وافسرده‌اند وقصد دارند با پرچمهای سیاه‌که نشانهٔ عزاست درکوچه وبازاربه‌راه افتاده‌سوگواری کنند. اعلامیه درخواست می‌کردکه مشاهدات خلاف انتظار واوضاع نامطلوب گیلان ازطرف نمایندگان دول خارجی به‌سمع جهانیان برسد.

خلع سلاحـ درجمادی‌الثانی ۱۳۲۸ه‍ ق سپهدار ازادامهٔ زمامداری‌استعفا کرد، وسرداراسعد هم‌کناره‌گرفت. علت استعفای این دوظاهراً این بودکه‌نایب‌السلطنه دروظایفشان دخالت می‌کرد و به‌عنوان نارضایـی مردم از دادگستریهای ولایات دستورداده بود دستگاه قضائی به‌مدت۱۵روزتعطیل شود.

اقدام مزبورابتدا به‌مشیرالدوله (وزیرعدلیه) گران‌آمد ونتوانست آن‌راتحمل کند واستعفاکرد. متعاقب وی سپهدارو سرداراسعد مستعفی شدند. بعضیها معتقد بودندکه دوسردارفاتح تهران نمی‌بایست‌قبول وزارت‌کنند وهمچون بیسمارك ـ که ازامپراطورآلمان شنیده بود: «میل دارم افتخارات شخصی شما را بین‌ملت آلمان تقسیم‌کنم.»ـ آنها نیزفوراً کنارمی‌رفتند و افتخاراتشان را بین ملت ایران تقسیم می‌کردند ودرایام عزلت وانزوا مرشد وراهنمای پیشرفت دولتهامی‌شدند، همچنان‌که بیسمارك نیزهمین روش را معمول داشته بود.

این عقیدهٔ بسیاری ازمحافل سیاسی، به‌ویژه اجتماعیون وانقلابیون، بود که به‌نحوهٔ‌حکومت اعتدالیون اعتراض‌داشتندوایرادمی‌گرفتندکه مثلاچراحکومت ایران نتوانست ظرف مدت ده‌ماه موجبات خروج ارتش بیگانه را فراهم کند؛

چرا نتوانست یك ارتش پنج‌هزار نفری بسیج کند وامنیت را در سرتاسر کشور مستقرسازد؛ چرا حکام صالح و پاکدامن به‌ولایات گسیل نداشت تا مردم را در انتخاب وکیل از بین خودشان رهنمون‌شوند؛ اما این قدرت را داشت که بستگان بی‌قابلیت اعتدالیون را به‌کارهای خطیر بگمارد؛ و با آنهایی که برای شاه مخلوع شمشیرمی‌زدند وطرف محبت واحترامش بودند، با اعزازو تکریم رفتار کند؛ و یا دراستقراض خارجی آن‌هم‌ازروس وانگلیس با شرایط کمرشکن پافشاری‌نماید.

ازمعاریف حزب اعتدال، که اکثریت مجلس را دراختیارداشتند ودولت‌هم ازآنها تشکیل یافته بود، لواءالدوله، سید محمد صادق طباطبائی، متین‌السلطنه، مشیرحضور، مستشارالدوله، شیخ‌الرئیس، مصدق‌الممالك، ناصرالاسلام دکتر مرزبان، عزالممالك،ممتازالدوله،انتظام‌الحکما، ادیب‌التجار، حاجی‌محمدکریم‌خان، معاضدالملك،رکن‌الممالك، حاجی آقا شیرازی، معاضدالسلطنه، معززالملك وچند نفردیگر بوده‌اند. (سپهداروسرداراسعد دراین صف قرارداشتند).

ازمعاریف حزب دموکرات‌شیخ‌ابراهیم زنجانی، وحیدالملك، سیدمحمدرضا مساوات، منتصرالسلطان، شیخ محمد رضا دهخوارقانی، میرزا داودخان، حسینقلی‌خان نواب، حسین آقاپرویز، محمود محمود، حاجی محمد باقرقفقازی، سیدحسن تقی‌زاده، یحیی میرزا، حیدرخان عمواوغلی، صادق طاهباز، شیخ‌محمد خیابانی، احمد عمارلویی، سیدجلیل و سیدحسین اردبیلی، سلیمان میرزا، محمد نجات، سید حسین کزازی وچند نفر دیگرنام برده می‌شدند.

عده‌ای هم بیطرف بودند ودرجلسات دوحزب مزبورشرکت نمی‌کردند: مانندآقا محمد یزدی وکیل‌التجار.

به‌استثنای حزب اعتدال ودموکرات‌حزب ثالثی نیز به‌وجودآمده بودبه‌نام «اتفاق وترقی» که نسبت به‌دوحزب مزبورنه‌افراد متنفذ ونه‌قدرت قابل‌ملاحظه‌ای داشت.

در۲۸رجب۱۳۲۸هـ ق بین رهبران مشروطه، که هریك راه جداگانه‌ای می‌پیمودند، توافق به‌عمل آمد وضمن تنظیم صورت مجلسی سوگند یاد کردند که دربارهٔ مسائل کلی مملکت با یکدیگرصمیمانه همکاری وتشریك مساعی کنند.

متن سوگندنامه چنین بود:

چون افراد مملکت بایدتمام‌نیت خود را درچنین‌موقع باریك متوجه استقلال مملکت نموده از مقاصد شخصی صرف‌نظر کنند ومتفق و یکجهت برای حفظ استقلال ایران و اسلام بکوشند، ماامضاکنندگان زیر به‌شرایط ومواد زیر به‌کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم:

۱ــ عفو واغماض ازآنچه پیش ازاین دربین خودمان بوده و گذشته است

۲ــ مساعدت با دولت مشروطه در دفع فساد واطاعت صرف از قوانین موضوعه

۳ــ تمکین‌ازاحکام دولت ونزع‌اسلحه ازدست‌کسانی‌که اجازهٔ حمل‌اسلحه ندارند

۴ــ موافقت ویکجهتی فیمابین افراد وسرداران ورؤسای ملی.

امضا محمد ولی سپهداراعظم ــ نجف‌قلی صمصام‌السلطنه ــ علی قلی بختیاری ــ سرداراسعد ــ باقرسالارملی ــ عبدالحسین‌سردارمحیی ــ ضرغام‌السلطنه ــ غلامحسین سردارمحتشم ــ ستارخان سردارملی.

درهمین ماه شهربانی مرکز آگهی کردکه مجاهدین تبریزی و گیلانی و بختیاری باید به‌شهربانی حضوریافته اسلحه‌شان را تحویل دهند. آگهی مزبور ظاهراً مستند به‌دستوردولت ومجلس بود. سردارمحیی دراجرای این‌آگهی از مجاهدین‌گیلانی خلع سلاح کرد واسلحهٔ جمع‌آوری شده را به‌مقامات‌شهربانی تحویل داد. مجاهدین بختیاری ازتحویل اسلحه امتناع کردند وستارخان وباقرخان هم زیربارخلع‌سلاح نرفتند و درپارك اتابك (سفارت شوروی امروز)، که آن زمان متعلق به‌ارباب جمشید زردشتی بود، اجتماع کردند.

بیرم، به‌دستوردولت، پارك را محاصره کرد. سردار بهادر بختیاری مأمور همکاری با بیرم گردید. زدوخورد بین‌مجاهدین داخل پارك بامجاهدین خارج‌پارك آغازشدوآتش به‌سوی یکدیگر گشودند و عدهٔ زیادی به‌خاك و خون درغلتیدند؛

وچون جمعیت‌داخل پارك بیش‌از ۲۵۰ تن‌نبود که بر اثر کشته‌شدن جمعی ومجروح گردیدن جمعی دیگر تاب مقاومت نیاوردند، لذا همراه ستارخان فرماندهشان، که ازپاگلوله خورده بود، تسلیم شدند.

به‌روایت مشهور، نمایندهٔ سفارت عثمانی، پیش ازآغازجنگ، باستارخان مذاکره کرده بود واوحاضرشده بود اسلحهٔ نفراتش رابا قیدچندشرط تحویل بدهد وجهات قابل قبولی هم برای‌این پیشنهاد عنوان می‌کرد. لیکن دولت‌وشهربانی شرایطش‌را ردکردند. رئیس‌دولت‌دراین هنگام‌حسن مستوفی (مستوفی‌الممالك) ودوتن ازوزرایش فرمانفرما (وزیرداخله) وقوام‌السلطنه (وزیر جنگ) بودند و ازترکیب هیئت دولت می‌توان تا حدی به‌علت وقوع حادثه پی‌برد.

مهاجمین به‌داخل پارك‌ریخته از اموال واثاثهٔ متعلق به‌ارباب جمشیدآنچه راکه قابل حمل بود، به‌تاراج بردند وآنچه راکه غیرقابل‌حمل بود، مانندمجسمه وآینه وگلدان، شکسته وریزریز کردند.

اعلامیه‌ای که‌ازطرف وزارت داخله (کشور) متعاقب این واقعه نشریافت مشعربراین بودکه چون عده‌ای ازمجاهدین ازاطاعت امر دولت سرپیچی کرده اسلحهٔ خود را تحویل‌ندادند، دولت‌مجبورشدآنان را درپارك اتابك محاصره‌کند واسلحه‌شان را به‌زورازدستشان بگیرد.

بعدازواقعهٔ پارك، شهربانی تصمیم‌گرفت سردارمحیی را به‌مازندران‌تبعید کند؛ واوکه‌ازاین تصمیم ناگهانی دولت متعجب شده بود، پیشدستی‌کرده همراه مشهدی صادق‌مجاهدبه‌سفارت عثمانی رفت ومتحصن شدونامه‌ای به‌مجلس‌نوشته به‌اقدام دولت اعتراض‌کرد. همزمان‌با این اقدام به‌خانهٔسید یحیی ندامانی،ناصر الاسلام ومعاضدالسلطنهٔ پیرنیا، نمایندگان‌گیلان، به‌بهانهٔ وجود اسلحه تعرض‌شد. باآنکه مطابق‌قانون اساسی نمایندگان‌مجلس شورا ازهرتعرضی مصونند،معهذا این مصونیت در حقشان رعایت نشد. مأمورین شهربانی بدون یـافتن اسلحه بازگشتند ومعذرت هم نخواستند.

مردم‌گیلان، واقعهٔ پارك وکشته شدن تعدادی مجاهد را تقبیح و به‌نیابت سلطنت اعتراض‌کردند.

نمایندگان گیلان مورد استیضاح «انجمن ایالتی» واقع شدند که جواب ده پرسش زیر به‌قید فوریت از آنها مطالبه می‌شد:

۱ــ خلع سلاح عمومیت داشته یا نسبی بوده است؟

۲ــ سردار وسالارملی مطیع بوده‌اند یا متمرد؟

۳ــ محاصرهٔ پارك و تیراندازی به‌سوی مجاهدین به‌دستور مجلس و نایب‌السلطنه انجام گرفته‌است یا خیر؟

۴ــ بعداز آغاز پیکار، ازطرف مجلس ونیابت سلطنت اقدامی دایر به‌توقف زد وخورد صادر شده است یا نه؟

۵ــ آیا مأمورینی که دستورخلع سلاح‌داشتند، دست به‌غارت هم زده‌اند؟

۶ــ استمالت ازستارخان وباقرخان و برقراری حقوق دربارهٔ آنان آیا به علت بی‌تقصیری است یا مبتنی برعفوواغماض؟

۷ــ سردار محیی به‌هنگام بروزپیکار درکجا بوده است؟ متمرد بوده یا مطیع، واطاعت خود را پیش ازآغازجنگ اعلام داشته بوده یا خیر؟

۸ــ توقف سردارمحیی درسفارت عثمانی وضرغام‌السلطنه بختیاری در کهریزك آیا به‌علت عدم امنیت است یا علت دیگر دارد؟

۹ــ کسی راکه در تأسیس اساس مشروطیت شرکت داشت، آیا می‌توان پیش ازمحاکمه وثبوت تقصیرمقصرشناخت؟

۱۰ــ آیاهجوم به‌خانهٔ ناصرالاسلام‌ومعاضدالسلطنه‌مجوزقانونی‌داشته‌است؟

چهارتن‌ازنمایندگان‌گیلان(دکترمرزبان‌ــ ندامانی‌ــ پیرنیا‌ــ وکیل‌التجار) پاسخ دادند اشتباهی‌شده وبرای‌رفع اشتباه با دولت مشغول مذاکره‌ایم، خودشان هم درمقام تحقیقند، نتیجه بعداً اطلاع داده می‌شود. معنی جملات مزبوراین‌بود که اصرارنورزید عمداً یا سهواً کاری است انجام یافته‌ــ ازوزرای‌کابینهٔ مستوفی چنین انتظاراتی بعید نیست.

انجمن ایالتی‌گیلان ازستارخان به‌وسیلهٔ تلگراف دلجویی واظهار تأسف وهمدردی‌کرد وازمجلس‌خواست‌که اجازه دهند این مجاهد پاکباز به‌گیلان‌اعزام شود تا مردم‌گیلان مقدمش راگرامی بدارند.

ستارخان درجواب اظهار تشکر کرد، ولی مجلس جواب نداد، یعنی تلگراف «انجمن» را به‌دولت ابلاغ کرد ودولت باسکوتش نشان داد که این گونه تقاضاها به‌مزاجش سازگار نیست.

ستارخان تا پایان عمر با تنگدستی وحقوق ناچیزی که برایش مقررشده بود، امرارمعاش می کرد تا آنکه درذیحجهٔ ۱۳۳۲ه ق بدرود حیات گفت ودر باغ طوطی حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

گیلان ایالت است یا ولایت ـ درماه شعبان ۱۳۲۸ محکمهٔ استیناف از رشت برچیده‌شدومخصوص چهارایالت آذربایجان،خراسان، فارس وکرمان گردید. گیلانیان ازاین اقدام به‌سختی رنجیدند. چه، ازآغازجنبش مشروطه وپیش ازآن هراجتماع وانجمنی که‌دراین منطقه تشکیل می‌یافت، به‌نام «ایالت» بود. کدورت مردم به‌آن حد رسید که جمعی به‌منظور اعتراض، عازم تهران شدند تا «ایالت» بودن گیلان را به‌اولیای دولت بقبولانند. لیکن گوش اولیای امور بدهکارقبول این اعتراضات نبود ولذا بدون اخذ نتیجه بازگشتند.

داستان عزیمت معترضین به‌تهران، که در بینشان جماعت طلاب اکثریت داشتند، بعدها به‌عنوان «مشینا بحافیا[1]»معروف گشت. حذف محکمهٔ استیناف بدین معنی تلقی‌شدکه دولت نسبت به‌گیلان مطلقاً بی‌توجه است. اغتشاش وبینظمی‌های این زمان،که به‌همهٔ نقاط گیلان سرایت کـرده بود، این تعبیرات را تأیید می کرد. چندفقره حریق درفواصل کوتاه دررشت روی دادکه‌گفته می‌شدتصادفی نبوده وتوسط ایادی استبداد به‌منظورانتساب این اعمال به‌رژیم مشروطه‌صورت می گیرد. آتش‌سوزی‌مقابل‌شهربانی رشت و«سرای‌کامرانیه» و«سبزمیدان» و«سرای امین‌الضرب»، که درتمامی آتش‌سوزیهای مزبور ه. ل. رابینو، قونسول انگلیس مقیم رشت، حضور داشته و در اطفای حریق تشریك مساعی می کرد، ضربه‌های هولناکی به‌مردم وارد ساخت. ضعف بودجهٔ دولت ونرسیدن حقوق ادارات‌حتی

۱) محرف: مشیناحافیا (پابرهنه رفتیم).

سربازان ساخلو رشت، وضع موجود را پریشانتر ساخت. ادارهٔ پلیس و اعضای دادگستری رشت وانزلی، ومتعاقب آن، اعضای ادارات رشت ولاهیجان اعتصاب کرده دست از کار کشیدند. «انجمن ایالتی» به تهران اعلام خطر کرد؛ ولی تهران، که دچار ضعف مالی بود، نمی‌توانست در رفع بحران اقدام سودمندی کند. اجامر واوباش، به‌منظور بهره‌برداری از این اوضاع آشفته، موقع را مغتنم شمرده به اغتشاش شهر کمك کردند. تقی بیج صیقلانی، که از قلدران نامی شهر بود، گهگاه به پلیس و مأمورین انتظامی حمله می‌کرد و آنها را به کمك همقطاران باج‌بگیرش مجروح می‌ساخت. نایب خلیل، که یکی از فراشان قدیم حکومت بود، شبها مست کرده دست به اسلحه می‌برد ومحوطهٔ وسیعی را قرق می‌کرد. لاسقالادیس یونانی، که ازسالها پیش درگیلان اقامت داشت ومستأجر مفتخرالملك لاهیجانی بود، شرارت وتعدی به‌اشخاص را به‌منتها درجه رسانیده بود، تا جایی که آشوبهای برپاشده به‌دست او برای زمامداران وقت به‌شکل یك مسئلهٔ بغرنج درآمده بود. آنچه از تعدیات وحق شکنیهای این یونانی جسور ولجباز به‌مراجع رشت ومقامات کشوری شکایت می‌شد، فایده نمی‌بخشید. چه، او و برادرش، نیکلا، تا جایی که می‌توانستند، با دادن رشوه و پیشکش، برخرمراد سوار می‌شدند و آنجا که پول کارگر نمی‌افتاد دست به‌اسلحه می‌بردند.

لاسقالادیس چند نفر مسلح را، که اصطلاحاً «قوچی» نام داشتند، به‌استخدام خوددرآورده بود ودرمواقع لازم مأمورکارهای شخصیش می‌کرد. مأمورین مزبور حتی از برخورد مسلحانه با پلیس انتظامی پروا نداشتند و مواردی پیش می‌آمد که مأمورین دولت را خلع سلاح می‌کردند. توسل به‌اعمال مزبور، به‌منظور منافع بازرگانی ومعاملهٔ ابریشم و تخم نوغان وهمچنین اخذ بهرهٔ مالکانهٔ املاك مستأجریش صورت می‌گرفت.

از حسین کسمائی، مجاهد معروف، نقل شده که می‌گفت: در استبدادصغیر وقتی فراراً به‌پاریس رفتم ودرمنتهای بی‌پولی ازراه فروش روزنامه امرارحیات می‌کردم، باآشنای قدیمم لاسقالادیس، که مکرربا هم معاملهٔ نوغان و ابریشم داشتیم، اتفاق‌ملاقات دست داد ومن‌ازاومختصروامی تقاضاکردم؛ اوفی‌الفوربه‌من

گفت: بیا. ومرا به‌دنبالش تا رودخانهٔ سن کشانید. درآنجا مکث کرده با لهجهٔ توسری خوردهٔ یونانیش به‌من گفت: کس- مئی، اگسرمیکائی راحت باسی اینجا گورام[1]! یعنی وقتی بی‌پول‌باشی راهی جز انتحارنداری، ازاین بالا خودت را به‌رودخانهٔ سن پرت کن.

اتباع روس امثال‌حاجی اکبرقلب وحاجی زین‌العابدین حاتم وحاجی آقا کریم‌اف وحاجی میرزا محمد ارباب وسایرین، که تیشه‌وارهمه چیز را بـه‌نفع شخصیشان می‌تراشیدند، به‌منظوردورماندن ازتعرضات احتمالی، بهتر دانستندکه پرچم روس را بالای عماراتشان برافرازند وبا مراجعهٔ مکرر«انجمن ایالتی» به کارگزار وحکـومت وقت برای منصرف کردن‌آنان ازاین عمل ناپسند، اعتنایی به‌تذکرات واخطارها نمی‌شد.

بهبهانی‌و تربیت ـ اول بنانبود بسوزندعاشقان آتش به‌جان شمع فتد کاین بنانهاد دررمضان۱۳۲۸ه ق عضدالملك نایب‌السلطنه درگذشت. اکثریت نمایندگان‌مجلس ناصرالملك‌را به‌نیابت‌سلطنت نامزدکردند. اقلیت (دموکراتها) حسن مستوفی را مستحق این مقام می‌دانستند، نتیجه‌آنکه بین اقلیت واکثریت منافسه ومناقشه پیش‌آمد وکارمناقشات به‌جدال وعنادکشید وبه‌کشته شدن‌بهبهانی از دستهٔ اکثریت وعلی‌محمدخان تربیت ازدستهٔ اقلیت منتهی گشت.

دولت‌آبادی (حاجی‌میرزا یحیی) می‌نویسد: «بهبهانی به‌ظل‌السلطان‌پیغام داده بود چنانچه۱۵۰هزارتومان به‌اوبدهد اسباب خلع محمدعلی‌شاه ونصب‌او را به‌سلطنت ایران فراهم‌خواهدکرد[2]» البته‌این موضوع، اگرهم درصحتش‌شکی نباشد، مربوط به‌دوران پیش ازخلع محمدعلی‌شاه است.

بهبهانی، پس‌ازاستقرارمشروطیت، به‌نجف رفت(جمادی‌الثانی۱۳۲۷ه ق) و به‌خانهٔ‌آخوند خراسانی ورودکرد.همهٔ علمای نجف به‌استثنای سیدکاظم‌مجتهد یزدی به‌دیدنش رفتند ومقدمش را تهنیت‌گفتند.

۱) کسمائی، اگر می‌خواهی راحت‌باشی، اینجاگرب!
۲) حیات یحیی، ج۲ صفحات ۱۷۸و۱۷۹

درمراجعت به‌ایران همچنان بین مردم معززو محترم بود. ناظم‌الاسلام در تاریخ بیداری ایران کمی ازتند خلقیش صحبت می‌دارد و می‌نویسد: «به‌میرزا مهدی، فرزند شیخ فضل‌الله نوری، که ازمجاهدین جدی وفعال بود، اهانت‌نمود ودستورداد اورا ازجایی که نشسته بودبلندکنند. اهانت‌مزبور، که‌با حضورپدرش روی داد، به‌شیخ نوری‌گران‌آمد، وبا آنکه ازفرزندش چندان رضایت نداشت، معهذا تحمل‌این اهانت ازجنبهٔ روابط پدرفرزندی‌آزارش می‌داد. محتمل‌است که یکی‌ازعلل کناررفتن شیخ‌ازجرگهٔ مشروطه‌خواهان رنجیدگی‌ازهمین مسئله‌باشد[1].»

روحانی‌نامداری که برای پایه‌گذاری حکومت، تلاشها کرده بود،سرانجام وسیلهٔ افراددستهٔ عمواوغلی درچهاردیواری‌خانه‌اش به‌قتل رسید. ازتصادف‌روزگار خون سیدگریبان هرسه نفرقاتل راگرفت. گفتاکه‌کراکشتی تاکشته شدی‌زار؟ تا بازکه اورا بکشدآنکه‌تراکشت؟ رجب سرابی درمحرم صفر ۱۳۳۰ه‍ ق در تبریزکشته‌شد؛ نفردوم،علی‌اصغر، که‌درژاندارمری‌خدمت می‌کرد، به‌ارتکاب‌خیانت محکوم وتیرباران‌گردید؛ونفرسوم‌نیزدرواقعهٔ«کمیتهٔ‌مجازات» درتهران‌مصلوب‌شد.

علی محمدخان تربیت ازمجاهدین متهوروروشنفکربودکه به‌عزم‌استمداد ازکمیتهٔ انقلابی تفلیس به‌رشت‌آمد، وباکشتی لنکران عازم بادکوبه شد؛ ویك ماه بعد همراه مجاهدین قفقازی وگرجی بازگشت وعضو«کمیتهٔ ستار» شد؛ ودر جنگی‌که بین مجاهدین وسربازهای سیلاخوری سردارافخم درگرفت، درتپه‌های سیدابوجعفررشت، که اکنون صاف شده و شهرداری فعلی روی خرابه‌هایش بنا- شده است، جزء مجاهدین دستهٔ والیکوبود. درسفرهای جنگی رشت- قزوین و قزوین- تهران، همه‌جا، درکنارمجاهدین دسته‌اش فعالانه می‌جنگید. پس از فتح تهران، به‌حزب دموکرات پیوست و هیچ‌گاه از روش انقلابیش منحرف نشد. سرانجام درمیدان مخبرالدوله همراه سید عبدالرزاق به‌قتل رسید.

خیرالکلام وگیلان ـ شیخ‌ابوالقاسم افصح‌المتکلمین، که مدیر چند

۱) حیات یحیی، ج۱ ص۳۹۹.

روزنامه، ومهمترازهمه، خیرالکلام بود درصف‌هواخواهان مشروطیت قرارداشت اما چندی نگذشت کـه عقب‌گـردکرد و به‌زعمای مشروطیت حمله برد. حتی «انجمن ایالتی» را ازقلم‌نینداخت وچندین شماره روزنامه‌اش را به‌عوض ارشاد و راهنماییهای عالمانه به‌دژم‌خویی و دشنام اختصاص داد.

متقابلاکاظم زهری، مدیرروزنامهٔگیلان، اززعمای مشروطیت دفاع کرده‌به مدیرروزنامهٔ خیرالکلام می‌تاخت. دومدیرروزنامه، که به‌طرفداری ازحکومت‌ملی تظاهرمی‌کردند، مدتها نیروی خودرا بیهوده برسرمخالفت بایکدیگر مصرف‌می‌کردند.

روزنامهٔگیلان افصح‌را متهم می‌کردکه بانقی‌زادهٔ لاهیجانی (دکترفرید) ونرسیس ارمنی وسیدجلال شهرآشوب وآقابالای مطبعه‌چی وسردارامجد تالش جلسـاتی به‌ضد مشروطیت تشکیل می‌دهند وتصمیمـاتی می‌گیرند؛ وخیرالکلام فرزندان حاجی وکیل واعضای انجمن ایالتی‌را به‌سوء استفاده متهم‌می‌ساخت.

فرزندان حاجی وکیل نه‌نفربودندکه دررأس آنها میرزاکریم‌خان رشتی (خان اکبر) جای داشت. میرزاکریم‌خان رشتی مردی زیرك ومتین وسیاستمدار بود وگرچه از سه برادردیگرش، مجیب‌السلطنه و عمیدالسلطان و معزالسلطان، کوچکتربود، اما از لحاظ هوش وفطانت برآنها تفوق داشت ودستورهایش‌را برادرانش بی‌چون وچرا پذیرفته اطاعت می‌کردند. حتی سپهدار رشتی وسردار معتمد ومبصرالملك‌ومجیب‌السفرا، که‌پسرعموهایش‌بودند وخیرالکلام‌همه‌را به‌نام «آل ۴امشه» می‌نامید، نمی‌توانستند دستورهایش‌را نادیده بگیرند. مشاجرهٔگیلان وخیرالکلام ابتدا دربارهٔ دکترسهراب‌خان ارمنی، رئیس صحیه وقرنطینهٔ انزلی، آغازشد.گیلان عقیده داشت‌که اورا مفسدین مرکز، به‌ویژه فرقهٔ داشناك، جهت تهیهٔ آشوب واغتشاش به‌انزلی فرستاده‌اند، وخیرالکلام اتهام مزبوررا ردمی‌کرد ومی‌نوشت‌که چون فرزندان حاجی وکیل بافرقهٔ داشناك بدند، روزنامهٔ گیلان دراظهار عقیده‌اش ازآنها الهام می‌گیرد.

مشاجرهٔ دیگردومدیرروزنامه‌دربارهٔ سید اشرف نسیم شمال ومیرزاحسین‌خان‌کسمائی بود. افصح اعلام‌کرده بودکه کسمائی برای ایجاد بلوا به‌رشت

آمده است و کاظم زهری، که حسین کسمائی درروزنامه‌اش مقالات مهیج می‌نوشت، به‌او پرخاش می‌کرد. تاجایی که در ۲۸ شوال ۱۳۲۸ ه‍ ق طی فوق‌العاده‌ای، به‌امضای متجاوز از هزار نفر از طبقات مختلف شهر، به‌نوشته‌های افصح اعتراض و اعمالش فتنه‌انگیز و مخل امنیت تلقی گردید و تلاشهایش برضد زعمای مشروطیت تقبیح و دفع‌شرش از اولیای امور خواسته‌شد. افصح چنان زهری‌را خشمگین ساخته بود که درروزنامه‌اش نوشت:

ای بریده آن لب و حلق ودهان — که کند تف سوی ماه آسمان
تاقیامت تف براو بادا ز رب — همچو تبت برروان بولهب

مدیرروزنامهٔ حبل‌المتین یومیه نیز، که ازحملات زیرپردهٔ افصح برکنار نبود، به‌تبعیت ازنامهٔ گیلان افزود:

ناکسان چون صاحب‌شرالکلام — درپناه خارجی جسته کنام
مردمان ساده‌را سازند خام — مه فشاند نوروسگ عوعو کند

عمید همایون و سردار منصور ــ محلی‌است‌درکنارمرداب بحرخزر که چومثقال نام دارد و ازحیث صیدماهی درقدیم شهرت فراوانی داشته، به طوری که مستأجرین‌شیل این محل‌را، دردورهٔ صید ماهی، ثروتمندمی‌ساخته‌است. این محل‌را عمید همایون متعلق به‌خود می‌دانست ومدعی بود که سردار منصور واکبرخان بیگلربیگی به‌پدرعمیدهمایون واگذارکرده‌اند وموروثی اوست. ولی سردار منصور به‌این ادعا تمکین نکرد و به‌پشتیبانی عمیدالسلطان و پسرعموهای دیگرش چومثقال‌را به‌زورمتصرف شد.

عمید همایون حاکم انزلی‌بود وچون عمویش، میرزا خلیل وکیل‌التجار، فراش انجمن بلدی‌راکتك زده بود، مشروطه‌خواهان به‌هیجان آمده مجازات میرزاخلیل‌وعزل‌عمید همایون را ازمقامات مربوطه خواستارشدند. حکمران گیلان، درمحرم ۱۳۲۵ ه‍ ق، عمیدالسلطان را به‌حکومت انزلی فرستاد وعمید همایون، که‌گفته می‌شد حریق انبار برنج تجار به‌وسیلهٔ ایادی او صورت گرفته، معزول گردید.

سپهدار وسرداراسعدـ معروف است که انقلاب موالیدش را می‌بلعد. سرهایی که ازسران انقلاب کبیر فرانسه زیر گیوتین رفت، بهترین مصداق این واقعیت است. نقار بین زعمای مشروطیت نخست ازمرکز برخاست و بین سپهدار وسردار- اسعد، به‌جهاتی که غروروخودخواهی طرفین در آن بی‌تأثیر نبود، آغازشد و اثر سوئش به‌تمام کشوررسید. شاید بتوان نقارو کدورتی راکه معمولا بین افرادعادی روی می‌دهد، به‌نحوی توجیه کرد ومثلا به‌بیسوادی وپایین بودن سطح دانششان مستند ساخت، ولی ازطبقات بالاکه درآگاهیشان به‌مصالح فردی وجمعی تردیدی نیست، باعث تأسف است. چه، کمترین زیانش هدرکردن وقت وبی‌ثمر ماندن تلاشهاست، به‌علاوهٔ آنکه‌سرمشق‌ناستوده‌ای برای تفرقه وتجزیهٔ جماعات‌مؤتلف خواهد بود.

عمیدالسلطان وسالارمنصور ـ در رشت بین میرزاغفارخان‌قزوینی(سالار منصور) وحسن عمیدالسلطان، که هـردوازرهبران مشروطیت بودند، نفاق افتاد، به‌طوری که همچون دوخروس جنگی به‌روی هم پریدند و یکدیگر را مجروح- ساختند.

طرفداران عمیدالسلطان می‌گفتند سالارمنصور شصت‌وسه بارشتر کالای‌قیمتی، که ازمردم تالش واردبیل ازروی جبروعنف گرفته، با خود به‌رشت آورده‌است و طرفداران سالارمنصور مدعی بودندکه عمیدالسلطان مالیات اسالم را بـه‌عوض جریبی ۱۱ ریال، نود ریال وصول ومابه‌التفاوت را به‌نفع شخصیش ضبط کرده- است؛ به‌علاوه مرتکب اعمال‌خلاف قانون بسیاری شده‌که به‌تنهایی ومن‌حیث- المجموع قابل کیفراست: گوش چند نفرتالش را به‌دیوارمیخ کرده؛ امیرقلی‌نام اسالمی را داغ کرده؛ اموال غارتی اسالمیها راکه کرگانرودیها برده بودند، پس گرفته ولی به‌صاحبانشان تحویل نداده؛ ده‌هزارتومان ازضرغام‌السلطنه گرفته و او را باردیگر به‌مردم تالش تحمیل کرده است.[۱]

۱) خیرالکلام، شمارهٔ ۷۸، شوال ۱۳۲۸.

فربد واحیاءالسلطنه ـ اختلاف بین شخصیتهای علمی نیز به‌نوبهٔ خود شنیدنی است. دکترابراهیم احیاءالسلطنه شاکی بودکه دکتر ابوالقاسم فربد در اظهاراتش به‌مخالفت با اومتوسل به‌دروغ می‌شود وفاقدآن مقدارصلاحیت‌است که به‌مقام علمی اواهانت‌کند، و فربد مدعی بودکه احیاءالسلطنه سواد ندارد و معالجاتش قلابی است وحاضراست ادعایش را به‌اثبات برساند.

دامنهٔ این اختلافات به‌روزنامه‌هاکشیده شد[1] وحامیان طرفین به‌ضدهم‌جبهه بستند، که البته جزپراکندگی فکری وبسط دامنهٔ خصومت حاصلی به‌بارنیاورد.

دکتر فربد فرزند علی‌نقی حافظ‌الصحهٔ رانکوهی، وحافظ‌الصحه طبیب مخصوص قاسم‌خان‌والی، حکمران‌گیلان، بود. فربد طب قدیم را نزد پدرش‌و طب جدید را دردارالفنون تهران فراگرفته بود. پس ازاخذ دیپلم به‌اروپا رفته‌و دردانشگـاه پاریس تحصیلات طبش را به‌پایان رسانیده بود. باآنکه از طرف دولت فرانسه مأمورخدمت یکی ازمستعمرات شد وقرارداد پنجساله بست،معهذا به‌توصیهٔ دوستانش خدمت به‌زادگاهش را ترجیح داد و به‌دنبال اجرای قرارداد نرفت.

اواخرسال ۱۳۲۶ه ق به‌ایران بازگشت. سپهدارتنکابنی که شهرت وی‌را شنید، به‌شهسواردعوتش‌کرد وسه‌ماه تمام طبیب مخصوص سپهداربود. درمحرم ۱۳۲۷ه ق، که‌آزادیخواهان رشت ازسپهداردعوت‌کردند، فربد به‌لاهیجان‌آمده اهالی را درکسب حریت‌وکوشش درراه‌آزادی‌تشویق‌می‌کرد، تا جایی که‌تشکیل انجمن ولایتی لاهیجان به‌عهدهٔ اوواگذارشد.

درقیام مسلحانهٔ میرزاکوچک‌خان، فربد رئیس صحیّه تشکیلات جنگل‌بود وهم اوبودکه‌قراردادآتش‌بس جنگل وانگلیس را امضاکرد. دردوران‌فرمانداری وثوق‌السلطنه‌دادور به‌علت ایرادی که به‌اعلامیهٔ مستبدانهٔ حاکم‌گرفت، دستگیر و بازداشت شد. خوش‌بیان ورك‌گو و صریح‌اللهجه بود. برای استماع نطقش در انجمنهای فرهنگی رشت ولاهیجان مستمعین بسیارگرد می‌آمدند. آخرین‌سمتش

۱) خیرالکلام، شمارهٔ ۵۵ شعبان ۱۳۲۸.

دردستگاه دولت، ریاست بیمارستان ارتش دررضائیه بود که بعدازعارضهٔ نقاهت به‌تبریز آمده درهمانجا درگذشت.

حاجی‌معین‌الممالك و پاشاخان نواب‌الملكـ به‌میرزا احمد رشتی،مشهور به«معین‌الممالك»، ایراد می‌شدبه‌چه دلیل مستشاری قونسولگری روس‌راپذیرفته واین ننگ را به‌خودهمواره‌کرده است. نامبردهٔ ابتدا با «انجمن ایالتی»همکاری داشت ودرمراجعت ازسفراروپا، وکیل لیانازفها شد وبعد پیشکاربانك استقراضی وآخرازهمه مستشارقونسولگری‌گردید.شهرت‌داشت‌که عمارت باغ‌صفا واموال معتمددیوان وشجاع نظام‌شفتی‌را به‌غیرحق متصرف شده ووارث رامحروم‌ساخته‌است. گفته‌می‌شد درحکومت‌عضدالسلطان‌محرم اسرارلواءالملك بود ودرحکومت سردارافخم‌بدون مشاوره وصلاحدید اوکاری صورت نمی‌گرفت. حالامفتخراست که به‌خدمت قونسولگری روس درآمده است(نفرت مردم ازقونسولگری روس دراین موقع به‌اوج خود رسیده بود).

خود وی تبلیغات‌مخالفین‌را نتیجهٔ تحریکات نواب‌الملك (پاشاخان‌رشتی) می‌دانست، ومی‌گفت‌چون اوپیش‌ازمن این سمت را داشت، اکنون به‌قائم‌مقامش عناد می‌ورزد. طرفداران خود راوامی‌داشت‌درجراید ازاودفاع‌کنند وبگویندا‌گر ایراد به‌پذیرفتن مستشاری قونسولگری وارد باشد، ایراد مزبور به‌جماعتی از انبیا واولیا نیزوارد خواهد بود، مثلا به‌حضرت یوسف می‌توان ایراد گرفت‌که چرا پیشکاری فرعون مصررا پذیرفته است ویا به‌دانیال نبی خرده‌گرفت‌که چرا به‌دربار بخت‌النصرراه یافت ویا ائمهٔ اطهارچرا با خلفای عباسی مراوده‌وهمکاری داشته‌اند. نتیجه می‌گرفت‌که پذیرش‌مشاغل ومناصب دردستگاه قدرتمندان وقت به‌نیت خدمت به‌خلق،گذشته ازاینکه مورد ایراد نمی‌تواند باشد تا حدودی نیز قابل‌ستایش است.

افصح وکسمائیـ میان دوپهلوان قلم،یعنی افصح وکسمائی،که هردونفر از نویسندگـان مبرزبودند، مشاجراتی‌روی دادکه درصفحات‌گیلان‌وخیرالکلام

انعکاس می‌یافت. کسمائی که روزنامهٔ وقت را در مرکز انتشار می‌داد و در آنجا هم با مدیر ایران نو درکشمکش بود، این زمان به‌رشت آمده بود وقصد داشت روزنامه‌اش را دررشت منتشر کند. وی پیش‌ازانتشار روزنامهٔ وقت، مقالات‌سیاسی در روزنامهٔ گیلان، می‌نوشت وحامی انجمن ایالتی وازیاران صمیم‌میرزا کریم‌خان رشتی بود.

افصح که درجامعهٔ مطبوعات‌سمت ارشدیت و پیشکسوتی داشت،ازتعرض وانتقاد بازنمی‌ایستاد. دوحریف هماورد، چنانکه خاصیت جنگ است، زمانی درازیکدیگرراکوبیدند؛ تا جایی که کسمائی به‌عدلیه شکایت برد وافصح‌را به محاکمه خواند. افصح درمحاکمه حضورنیافت ورئیس دادگستری وقت،حاجی سید محمود روحانی، زورش به‌افصح نرسید. تا سرانجام موجبات صلح‌فراهم‌شد ودرخانهٔ میرزا محمدعلی‌خان رحمت‌آبادی سروروی یکدیگررا بوسیدند و آشتی کردند.

اشرف‌الدین‌وافصح‌المتکلمینـ رسم براین‌جاری بود که افرادی‌ازطبقات مختلف اجتماع، که خود راکمی بالاترازسطح مردم عادی می‌دیدند، لقبی برای خود اختیارکنند. القاب مزبورچنانچه از راه تقدیم پیشکشی به‌مقامات عالیه و صدورفرمان مخصوص به‌دست‌آمده بود که همان‌مطلوب‌ایشان بود، و الاّ، برای حفظ تشخص و ممتازبودن ازدیگران، شخصاً لقبی برای خود جعل می‌کردند و به‌همان لقب شهرت‌می‌یافتند. تصورنمی‌رود لقب افصح‌المتکلمین مستندبه‌فرمانی بوده‌که با تقدیم پیشکشی به‌مصادرقدرت صدوریافته باشد، ولی اشرف‌الدین‌نام کوچك مدیرنسیم شمال بوده و به‌لقب ارتباط نداشته است. به‌هرحال بین نویسندگان چیره دست دوروزنامهٔ خیرالکلام ونسیم شمال نیز همچنان هنگامهٔ مشاجرات قلمی‌گرم بود وهریك نوشتهٔ دیگری را تکذیب می‌کردند وازتخفیف یکدیگربازنمی‌ایستادند، تاجایی که اشرف‌الدین‌ازروی نهایت خلق‌تنگی به‌مدیر خیرالکلام گفت:

پُری‌زجهل، تهی از خرد، شلی ازپا تو ناقصی، به‌خدا، کُلُّ ناقصٍ مَلْعون

(افصح ازپا عاجز بود ومی‌لنگید وعصا دست می‌گرفت)

ووقتی دید افصح با این حرفها ازمیدان درنمی‌رود وهمچنان به‌کارخود ادامه می‌دهد، دست توسل به‌آسمان بلند کرده‌گفت:

یا صاحب‌الزمان،سوی‌این قوم دون بیا شد بیرق بلند وطـن سرنگون، بیا
ازبهر دادخواهی اشرف ازاین چـلاق ای دست انتقـام الهـی، برون بیا

افصح ازاظهارملاطفت جلیل محمدقلی‌زاده، مـدیرروزنامهٔ ملانصرالدین قفقازهم بی‌نصیب نماند ومدیرروزنامهٔ مزبور درباره‌اش نوشت: چولاق مرثیه‌خوان افصح‌المتقلبین.

افصح وانجمن ایالتی ـ تاخت وتاز افصح به‌حاجـی میرزا محمدرضا حکیمی، رئیس «انجمن ایالتی»، واعضای انجمن‌آنچنان شدید بود و تـکرار می‌شدکه دریکی ازشماره‌های خیرالکلام نوشت:

ربنا ادفـع بحرمـة الابرار شرهذا الوکیل والاشرار
سوختـم ای خدا ز آتششان وقنا ربنـا عـذاب النار
زآسمـان و زمین زنند صلا فاسمعوا بـالعشی والاسحار
گر وکیل‌این‌و انجمن‌این‌است دادازاین راه‌ورسم وآیین‌است

وچون روزنامهٔ خیرالکلام نشریه‌ای پرتیراژبود وبه‌همه‌جا می‌رفت،القاء شبهه‌اش حتی به‌استاد پورداود هم مؤثرافتادکه دریکی ازچکامه‌هایش‌گفت:

دوش درانجمن طـایفهٔ دردکشان هاتفی نعره زنان‌گفت به‌خیل مستان
باغ مشروطه‌گشودیدز همت آسان آبش‌ازخون‌جگرداده و ازاشك‌روان
ترسم ازانجمن رشت بگردد ویران

مجیرالایاله ومؤدب‌السلطانـ مجیرالایاله، نایب‌الحکومهٔ تالشدولاب، باجمعی ازتفنگچیان تالش به‌انزلی‌آمده بود. شارل سمینو (مـؤدب‌السلطان)، رئیس شهربانی انزلی، به‌اوتکلیف‌کرد اسلحهٔ همراهانش را به‌منظورحفظ‌امنیت شهرتحویل دهد، واوزیربارنرفت وکارگفتگو به‌زدوخوردکشید. رئیس شهربانی

انزلی ویك تفنگچی تالش با تیراندازی طرفین به‌قتل رسیدنـد. شارل سمینو- که نام ایرانیش لطف‌علی‌خان‌ولقبش مؤدب‌السلطان بودـ فرزند نیکلا(ذوالفقار خان امیرپنجه)، ۱۲ سال در اروپا تحصیل نظامی کرده بود، پنج سال در فوج افریقایی ارکان حزب فرانسه خدمت کرده‌وبه‌رتبهٔ افسری‌رسیده‌بود. متعاقب ورود به‌ایران‌ترك‌تابعیت کرده به‌تابعیت‌دولت‌ایران درآمد. ابتدادر پستخانه‌وبعد درگمرك شاغل خدمت شد. هنگام جنبش‌مشروطه با مجاهدین همداستان‌گردید و به‌تعلیمات نظامی داوطلبان و آموزشهای جنگی آنان پرداخت. درسفراسترآباد همراه پانف بلغاری بود. درمهاجمهٔ ترکمنها گلوله‌خورد ومجروح شد و به‌زحمت توانست همراه پانف بلغاری خود را به‌روسیه برساند. معالجه‌اش یك ماه دربادکوبه به طول انجامید وپس از مداوا به‌انزلی برگشت و عضوانجمن بلدیه (شهرداری) شد؛ وسپس دراثر ابرازلیاقت، به‌ریاست انجمن ارتقا یـافت. به‌علت مخالفت عمیدالسلطان، نایب‌الحکومهٔ انزلی،باوی، استعفاکرده به‌رشت رفت و به‌معاونت شهربانی‌گیلان منصوب‌گشت. مردی بود اصولی ومتدیـن ودر انجام وظایفش فعال. دشمنانش سمت‌اخیراورا تحمل‌نکردند و وسایلی برانگیختند تا ازرشت دورشود وچون نقطهٔ ضعفی نداشت بیکارش نکردند و به‌ریاست شهربانی انزلی منصوب کردند. هنوزازمأموریت اخیرش‌مدتی سپری نشده بودکه با خارج‌شدن چند تیرازتپانچهٔ مجیرالایاله‌وهمراهان مسلحش به‌قتل رسید (ذیحجه۱۳۲۸ هـ ق).

عمیدالسلطنه‌وکرگانرودـ یکی ازفئودالهای معروف‌گیلان، که از دورهٔ ناصرالدین‌شاه درتالش حکومت می‌کرد، نصرالله‌خان عمیدالسلطنه بودکه‌بعدها به«سردارامجد» ملقب گردید.

کاساکوفسکی، فرمانده بریگاد قزاق مأمورخدمت درایران، درخاطراتش می‌نویسد: «امیرتومان عمیدالسلطنه شاه‌گیلان به‌حساب می‌آید وتالشها بی‌چون وچرا دراطاعت اویند واگرسپاهی مهمترازسپاه شاه دراختیارمی‌داشت تالشها به اشارهٔ او با شاه به‌جنگ می‌پرداختند.»

سردارامجد، دراستبداد صغیر، به‌حکم محمدعلی‌شاه، به‌اتفاق سردارافخم،

به‌بهانهٔ اینکه کرگانرودیها سرازاطاعتش پیچیده واورا به‌مالکیت نمی‌شناسند، با دوعراده توپ ویك فوج سربازممقانی وسوار شاهسون به‌کرگـانرود رفت، و توانست بطورموقت تسلطش را برکرگانرودیها تحمیل کند. اما همینکه پرچم مشروطیت به‌اهتزازدرآمد، آقاجان‌خان، یکی ازخوانین تالش، همراه سیداشرف کرگانرودی (شجاع‌دیوان)، به‌تلافی تعدیاتی‌که از اودیده بودند، به‌وی هجوم بردند، وچون قادربه‌حفظ‌استیلای‌سابقش نبود، وسردارافخمی هم وجودنداشت، لذا به‌رشت آمد و درقونسولگری روس متحصن شد. میرزا کریم‌خان رشتی به دیدنش رفت، واورا به‌خاطراین عمل ناپسند سرزنش‌کرد، و به‌مناسبت وجـود روابط دوستانه بین‌او وسپهدار، تعهدکرد به‌تقویتش بکوشد، وبا این تمهید اورا با دادن تأمین جانی ومالی ازقونسولگری بیرون برد.

سردار امجد تلاش می‌کرد با احراز سمت رسمی به‌اسالم و کرگانرود برود وازمخالفینش انتقام بگیرد؛ وبرای نیل بدین‌منظوربه‌ولی‌خان اشجع‌الدوله متوسل‌گردید، واورا همراه انتخاب‌الملك (یکی از بستگانش)، برای تهیهٔ زمینهٔ مساعد، به‌تالش‌گسیل داشت. لیکن‌براثرکشته‌شدن یك نفراسالمی به‌دست‌ولی‌خان وآشفته شدن محل، اوضـاع واحوال برای موفقیت سردارنامساعدگردیدو او صلاحش را دراین دیدکه املاکش را به‌علی‌اف، تاجرباشی اجاره دهد.

شهبازیانس ارمنی،که ازدوستانش بود، حکمی از مبصـرالملك، معاون حکومت‌گیلان،گرفت وهمراه محمدآقا قونسولی (کسمائی) و ابتهاج‌السلطان، با یك عده قزاق‌ایرانی، به‌کرگانرود رفت؛ وکسمائی، پس ازاحضارکدخدایان، درمحلی موسوم به«سیه چال»، شروع به‌صحبت کرده چنین‌گفت: ما شماها را همگی رعیت سردارمی‌شناسیم. سردارو اشجع‌الدوله هر دورعیت روسند و شما باید به‌مقتضای رعیتی‌خود رفتار کنید و بهرهٔ اربابی را به‌مالك خود بدهید، و اگرغیرازاین‌کنید سروکارتان‌با قزاقان روسی‌است‌که خواهیم‌گفت‌بیایند وتکلیفتان را به‌زور اسلحه روشن‌کنند.

سیداشرف‌کرگانرودی،که یکی ازحاضرین جلسه بود، برخاست وگفت: با این فرمایشات شما تالش جزء خاك روسیه نخواهد شد. بین سردار واهالـی

کرگانرود اختلافـات‌ملکی مطرح‌است‌که باید حل شود وشما به‌عوض‌رسیدگی دارید ما را ازقزاقان روسی می‌ترسانید؟آنچه ملك موروثی سرداراست ماحرفی نداریم‌وآنها را که‌می‌فرمایید اکتسابی‌است، باید مدرك نشان دهند و بگویند چه وقت وازچه اشخاصی خریده‌اند.

میسیون‌اعزامی، که‌دفاع مستدل‌سید اشرف را می‌شنوند، متحیرمی‌مانندچه بگویند. فکرمی‌کنندکه اعمال خشونت‌ممکن است‌کاررا به‌جاهای باریك‌بکشاند وآنها با چندتن قزاق نخواهند توانست به‌اهالی‌کرگانرود،که همه‌شان دلاور و جنگ‌دیده‌اند، استیلایابند. این بودکه درمقام توطئه برمی‌آیند وبعداز ختم‌جلسه وشور وتبادل‌نظر، تصمیم می‌گیرند: نایب‌الحکومهٔ اسالم به‌عنوان نداشتن تأمین محل مأموریتش را ترك‌کند،زارعین محبوس،که به‌علت عدم پرداخت‌مال‌الاجاره درزندان به‌سرمی‌بردند، به‌عنوان‌آنکه دراثرقدرت‌نمایی سیداشرف‌آزاد شده‌اند، مرخص شوند؛ وشهبازیانس به‌مقامات دولت‌گزارش دهدکه‌سید اشرف شجاع‌ـ دیوان دست به‌اسلحه برده ویاغی شده است؛ خبریاغی شدن سیداشرف رامحمد کسمائی به‌قونسول رشت ومکرم‌الدوله به‌تهران اطلاع دهد.

باید دانست‌که مردم تالش همیشه مسلح‌بودندکه با داشتن خان یا رئیس ایل درمیان خودگهگاه که اصطکاك منافع روی می‌داد مقابل یکدیگر جبهه بسته به‌زدوخوردمی‌پرداختند. زمانی‌هم، به‌مناسبت همجواربودن با عشایرشاهسون و اکراد خلخال، مهاجم یا مدافع بوده‌اند؛ واغلب این پیکارها به‌خاطـر اراضی متنازع‌فیه ویا اغنام واحشام طرفین روی می‌داده است.

مکرم‌الدوله، نایب‌الحکومهٔ‌تالش،ازرشت قوای مسلح طلبید،وتلگرافاتش به‌تهران همه‌اش درپیرامون یاغیگری سیداشرف دورمی‌زد؛ ودردنبالهٔ این امـر سردار بیك، برادرعیال سردارامجد، به‌کشتن میرزاآقاجان نام (ازمعاریف‌تالش) مبادرت ورزید. این قتل را هم به‌سید اشرف منتسب‌کرده نامبرده رامتهم‌ساختند.

سیداشرف به‌فرمانده قزاق‌ایرانی پیام فرستاد وگفت: من یك‌تن ازآحاد این مملکتم، وبه‌خانه وخانواده‌ام علاقمندم، دلیل ندارد یاغـی دولت باشم؛ و علی‌رغم تبلیغات دشمنانم، حاضرم هرجا وهروقت بخواهیدکمر به‌خدمت دولت



میرزا کوچک‌خان (جنگلی) در کسوت مجاهدت



دسته‌ای از مجاهدین ابوابجمعی میرزاکوچک‌خان که در فتح قزوین و تهران شرکت داشته‌اند.



یادگار شهدا



م‌خان و سردار بهادر بختیاری همراه اتباعشان در سفر قراچه‌داغ .

جاهدین گیلان در مجلس شورای ملی. در پیکرهٔ پایین چهره‌های آشنایی همچون اسکندرخان ـ عمیدالسلطان ـ حاجی احمد اش ـ معزالسلطان ـ رفیع خرازی انزلیجی ـ حاجی میرزا خلیل ـ حاجی محمد خوشبین (حسین اف) ـ مجیب‌السلطنه و سان‌الله‌خان (از راست به چپ) مشخص‌اند.





حاجی‌میرزا احمد معین‌الممالک رشتی.

سپهدار و سردار اسعد.





شهید راه حریت و آزادی لطفعلی خان مؤدب السلطان

شارل سمینو مؤدب‌السلطان.



آزادیخواه شهید کاظم‌خان کمیسر (نوکام) فرزندعلی اوستای مجاهد که وسیلهٔ روسها به دار آویخته شد.



ز به اداره تلگرافی دولت علیه ایران صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

(سواد تلگراف حجج الاسلام نجف)

خدمت عموم اقایان علماء اعلام وامراء ورؤسای عشایر وکلیه غیرتمندان اسلام ایدهم الله تعالی بنصره برای برانداختن سلطنت قدیمی ایران ومحو آثار اسلام محمدعلی میرزا بایران فرستاده شده است دراین موقع خطرناك که درحقیقت مقابله کفر بااسلام است اگر خدای نخواسته تعالی شود کفر درایران هویدا وآثار سنیه اسلامیه بکلی مخروب خواهدشد برتمام اهالی باهمیت وامراء عظام وسرحدداران وشیعیان واجب است باقدم ثابت وعزم راسخ دردفاع ازاین دشمن ازبذل مال وجان مضایقه نفرمایند ودفع این حمله را ازوظایف مسلم قانونی دانسته هرگاه خدای نخواسته اندکی تعلل شود فعلی الاسلام والسلام البته همه قسم مساعدت را بایکدیگر فرموده فروگذاری نمی فرمایند مورخه ۵ شعبان ۱۳۲۹

(محمدکاظم الخراسانی) (عبدالله المازندرانی)

تاریخ ۱۱ شهر شعبان المعظم ساعته ثیل سنه ۱۳۲۹

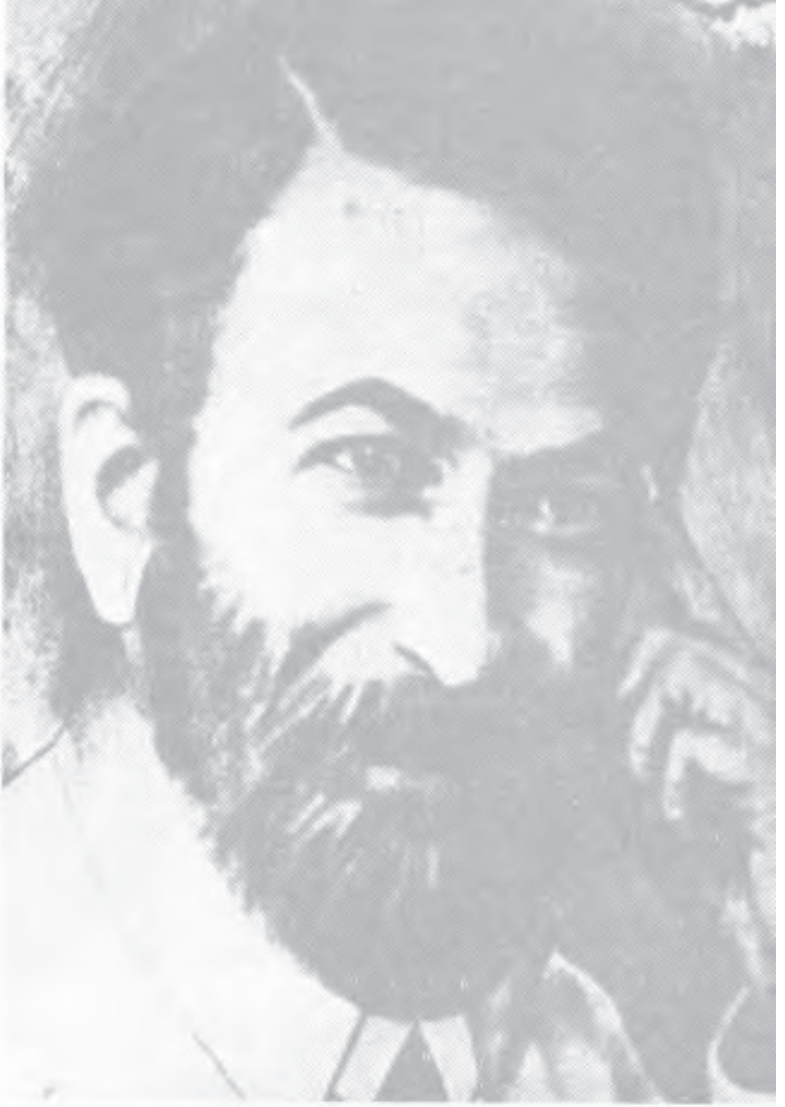


اشرف‌الدین حسینی مدیر و نویسندهٔ روزنامهٔ نسیم شمال

روحانی مبارز شادروان سید عبدالوهاب صالح



تلگراف حجج اسلام نجف راجع به علت بازگشت محمدعلی میرزا به ایران.



میرزا حسین‌خان کسمائی.

(شماره) ۱ (سال اول) (صفحه) ۱

مؤسس ـ ل شرکت مقدمه

مدیر ومدیر اداره میرزا ابوالقاسم

المیع المکلفین

مرکز اداره

دورشت محله سیدان

بمداز ارسال پنج نسخه

وجه اشتراک

مطالبه دریافت میشود

(خط بحنهٔ اسلام)

خیرالکلام

۱۳۲۵

خواهشمند است دوبار طبع وتوزیع میشود

قیمت اشتراک سالیانه

رشت ۱۸ قران

سایر بلاد داخله ۲۰ قران

قفقاز و روسیه ۵ منات

ترکستان ۱۴ قرانک

قیمت یک نسخه

در رشت سه دینار

سایر بلاد داخله سه شاهی

وملت ببندم ووظایف‌مرجوعه‌را درنهایت صمیمیت وحسن نیت به‌انجام برسانم.

فرمانده قزاق، باملاحظهٔ‌نامه سیداشرف وتسلیم وانقیاداو، متعجب‌می‌شودو دراین خصوص‌از مکرم‌الدوله استیضاح می‌کند، و جواب می‌شنودکه اومردی محیل وزیرك ودروغگو است و می‌خواهد بدین‌وسیله شمارا اغفال‌کند. بنویسید چنانچه راست می‌گوید ومطیع دولت است، تنها بیاید نزد شمـا واگرشکایتی دارد مطرح‌کند.

سیداشرف به‌اطمینان فرماندهی قزاق، یك تنه‌به‌شفارود می‌آید و به‌مجرد ورود دستگیروزندانی می‌شود. به‌صورتش گل می‌مالند وانواع اهانت‌به‌وی‌روا می‌دارند. خانه‌اش‌راتاراج واهل‌وعیالش‌راآواره می‌سازند. اموال کسان ویارانش ــ شیخ‌الاسلام و بهمن‌بیك و فـرج‌الله‌بیك وخـداورَن ونصرالله‌بیك ودیگران ــ را نیز غارت کرده به‌یغما می‌برند. تعدادی از خانه‌ها را آتش زده باخاك یکسان می‌کنند. کرم‌نام‌کدخدا را، بعدازبریدن‌بینی وخصیتین، به‌قتل می‌رسانند. شیرخان ودده‌بیك و آقاقلی وشاهرخ‌بیك وانه‌قلی وطهماسب‌بیك وچند تن دیگر ازاتباع سید اشرف‌را به‌زندان می‌افکنند.

انجمن‌ایالتی‌گیلان به‌این‌اعمال ناهنجاراعتراض می‌کند. خود سیداشرف ازمحبس باتهران تماس‌می‌گیرد وازماجرایی‌که براوگذشته است شکایت‌می‌کند. نتیجه‌ای‌که ازمراجعات مکررش دریافت می‌دارد، پاسخ زیراست: «خدمات‌سید اشرف منظور نظر است، به‌ایشان ابلاغ کنیدکه به‌مراحم اولیاء دولت امیدوار باشد.»

امین‌دیوان وروستای‌رودبنه ــ امین‌دیوان لاهیجـانی، همچون سردار امجد تالش، یکی ازفئودالهای بزرگ‌گیلان بود؛وچون ربیبهٔ حاجی‌میرزاآقاسی، صدراعظم وقت،را درحبالهٔ نکاحش داشت، به‌اتکای صدراعظم توانسته بود قراء متعددی ازمنطقهٔ لاهیجان وازجملهٔ آنها روستای رودبنه‌را تصاحب‌کند، و شگفت آنکه باهمه ثروت‌ومکنت وباوجود املاك فراوانش همیشه‌مقروض بود. داستان مصاحبهٔ زارع لاهیجانی باامین دیوان درگیلان مشهور است. می‌گویند: درمجلس

کشمکشهای ملکی وحقوقی بین‌خلق‌الله وجود داشته و هنوزهم دارد ومرجع کل مرافعات وقطع وفصل منازعات حکام‌ونایب‌الحکومه‌ها بوده‌اند،عارض‌ومعروض می‌بایست مبلغی به‌آنها بپردازندکه میزانش البته به درجهٔ اشتهای حکام بستگی داشته‌است.عاضدالسلطنه‌نیز،بالقب وزین‌وسنگینش،نه‌فقط‌پیرواین سنت مرضیهٔ‌آبا واجدادی بود، بلکه ابتکارتازه‌ای هم،که ازهوش وفراستش حکایت می‌کرد، از وی به‌ظهوررسید وآن این بودکه دستورداد هیچ‌دختری، مادام‌که ازاوتحصیل اجازه نکرده است، حق‌شوهرکردن‌ندارد، وبدیهی‌است‌که مردان وجوانان‌حوزهٔ مأموریتش نیزحق زناشویی‌نداشتندوصد البته‌که‌کسب اجازه هم چندان‌کارآسانی نبود وگذشته ازچند کله قند وچند بسته چای دارجلینگ وچند شیشه‌گلاب‌قمصر وفاستونی انگلیسی وطاقه شال‌کشمیری یاعبای نائینی، می‌بایست مقداری وجه نقد به‌رسم‌شیرینی نیزتقدیم‌گردد و الاحکم حکم‌حاکم‌بود ومرگ‌مرگ‌مفاجات. حکومت عاضدالسلطنه درماسال آنچنان به‌خوشی وخرمی گذشت‌که شـاعری درحقش‌گفت:

یك سال دگر اگربمانی ماسال　　انت الباقی وکل شیء هالك

همین آقایان حکام ونایب‌الحکومه‌ها (قـاطبةً) درمواردی‌که پای منافع روس وایادیشان به‌میان می‌آمد، آنچنان مرعوب ومضطرب می‌شدند وآنچـنان قدرتهای کاذبه‌شان‌را غلاف می‌کردند که‌گفتی اصلا نه‌خانی آمده نه‌آش پخته شده است؛ نمونه‌اش اگنت روسی که به سال ۱۳۲۹ ه ق همراه چهارنفرقزاق ازرشت به‌قریهٔ‌گیل چالان، که بین سردار منصور و مسیودراکوی یونانی مورد اختلاف‌بود، رفته شخصاً املاك متنازع فیه‌را به‌تصرف گماشتگان دراکومی‌دهد ونایب حبیب‌نام، مباشر سردار، را دستگیر کرده به‌رشت برمی‌گردد، بدون‌اینکه کمترین اعتنایی به‌حکومت محلی کند ویاحکومت‌محلی قادرباشد جمله‌ای به‌عنوان اعتراض به‌زبان بیاورد. عاجزومسکین هرچه ظالم وبدخواه ظالم‌وبدخواه هرچه عاجزو مسکین.

ارفع‌السلطنه‌وکرگانرودیهاـ بین‌ارفع‌السلطنه‌واهالی کرگانرود، ازجنبهٔ

خشونت اصولی خوانین ازیك طرف، واختلافات ملکی از طرف دیگر،دائماً کشمکش ونزاع بود. حاجی ملاعلی‌نام دررأس جماعتی ازاهالی کرگانرود به انزلی آمده مظالمی‌راکه ازعمیدالسلطنه (سردارامجد) وفرزندش ارفع‌السلطنه، دراستبداد صغیر، به‌اووتالشها رسیده بود، ازداغ ودرفش وبی‌عصمت شدن‌دختران وگوش بریدنها وچشم از حدقه درآوردنها را به‌تفصیل درانجمن محلی انزلی بازگو کرد. انجمن انزلی هیئتی‌را برای تحقیق ورسیدگی به‌کرگانرود فرستاد. ارفع‌السلطنه، که از موضوع استحضار یافته بود، از بیم آنکه مبادا به‌دست آزادیخواهان دستگیر شود، درمحلی دور از اقامتگاه مخفی گردید. ستمدیدگان به‌مجرداینکه ازعلت آمدن‌هیئت‌اطلاع‌یافتند به‌سویشان‌شتافتند ومظالم‌ارفع‌السلطنه را یك‌یك برشمردند.

هیئت اعزامی، پس ازاستماع شکایات واستمالت اهالی، اقدام به‌تشکیل انجمن محلی کرگانرود وآلالان‌کرده قول دادند مراتب‌راکما هوحقه به‌انجمن انزلی‌گزارش دهند ودفع شرمفسد متجاوز را بخواهند. اما همینکه هیئت به‌انزلی بازگشت، ارفع‌السلطنه باسوارانش به‌شاکیان تاخته عده‌ای‌را مجروح ومقتول ساخت. اهالی کرگانرود متقابلا (به‌اتکای انجمن انزلی وپشتیبانی آنان) به مقاومت برخاستند وچندروزپیاپی بین مردم کرگانرود واتباع‌ارفع‌السلطنه‌جنگ و خونریزی ادامه داشت. فتح‌نهائی‌سرانجام نصیب اهالی شد وچون‌کاخ‌کرگانرود به‌آتش‌کشیده شد وتعدادی ازاتباعش به‌قتل رسیدند، نیروی ارفع‌السلطنه درهم‌شکست وراه فرار را درپیش‌گرفت.

ازاین خان تالش به‌نام موجودی ظالم وستم‌پیشه یاد شده است و مردم تالش ازاوخاطرات نامطبوعی دارند. روایت است‌که جوانی می‌رفت تلگراف تبریك‌به‌زعمای‌مشروطه مخابره‌کند، به‌دستورارفع‌السلطنه دستگیر ودستش را داغ کردند. از خانواده‌ای‌دختری خواست، وچون جواب رد شنید نوکرهایش به‌دستوراودختر را ربودند و رویش نفت‌ریخته آتشش‌زدند.

اگنتها و تاجر باشیهای روس ـ عمال‌ایرانی روس، که منافع‌روسه

که از کشتیهای جنگیشان شلیك می‌کنند، باحملات پیاپی ترکمنها هفتـادنفر از مجاهدین مقتول ومجروح می‌شوندکه ازجمله مجروح شدگان میرزاکوچك‌خان رشتی (بعداً جنگلی) بود.

انجمن ایالتی ازعدم مساعدت دولت‌دراین خصوص به‌نایب‌السلطنه‌شکایت می‌کند و به‌طورتعرض می‌پرسد چه‌سرّی دراین‌کارنهفته است‌که دولت تلگراف می‌کند اعزام قوا ازرشت لزوم ندارد وآن‌وقت چنین واقعـات اسف‌انگیز رخ‌می‌دهد. نایب‌السلطنه‌جواب می‌دهدکه باعث این پیشامدهای ناگوارهمانااختلافات مضره بین احزاب است‌که هرروزبرشدت و حدت خود می‌افزاید (مقصـودش اختلاف بین اعتدالیون ودموکراتها بود).

ارشدالدولهـ نامبرده، که‌یکی‌ازهمراهان‌شاه مخلوع بود وچند هزارسوار ترکمن واصانلو به‌همراه داشت، تاایوانکی ورامین پیش راند وقوای دولت‌را منهزم ساخت. دولت پیرم‌را، همراه‌ماژرهال‌آلمانی، به‌کمك امیرمجاهد وسردار بهادروسردارمحتشم بختیاری‌فرستاد. پیرم‌ازجناح راست به‌قوای عمدهٔ‌ارشدالدوله حمله برد وسواران بختیاری ازقلب شروع به‌پیشروی کردند. درنتیجه ترکمنها شکست خورده بادادن تلفات زیاد ازجبهه‌گریختند. ارشدالدوله مجروح‌ودستگیر شد وازبیم آنکه مبادا بارسیدن پای ارشدالدوله به‌تهران روسها درصدد نجاتش برآیند، فردای روز دستگیریش به‌دستورپیرم تیرباران‌گردید (رمضان ۱۳۲۹). نعش او همراه سرهای بریدهٔ ترکمانان به‌مرکزفرستاده شد ودرمعرض تماشای عامه قرارگرفت.

به‌درستی معلوم نیست‌که دستوربریدن سرهای ترکمانان ازپیرم بوده یا سرخودانه ازطرف مجاهدین به‌عنوان انتقام‌صورت‌گرفته است؛ ودرهرحال‌عملی بود زشت ووحشیانه وازطرف هرکس وهرمقـام صورت گرفته باشد، مستوجب تنفروتوبیخ وسرزنش.

سالارالدولـه ـ شرح عملیات‌این‌مرد ماجراجو به‌تفصیل درکتب‌تاریخی

ثبت است واجمالش این است که سلطنت‌را حق خود می‌دانست، و به‌همین‌جهت درفرمانداری لرستان علم طغیان برافراشت، و به‌حکومت مرکزی یاغی‌شد، و به بستن و کشتن افراد ونهب اموال مخالفینش پرداخت، وسرانجام دستگیرو به‌مرکز اعزام و به‌اروپا تبعید شد. باردیگردرجمادی‌الثانی ۱۳۲۹ ه ق باسی‌هزارتفنگچی به‌تاخت وتازپرداخت، وامیرمفخم بختیاری‌را درملایر شکست داده تاساوه‌پیش‌آمد، وهمه‌جا بـااستقبال مردم روبرو شد؛ به‌مجلس تلگراف کرد اورا به‌سلطنت بپذیرند و الا عنفاً به‌مرکزرسیده‌حق خودرا استنقاذ خواهدکرد. هیئت‌وزراسردار ظفروسردارجنگ وسردارمحتشم بختیاری‌را مأمور دفعش کردندکه بعداً یپرم‌نیز به‌آنها ملحق شد. چند تن ازخوانین مسلح غرب، امثال ظفرنظام، سالارامجد خزلی،وناصرنظام نهاوندی، وداودخان‌کلهر،وسردار اعظم،که بااوهمکاری‌داشتند، سعی کردند جلوپیشروی قوای دولت‌را بگیرند، ودرجنگهای متعددی‌که بینشان درگرفت و آخرینش در «اشترینان» بود، پنج‌تن از سرکرده‌ها، همراه چهارصد نفراز اتباعشان، دستگیر وخلع سلاح شدند و صارم‌السلطان، یکی‌ازسرکرده‌ها، تیرباران شد.

سالارالدوله،که شکست یافته‌بود، تا خرم‌آباد عقب نشست، وازخرم‌آباد به‌کرمانشاه رفته عده‌ای ازآزادیخواهان‌را دستگیرواعدام‌کرد.

دولت، فرمانفرمارا به حکومت کرمانشاه تعیین‌کرد و قوای مجهزی در اختیارش‌گذاشت واحتیاطاً ازیارمحمدخان‌کرمانشاهی،که جنگجوی دلاوری‌بود، استمدادکرد. یارمحمدخان به‌سالارالدوله حمله‌برد وکرمانشاه‌را ازتصرفش‌خارج کرد. تااین وقت فرمانفرما هنوزبه‌کرمانشاه حرکت نکرده وقوای همراهش در جنگها شرکت نداشتند.نتیجه‌آنکه سالارالدوله مجدداً به‌کرمانشاه برگشت وعدهٔ سیصد نفری یارمحمدخان را شکست داده شهررا متصرف شد، وعدهٔ بیشتری از آزادیخواهان‌محل را دستگیرکرده به‌قتل‌رسانید،که‌ازجملهٔ معاریفشان‌اعتلاءالدوله، اعظم‌الدولهٔ زنگنه وفرزندش، فتح‌السلطنه، بودند.

فرمانفرما، همینکه ازشکست‌یارمحمدخان اطلاع‌یافت، ازنیمه‌راه‌برگشت. ازمرکزبه‌وی دستورداده شد فوراًبه‌کرمانشاه حرکت‌کند،ولی اوتعلل کردونتیجهٔ

بیرون راندند.

سفارت روس به‌عمل مسترشوستراعتراض کرد و به‌وزارت خارجه نوشت که دولت ایران باید ازاین رفتارخشونت‌آمیز معذرت بخواهد و باغ وعمارت شعاع‌السلطنه را بی‌درنگ تخلیه کند.

دولت‌ایران به‌اعتراض‌سفارت‌وقع ننهاد. سفارت روس باردوم نامه‌نوشت ولحن اعتراض را شدیدتر کرد.مسترشوستر همچنان بی‌اعتنا ماند و به‌وظایف‌خود ادامه داد. برای بارسوم التیماتوم (اتمام حجت) روسها به‌دولت ایران تسلیم و یك‌ضرب‌الاجل شش روزه تعیین شد که‌هرآینه دولت ایران تمامی موادپیشنهادی را اجرا نکند، قشون روس تهران را اشغال خواهدکرد.

مواد پیشنهادی عبارت بود ازموضوعات زیر:

۱ــ مسترشوستر امریکایی بایستی ازایران اخراج شود.

۲ــ وزیرخارجهٔ ایران باید به‌سفارت روس‌آمده رسماً معذرت بخواهد.

۳ــ دولت ایران هزینه‌هایی راکه دولت روسیه برای قشون‌کشی به‌ایران متحمل شده است، بپردازد.

۴ــ بدون رضایت روسیه، مستشار درآینده استخدام نشود.

التیماتوم مزبور درهفتم ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ه‍ ق به‌دولت ایران ابلاغ شد و متعاقب‌آن ارتش روس درقزوین تمرکز یافت.

اهالی‌گیلان بازارها را بسته وازمشاغلشان دست‌کشیدند و درمسجد جامع گردآمده به‌سخنرانی پرداختند. قند وشکروسایراجناس روسی را تحریم‌کردند. شاگردان مدارس‌کفن پوشیده، برای ابرازتنفرازاتمام حجت روسها، در بازار و خیابانها به‌تظاهر برخاستند. وثوق‌الدوله، وزیرخارجه، و محتشم‌السلطنه، وزیر عدلیه (دادگستری)، وشخص ناصرالملك، نایب‌السلطنه، معتقد به‌قبول التیماتوم روسها بودند؛ ولی مجلس شورای ملی‌آن‌را درجلسهٔ پرشوری ردکرده بود. از یادداشتهای مسترشوستر امریکایی‌دراختناق ایران چنین برمی‌آیدکه وثوق‌الدوله و برادرش،قوام‌السلطنه (وزیرداخله)، درکابینهٔ صمصام‌السلطنهٔ بختیاری‌ازآن‌جهت به‌قبول التیماتوم روسها اصرارمی‌ورزیدندکه پدرشان معتمدالسلطنه درپیشکاری

دارایی آذربایجان مورد تعقیب مسترشوستر بود وازاوحساب دوران تصدیش، که معروف بود استفاده‌های نامشروع کرده، مطالبه می‌شد.[1]

پیرم درجستجوی راه حل بود ودرشرایط روزبه‌قبول التیماتوم رأی داد و مجا ـن را هم به‌پیروی این عقیده تبلیغ می‌کرد. بالاخـره درمجلس کمیته‌ای برای بررسی این امربا شرکت نمایندگان سه‌حزب اعتدال، دموکرات، داشناك تشکیل یافت،تاباکمك‌دولت با روسها کنار بیایند. کمیته رأی به‌عدم‌قبول‌التیماتوم ولزوم پایداری درمقابل زور داد. قشون‌روسی‌ازقزوین به‌حرکت درآمد. دولت ایران ازدولت‌انگلیس استمدادکرد. وزیرخارجهٔ انگلیس جواب داد هیچ کمکی به‌ایران نمی‌تواند بکند ودولت ایران ناگزیر است التیماتوم روسها را بپذیرد. پذیرفتن‌التیماتوم، باوجود ردشدنش ازطرف مجلس، افتضاح‌آور بود. سرانجام گره‌کور را به‌این‌طریق‌گشودندکه یا ازمجلس اختیارتام‌گرفته بعداز اخذاختیار، التیماتوم روسها را بپذیرند ویا با استعفای چندتن‌ازوکلا، مجلس‌راعملا تعطیل‌کنند وبا تعطیل مجلس البته اختیاربه‌دست دولت می‌افتاد.

مجلس اختیارنداد، ونمایندگان هم استعفا نکردند، دولت هم حق‌انحلال مجلس را نداشت. در این وقت حیله‌ای شرعی به‌یاد سردمداران سیاست افتاد وآن این بودکه‌گفتند چون دورهٔ مجلس دوسال است، وپیش ازظهوراین وقایع دورهٔ دوم‌تقنینیه پایان یافته،واین دوماه،که زاید بردوسال تمدیدکرده‌اند،قانونی نیست، بنابراین مجلس شورای‌ملی اصولامنحل وکأن‌لم‌یکن است. به‌پیروی از فورمول مذکور، درجلسهٔ منعقد دردربار، فرمان انحلال مجلس به‌پیشنهاددولت‌و تصویب نیابت سلطنت به‌امضا رسید. به‌پیرم مأموریت داده شد به‌مجلس‌رفته‌از تجمع نمایندگان جلوگیری‌کند ودرب مجلس را ببندد.

پیرم چند مجاهد ارمنی فرستاد ونمـایندگان را به‌عنف بیرون‌کرد ودرب مجلس را بست.

خشونت شروع شد وبا اعلام حکومت نظامی احزاب ومجامع به‌مضیقه‌

۱) حکومت خانواده‌ها، نوشتهٔ آقای ابوالفضل قاسمی، ص۱۴۷.

حقوق کارمندان وزارتخانه‌ها را ازطبقهٔ پایین شروع کرد و تدریجاً به‌طبقات بالا رسید؛ وبدین ترتیب امکان داشت پیش ازآنکه حقوق سران قوم پرداخت‌شود، درخزانه چیزی باقی نماند. ولی ناصرالملك حقوق خود را مقدم مـی‌داشت و می‌گفت شوستر بایدنخست حقوق اوراکارسازی وبعد هرطورمایل است‌بادیگران رفتار کند.

یك ماه‌که حقوق ناصرالملك براثراین اختلاف نظر به‌تعویق افتاده بود، به‌گماشته‌اش دستورداد تاحقوقش را از ادارهٔ دارایی همدان وصول کند. مهدی‌خان منشی‌باشی، گماشته‌اش، با فرستادن عده‌ای مسلح به‌دارایـی همدان، رئیس دارایی محل (حاجی‌آقاخان) را مجبورساخت از درآمدهای محلی‌حقوق‌نایب‌السلطنهٔ ایران را بپردازد.

ناصرالملك،که ظرفیت سیاسیش به‌اواجازه نمی‌داد مشکلات مملکت رابا سرپنجهٔ تدبیربه‌نفع ملت ایران حل‌کند وازطرفی به‌جانش بیمناك بود وخودرا درمعرض خطرمی‌دید، به‌بهانهٔ استراحت ورفع خستگی عازم سفراروپاگردید.

نمایندگان گیلانـ نمایندگان‌گیلان در دورهٔ دوم تقنینیه عبارت بودنداز:

۱ـ سید یحیی ندامانی ناصرالاسلام

۲ـ آقا محمدیزدی‌وکیل‌التجار که‌درششم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هـ ق‌درمجلس به‌عارضهٔ سکته درگذشت.

۳ـ معاضدالسلطنه پیرنیا

۴ـ دکتراسماعیل مرزبان امین‌الملك

۵ـ میرزا ابوالحسن خان،که‌چندی بعد ازانتخاب شدن استعفاکردووزیر پست وتلگراف شد.

۶ـ میرزا محمد علی وزیرزاده

فصل چهاردهم

جنایات روسها در گیلان

ازآنجایی که جنبش مشروطهٔ ایران را روسها به‌خلاف نیاتشان می‌دانستند، درهرموقع مناسبی ملت ودولت ایران را با مشکلات وفشارهای روحی تازه‌ای مواجه می‌ساختند، وچنانکه دیدیم محمدعلی‌شاه را درحبس وتبعیدآزادیخواهان وانهدام مجلس وکشتن رهبران مشروطیت تأییدکردند؛ وبه‌مجرد اینکه دیدند، به‌رغم تمایلات استعماریشان، مشروطیت ایران‌نضج‌گرفت وقوام نسبی یافت، به مداخلات علنی پرداخته شاه مخلوع را به‌ایران بازگشت دادند، فتنهٔ سالارالدوله ودیگران را، که شرحشان‌گذشت، برپاکردند؛ ازآنهاهم که مأیوس شدند، به‌تسلیم التیماتوم وتعطیل مجلس وارتکاب جنایات متعدد در تبریز وگیلان ومشهد وسایر سایرنقاط کشوردست زدند.

به‌موجب‌گزارش‌رسمی کارگزاران رشت وانزلی، از۲۷ذیقعدهٔ۱۳۲۷ه ق تاآخرذیحجهٔ ۱۳۲۸ه ق تعداد دوهزارویکصدتن قزاق و سالدات روسی، با تجهیزات جنگی، به‌گیلان وارد شدند. نکراسف، قونسول روس در رشت، که افسری خشن ومغروربود، درهرفرصتی،ضمن اجرای‌سیاست مداخله جویانهٔدولت متبوعش، سفاکی وخبث باطنی‌خاصی راآشکارمی‌ساخت. دستورروزانهٔقونسول این بودکه‌قزاقان‌روس، با قیافه‌های غضب‌آلود وخشمناك،با یاپونچی کذائیشان، سواربراسبهای قوی‌هیکل،چهارنعل، بدون‌هیچ‌گونه ضرورت نظامی، درخیابانها و بازارها بتازند، و همچون فاتحینی که به‌کشوری مغلوب دست یافته‌اند، سرود-خوانان ازمقابل مردم عبورکنند.

خانهٔ وکیل‌التجار، نمایندهٔ رشت، به‌عنوانی واهی و بدون رعایت‌نزاکت، به‌دستورقونسول روس، مهروموم شد. با اینکه انجمن ایالتی وطبقات مختلف مردم به‌سفارتخانه‌های روس و انگلیس و عثمانی همچنین به‌وزیر خارجهٔ وقت، حسینقلی‌خان نواب، شکایت وازمداخلات بیجای قونسول در اموردا‌خلی کشور ابرازتنفرکردند، به‌علت ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی وقعی به‌اعتراضات گذارده نشد.

نیکلانام، که میهمان همشهریش آلیوش بود، میزبانش را در محلهٔ سبز-میدان رشت ترور و فرارمی‌کند. شهربانی‌رشت بعدازتلاش‌بسیارقاتل را دستگیر کرده به‌وسیلهٔ‌کارگزاری‌رشت به‌قونسولخانه می‌فرستد. تاجرباشی روس، به‌محض استحضارازدستگیرشدن‌قاتل، با بیست‌نفرقزاق مسلح، به‌طوردست‌فنگ، به‌شهربانی سرریز می‌کنندکه قاتل را تحویل بگیرند، و بعدازآنکه به‌آنها مسلم می‌شودبه قونسولخانه فرستاده شده است با همان ژست حمله‌آسا بازمی‌گردند.

قونسول روس شخصاً به‌سرای‌کامرانیه می‌رود وازکسبهٔ آنجا، بـه‌عنوان اینکه مستأجرکل این سرا رعیت روس است، مال‌الاجاره مطالبه ووصول‌می‌کند. به‌مناسبت وقوع سرقتی دربازارودستگیرشدن سارق، همینکه پای دزد به‌شهربانی می‌رسد، قونسول پیغام می‌دهد که چون متهم تبعهٔ روس است، باید بی‌درنگ آزاد شود و بدین‌طریق سارق را تحویل‌گرفته به‌قونسولخانه می‌برند وآزادش می‌کنند.

اگنت روس‌درانزلی به‌خانهٔ‌کماندرخان، که ازاطاعت روسها سرمی‌پیچید، ریخته درب وپنجره‌هایش را شکسته‌اثاث واموالش را به‌غارت می‌برند. دررشت به‌خانهٔ ابراهیم ژاندارم رفته اوو برادرش، طاهر، را به‌قتل می‌رسانند.

ایوان یقازاریان را درانزلی دستگیرو در قونسولگری بازداشت می‌کنند. همچنین داود نام ارمنی را، به‌بهانهٔ اینکه پدرش تبعهٔ روسیه بود، دستگیروتهدید می‌کنند چنانچه او و ایوان یقازاریان‌تبعیت روسیه راقبول‌نکنند، ازبازداشت‌رها-نخواهند شد.

هربارکه‌کشتی مسافری ازبادکوبه می‌رسد، چند سالدات روس ازکشتی

جنگی کراسناودسک، که درساحل انزلی لنگرانداخته است، همراه اگنت به کشتی رفته مسافرین را تفتیش واستنطاق می کنند.

بین قزاقان مسلح روس در رشت با چندتن از اهالی بی‌سلاح نزاع در- می‌گیرد. قونسول روس متعاقب این واقعه ۲۸ نفررا دستگیر کرده زیر بازپرسی قرارمی‌دهد ودونفرازآنها، به‌نام سید زارع و کربلائی آقاجان بـاغبان، را متهم می‌سازدکه تفنگ‌قزاق را، که‌آمادهٔ شلیك بوده، ازدستش گرفته‌اند وخراشی به‌سر قزاق دیگروارد شده است. کارگزارسعی می کند مستخلصشان سازد ولی قونسول جواب می‌دهد: غیرممکن است، چون‌که موضوع به‌سفارت‌گزارش شده است.

اگنت روس ازکارگزارانزلی می‌خواهد به‌منظور رسیدگی به‌اختلاف با با حمال باشی گمرك ونوروزدرشکه‌چی جلسه‌ای تشکیل یابد. کارگزارپاسخ‌می‌دهد که طرفین‌را احضارکرده است، به‌محض حضورشان جلسهٔ‌رسیدگی تشکیل‌خواهد- داد. اگنت منتظرنشده چهارنفرقزاق می‌فرستد و بابای نامبرده را جلب می کند. اعتراض‌کارگزار وشرکتهای بازرگانی وکشتیرانی، که عمل خودسرانهٔ اگنت را موجب اعتصاب باربران وفلج ماندن امور تجارتی ومتوجه شدن‌ضـرر هنگفت معرفی می کنند، تأثیرنمی‌بخشد.

ارشاك‌سادینیانس، که‌اگنت‌روس می‌خواسته است اورا عنفاً به‌قونسولگری رشت بفرستد، به‌ادارهٔ حکومتی انزلی مراجعه می کند تا بلکه به‌وسیلهٔ حاکـم انزلی ازخود رفع تعرض کند. هنوزبه‌حاکم عنوان مطلب نکرده بودکه‌به‌وسیلهٔ قزاقهادستگیرو به‌رشت‌اعزام‌می‌گردد. همسرارشاك نامه‌ای به‌کارگزارنوشته‌توضیح- می‌دهدکه شوهرش تبعهٔ ایران واهل قریهٔ‌حق ویرن‌سلماس است ودستگیرشدنش ازطرف اگنت موجبی ندارد. نمایندگان ارامنه نیزنزد حاکم رفته از ایـن عمل خلاف قاعده شکایت می کنند. نظام‌الممالك، حاکم انزلی، تأیید می کندکه‌ارشاك نزد وی‌آمده و هنوزاظهار مطلبی نکرده بودکـه دستگیر شده و ازاوکاری برای استخلاصش ساخته نیست.

قونسول رشت به‌فرمانداروقت می‌نویسد که: رئیس نظمیهٔ انزلی، بدون اجازهٔ بارون بخت (کشتی جنگی) یا اگنت قونسولگری روس همراه با [illegible]

مسلح ایرانی به‌کشتی «الله‌ویردی» رفته ومبادرت به‌بازرسی نموده است. نظر به اینکه هیچ یك از ایرانیان بدون اجازهٔ رسمی جناب کماندر واگنت حق ورود به کشتیها را ندارد من‌باب اطلاع زحمت می‌دهد که به‌ملاحظهٔ تولید نشدن اشکال بـرای آنان بهتراست ازاین قبیل اعمال ممنوعشان دارید.

شهرت می‌دهند که‌محمدعلی‌شاه‌ازاستر آباد به‌آستارا آمده با عده‌ای ازسران عشایرشاهسون به‌اردبیل رفته است، و همهٔ طوایف شاهسون به‌او گرویده‌اند، و عماًقریب ازراه تالش وانزلی با استعداد کامل به‌رشت آمده وازاینجا به‌عزم تسخیر مرکز، به‌راه خواهند افتاد.

قونسول روس افصح، مدیرخیرالکلام، را کتك مـی‌زند و اورا ازدفتر روزنامه‌اش به‌عنف بیرون کشیده به‌قونسولخانه‌می‌برد. مجاهدین درمقام اعتراض برمی‌آیند وسالداتهای روس رولور به‌سویشان کشیده وآنها را تهدید به‌سکوت می‌کنند. انجمن ایالتی گیلان به‌مجلس شورا مراجعه‌می‌کند ومی‌نویسد که‌قونسول روس دررشت لکهٔ تاریخی کشورخود است وتقاضا می‌کند وسیلهٔ سفارت‌روس عزلش خواسته شود واین ننگ‌را ازدامان سیاستشان بزدایند.

محمدکرجی‌بان‌را درانزلی باایوان ارمنی مواجهه می‌دهند، وقونسـول دراین مواجهه از معاون حکومت به‌خشونت استیضاح می‌کند، واوازاین سوء‌سلـوك متغیرشده می‌گوید آنچه دستگیرم شده خودتـان مدعی هستید ودلیلتان شهادت است وشاهدهایتان هم رؤسای‌دوایرخودتان است.

درباغ فالیزکاری رشت بین چند نفر ازاهـالی باسه تن قزاق، که برای خوردن خربزهٔ مفت رفته بودند، نزاع درمی‌گیرد، ویك‌نفر ازاهالی تفنگ‌قزاق را گرفته باهمان تفنگ به‌سرش می‌کوبد وخون جاری می‌شود که سرانجـام با مداخلهٔ دیگران منازعه با نصیحت ودادن چند خربزهٔ رایگان به‌قزاقها خاموش‌می‌شود. کارگزار رشت ضمن تقدیم‌گزارش مزبور به‌تهـران سئوال می‌کند که چنانچه تصمیم به‌استنطاق ومحاکمهٔ این افراد درقونسولخانه بگیرند آیا لازم است کارگزاریانماینده‌اش درقونسولخانه حضوریابد؟

دراول‌شعبان ۱۳۲۹ ه‍ ق قونسول‌روس به‌حکمران‌گیلان چنین‌می‌نویسد:

نظر به‌اخبارواصله، بعضیها درصدد اخلال امنیت شهر برآمده‌به خیالات فاسده افتاده‌اند. صرف‌نظر ازمذاکرات‌شفاهی راجع به‌این امر، لازم‌گردیدکتباً نیزخاطرنشان جناب‌اجل عالی بنماید:هرگاه قونسولگری دولت‌امپراطوری روس‌هریك ازبلوائیان‌را، درهرلباس ودرجه ودرهرشغل ومنصبی باشند، درهرنقطه‌ومکان مشاهده نماید بدون مراجعه به‌کارگزاران دولت علیه، به‌لحـاظ ضیق وقت، دستگیر و در رسیدگی به‌صحت وسقم اتهامات اقدام وتااعادهٔ امنیت عمومی محبوس خواهد ساخت. هریك از اتباع ایران نیزکه بخواهند اشخاص مزبوررا به‌طورقاچاق نگاهداری و پنهان سازند، مشمول همین اخطاریه خـواهند بود. لازم است‌کارگزاران اجل عالی اقدامـات فوری به‌عمل آورند تـاقونسولگری امپراطوری اطمینان یـابد و مجبور نشود به‌اقدامـات شدید مبادرت ورزد. امضاء نکراسف.

از طرف حکومت‌گیلان جواب زیربرای قونسول روس‌فرستاده می‌شود:

درجواب مراسلهٔ شریفهٔ شمارهٔ ۹۹۱ باکمال احترام وتعجب زحمت افزاست: چگونه آن قونسولگری محترم ارسال همچونامه‌ای را به‌حکومت‌گیلان تجویزنموده‌اند؟ تصدیق می‌فرمایندکه مدلول آن‌تماماً ازمقتضیات وتکالیف حکومت محلی است ویقین است‌که هرحاکم‌محل وظیفهٔ‌حکومتی‌خودرا بهترمی‌داند وبه‌هیچ‌وجه نمی‌تواند این‌طوراظهارات غیرمنتظره واقدامـات غیرحقه‌را بپذیرد. مسلم است‌که اقدام به‌آنچه در مراسلهٔ شریفه ذکرشده ازغیرمجرای قـانونی است، مسبب عدم انتظام و اتفاقات خلاف انتظار،که‌تحملش غیرممکن است، خواهد بودوآسایش اهالی وآرامش محل را،که بازحمت فراوان برقرارشده، مختل خواهد ساخت. یقین دارم به‌هیچ‌وجه‌قبول این‌معنی‌را نفرموده راضی‌نخواهیدشد.

نظر به‌کمال مودت خالصانه لازم می‌داند دراین موقع خاطر شریفـرا مستحضردارد‌که رعایا واتباع مسلح‌خودرا مؤکداً غدقن نمایید

که به‌هیچ وجه ازحدود وحقوق‌معینه تجاوزنکرده اقدام به‌امری که‌خلاف وظیفه‌شان باشد، ننمایند؛ وهرزمان لازم‌گردد قونسولگری محترم به‌وسیلهٔ کارگزاری‌مهام‌خارجه‌موضوع‌را به‌حکومت اعلام‌ومطمئن باشندکه‌حکومت بنا به‌وظایف‌وتکالیف‌راجع به خودآن‌را به‌وجه احسن اجرا خواهدنمود.

توضیحاً لازم می‌داند خاطرشریف‌را مستحضرداردکه بااطلاع ازحال وسابقهٔ این شهر، که‌جالب دقت‌است، چنانچه به‌مبادی عالی مرکز نیزگزارش‌گردید، هرگاه‌یکی‌ازمطالب عنوان‌شده درنامهٔ آن‌قونسولگری به معرض ظهوردرآید، به‌هیچ‌وجه مسئولیت سوء اثرش متوجه حکومت محلی نخواهد بود.

درتاریخ۲۶ شعبان ۱۳۲۹ه ق کارگزارانزلی‌گزارش دادکه‌حاجی صمدخان تاجرباشی، اگنت قونسولگری رشت، به‌انزلی آمده مسلك خودرا لجاجت وسختگیری وبدرفتاری قرارداده است، درابطال حقوق مردم می‌کوشد و به‌هیچ وجه حرف حساب وقانونی‌نمی‌پذیرد، انگار می‌خواهد زورآزمایی کند. به‌همین جهت است‌که برتجری اتباع‌روسیه افزوده شده است، وهرساعت نسبت‌به‌اتباع داخله اجحاف وتعدی بیشتری روا می‌دارند؛ به‌طوری که چند روزپیش،حاجی علی‌اکبربا باخانی وپسرانش‌را، که داخل‌کشتی کربلایی حسن، تبعهٔ دولت علیه، مشغول معاملهٔ نمك بوده‌اند، بدون جهت مضروب ساخته‌اند؛ حیدرخان، مأمور بلدیه،را عبدالعلی شیروانی وکربلایی نصرالله،که منسوب به تابعیت روس‌اند، آن‌قدر درحین ادای وظیفه کتك زده‌اندکه نامبرده اکنون بستری است. جهت رسیدگی به‌موضوع‌نامه‌ای به‌اگنت‌نوشته‌شد وجواب‌نداد. به‌حکومت‌انزلی شفاهاً گفته‌است‌که‌کارگزار بااگنت مخالف می‌باشد. درصورتی که رفتارکارگزار بیطرفانه ودرنهایت حسن سلوك است.

ناصرخلوت، نایب‌الحکومهٔ کرگانرود، درهمین اوقات‌گزارش دادکه عده‌ای ازمسلحین روس به‌طرف فولادلوحرکت نموده وباعث وحشت شده‌اند. افرادی ازایل مزبورکوچیده به‌کرگانرود آمده‌اند. چنانچه این‌کارادامه یابد،

بعید نیست کلیهٔ افراد ایل‌مزبور خانه وآشیانه‌شان‌را ترك کرده بـااهل وعیال به کرگانرود سرازیرشوند.

قـونسول روس در ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ ه‍ ق ازکارگزار رشت می‌خواهد ۲۴۰ تومان طلب علی‌اف، تبعهٔ روس،را ازتقی صراف وصول کرده ایصال‌دارد وهشتصد تومان مال‌الاجارهٔ نامبرده‌راپیش ازرسیدگی واحرازحق ازمیرزا علی‌نقی نام دریافت کرده به‌قونسولگری بفرستد.

ویس‌کنسول انزلی ایوان یقازاریان، بـازرگان ارمنی را، به‌بهانهٔ آنکه ماتروی (ناوی) کشتی کراسناودسك رافراری داده است، ازکارگزار انزلی مطالبه می‌کند. بـااینکه جواب می‌شنودکه اتهام هنوزبه‌ثبوت نرسیده وپیش ازثبوت تقصیرنمی‌توان نامبرده‌را مجازات کرد، متقاعد نشده در دستگیری وبازداشتش اصرارمی‌ورزد.

اواخرذیقعدهٔ ۱۳۲۹ ه‍ ق عزیزبیك،افسرروسی، به‌عمارت‌حکومتی‌انزلی رفته عمارت را ازاعضای حکومت تخلیه می‌کند ودراختیـار می‌گیرد. اوراق و اسناد ودفاتر حکومتی و کارگزاری وبلدیه ونظمیه را جمع‌آوری ودراتـاقی ریخته مهروموم می‌کند. دستور می‌دهد دربازارجاربرنندکه عرایض مردم ازاین به‌بعد به‌وسیلهٔ آنها رسیدگی می‌شود.

ویس‌کنسول‌انزلی شهرت‌می‌دهدکه پانصد نفرشاهسون، به‌ریاست‌محسن خان رشیدالسلطان، به‌تالش وارد شده‌اند. دراین باب حکومت‌گیلان‌گزارشی به وزارت‌کشورمی‌فرستد مبنی براینکه شاهسونها تاقراسو آمده‌اند و قصدشان معلوم نیست. کرگانرودیها درمقابلشان سنگربسته‌وآمادهٔ دفاعند. شاهسونهامی‌خواسته‌اند درمحل چله‌بند دونفرتالش‌را، که به‌نظرشـان مقصربوده‌اند، دستگیرکنند؛ ولی کرگانرودیها جلوگیری می‌کنند. درنتیجه زدوخورد روی می‌دهد وچهارنفر از شاهسونها به‌قتل رسیده ویك‌نفرشان دستگیرمی‌شود. حکومت رشت بعد ازاین گزارش ازمقام وزارت‌کشور دستورمی‌خواهد.

درگزارش دیگرحکمران‌گیلان توضیح می‌شودکه رشیدالسلطـان، بااخذ مبلغی وجه‌از روسها، مصمم است از راه‌کرگانرود به‌انزلی ورشت‌بتازد،واقبال‌

الممالك‌را، که ازاقوام سردارامجد است، درکرگانرود مستقرسازد. تعیین شدن اقبال‌الممالك ازطرف او به‌کرگانرودیها ابلاغ شده است.

قونسول رشت درپاسخ کارگزار، که‌به شایعهٔ ورود محمدعلی‌شاه‌به‌آستارا اعتراض کرده بود، می‌نویسد:

درجواب نامهٔ ۱۹۵۸ زحمت می‌دهدکه قونسولگری روس نمی‌فهمدکه‌کارگزار باصدور این نامه‌ها، که خبرش ازاصل دروغ است، چه می‌خواهد بگوید. آیا تصورمی‌کند می‌تواند به‌کارهای اتباع روس مداخله‌کند یاحکم دهد اتباع روس حرفی نزنند؟ درآینده قونسولگری روس خودرا مدیون جواب این نامه‌ها نمی‌داند امضاء نکراسف.

درنتیجهٔ انعکاس حوادث‌گیلان به‌تهران ومراجعهٔ وزارت خارجه به‌سفیر ایران درپطرزبورگ، گزارش‌زیرازسفیرمزبور به‌تهران رسید:

بعدازوصول‌تلگراف وزارت راجع به‌نامه‌ای‌که قونسول رشت به‌حکومت آنجا نوشته است، حسب‌الامر با وزارت خارجهٔ امپراطوری مذاکره ورفتارقونسول رشت راپروتست‌کردم واظهار داشتم‌که اقدامات مأمورین روسیه در ایران به‌کلی مغایر اظهاراتی است‌که در پطرزبورگ درباب عدم مداخله درکارهای داخلی ایـران بیان می‌شود. زیرا این‌گونه رفتارقونسول دررشت علناً مداخله درامورداخلی‌کشور است وخارج از وظیفهٔ قونسول می‌باشد.

رئیس اداره سیاسی جواباً اظهارداشت‌که نباید مسئله آن‌طور که شما می‌گویید باشد. مقصود قونسول راجع به‌اتباع روسیه است و نیت اومنع اتباع روس ازدخالت درمنازعات خانگی ایرانیهاست.

فدوی جواب دادکه شما حق دارید از این مسئله تعجب‌کنید، زیرا این‌گونه اقدامات ازطرف یك قونسول نسبت به‌حکام محلی دولتی ازهرقانونی خارج است. من هـم از رفتار مغایرقانون قونسول شکایت می‌کنم.

سرانجام رئیس دپارتمان وعدهٔ صریح داد که به‌تمام قونسولهای روسیه مقیم ایران حکم مؤکد بنماید که از هرگونه اقدام درامور داخلی ایران خودداری نمایند. امضاء علی‌قلی

به‌موجب گزارش کارگزار انزلی در ۲۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ ه‍ ق عزیز بیك با چند نفر قزاق به‌خانهٔ ظهیرحضور، حاکم انزلی، رفته وگفته است: اینجا انجمن‌است؟ و بلافاصله حاجی محمدخان رئیس نظمیه را، با حضورمدحت‌السلطنه، معاون ایالتی گیلان، کتك زده به‌قزاقها دستورمی‌دهد حضاررا ازاتاق بیرون کنند. بعدبه اتاق شخصی ظهیرحضوررفته ازاومی‌پرسد: تو حاکمی؟ و اوجواب می‌دهد: بلی. می‌گوید: حکمت را نشان بده. مشارالیه حکمش را نشان می‌دهد. سپس حکم می‌کند افراد نظمیه خلع سلاح شوند. رئیس‌نظمیه را باغلامحسین‌خان یاورکشیده‌می‌برند. دکان حاجی‌علی‌توپچی راباز ودوقبضه تفنگ پنج‌تیرش را تصرف می‌کنند. به‌اتفاق رئیس نظمیه به«میان پشته» می‌روندکه معتمدالوزاره (حسین‌کی‌استوان) را دستگیر کنند، لیکن او را پیدا نکرده دست خالی برمی‌گردند. آنگاه رئیس نظمیه را با تعهد اینکه هروقت بخواهیمت باید بلادرنگ حضوریابی مرخص می‌کنند.

درهمین تاریخ، دوساعت قبل ازظهر، عزیز بیك با شلیك چند تیر تفنگ به بازارآمده مردم‌را به‌بازکردن دکاکین تهدید می‌کند واعلام می‌داردکه امنیت‌شهر به‌ما واگذارشده است. ازآنجا به‌مسجد خان، که اهالی درآنجا مجتمع بودند و پیرامون سرنوشتشان مذاکره می‌کردند، می‌رود وبرای تفرقهٔ آنان دستور شلیك می‌دهد، که براثرشلیك قزاقان عددای کشته وجمعی مجروح می‌شوند. آنگاه یکصد وپنجاه نفرسالدات ازغازیان به‌انزلی آورده درکوچه‌ها و خیابانها رژه می‌روند وقراول می‌گمارند، دهانهٔ توپهای کشتی جنگی را به‌طرف شهر برمی‌گردانند، حاجی‌علی توپچی را دستگیرکرده‌کتك بسیار می‌زنند و حبسش می‌کنند. از او می‌پرسندکه تفنگهایی‌که ازسالداتهای ماگرفته‌ای بگواکنون کجاست. به‌نظمیه هجوم برده اتاقی‌راکه اسلحهٔ پاسبانان‌درآن‌بود باز و همه رایکجا تصرف‌نموده

می برند. به‌قراری که گفته می‌شود افراد زیرمورد نظر عزیز بیك بوده که تمامی اوقاتش را صرف دستگیری آنها نموده است: معتمدالوزاره ـ علی زرگر ـ حاجی آقا رضازاده (فخرائی) ـ ایوان ارمنی ـ محمد زرگر ـ نوری زرگر ـ ابوالقاسم رضازاده ـ رفیع خرازی ـ میرآقا ساعت‌ساز ـ شرف‌الملة ـ آقا سیدرضی ـ غلامحسین‌خان یاور ـ حاجی‌محمدخان و امجدالواعظین.

ازاین‌عملیات ناهنجارهیجان‌اهالی تشدید وامین‌الرعایا پیشکارحکومت‌مأمور می‌شود با ویس‌قونسول روس ملاقات ومقصود ازاین همه عملیات وحشیانه را، که باعث سلب امنیت و ائتلاف نفوس شده است، سؤال کند. ویس قونسول جواب می‌دهد مادام‌که مردم انزلی دکاکین را باز نکنند با آنها جزاین رفتار نخواهد شد.

خود ظهیرحضوررا درروزواقعه مجروح ساختند، قزاقان همراه عزیز بیك به‌خانه‌های مردم‌ریخته هریك‌راکه به‌نظرشان مشکوك می‌آمده جلب می‌کرده‌اند.

ازافراد مقتول درمسجدخان، آنهاکه شناخته شدند موسی نجارباشی ـ ملا ابا ـ ابراهیم اردبیلی وسیدرضاکرجی‌بان بوده‌که با تشییع جنازه ازطرف اهالی درآخرمسجد انزلی دفن شدند.

کسی‌که به‌طرف عزیز بیك‌سنگ پراند و به‌پیشانیش اصابت نمودابراهیم نام فرزند ملااسماعیل زغالی بود.

درسی‌ام‌ذیحجهٔ ۱۳۲۹ه ق تاجرباشی روس، همراه ۲۵ نفرقزاق، به‌بازار آمده تهدید نمود چنانچه دکاکین به‌فوریت بازنشوند،اموال مردم‌به‌غارت‌خواهد رفت. درهمین روز، به‌مناسبت تولد مادرامپراطورروس، ازکشتی جنگی اردکان ۱۶ تیرتوپ شلیك شد ومجلس جشن به‌پاداشته چراغانی کردند. در همین ایام، قزاقان روس ناگهان نظمیهٔ رشت را محاصره نموده شروع به‌تیراندازی‌می‌کنند، که براثراین تیراندازیهاعده‌ای‌ازاهالی مقتول ومجروح می‌شوند. مدافعین‌نظمیه جماعتی ازتفنگداران تالش بودندکه در اصطبل حکومتی موضع‌گرفته بودند. فرماندهشان،سیداشرف کرگانرودی(شجاع دیوان)، بعدازآنکه چند نفرازاتباعش ازپا درآمدند، ادامهٔ پایداری را بی‌نتیجه دیده موضعشان را تخلیه می‌کنندوخود

به‌قصد تحصن به‌شهبندری عثمانی می‌رود. شهبندر از پذیرفتنش امتناع کرده‌می‌گوید چاره‌ای جز تسلیم شدن به‌روسها نیست ومن ناچارم خود به‌این‌کار اقدام کنم که در این موقع سیداشرف باکشیدن طپانچه به‌روی شهبندرهم سرزنش وهم تهدیدش می‌کند؛ وبا وجود سنگینی هیکلش ازپنجرهٔ باغ شهبندری به‌خارج‌پریده فرار- می‌کند وشبانه خود رابه‌فومن رسانیده ازآنجا به‌طالشدولاب می‌رود. چند-روزی درخانهٔ حاجی سیدنورالله (پدرعیالش) توقف کرده مجدداً به‌کرگانرودبازمی- گردد. اتباعش نیزمتفرق شده به‌تالش مراجعت می‌کنند. روسها بعد ازاین‌ماجرا عبورو مروراهالی را قطع وآنچه اسلحه وتوپ ومهمـات دولتی بوده‌مصادره- می‌کنند؛ به‌خانهٔ میرزاحسین‌خان‌کسمائی ریخته چون اورا نمی‌یابند خانه‌اش را غارت می‌کنند؛ به‌خانهٔ میرزا یوسف‌خان‌جو بنه‌ای ومیرزاکریم‌خان وچندنفردیگر هجوم‌برده اموال‌واثاثه‌شان‌را تالان می‌کنند. سعیددیوان واسعدالحکما رادستگیر کرده به‌قونسولگری می‌برند.

کارگزاروقت (اسحاق) جریان را به‌مرکزگزارش می‌دهد ونامه‌ای هم‌به شمارهٔ ۳۶۵۲ به‌قونسول روس می‌نویسد بدین شرح:

عصرپنجشنبه ۲۹ وروز جمعـه سلخ ذیحجهٔ ۱۳۲۹ برحسب امریهٔ تلگرافی وزارت امورخارجه شرفیاب شدم تا در خصوص وقایع چند روزهٔ اخیر با توجه به‌تأکیداتی‌که ازطرف سفارت دولت بهیه به‌آن جناب رسیده است، مذاکره نمایم. متأسفانه متعذر به‌نداشتن وقت شدید و اینک‌کتباً مزاحم شده خواهشمنداست مراتب را مرقوم دارید.

به‌نامهٔ مزبورپاسخ داده نمی‌شود.

کارگزارناچارنامه‌ای بخشنامه‌وار به‌قونسولگریهای‌عثمانی‌وفرانسه‌وانگلیس فرستاده تذکرمی‌دهدکه اقدامات قونسول روس مخالف عهد وحقوق جاریه‌بین دول است وتوجهشان را به‌اقدامات سریع به‌منظورجلوگیری ازاین‌گونه‌پیشامدها جلب می‌کند. درتلگراف انجمن ایالتی به‌وزارت داخله چنین توضیح می‌شود که روسها آنچه تفنگ وفشنگ بوده، بـرده‌اند؛ سعیددیوان واسعدالحکما و پسر

افتخارالعلما را دستگیرساخته‌اند، وعلت دستگیریشان معلوم نیست؛ ادارات‌دولتی ازکارمند خالی شده، نظمیه بی‌صاحب است، یك مستخدم دولت با لباس‌رسمی دراین شهروجود ندارد،گویی همه مرده‌اند و عجب اینکه به‌انجمن مـراجعه و می‌گویندگرسنه‌ایم ومعاش نداریم.

عین این جریانات را انجمن به‌روزنامه‌های مجلس و ایران‌نوتلـگراف می‌کند وضمن ابرازتنفرازعملیات بی‌رویهٔنکراسف،رفع سریع تعرض‌وی‌راطلب‌می‌کند. وزارت داخله از وزارت خارجه می‌خواهد تاازمجرای دیپلوماسی اقدام کنندکه سلاحهای مصادره‌شده مسترد شوند وتعرضات متجاوزین موقوف‌گردد.

درسوم محرم۱۳۳۰ ظهیرالدوله، فرماندارگیلان،گزارش تلگرافی زیررا به‌تهران مخابره می‌کند:

به‌توسط نمایندگان محترم‌گیلان مقام‌منیع وزارت‌داخله

چندی‌بود دررشت‌وانزلی‌ازطرف اتباع‌روس همه‌گونه‌تحریك به‌فتنه وفساد می‌شد، وهرروز به‌انواع تشبثات متوسل می‌شدند، و همه را مأمورین حکومتی‌وعقلای‌محل به‌مسالمت واستمالت جلوگیری‌می‌کردند حتی چند دفعه به‌وسایل خصوصی مستقیماً به‌فقیرپیغام‌کردند و نوشتندکه بودن ظهیرحضوردرانزلی وخود فقیردرحکومت رشت خطرناك است تا رفته رفته صحبت تعطیل ونام گرو[1] پیش‌آمد. باز لازمهٔ نصیحت به‌عموم تجارشد،اثری نبخشید وافکارمردم بیشترتهییج شد. تاآنکه شب‌چهارشنبه بیست وهفتم دررشت حاجی محمدرضا[2] را هدف‌گلوله نمودندوبه‌طرف پلیس تیراندازی‌کردند. دوشب بعد درانزلی به‌منزل ظهیرحضور ریخته بدن اورا مشبك نمودند. روزپنجشنبه عزیزبیك‌نام، صاحبمنصب نظامـی روس، با یك دسته سالدات دربازارانزلی‌آمده برای به‌دست‌آوردن بهانه ازهیچ‌گونه‌هتاکی وفحاشی فروگذارنمی‌کند وبه‌امرقونسول مردم را به

۱) یعنی اعتصاب.

۲) حاجی محمدرضا کاشانی بازرگان،که به‌پیروی ازتحریم امتعهٔ روسی و خودداری از دادوستد قند وشکر باآنها، خشم‌آنان‌را برانگیخت‌وغلامعلی‌نام‌گروسی راواداشتند نامبرده رادرسبزه‌میدان رشت باشلیك اسلحهٔ کمری ترورکند.

گشودن دکاکین خویش مجبورمی‌نماید.

یك نفرنخود فروش چهارپایهٔ خود را برسراو می‌زند واوبی‌درنگ امر به‌شلیك داده ۲۲ نفر به‌خاك می‌افتند. معلوم است که بازارفوری بازمی‌شود. پس از آن جمعی ازاعضـای خدمت محل را دستگیر نموده به‌طورنظامی به‌خانهٔ ظهیرحضور، به‌بهانهٔ کشف اسلحه، منتهای زشتی و بدسلوکی را می‌نمایند. دونفرژاندارم راکه آنجا بـودند لخت نموده معاون حکومت ورئیس نظمیه را گرفته کتك زنان به‌خـانهٔ ویس‌قونسول می‌برند. به‌چند نفرنظامی محلی، که‌گرفته بودند، کتك زده اسلحه‌مطالبه‌می‌کنند؛ وخودشان به‌ذخیره رفته دویست قبضه تفنگ، که موجود بوده، می‌برند وشهر را نظامی می‌نمایند. از بعضی سکنه، که در مقام مهاجرت بودند، جلوگیری تا به‌قول مردم‌کارانزلی را یکسره نمایند. صبح‌روز چهارشنبه‌قونسول‌روس به‌اتباعش دررشت اطلاع می‌دهدکه امروزقضیه‌ای واقع می‌شود،مضطرب نشوید. دوساعت به‌غروب سواردرشکه شده‌زیاده ازیکصد قزاق به‌دنبالش به‌تاخت وتازدرآمده می‌رود به‌مطبعه[1] ودرآنجا پیاده شده دستورمی‌دهد ماشین‌آلات مطبعه را خراب ودرهم‌کنند، وحکم می‌دهد به‌قزاق‌که بروید درطویلهٔ حکومت تالشها را بیرون‌کرده اسبهای خودتان را درآنجا ببندید، وخودتـان درسرای‌کامرانیه[2] منزل کنید. در این بین صدای شلیك بلند می‌شود دونفرمقتول وبقیه فرارمی‌کنند؛ وچون درآن محل هیچ نوع‌آسیبی به‌قزاقها نرسیده معلوم می‌شود ازطرف‌تالشها مبادرت به‌تیراندازی نشده‌است. تمام دوایرمحلی را، که جنب‌دارالحکومه است، محاصره وبیش ازدوساعت شلیك می‌نمایند. هرکس درراه بوده، می‌زنند. چنانچه زیاده ازچهل نفرمقتول ومجروح شده‌اند. محبس راهم شکسته مقصرین را فرارمی‌دهند. ضاربین‌ظهیرحضور هم، که دستگیرشده‌

۱) مقصودمطبعهٔ «عروةالوثقی» است که‌مدیرش حاجی‌آقارضا (اسماعیل) اعلامیه‌های‌آزادیخواهان را چاپ می‌کرد.
۲) منصوب به‌کامران میرزا ملکی مشیرالسلطنه که بعدها طعمهٔ حریق گردید.

بودند، دراین اثنا می‌گریزند.

روز پنجشنبه، هرجا پلیس یا سرباز دیدند اسلحه‌شان راگرفتند و درصورت مقاومت به‌سختی زدند ولخت نمودند. گذشته ازدارالحکومه بعضی نقاط مرتفع شهررا سنگرنموده‌اند.

روزجمعه به‌خانهٔ میرزاکریم‌خان و سه نفردیگرازکسانش رفته خسارت زیادی وارد وچند قبضه تفنگ شخصی به‌دست‌آوردند. روزشنبه که فقیروکارگزار به‌انجمن رفتیم تا اوامرمرکزرا دربارهٔ رفع تعطیل به موقع اجرابگذاریم، خبرآوردندکه تاجرباشی[1] با جمعیتی دربازارمی‌گردد ومی‌گوید به‌امرقونسول دکان را بازکنید و الاغارت‌خواهد شد. مردم‌از شنیدن این خبر به‌هیجان‌آمده ازبازکردن دکاکین امتناع می‌ورزیدند. همان روز، دو ساعت به‌غروب، بعضی نقاط را به‌طور نظامی محصورو چند نفررا، که معروف به‌ایراندوستی هستند، گرفتارنمودند. میرزاحسین خان‌کسمائی را نیافته ولی درخانه‌اش خرابی بسیاربه‌بارآوردند. پس‌از آن به‌ذخیره رفته هرچه ازاسلحهٔ قدیم و جدید بود، برداشته توپها را از جایشان حرکت داده درمیدان مقابل نظمیه‌گذاشته وقراولان مخصوص در اطرافشان‌گماشته‌عابرین‌را ازطرف دارالحکومه ممنوع ودسته‌دسته‌سالدات وقزاق درمحلات وبازارها به‌بدسلوکی پرداختند. خوشبختانه از طرف اهالی اقدامات تلافی‌آمیزنشده وهرقدربه‌شکایت‌آمدند توصیه به‌صبر و سکوت‌گردید.

یکشنبه دوم محرم یك نفر صاحبمنصب روس درمیان جمعیت بیاناتی‌کرد مبنی براینکه غرض ما جمع‌آوری اسلحه است، وچون‌اهالی رشت با ما طرفیت‌کردند، لذا برآن شدیم‌که اسلحه را دردست‌کسی باقی نگذاریم.

دارالحکومه را به‌کلی خراب ودرهم نموده حتی اوراق کارم

۱) مقصود حاجی‌صمدخان بادکوبه‌ای‌است.

را برده پاره کرده‌اند. مقصود ازاین حرکات محوهرگونه قوهٔ دولتی در سرحد، تحقیرحکومت ملی‌درانظار، وترسانیدن اهالی ازقهاریت خودکه هرسه مقصودشان کاملا به‌عمل آمددواینك براولیای دولت است که‌پیش‌بینی بفرمایند به‌چه وسیله‌می‌توان به‌حکومت گیلان اقتدارداد وجلومردم‌راگرفت که همه روزه تذکرهٔ تابعیت نگیرند. صفاعلی

متعاقب این واقعات اعلامیهٔ زیرازطرف نکراسف انتشاریافت:

درهشتم دکابردسته‌ای که مصمم به‌عداوت و ضدیت با روسها بوده‌اند به‌ملازمین و مستحفظین قونسولگری سرریز و حمله نمودند. از اوضاع پیش‌آمد این اتفاق وسرریزنمودن واضح شدکه بودن اسلحه و سایرادوات حرب‌درنزد اهالی‌وذخیرهٔ محلی اسباب خطراست و به‌ملاحظهٔ اعادهٔ امنیت درشهر، مباشرین‌حربی دولت روس دردهم دکابرآنچه‌اسلحه درنزد اهالی و خانه‌ها ونظمیه پیدا نموده‌توقیف وضبط نمودند؛ وخاطر عموم را قونسولگری امپراطوری‌آگاه واعلان می‌نماید که همهٔ اقدامات مزبورازروی لزوم به‌عمل‌آمده مخصوصاً به‌ملاحظهٔ ایجاد امنیت و دفع مخاطرات بوده اکنون‌که یك‌درجه منظورات بروفق‌مقاصد مزبوربه‌عمل‌آمده، قونسولگری امپراطوری اهالی را دعوت به‌مداومت حرفهٔ‌معمولی خودشان می‌نمایند و به‌ایشان حمایت خود را ازحیث حفظ مال‌وجانشان وعده داده منتهای احترام را راجع به‌عقاید مذهبی آنها به‌عمل‌آورده و خاطرنشان می‌نمایدکه شرافت مساجد ومعابدآنها همیشه منظورنظراست.
قونسول دولت امپراطوری روس‌نکراسف.

جملات مزبورترجمهٔ فارسی اعلامیه‌ای‌است که به‌وسیلهٔ شخص‌نکراسف، تحریروبه‌دست مترجم‌ایرانی‌قونسولگری به‌فارسی شکسته‌بسته برگردانیده شده آگهی‌گردید. اهالی‌رشت‌که اعلامیهٔ مزبور را با چنان دروغگوییها و بیپروواییها ملاحظه نمودند، متحمل نشدندکه زیربار چنین اهانت وگستاخی بروند و لازم

دیدندکه با همهٔ فشارهای نابود کنندهٔ اشغالگران در مقام عکس‌العمل برآمده مطالب عنوان شده ازطرف قونسول را تکذیب کنند. این بودکه به‌شرح زیر به اعلامیهٔ قونسول جواب دادند:

چون درتاریخ ۱۲ دکابر مطابق با سوم محرم ۱۳۳۰ اعلانی ازطرف نکراسف، نمایندهٔ دولت بهیهٔ روس، انتشاریافت‌که مدلول آن برخلاف واقع بود لازم‌گردید درمقام تردید وتکذیب آن مضامین برآید. چه، تمام ساکنین رشت وعابرین سبیل، حتی نمایندگان واتباع سایردول دوست، که دراین‌شهرسکونت دارند، همه دانسته‌ومطلع‌اندکه رفتارعموم اهالی‌گیلان ازآغازتأسیس مشروطیت‌با عموم اتباع خارجه، خاصه‌دولت بهیهٔ روس، به‌طوردوستی وازروی‌کمـال محبت بوده و هیچ‌وقت نسبت به‌احدی ازاتباع خارجه یا حوزهٔ قونسولگری، به‌هیچ‌طریق، عمل‌خلاف نزاکت ومحبتی سرنزده است، چه‌رسد به‌اینکه به‌قونسولگری‌آن دولت سرریزیا به‌مستحفظین‌آن حمله‌ورشوند. این است‌که در کمال صراحت اولااین معنی را تکذیب می‌نماییم واین تهمت را درحق خود قبول‌نمی‌کنیم ونمایندگان سایردول دوست رابه‌انسانیت وحق‌پرستی‌گواه‌می‌طلبیم.

ثانیاً ما اهالی‌گیلان،گذشته ازاینکه ازرفتارقونسولگری روس درمملکت مستقل خویش اظهارتنفرنموده ودراین‌باب به‌تمام دنیا تشکی می‌کنیم، به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه به‌حمایت قاهرانه‌شان راضی نبوده و تن درنمی‌دهیم وجزدوام دولت مشروطه وحمایت پادشاه ایران طالب‌حمایت احدی نیستیم. امضاء عموم اهالی‌گیلان

اعلامیهٔ‌مزبور،که هم‌جداگانه وهم در روزنامهٔ خیرالکلام، درمطبعهٔ عروة‌الوثقی، (چاپخانهٔ رضااسماعیل) چاپ شده‌بود،خشم قونسول‌روس‌را برانگیخت وبه‌شرحی که‌درگزارش ظهیرالدوله منعکس شد، سواردرشکه شده همراه چندنفر قزاق‌به‌مطبعهٔ مزبوررفته وآن را زیرورو می‌کنند، شکستنیها رامی‌شکنند ونشکنها را بارعراده‌های قشونی‌کرده به‌قونسولخانه می‌برند.

مدیر مطبعه، به‌مناسبت ارتباطی که با رابینو، قونسول انگلیس، داشت، و تاریخ گیلان سیدظهیرالدین مرعشی را درچاپخانهٔ خود به‌طبع رسانیده بود، به دستور رابینو به‌قونسولخانهٔ انگلیس می‌رود وموقتاً ازخطر بازداشت واذیت‌وآزار مصون می‌ماند. ولی به‌مدت هفت‌ماه مطبعه‌اش تعطیل‌وزیان هنگفت به‌وی وارد می‌شود. برای رفع توقیف مطبعه دوبار به‌وزارت خارجه رجوع می‌کندوجواب مساعد دریافت نمی‌دارد. نوبت سوم از اولیای دولت متبوعش می‌پرسد: آیا حافظین رسمی مملکت‌رضایت می‌دهند که یك‌نفرازاتباع خدمتگزار، به‌جرم‌وطن‌دوستی، ازدارو ندارش محروم‌شودوحیران ومبهوت‌دچارتجاوزات سفاکانهٔ‌قونسول روس باشد؟به‌من بگویید مطبعه‌ام چه‌گناهی کرده است که‌بایستی باچنین‌سرنوشت روبروشود.

تقاضا می‌کند اولیای امور در باره‌اش احقاق حق کنند، غافل ازاینکه‌اولیای امورنه‌تنها ازاحقاق حقش ناتوانند ودرهدفهای شخصیشان غرق، بلکه دراین‌باره وآنچه‌که بر گیلان وسایرشهرستانها می‌گذرد بی‌تفاوت‌اند.

وقاحت روزنامهٔروسی «نوویه‌ورمیا» (عصرجدید) به‌آنجا رسید که‌نوشت ورود عساکرروس را به‌ایران باید فوزی عظیم برای ایرانیان دانست چرا که دستگاه اداریشان را ازهرج ومرج نجات بخشیده‌اند.

روزچهارم محرم ۱۳۳۰ه ق روسها به‌خانهٔ مشهدی محمد زرگرباشی سرریز کرده ناهبرده را عنفاً به‌قونسولخانه می‌برند. همچنین اسماعیل‌شیشه‌بر را دستگیروبازداشت می‌کنند.سیدعبدالوهاب مجتهد، یکی ازوکلای انجمن‌ایالتی، راکه درتلگرافخانه مشغول تحریر تلگراف بود، تحت‌الحفظ به قونسولخانه می‌برند. یوسف‌خان،معاون شهربانی،وسلیم‌خان، رئیس امنیه، وفتح‌الله‌خان کلانتر را، که به‌تهران می‌رفته‌اند، ازرودبار برگردانیده دررشت محبوس می‌سازند.عدلیه را، که ریاستش با حاجی سیدمحمود روحانی بود، تخلیه کرده به‌تصرف خود درمی‌آورند. چند نفرازآزادیخواهان را دستگیروتبعید می‌کنند.

قونسول ایران درباد کوبه به‌تاریخ هشتم محرم ۱۳۳۰ه ق در بارهٔدستگیر شدگان رشت‌وانزلی گزارش زیررا به‌تهران فرستاد:

مقام منیع وزارت امورخارجه چنانچه تلگرافاً عرض‌شد دیروز صبح باکشتی روسی ده‌نفراشخاص معروف ومعتبرگیلان را، که‌اسامیشان به موجب صورت معروض‌می‌شود،ازانزلی وارد بادکوبه نمودند، وتحت‌الحفظ، با یك دسته قزاق‌که ازانزلی همراهشان بود، نزد حکومت برده پس ازتحقیقات به‌حبسخانه فرستادند.

چاکربعد ازاطلاع نزد حاکم رفته علت مسئله و جهت آوردن آنهاراخواستارشد. جواب داد دراین‌خصوص به‌هیچ‌وجه مطلبی به‌مامعلوم نیست. چاکرچون‌دیدم جواب مساعدداده نشد،مراتب‌را به‌ژنرال‌قونسول تفلیس‌راپرت کرده‌مطلب‌رااطلاع‌دادم که اگرممکن باشدژنرال قونسولگری بافرمانفرمای قفقاز حل مسئله نمایند ودرخصوص فهمیدن علت‌گرفتاری واستخلاص این اشخاص اقدامات بفرمایند. حالیه اشخاص معروض در حبسخانه،تحت‌نظارت‌سخت، محبوس‌اند و احدی‌را نزدشان‌راه‌نمی‌دهند. بین اهالی رشت وانزلی،که دربادکوبه اقامت دارند،هیجان فراوان‌دیده‌می‌شود وهرروزبه‌قونسولگری آمده درباب‌استخلاصشان‌تأکید می‌نمایند.

اسامی محبوسین حاجی آقا خلیل، رئیس بلدیهٔ رشت، سید عبدالوهاب مجتهد (صالح)؛ فتح‌الله‌خان؛ حاجی علی (توپچی)؛ یوسف خان (جوبنه‌ای،معاون نظمیه)؛سلیم‌خان،رئیس امنیه؛ شیخ‌علی‌اکبر واعظ؛ حاجی اسماعیل ودونفر ارمنی.

فرمانده روس درتاریخ بیستم محرم اعلامیهٔ تهدیدآمیز مجددی منتشر‌ساخت به‌شرح زیر[1]:

به‌عموم اهالی رشت وانزلی اخطارمی‌شود: درهشتم وبیست‌و یکم شهرحال(دکابر)، درشهررشت وانزلی، به موجب تحریك‌اشخاص شریر، به‌قشون ماحمله‌ور شده سرریزنمودند. مقصرین به‌شدیدترین وجه

۱) متن این اعلامیه را مترجم قونسولگری روس مانند اعلامیهٔ پیش تحت‌اللفظ ترجمه نموده وما بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف عین اعلامیه را منعکس‌کردیم.

تسلیم محکمه‌خواهند شد. من باب عدم‌تکرارحوادث فوق‌وبرای‌محافظت اتباع روس ازوقایع مزبورومن‌باب اعادهٔ امنیت، من بااردوی اتریاد به رشت وارد شدم. ازبرای انجام این منظورمطالب زیررا مطالبه‌می‌کنم:

اول هیچ‌کس‌ازخانهٔ خود بااسلحه خارج نشود. کسی که‌به‌این حکم اطاعت نکند فوراً خلع اسلحه خواهدشدواسلحه‌اش ضبط می‌شودو بعدبه‌اندازهٔ حال گناهکارجریمه خواهد شد ویا توقیف وحبس می‌شود. برعلیه‌کسی که امتناع وضدیت‌کند استعمال آلات حرب خواهد شد.

دوم ازخانه وپنجره ودرب وپشت بام ودیوار، هرگاه فقطیك تیرهم، ازروی مقصود بد، خالی‌شود، سختترین‌اقدامات راجع به‌آن‌خانه به‌عمل خواهد آمد. حتی تیرباران شده یامنهدم خواهد شد.

سوم درنزدکسانی‌که ذخیرهٔ اسلحه وبمب وسایر مواد محترقه هست، درموعد هفت‌روزتحویل‌اردو رأساً یابوسیلهٔ حکومت‌گیلان‌بدهند. امتناع‌کنندگان ازاین حکم محکوم به‌حبس می‌شوند وصاحبان چنین‌خانه باوجود عدم اخبار باردوم جریمه خواهند شد.

چهارم‌کسانی‌که میل دارند باخود اسلحه داشته باشند، مراجعه به اتریادنموده تابلیط مخصوص معین‌را برای این‌کار دریافت دارند.

ازصمیم قلب میل دارم تازمانی‌که اردوی ابوابجمعی درگیلان باشد، بمن لازم نشودکه از روی‌منتهـای خشونت اقدام‌کنم، بسته به‌قوهٔ عاقلهٔ شما،که اهالی رشت وانزلی هستید، خواهد بود. درصورت اتفاق ناگوارمسئولیت‌پیشامدهای بدمتوجه شما ودردست‌شماست. جنرال‌گیخ

نامـهٔ وزارت امورخارجهٔ ایران به‌سفارت‌کبرای پطـرزبورگ به‌تاریخ ۲۱محرم۱۳۳۰.

ازوقایع اخیرگیلان‌واقدامات‌قشون‌وصاحبمنصبان‌وقونسولگری روس اطلاع دارید. محض مزید استحضارمجدداً برطبق‌گزارشهای‌واصله از کارگزار و حکومت‌گیلان مراتب را باسوابق ذیلاً شرح می‌دهیم.

پس ازتصمیم هیئت دولت به‌قبول التیماتوم روس، واخطار مطلب به‌سفارتخانه‌های روس وانگلیس، و انفصال مجلس شورای ملی، اولیای دولت درصدد برآمدند به‌واسطهٔ اقدامات مسالمت‌آمیز وتدابیر صائبه، بامنتهای حزم واحتیاط، ازهیجان عمومی درولایات جلوگیری نموده، تحریم امتعهٔ روس‌را موقوف وبه‌بازکردن بازارها ورفع بعضی نمایشات هیجان‌آمیزو غیره درولایات امرداده، وبدون بروز اغتشاش و اختلاف مشکلاتی‌راکه پیش آمده بود مرتفع نمایند؛ و ازهمین قرار تعلیمات کامل لازم هم به‌حکام وکارگزاریهای ولایات ازطرف هیئت‌دولت داده شد. چیزی نمانده‌بودکه به‌کلی رفع‌غائله‌شده وهیجانها اسکات یافته وامور به‌مجرای طبیعی خود عودت نماید ودولت ازاین ممرآسوده خاطر شود؛ ولی غفلتاً دررشت و انزلی وتبریزوقایعی روی دادکه به‌کلی‌نقشهٔ اقدامات‌دولت رادرهم وبرهم‌وهیئت دولت‌را به‌اشکالاتی دچار نمودکه‌با اقدامات جابرانه‌وتعدیات‌غاصبانهٔ روسها دیگربه‌هیچ وجه‌رفع‌این‌اشکالات ممکن نشد واولیای دولت‌را دچارمصائب ومردم‌را به‌بلاهای گوناگون مبتلا ساخت.

درموقعی که‌حکومت وکارگزاران‌وسیلهٔ‌مذاکره باانجمن‌ومتنفذین مشغول رفع واهمه وآماده به‌بازکردن دکاکین بازارنموده بودند غفلتاً از طرف عزیزبیك نام، صاحبمنصب روس، به‌معیت ده نفرسالدات،اقداماتی شدکه شرح آن درراپرت ملفوف نمرهٔ ۱ کارگزار انزلی مندرج است. تحریکات اتباع روس واقدامات قونسولگری روس‌را هم خود آقای ظهیرالدوله، حکمران‌گیلان، ضمن‌راپرت نمرهٔ ۲ شرح داده است. علت غائی این اقدامات آن بودکه یکسره رشتهٔ انتظامات را از دست اولیای امورگیلان منفصل وخود قونسول روس نکراسف مستقلاً مشغول تنظیم امورشود وطبعاً هم همین‌طور شد. اشخاص مختلف‌را که ازسابق طرف بغض بیمعنی اوبودند واسامی آنهارا درضمن ورقهٔ نمرهٔ ۳ ملاحظه می‌نمایید‌دستگیروبه‌بادکوبه فرستاد. تمام ذخیرهٔ دولت‌را ضبط وازاهالی

ومستخدمین دولتی خلع اسلحه وادارات دولت را تصاحب وهمه جا مستحفظین روس قرارداد. پس ازاتمام این عملیات، بالاخره اعلانی که مضمون آن را درراپرت نمرهٔ ۴ ملاحظه می نمایید منتشر نموده و به این وسیله خواسته است تبرئهٔ ذمهٔ خودرا از این اقدامات ظاهر سازد. غافل ازاینکه قونسولهای عثمانی وانگلیس شاهداقدامات او بوده اند. ضمن واقعات رشت دراینجا باسفارت روس ملاقات ومذاکرات لازم به‌عمل آمد وقرارشد تلگرافی به قونسولگری رشت تعلیمات لازم بدهند که به‌اتفاق کارگزارحاضر به‌رسیدگی وتفتیش واقعه شده مراتب را متفقاً معلوم نمایند وازاینجا بدین قرار به کارگزارگیلان تعلیمات داده شد. ولی پس ازاینکه مکررازقونسولگری روس مطالبهٔ ملاقات نمود ومراسلاتی هم دراین باب می نویسد، به‌هیچ جوابی موفق نشده پنداشتی قونسول رشت وقت ملاقات را به‌مسامحه می گذراند. وقتی دراینجا باسفارت مذاکره می‌شود، مسئولیت این اقدامات را متوجه قشون روس دررشت نموده هرگونه اقدامی را دراین باب از عهدهٔ خود خارج می‌داندویامی گویند قونسول ما بادستورالعمل مستقیم، که از پطرزبورگ دریافت مـی‌دارد، به‌این اقدامـات مبادرت می‌ورزد؛ و درهرصورت توقف نکراسف درگیلان غیرممکن وابقای او بااوضاع حاضره متضمن مفاسد زیاد است. تعجب است درصورتی که اولیای دولت، بعد ازقبول التیماتوم، حسب مواعید انگلیسها واظهارات مکررروسها، منتظر بروزحسن موافقت واستحکام روابط اتحاد وغیره بوده اند، این گونه وقایع را که حیثیات واعتبارات دولت را درپیشگاه افکارعامه سست می نماید، تجدیدکرده اثری ازآن مواعیدکه بروزنمی کند سهل است برسختیهـای خویش افزوده واین مشکلات را فراهم می کنند. درهرصورت، چنانچه در ضمن تلگرافات رمز، که به‌آنها مراجعه خواهید نمود، ذکر شده است، باوزارت خارجه مذاکره وقراردهید **اولاً** نکراسف را معزول نمـایند و هرقونسولی راکه می‌خواهند به‌جایش بفرستند، اول تصدیق مأموریت اورا توسط سفارت بخواهند وپس ازاظهار رضایت سفارت تعیین مأمورنمایند.

ثانیاً حدی برای اقامت قشون‌روس دررشت قرارداده ومعین کنندکه پس ازآن مدت گیلان را تخلیه خواهندکرد. **ثالثاً** کمیسیون مختلطی تشکیل‌شودکه به‌واقعهٔ اخیررسیدگی نموده معلـوم دارندکه محرك ومسئول این اغتشاشات وخونریزیهاکه بوده ومرتکب‌رامتعهد شوند درصورتی‌که تبعهٔ روس باشد مجازات کنند وخسارات واردهرا درصورتی‌که معلوم شود از طرف آنها بوده‌جبران‌نمایند. **رابعاً** ذخیره واسلحه‌ای راکه ضبط‌نموده‌اند، به مأمورین دولت رد نمایند؛تارفع این پیشامد شده وواقعاً اولیای‌دولت مطمئن شوندکه اولیای دولت روس حـاضر به‌همه قسم موافقت هستند، وپس ازقبول تقاضاهای روس دیگر جای اختلافی باقی نمـانده روابط ودادیه مجدداً برقرارگردد. مسائل راجعه‌به‌اتفاقات آذربایجان راهم‌ضمن لایحهٔ جداگانه ملاحظه خواهید نمود ودرباب آن مسائل هم مذاکرات لازم به‌عمل خواهید آورد.

اقدام به‌اصطلاح دیپلوماسی، که ازطرف دولت ایران به‌عمل آمد،ازهمین قماش نامه‌ها بود. ولی روسها بدون‌کمترین اعتنا همچنان به‌کارخویش مشغول بودند و به‌تجاوزاتشان ادامه می‌دادند.

عده‌ای ازبازداشت‌شدگان سابق، که به‌بادکوبه تبعیدگشته وبراثراقدامات ژنرال قونسول ایراندرتفلیس آزاد شده و به‌رشت بازگشته بودند، مجدداً ازطرف قونسول دستگیرشدند. اسامی آنان حاجی میرزا خلیل، رئیس بلدیه؛کاظم‌زهری، مدیرروزنامهٔگیلان؛ سید عبدالوهاب صالح؛ احمدکلاهدوز؛ صالح‌خان؛ ابراهیم پیراهن‌دوز؛کاظم‌خان کمیسر(نوکام)؛ ملاعزیز شریعتمدار(کرگانرودی) ؛فتح‌الله حسن‌زاده؛ میرزا یوسف‌خان جوبنه‌ای وسلیم‌خان.

کاظم‌خان کمیسردرمنزل مدبرالممالك‌پنهان شده‌بود. مدبر، که بانکراسف رفت وآمد داشت، اورا باخود به‌قونسولگری برد و به‌تصور آنکه بیاناتش در محضرقونسول مؤثرخواهد افتـاد ازوی شفاعت‌کرد. ولی قونسول روس ازآن کسانی‌نبودکه شفاعت درقاموسش جاومعنایی داشته باشد ولذا دستورداد کاظم‌را

زندانی کنند.

صالح‌خان، برادرحاجی معین‌الممالك، که مختصری ازشرح احوال‌شخص اخیررا قبلاً نوشته‌ایم، درخانهٔ برادرزاده‌اش مخفی بود. محمد آقای قونسولی (کسمائی) که مترجم قونسولگری بود ازپناهگاهش اطلاع یافت و به‌نزدش‌رفته باسوگندهای مؤکد، که به حفظ جانش خواهدکوشید، اطمینان داده، ونامبرده‌را به‌منزل خود برد. روسها، درمنزل کسمائی، صالح‌راگرفته به‌قونسولخانه بردند. معلوم نشد این مسئله تصادفی یابرحسب توطئهٔ قبلی بود.

شریعتمدار کرگانرودی (ملاعزیز) درخانهٔ سید سقط‌فروشی، که بااوارتباط بازرگانی داشت، می‌زیست. سیدبه‌اعتبارآشنائیش با شریعت‌زاده رفیع (قائم‌مقام الملك) نزدش‌رفته ازاوخواهش کرد نزدنکراسف ازملاعزیزشفاعت کندومتعرضش نشوند. قائم‌مقام همت وغیرت سقط فروش‌را درتلاشی که برای حفظ وحمایت ازرفیقش مبذول می‌داردستود وباظهار مسرت وخوشبختی وعدهٔ کمال مساعدت وهمراهی داد.

وقتی سقط فروش ماجرا رابرای شریعتمدارنقل کرد رنگ‌ازصورت ملاعزیزپرید وگفت: لاحول ولا قوة الا بالله دیگرباین عمل توکارم ساخته‌شده است. زیرا اگرفرارکنم، توگرفتارمی‌شوی،واین کمال نامردی است، ومن‌خودرا به‌چنین ننگی آلوده نمی‌کنم؛ واگربمانم، خود ازبین خواهم رفت، زیرا آن ملعونی که تو بااوگفتگو کرده‌ای ذاتاً خبیث وموذی است وقطع دارم از خونم نخواهددرگذشت ومرا نخواهد بخشید. حدسش درست بود. چه، طولی‌نکشید که چند قزاق مسلح روس همراه یحیی‌خان، پیشخدمت قونسولگری،سررسیدند وشریعتمداررا باکتك وشلاق به‌قونسولخانه بردند.

ملاعزیز، که لقب‌شریعتمدارش‌را بافرمان دولتی بدست‌آورده بود، درعداد رؤسای مجاهدین تالش و ازروحانیون غیوری بودکه درجنبش مشروطهٔ‌گیلان فعالیتهای جدی وصمیمانه داشت. سپهدار تنکابنی به‌پاس خدمات صادقانه‌اش یك طاقه شال کشمیری برای وی‌فرستاد وهمو بودکه به درخواست سپهدار، با دویست‌نفر سوارتالش،همه‌جا همگام‌آزادیخواهان‌رشت بود ودرپیکار بامستبدین

شرکت‌می کرد.

قونسول روس به‌منظور توجیه عملیات و نشان‌دادن جنبهٔ حق‌گزاری و قانون‌دوستیش ترجیح داد به‌تشکیل دادگاه اقدام و توقیف‌شدگان‌را به‌زعم خود محاکمه کند. دوجلسه محاکمه، که خود بریده وخود دوخته ورأیش‌را ازپیش‌صادر کرده‌بودند، تشکیل یافت. درمحاکمهٔ دستهٔ اول متهمین، که عبارت ازیوسف‌خان جوبنه‌ای، صالح‌خان، شریعتمدار کرگانرودی، وکاظم‌خان کمیسر بودند، چند نفر افرادمرعوب یامجذوب، که به‌هرتقدیرحسن‌شهرتی درمیان‌مردم نداشتند، شهادت‌دادندکه‌تیراندازی متهمین‌را به‌سوی سربازان‌روسی دیده‌اند. شهود مزبورضیاء‌العلما، حاج‌آقاکریم‌اف، میرابوطالب دریابیگی، نایب رحمان فراش، وحاجی صمدخان تاجرباشی نام داشتند. یك نفرازکسبهٔ بازاربه‌نام شاه‌جهان یخ‌فروش نیز به‌وسیلهٔ تطمیع به‌جمع شهود اضافه‌شدو به‌دلالت شهادتهای آنان حکم‌اعدام هرچهارنفر، که ازپیش تهیه شده بود، صادرگردید.

روز۱۳ صفر ۱۳۳۰ ه‍ ق، یك ساعت قبل ازظهر، متهمین‌را، بادوعراده توپ، ازقونسولگری روس به‌محل اعدام (قرق ناصریهٔ رشت) بردند. یك‌افسر روسی تقصیرمتهمین‌را شرح داده‌حکم اعدام‌را قرائت‌کرد ومحمدکسمائی، منشی قونسولگری روس، جملات افسرمزبوررا ترجمه‌کرد وسپس بیگناهان نامبرده‌را درکمال قساوت به‌دارزدند ودرصحرای ناصریه، آنجاکه اکنون بیمارستان «پورسینا»ست، بدون رعایت‌آداب مذهبی، چال‌کردند.

سالهاگذشت، وواقعهٔ اعدام‌بیرحمانه ومدفن‌شهدای‌آزادی به‌دست‌فراموشی سپرده شده واز آن همه ماجراهای ناگواریادی نرفت تا دردورهٔ تصدی حسن‌رادپور(شکرالله‌زاده)دربیمارستان پورسینا، وی‌قبورشهدا را مشخص‌کرد ودستور داداسامی هرچهارنفررا روی سنگی ازمرمرحك وروی‌آرامگاهشان نصب کنند.

همزمان با فجایع رشت، افراد زیر: فیروزحمال‌باشی، ابوالحسن کرجی بان وحاجی علی صراف توپچی را در غازیان به‌دارزدند. کسانی‌که علیه آنان شهادت داده بودند عبارتند از: کربلائی مؤمن داداش‌اف، مشهدی‌کاظم علی‌اف، حاجی‌علی‌عباس‌رمضان اف، حاجی‌رضا علی‌اف وابراهیم معمار. کربلائی مؤمن

داداش اف چندی بعد به‌دست جوانی به‌نام محمدرضا، فرزند علی‌ملاقصاب، به‌قتل رسید.

درمحاکمهٔ دسته دوم متهمین (عظیم‌زاده، فتح‌الله‌خان وابراهیم‌پیراهن‌دوز)، موقعی که نوبت شهادت به شاه جهان یخ‌فروش رسید، عظیم‌زاده سکوت‌مجلس را درهم شکست وازجایش بلند شده با لحنی قاطع به‌قضات فرمایشی گفت:من ازوضع دادگاه وعللی که باعث وجودآن شده است حرفی نمی‌زنم. ولی یک پیشنهاد به‌عنوان دفاع دارم وآن این‌است که تقاضا دارم موافقت کنید من درچهار متری همین اتاق یك شیء شناخته شده‌ای را دربرابر دیدگان‌این شاهد قراردهم اگرچنانچه اوتوانست بگوید آن‌شیء چیست من اعتراف خواهم کرد که‌اظهاراتش تماماًصحیح‌است وتیراندازی مارا به‌طرف ساله‌اتهای شما دیده است. حرفی بود منطقی وآزمایشی سهل که قضات دادگاه به‌تصور اینکه نتیجهٔ آزمایش به‌ضررمتهمین خواهد بود خواه‌ناخواه‌آن را پذیرفتند. عظیم‌زاده دور ازنظردادگاه، خشك کنی‌ازروی‌میز برداشت ودرچهارمتری‌شاهد ایستاده به‌وی ارائه داد وگفت: درخواست دارم ازایشان بپرسید این شیء که‌دردست من است چیست. شاهد که چشمش میوپ (نزدیك‌بین) بود، نتوانست آن شیء را تشخیص دهد وبه عوض خشك کن چیزدیگری گفت. عظیم‌زاده، با استفاده ازتکنیك دفاعی‌خود، شاهدکاذب را جرح‌نمود وحضاررامخاطب قرارداده‌گفت:کسی که درچهارقدمیش خشك کن رانمی‌بیند وتشخیص نمی‌دهد، چگونه باورکردنی‌است که تیراندازی ما را ازراه دوردیده وما را شناخته باشد. تیری بودکه درست به‌نشانه‌خورده وافتضاح به‌اصطلاح محاکمه را برملاساخته بود.

قونسول روس ازبیم آنکه‌مبادا ادامهٔ محاکمه‌رسوایی بیشتری به‌بارآورد، آن‌را تعطیل کرد ومتهمین را دوباره به‌زندان فرستاد ومصلحت چنان دیدکه خود به‌زندان رفته‌بازندانیان ازدرمذاکره واردشود؛ ودرملاقات باآنان گفت: من آمده‌ام شما را ببخشم ومرخصتان کنم، به‌شرطی که ازگذشته استغفار کنید وامنیت‌خود را درپناه پرچم روس بشناسید. بدیهی‌است که درصورت عدم قبول، محاکمه شده به‌مجازات خواهید رسید، همچنانکه شنیدیدهمفکران شما چگونه‌مجازات‌شدند.

یکی ازمحبوسین (سیدعبدالوهاب صالح) درجواب می‌گوید: ما گناهی نکرده‌ایم تامستوجب عفوتان باشیم. ما، درایران درحمایت بیرق وطنمان زندگی می‌کنیم و خدای اسلام پشت و پناه ماست، بمانیم یا بمیریم به‌ارادهٔ پروردگار است.

نامبرده را دوروز بعد به‌عتبات وحاجی آقاخلیل را به‌خارج کشور تبعید کردند.

روسها دریکی‌ازبرخوردهای‌خودباسیداشرف‌شجاع‌دیوان، درحوالی بازار کرگانرود، امیر، فرزند ارشداو، را، که‌تیرخورده بود، اسیر کردند.درنهایت‌قساوت گردن زدند و برای ارضای خوی ددمنشانه‌شان روی جسدش با اسب تاختند ودر این برخورد جنگی، به‌موجب یادداشت آقای انوراشرف، برادرامیرشهید، قریب ۷۵نفرازاتباع مرحوم سیداشرف کشته شدند. روسها عبیدالله، فرزند دیگرسید-اشرف را، که به‌طورناشناس عازم‌بازارکرگانرود بود، شناخته دستگیرش‌می‌کنند و وامی‌دارند جلواسبشان، که چهارنعل می‌تاخته‌اند، بدود. نامبرده بعداز آنکه مدتی می‌دود، خسته می‌شود واجباراً ازحرکت بازمی‌ماند. درایـن وقت‌پنج‌تیر پیاپی به‌سمتش شلیك می‌شودوقزاقی به‌اونزدیك شده شمشیر به‌شکمش‌فروکرده آن جوان رشید را ازپا درمی‌آورد.

در۲۲صفر۱۳۳۰ه ق نامهٔ بیشرمانهٔ زیرازسفارت روس بـه‌وزارت امور خارجهٔ ایران نوشته می‌شود:

جناب مستطاب اجل اکرم‌افخم دوستان استظهاری مکرم‌محترم دوستدار باکمال احترام، درتکمیل مذاکرات شفاهی فیمابین، وبرای آنکه دیگردرگیلان شورش واغتشاش تجدید نشود، زحمت‌افزاشده خواهشمند است مقررفرمایید‌احکام‌لازم صادرگردد واشخاص مفصلةالاسامی، که‌اقدامات سابق‌آنان وضوحاً مدلل می‌دارد توقفشان در گیلان مـوجب اغتشاش و اختلال و بینظمی خواهد شد، ازرشت وانزلی به‌جاهای دور دست ایران یاخارج‌تبعید شوند.

ازانزلی: رفیع‌خرازی،غلامعلی‌خان امین‌الرعایا، معتمدالوزاره، حسین‌جان قربان‌اف،خلیفه‌حمال‌باشی،ملاشیخ‌باقر،محمدزیمبری، ملاآقاشیخ،ضرغام-

السلطنه‌وهامبارسون ملك سركيانس.

ازرشت: احمدعلی خان، حسین کسمائی، میراحمد امام، افصح‌المتکلمین، محمدکاظم زهری، علی‌محمدبصیرالرعایا، میرزاکوچك خان، میرزامحمد علی‌خان کنکاش،رحیم‌شیشه‌بر، احمدکلاهدوز، دکترابوالقاسم‌خان (فربد). رضایف،میرزا محمدی (انشائی)، میرزا عبدالغفور توکلی، عزت‌الله خان کمیسر (هدایت)، حاجی میرزا محمود رضایف، سیدجلال سیف‌الشریعه (شهرآشوب)، مبصرالملك، آقا گل تبریزی (اسکندانی) ، میرحاجی آقا تبریزی، یوسف خان عمو، محمدرضا صاحب مطبعهٔ عروة الوثقی، حاجی میرزا محمدرضا حکیمی، نایب‌الصدر، شیخ‌محمدسعید،آقابزرگ، حاجی شیخ‌رضا لاکانی ونرسیس نرسیسیان.

اشخاص مذکور بالا بایستی بـرای مدت پنج‌سال از گیلان تبعید شوند. گذشته ازاین باید غدقن شودافراد مفصلةالاسامی زیربه‌گیلان نروند: میرزاکریم‌خان، سردار محیی، عباس‌خان، عمیدالسلطان، پاشاخان نواب، محمدعلی رضایف،اسکندر آقاکمیسر، سیدیحیی ندامانی، عیسی خان‌منشی سردارمنصور (سروش)، ایوان یقازاریـان، میسان قازاریانس، امام جمعهٔرشت، سیدعبدالوهاب (اگرازگیلان‌رفته باشد هیچ والاباید‌تبعید شود).

اشخاصی راکه باید به‌سختی تهدید نمود: امام جمعهٔ انزلی، شیخ محمود، آقاشریف، حاجی‌شیخ‌حسن، وشیخ محمدلنگرودی.

ازقبول این اقدام‌که اجراء آن را احتراماً خواستاراست‌دوستدار را مستحضر فرمایید.

وزارت خارجه‌به‌عوض دفاع ازحقوق مردم ومقاومت در مقابل تقاضاهای نامشروع بیشرمانه، صورت اسامی‌اشخاص را به‌وزارت داخله می‌فرستد،وحاکم گیلان بعدازدریافت دستورمرکزاقدام به‌تبعید نامبردگان می‌کند.

ظهیرالدوله،که طبعش ملایم این احوال نبود ونمی‌توانست بیش از این

جنایات روسها رادرگیلان تحمل کند، رهسپارمرکزگردید. نکراسف، بعدازاعدام وتبعیدآزادیخواهان رشت وانزلی، همراه رضاشریعت‌زاده (قائم‌مقام‌الملك‌رفیع) به‌تالش رفت وقائم‌مقام، خوانین تالش را دریك جا جمع کرد وشمه‌ای دربارهٔ ضعف حکومت مرکزی وقدرت‌دولت امپراطوری سخن‌گفت ویادآوراین‌مطلب شدکه چنانچه روسها با شما دربیفتند، با شلیك کشتیهای جنگی همه‌تان نابود می‌شوید، خانه‌هایتان ویران وبچه‌هایتان یتیم خواهند شد.

دراین وقت سید اشرف شجاع‌دیوان حرفش را قطع کرده‌گفت: آقا مگر ما شپشیم که روسها ما را بکشند.

قایم‌مقام جواب دادکه به‌امپراطورخبرداده‌اندکه شما تالشها یاغی شده‌اید ودرمقام‌تعرض به‌سربازان روسی وکشتنشان هستید. بدین‌جهت امپراطورقونسول خود را ازاین قصدونیتی‌که شماها دارید، توبیخ‌کرده والبته شنیدیدکه چندنفر را دررشت وانزلی اعدام‌کرده وحالاآمده است‌که به‌شماها نیزگوشمالی دهد؛ و من چون دیدم ممکن است خونتان بی‌جهت ریخته شود، اورا قانع‌کردم‌که به همراهش به‌تالش بیایم بلکه با نصیحت ودلالت ومشورت با شماهـاکارمفیدی انجام داده باشم.

یکی‌ازخوانین تالش، که به‌اوتعلیم داده بودند در مجلس مـزبور بیانات موافقی ایرادکند، گفت: تالشها همه رعیت امپراطورند. ما ازصمیم قلب تشکرـ می‌کنیم. آن‌چندنفری‌که تفنگ برداشته بـه‌رشت رفتند (مقصودش سیداشرف و شریعتمدار بود) ازاوباش این حدودند. قایم‌مقام حرفش را بریده گفت: این شد سخن عاقلانه. پس من می‌روم‌بیرون‌وقونسول روس را می‌آورم اینجاتااظهارات فعلی‌خودتان رانزد اوتکرارنمایید. بعد رو می‌کند به‌سید اشرف ومی‌گویدآسید جلوزبانت را بگیرمبادا درحضورجناب قونسول بعضی حرفهای بچگانه بزنی. همین‌خان‌که ازطرف شما صحبت‌کند، کافی است.

سپس می‌رود وقونسول روس را بـه‌جلسه می‌آورد. نکراسف می‌گوید: من لازم بود بیایم‌تالش‌وازرعایای امپراطوردیدن‌کنم. البته اوقاتم خیلی ازدست شماها تلخ بود، لیکن شریعت زاده به‌من‌گفت‌که شما بچه‌های معقولی هستید.

این است که آمدم از نزدیك با شما آشنا شوم و بگویم که تاکنون مالیات شماها را دولتهایتان گرفته و خورده‌اند وهیچ به‌زحمتتان نزده‌اند. ما ازاین به‌بعدمالیات هایتان‌را به‌مصارف خودتان‌خواهیم‌رسانید. فراموش نکنید که امسال‌بایدمالیات‌ را به‌قونسولگری رشت بپردازید.

قایم‌مقام درپاسخ قونسول گفت: آرزوی همهٔ خوانین همین است. خداوند شما را سلامت بدارد.

دردربیع‌الاول ۱۳۳۰ه ق کشتی جنگی‌قارص به‌جانشینی کشتی‌جنگی‌گوك‌ تپه وارد انزلی شد و ۹ تیر توپ‌شلیك کرد. کشتی آلبروس تعداد چهارصدسالدات فوج شماخی، موسوم به‌مالدوس شماخلینسکی، را به‌ساحل پیاده‌کرد. امام جمعهٔ انزلی دستگیروزندانی شد. قونسول تصمیم داشت وی راازانزلی تبعیدکند ولی به‌خواهش عمیدهمایون منصرف‌گردید. ویس قونسول انزلی به‌کشتیهای تازه‌ وارد می‌رفت وازواردین تذکره می‌خواست وهرکس راکه مشکوك می‌یافت، به بادکوبه بازمی‌گردانید. ابراهیم معمار، با اینکه اهل انزلی بود و به‌عزیزبیك‌در دستگیری آزادیخواهان کمکهای‌فراوان کرده‌و بعدازکشتن‌یك زن‌خلخالی به‌بادکوبه گریخته بود، هنگام بازگشت به‌انزلی وزیراف مانع پیاده شدنش شد و اورا به بادکوبه برگردانید. امیرخان، رئیس تذکرهٔ انزلی، می‌بایست ساعتها درسر پل کشتی منتظربماند تاوزیراف بازرسیش رابه‌پایان برساند. مسافرین تعجب‌کرده با خود می‌گفتند: اگرانزلی خاك ایران است، به‌چه‌دلیل مأمورین بیگانه باید از آنها تذکره بخواهند.

بعدازاخطارنظمیه‌های رشت وانزلی به‌افرادی‌که می‌بایست تبعید شوند، جمعی ازآنان به‌مرکزرفته تظلم می‌کنند وشرح تظلماتشان این بودکه چه‌گناهی ازماها سرزده است‌که باید ازاهل وعیال وخانه و کاشانهٔ خود دورشویم وآوارهٔ بیغوله‌ها و بیابانها گردیم. وزارت‌داخله اظهاربی‌اطلاعی می‌کند وشرحی به‌حاکم گیلان نوشته می‌پرسد: علت تبعید چیست، آیا اینان باعث اغتشاش بوده‌اند؟ و ازکارگزاری‌گیلان توضیح می‌خواهدکه ضمن اسامی کسانی‌که باید تبعید شوند و درنامهٔ سفارت روس مذکور است نام امجدالواعظین و ابراهیم پیراهن‌دوز و

واعظزادهٔاسلامبولی وحاجی آقا خلیل نیست.

حاکم گیلان جواب می‌دهد که اشخاص مزبور به‌حکم تلگرافی وزارت داخله تبعید شده‌اند، ونسبت به‌چهارنفری که ازکارگزارتوضیح خواسته‌شده، می‌نویسدکه افراد مذکور پیش‌از ورود او به‌گیلان (فرماندار گیلان در این وقت آصف‌الدوله بود) درتوقیف بوده و در قونسولگری روس ازآنها التزام‌گرفته شدکه رشت را ترک‌کنند وترک‌کردند.

ویس قونسول انزلی رئیس تحدید تریاك را احضارودستورمی‌دهدکه از این به‌بعد ازتصدی امورمرجوعهٔ دولتی خودداری‌کند. نامهٔ وزارتی که دراین وقت به‌آصف‌الدوله رسیده، بسیارجالب است.می‌نویسند:

حفظ امنیت انزلی مدتهاست با مأمورین نظامی دولت روس می‌باشد(چشم‌شما روشن). سالداتها ورئیس کل آنها درغازیان، باغسردار منصور، منزل کرده‌اند ودوسه‌نفرافسرروسی درانزلی هستند. کماندان مهر رسمی کنده است که وسط آن علامت دولت روس واطرافش به‌زبان‌روسی جملهٔ «کماندانت گورود انزلی[1]» محکوك است. به‌بعضی از تفنگهای شکاری، که اجازه هم داشته، همین مهر را زده‌اند. چنانکه می‌دانید ترتیب مزبورخیلی مضراست (صبح عالی بخیر). احتمال دارد اینجا چنانچه به سفارت اظهاری بشود، بگویند چون حکومت انزلی قوهٔ اجرائی‌صحیح ندارد این‌طورمعامله می‌شود. بنابراین خوب است برای انزلی حکومت ومأمورین صحیح تعیین‌گردد وازهرحیث به‌وزارت داخله اطمینان‌بدهند تا ازوزارت خارجه با سفارت مذاکره واین‌ترتیب را موقوف دارند. امضاء مقتدرالملك.

باید همان وقت به‌این دیپلمات‌سیاستمدارگفته می‌شد:آن مأمورین‌صحیح راکه قبلاً بودند، چگونه توانستید ازتعرض روسها حفظ‌کنید که اکنون دنبال

۱) یعنی فرماندارنظامی شهرانزلی.

مأمورین صحیح می‌گردید؟

جواب حکمران گیلان به‌نامهٔ مزبور چنین بود:

همین‌قدرعرض کنم که انزلی کم مانـده است اختیارش دست روسها بیفتد. (چه‌فرمایش‌است! مدتهاست دست روسها افتاده.) بی‌اندازه باید در کارها مراقب بود. عزل نایب‌الحکومه تولید اشکال می‌کند باید با تدبیرعملی کارکرد. همین‌قدراجازهٔ تعمیرعمارت معتمدی‌وفروش توپخانه وقورخانه را مرحمت فرمایید (موضوعات آب ونان‌دار). بنده شخصاً به بهانهٔ تعمیرآنجا به‌انزلی رفته‌آنجا را دست خود می‌گیرم، بلکه به‌همین تدابیر(چه تدابیرعالمانه‌ای!) نگذاریم انزلی، که دروازهٔ ایران است، از دست برود. مثل اینکه مأمورین ساختمان قرنطینه هم برای خراب کردن باغ وعمارت آمده بودند. زیرا اولاشمس‌العماره را به‌کلی‌منهدم کرده‌باغ نارنجستان به‌آن خوبی را قرنطینه ساخته‌اندآن‌هم ناتمام. باغ وعمارت، که دویست‌هزارتومان‌قیمت دارد، به‌علت همین ساختمان معیوب‌شده‌است. توپخانه را هم تماماً خراب وآجرهایش را برای قرنطینه برده‌اند. معلوم نیست این دولتخواهی را کدام خادم صادق نموده. حالاکه عمـارت و باغ را این‌طورمعیوب وناقص‌گذارده‌اند، تکلیف چیست؟

سفارت‌ایران‌در برلن‌یك‌نسخه‌ازروزنامهٔ«فرورتس»،ارگان‌حزب‌سوسیالیست آلمان، مورخ۷آوریل۱۹۱۲ را، که در آن شرح زیرراجع به‌گیلان نوشته شده‌بود، به‌وزارت امورخارجه فرستاد:

نکراسف،ژنرال قونسول‌رشت، مفاخرالملك، مرتجع‌معروف، وحاجی‌میرزا رضا، پسرشریعتمدار،را مابین قونسولگری واهالی واسطه قرارداده است. مفاخرالملك به‌نام دولت روس حکومت می‌کند وهرشب برای دادن راپرت واخذ تعلیمات، نزد ژنرال قونسول می‌رود. وقتی‌که نکراسف، ژنرال قونسول‌رشت، برای مستورداشتن حقیقت ومشتبه‌ساختن

افکارعمومی اروپا، گزارشهای کذب به‌تهران‌می‌فرستاد، جماعتی‌ازایرانیان نزد قونسول انگلیس، رابینو، وخالدبیك، قونسول عثمانی، رفته‌ازایشان خواهش نمودند حقایق‌امررا درخصوص‌وقایع‌جاریه به‌دولتهای‌متبوعشان اطلاع دهند. قونسولهای عثمانی و انگلیس راپرت مفصل ایرانیان را تصدیق کرده اطمینان دادندکه حقایق را به‌دولتهای متبوعشان اطلاع داده وبازهم خواهند داد.

چند روزبعد، که قونسولهای اطلاع یافت‌قونسولهای‌عثمانی وانگلیس مراتب را به‌دولتهای متبوعشان راپرت کرده‌اند، تکدرخاطر پیدا نمود و درکمال خشم نوشتجات جعلی ترتیب داد ومی‌خواست به‌وسیلهٔ‌نوشتجات مزبوربفهماندکه‌قونسولهای‌عثمانی وانگلیس دراغتشاش وتحریك اهالی به‌ضدروسهاشرکت دارند. محبوسین را وادار به‌اظهارات خلاف حقیقت می‌کنند، ومردم را به‌ضدروسها تهییج می‌نمایند. توقیف‌شدگان را وامی‌دارند به‌کارهایی‌که جرم است اعتراف‌کنند، ودیگران را هم به‌همدستی‌خود متهم‌سازند. جواب استنطاق متهمین مطالبی است که‌عیناً به‌آنها القا شده است.

نشرنوشته‌هایی‌نظیرمقالهٔ فوق دربارهٔ‌گیلان وایران، به‌ضمیمهٔ عدم‌رضایت دول عثمانی وانگلیس ازسیاست خشونت‌آمیزنکراسف، باعث احضارنامبرده‌به روسیه‌گردید وگیلانیان را ازشرنمایندهٔ دولت امپراطوری موقتاً راحت‌کرد.

حاکمیت مطلق روسها درگیلان با عزل نکراسف پایان نیافت و همچنان تا جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ه ق و۱۹۱۴م) ادامه داشت. درسال مزبور، که آزادیخواهان ایران در موقعیت بسیارنامساعدی به‌سرمی‌بردند، نفسها در سینه‌ها محبوس وقید و بند قهاریت اجنبی مستولی بود، زمامداران مملکت تشریفات تاجگذاری احمدشاه را تهیه می‌دیدند!

سرانجام با ورود روسها به‌جنگ وعبورقوایشان ازگیلان، فرصت‌مناسبی پیش‌آمد تاگیلانیان خود را برای مقابله با تجاوزات بیگانه آماده‌کنند. کانون

مقاومتی به‌زعامت کوچک‌خان جنگلی پدید آمد که شرح مبارزات کانون مز بور در کتابی به‌نام «سردارجنگل» گرد آمده ومنتشرشده است. با پیدایش نهضت جنگل دردنبالهٔ وقایع مشروطهٔ گیلان، فصل تازه‌ای‌ازجنبش مردم این سامان درراه کسب حریت بازمی‌شود.

فصل پانزدهم

سه مرد رشید

یپرم پانف بلغاری حسین کسمائی

یپرم ـ یکی ازارامنهٔ داشناك وازفراریان روسیه وازکسانی بودکه‌درانقلاب عثمانی وارمنستان دخالت داشت وبرای استقلال ارمنستان فعالیت می‌کرد. امـا چون روسها وعثمانیها مخالف داشناك بودند وهینچاك‌را تقویت می‌کردند، لذا داشناکها هریك به‌گوشه‌ای فرا رفتند وازجملهٔ آنهـا یپرم، به‌رشت آمد ودرکلبهٔ محقری اقامت‌گزید وبه‌مشاغلی، که درعرف آن زمان ازمشاغل بی‌اهمیت‌بود، از قبیل کشت سیب‌زمینی‌وگوجه‌فرنگی وآجرپزی ومقاطعه‌کاری‌وراه‌سازی‌وامثال‌آن، امرارمعاش می‌کرد؛ وچون دررشت استشمام رایحهٔ انقلاب نمود و اوبرای این نحوکارها آمادگی‌داشت، لذا به‌معرفی حسین‌بالای‌کماندر، که‌با آزادیخواهان‌گیلان هماوازبود، درصف انقلابیون جای‌گرفت ونمایندهٔ فرقهٔ داشناك در«کمیتهٔ ستار» شد. چند تن ازدوستان هم‌مسلکش‌همچون‌آوادیس ـ پطرس‌خان ـ ابرام‌بختیاری‌ـ گیراگیس وغیرهم به‌وی ملحق‌گردیده یك دستهٔ نیرومند تشکیل دادند.

پطرس‌خان همان‌کسی است‌که در جنگ باقوای دولت رشادتهـا ازخود بروزداد وبعد ازجنگ بادامك وفتح تهران، به‌تبریزرفت وبه‌دست مأمورین‌صمدـ خان شجاع‌الدوله‌گرفتارشد. اورا به‌باغ شمال بردند وبه‌دارزدند. معروف است که دوبارطناب‌دارپاره شدواو به‌زمین افتاد، معهذا ازکشتنش‌دست برنداشتندوبرای سومین باراورا به‌دارآویختند. کشیش،هنگامی که به‌قاعدهٔارامنه به‌زندان‌رفت‌تا آخرین وصیتش‌را بشنود، رنگش‌پریده بود ودستش می‌لرزید؛واوکه چنین وضع‌وحال‌را

درکشیش مشاهده کرد گفت: مرا می‌خواهند اعدام کنند، تو دست برای چه‌می لرزد؟

پیرم درجنگ رشت، که بین مجاهدین وسربازان سردار افخم درگرفت، شرکت داشت. درجنگهای بین رشت وقزوین، دررأس شصت‌نفر ارامنه‌ومجاهدین مسلمان، همه‌جا پیشقدم بود. براثرملاقاتی که درقزوین باقونسول روس کرد، مورد سرزنش قرارگرفت، واین بدان‌جهت بود که بین ارامنهٔ دستهٔ او وگرجیها اختلافات پنهانی وجود داشت تاجایی که پانف بلغاری اورا جاسوس می‌نامید ومدعی بود که مبالغ‌هنگفتی رشوه‌گرفته است واین اتهام‌درحقیقت ناشی ازاختلافات‌موجود بین دودسته بود وحقیقت وواقعیت نداشت.

درنبردهای بین قزوین وتهران وجنگ سه‌روزهٔ پایتخت، ازپیرم‌رشادتهای نمایان به‌ظهوررسید وچند تن ازیارانش وازجملهٔ آنها دانیال، چخو، سمباد و الکسان کشته شدند.

پیرم، بعد ازفتح تهران، دوبار به‌ریاست کل نظمیه منصوب شد. درفاصلهٔ بین دوانتصاب، همراه سردار بهادر بختیاری مأموردفع رحیم‌خان چلپیانلو شد، و درسرراهش فتنهٔ ملا قربانعلی زنجانی وشورش مردم آنجـارا فرونشاند وخود ملارا طبق دستور مرکزروانهٔ تهران ساخت وطغیان چلپیانلورا منکوب کرد.

بعد ازمراجعت ازاردبیل، ژاندارمری تهران به‌وی‌واگذارشد. قتل‌بهبهانی وعلی‌محمد تربیت وواقعهٔ پارك اتابك وخلع سلاح مجاهدین وتعطیل مجلس‌دوم دردوران ریاست او به‌وقوع پیوست.

آقای ابراهیم صفائی درجزوهٔ ۱۷ رهبران مشروطه نوشته‌اندکه پیرم در مقام ریاست پلیس کشورقدرتی بود که به‌دولت اعتنا نداشت و چنان دیکتاتور-منشانه رفتارمی کردکه‌مشیرالسلطنه‌وامیربهادرهرگز به‌پایش نمی‌رسیدند. همچنین اتهامات دیگری که درصفحات ۱۹ و ۲۰ همان جزوه شرح داده شده‌است.

دراطراف صحت یاسقم مطالب مزبور ما وارد قضاوت نمی‌شویم. آنچه می‌دانیم وشنیده یاخوانده‌ایم، او درتمام جریانات مملکت مجری اوامرمقامات دولتی بوده وتمامی افعال واعمالش پیرامون اجرای وظایف محوله دور می‌زده-است. حال چنانچه اولیای‌امورازمقام وقدرت وی سوء استفاده‌می کرده‌اند، آن

مطلب علیحده‌ای است.

یپرم درشکست محمدعلی‌شاه، ارشدالدوله، شعاع‌السلطنه وسالارالدوله عامل مؤثر بود؛ وبه‌طوری که دیدیم،درهجوم دوم سالارالدوله به‌کرمانشاه،خود اوومعاونش، دکترسهراب، درقریهٔ شورجه به‌قتل رسیدند.

قاتل یپرم، عبدالباقی چهاردولی،بعد ازحملهٔ یارمحمدخان (کرمانشاهی) وارامنهٔ همراه یپرم به‌قلعهٔ شورجه وفتح آن به‌دست ابرام بختیاری سابق‌الذکر، ازپا درآمد (ج۱ــ۱۳۳۰)

پانف بلغاری ــ درجای دیگردیدیم که والیکووپانف وکوچکخان،براثر رنجیدگی ازاعمال مجاهدین، ازقزوین به‌رشت بازگشتند وخواندیم که ملاقات یپرم باقونسول روس در قزوین، پانف را برآن داشت که یپرم را متهم به جاسوسی کند.

اکنون می‌گوییم که«کمیتهٔ ستار» عمل یپرم‌را باهمه صداقت وحسن‌نیتش ناشیانه تلقی‌کرد وباعذرخواستن ازمجاهدین‌رنجیده واستمالت ازآنها به‌قزوین مراجعتشان‌داد وتنها کسی که مراجعت نکرد پانف‌بود. پانف یکی‌ازآزادیخواهان انقلابی وعضوکمیتهٔ سوسیال دموکرات قفقاز ومخبر روزنامه‌های روسی بودکه به‌علت ارسال اخبارصحیح‌مورد احترام بود. همو بودکه بعد ازبمباران مجلس، مورد غضب شاه واقع‌شد وسفارت روس، به‌اشارهٔ شاه، نامبرده‌را به‌قفقاز تبعید کرد. پانف درسرراهش به‌قفقاز باشیخ عبدالعلی بیدگلی (موبد) آشناشد.شیخ عبدالعلی بیدگلی ازدوستان قاضی ارداقی بودکه بعدازشهادتش درباغ شاه‌فراراً به‌رشت رفت ووسیلهٔ عمال سردارافخم شناخته شده دستگیرگردید؛کتك زیادی به‌او زدند وسرانجام به‌باکو تبعیدش کردند.

پانف، بیدگلی‌را به‌عنوان نمایندهٔ روحانیون نجف به‌نقاط مختلف روسیه می‌برد وبرایش جلسات‌سخنرانی ترتیب می‌داد وبیاناتش‌را باجملات شیوابرای روسی‌زبانان ترجمه‌می‌کردوهدف‌این‌تلاشها اقامهٔ دلیل برصحت‌گزارشهای خبرنگارومستولی بودن‌کابوس‌استبداد برپیکر آزادی‌ایران‌وجلب پشتیبانی آزادی‌دوستان

ملت روس نسبت به‌ملت ایران بود. موید درسخنرانیهـای خویش به‌این مطلب تکیه می‌کردکه مقامات روحانی نجف انتظارندارندکه دولت امپراطوری‌روس باداشتن چند ملیون تبعهٔ مسلمان، به‌خاطریك فرد جابرستمکار، مسلمانان جهان‌را ازخود برنجاند وباحمایتش ازهمان عنصربیدادگر، ایرانیان بیداردلی راکه جز وفای شاه به‌عهد ومیثاقش‌چیززائدی نمی‌طلبند،دچاررنج ومصیبت سازد. انعکاس سخنرانیهای موبد در ایران و سایرکشورها وبخصوص تکذیب نمایندگیش از طرف روحانیون نجف، باعث شدکه دولت روس درمقام دستگیـریش برآید. ولی پانف زرنگتر ازآن بودکه بگذارد رفیق همراهش پشت میله‌هـای زندان جای بگیرد ولذا وی‌را به‌بادکوبه برده ازآنجا روانهٔ اسلامبول ساخت.

پانف درپطرزبورگ به‌گزارش محرمانهٔ لیاخف به‌ریاست‌کل ستاد ارتش قفقاز، دست یافت‌که ترجمهٔ فـارسیش همان اوقات درشماره‌های ۳۵ الی ۳۸ روزنامهٔ شمس اسلامبول و سپس درتاریخ انقلاب ایران براون به‌تفصیل چاپ شده وتکرارش زاید است.

براون به‌نقل‌ازروزنامهٔ ریچ،که پانف بلغاری خبرنگارش‌بود، می‌نویسد که پانف‌را پلیس مسکو دوهفته بازداشت کرد وبازداشتش را به‌گزارشی مبتنی ساختندکه به‌موجب آن پانف به نام نمایندهٔ ملیون ایران آهنگ سفر اروپـا داشته است.[1]

روزنامهٔ مزبورمی‌افزایدکه نقشهٔ خدعه‌آمیز حکومت روس،که تنهادلیل نکوهش اعمال پانف قرارداده شده، می‌رساندکه حق‌نبود یك نفرتبعهٔ بلغاررا، بدون آنکه اتهامش متکی به‌دلیل باشد، آن‌هم برچنین مبنائی، زندانی کنند.

دوروزبعد همان روزنامه خبردادکه پانف به‌اتهام جعل‌گذرنـامه به‌سه ماه حبس محکوم‌شده وگناه دیگرش این است‌که‌گزارشهای‌محرمانهٔ‌لیاخف‌به‌ریاست ستاد ارتش قفقاز را فاش ساخته است.

درحقیقت‌گناه عمدهٔ‌پانف بلغاری همین قسمت اخیر بودکه عملیات‌فرمانده

۱) انقلاب ایران، ص۲۳۲.

بریگاد قزاق همایونی‌را برملا می‌ساخت، و به‌همین جهت بود که وقتی نسخهٔ روسی گزارشهای لیاخف دریك‌روزنامهٔ روسی به‌چاپ رسید، دولت روس‌ناگزیر شد آن‌را دروغ وساختگی معرفی کند. چه، مندرجات گزارشها باتوافق قبلی دولتین روس وانگلیس مبنی برعدم مداخله در امور داخلی ایران منافات داشت. اما این تکذیب انگلیسها را متقاعد نساخت و همچنان از سوء سیاست لیاخف، بخصوص‌محاصرهٔ سفارت انگلیس به‌منظورجلوگیری‌ازپناهنده شدن‌آزادیخواهان، بحث وگفتگومی‌شد، تاسرانجام لیاخف به‌روسیه احضارگردید ودرقفقاز به‌دست آزادیخواهان‌گرجستان به‌قتل رسید.

پانف بلغاری، پیش ازقتل آقابالاخان سردارافخم دررشت، همراه‌مجاهدین قفقازی وگرجی به‌گیلان‌آمد ودر زدوخوردهای رشت وقزوین شرکت داشت. گزارشهای‌او به‌کمیتهٔ سوسیال دموکرات‌قفقاز،راجع به‌نیات سپهداروخلافکاریهای برخی ازمجاهدین، باعث شدکه ازجانب‌کمیتهٔ قفقازنمایندگانی، که ازجملهٔ‌آنها محمد امین رسول‌زاده بود، جهت تحقیق به‌گیلان بیایند.

نمایندگان مزبورپس ازمطالعهٔ اوضاع وتحقیقات، راه حل «کمیتهٔ ستار» را پذیرفته تصویب‌کردند. راه حل‌این بودکه پانف‌را همراه عده‌ای‌ازمجاهدین منتخب خود او به‌مازندران بفرستند، تاپرچم انقلاب درآنجا نیز به‌اهتزاز درآید. پانف‌قبول‌کرد وهمراه محمدحسین‌عبدالاحدزاده، واحمد صادق‌اف(قازان‌چایی)، ومحمدحسین‌زاده، وعبدالله معروف به‌یك‌دست، و لطف‌علی‌خان سمینو (مؤدب‌السلطان)، وچند نفردیگرعازم مازندران شد، البته به‌اتکای این وعده‌که قوایی بعداً به‌یاریش اعزام خواهند داشت. لیکن عمل به‌این وعده مقدورنشد وسران مشروطه نتوانستند به‌قول خود وفاکنند. نتیجه آنکه همین عدهٔ معدود، که جمعاً هشت نفرمی‌شدند، مشهدسر(بابلسر)را متصرف‌شدند وباردست داشتن‌پرچمهای سرخ ودادن شعارهای‌آزادیخواهانه،درنقاط مختلف شهرسخنرانی کرده‌شنوندگان راتحت تأثیربیانات مهیج‌قرارداده‌باخود همراه وهمعقیده ساختند وپیش ازآنکه قوایی ازرشت برسد یاعده‌ای ازاهل محل‌را مسلح کنند، باهمین جمعیت معدودبه بارفروش (بابل) هجوم برده دارالحکومه را متصرف شدند. دربارفروش یك

ساخلو نظامی وجود داشت که سخنان این مبلغین تازه وارد به مذاقشان گوارا نبود، و به همین جهت کارشان به جنگ انجامید و پانف در این زدوخورد مجروح شد و دوستانش به زحمت توانستند او را از معرکه به در برند و برای مداوا به مشهد سر برگردانند.

پانف از مشهد سر به روحانی معروف استرآباد، حاجی شیخ محمدحسین، نامه‌ای نوشته ماجرایش را به وی اطلاع داد. حاجی شیخ، که یك روحانی آزادیخواه بود، پانف و رفقایش را به گرگان دعوت کرد.

پانف باسه تن از همراهانش عازم گرگان گردید و مورد استقبال گرم قرار گرفت و در نظر داشت قوایی از آنجا بسیج کرده بار دیگر به مازندران بتازد که ترکمنها حمله کرده گرگان را به تصرف در آوردند و آزادیخواهان با تعداد اندکشان نتوانستند در مقابلشان پایداری کنند و خواه ناخواه متفرق شدند.

دکتر ملك‌زاده می‌نویسد که پانف خود را از مهلکه نجات داد، و به عشق آباد گریخت، و بار دیگر به ایران آمد، و به اردوی انقلاب پیوست، و تا فتح تهران همراه بود. ولی براون می‌نگارد که پانف از زخمهای متعددی که برداشته بود، می‌نالید و از بیم گرفتاریش به دست دشمن با یك عدد فشنگی که برایش باقی مانده بود، به زندگیش خاتمه داد.

براون در تاریخ انقلاب ایران از اثر چاپ نشده‌ای نام می‌برد که پانف دربارهٔ شاپشال نوشته است. در اثر مزبور پانف خطاب به شاپشال می‌گوید: آیا به یاد داری که بالای اجساد تکه‌تکهٔ ملك‌المتکلمین و جهانگیرخان صوراسرافیل، که به دستور سبعانهٔ حضوری شما و لیاخف به صورت فجیعی شربت مرگ نوشیدند، درحالی که شاه روی بالکن ایستاده و هنرنمایی شما را در صنعت شکنجه می‌ستود، آب دهان بر آنان انداخته می‌گفتی یك سگ کمتر!!

جای تأسف است که در جزوهٔ ۱۷ رهبران مشروطه، پانف بلغاری جاسوس انگلیسها معرفی شده است. چقدر بجا بود که دعوی مزبور با دلیل و مدرك ذکر می‌شد تا آن عده افرادی که این خارجی آزادیخواه و ایران دوست را می‌شناسند و تلاشهایش را در راه پیشرفت حریت به رأی العین دیده‌اند، نوشتهٔ مزبور را نوعی تخطئه نسبت به فدائیان مشروطیت ایران تلقی نمی‌کردند.

حسین کسمائی ــ فرزند ابراهیم، متولد سال ۱۲۸۸ ه‍ ق، درمدرسهٔ صالح‌آباد رشت، بعد از کمی تحصیل فقه واصول، امام جماعت شد. نزد مسیوژان فرانسوی زبان فرانسه آموخت. دوسال در نجف به تکمیل تحصیلات دینی پرداخت. سفرهایی به‌روسیه و فرنگستان کرد، و باشنیدن نغمهٔ دلنواز مشروطیت، به‌ایران بازگشت ودرردیف مشروطه خواهان جای گرفت. بعد از بمباران مجلس، فراراً به‌پاریس رفت وایامی‌را باروزنامه فروشی امرارمعاش کرد. داستان بی‌پولی‌وی درپاریس وتقاضای وام ازلاسقالادیس‌را سابقاً نوشته‌ایم. آقای جمال‌زاده‌دریکی ازمجلات پایتخت نوشته‌اند: به‌قدری‌درپاریس به‌اوسخت می‌گذشت که روزی که نزدش رفته‌بودم، باداشتن بچه‌ای دربغل، تصمیم داشت خودرا ازپنجرهٔ خانه‌اش به‌پایین پرت وبدین وسیله انتحارکند و من‌مانعش شدم.

آقای سید محمدعلی جمال‌زاده، نویسندهٔ مبرز ومحقق عالی‌مقام، مرد راستگو وحقیقت دوستی است ونوشته‌هایش برای ما حجت است. اما کسمائی بـا آن روحیهٔ قوی که داشت، چرا می‌خواست انتحار کند برما پوشیده‌است.

کسمائی بامراکز انقلابی تفلیس وباکو تماس داشت وهمراهشان به‌رشت آمد وبه‌عضویت کمیسیون‌جنگ انتخاب شد. به‌مجاهدین تعلیمات نظامی‌می‌داد. عضومؤثر «کمیتهٔ ستار» بود. بانطقهای مهیجش، افکارخفته‌را بیدار می‌ساخت و دراوقات فراغت به‌نقاشی وگفتن شعر ونوشتن مقاله می‌پرداخت. روزنامهٔ وقت را، بعد ازفتح تهران، درمرکز منتشر کرد. خانه و زندگانیش در دورهٔ استیلای نکراسف‌غارت‌شدوخود با لباس‌مبدل وچهرهٔ گریم کرده به‌باکو به واز آنجا به‌تفلیس وپاریس رفت. درجنگ بین‌الملل اول به‌گیلان بازگشت و به‌نهضت جنگل‌پیوست وادارهٔ روزنامهٔ جنگل‌را به‌عهده گرفت.

باحدوث نفاق و دودستگـی وتسلیم شدن حاجی احمدکسمائی، از ادامهٔ همکاری‌باجنگل دست کشیدواشعارگیلکی بسیاردراین‌باره ازخود به‌یادگار گذاشت.

درمهاجمهٔ کردهای مسلح خالوقربان به‌رشت، همراه مهاجرین گیلانی به تهران رفت ودرمدرسهٔ صدر بیتوته کرد. اورا مکـرر دیدندکه بایک‌عبـای نازك تابستانی وگیوه درتهران راه می‌رود وباضیق معیشت حاضرنیست از آشناهایش

ویا از انجمنی که برای مساعدت بامهاجرین گیلان تشکیل یافته بود، کمك بگیرد.

در پایان عمر، درمزرعهٔ شخصیش، واقع درسالك‌سار شفت می‌زیست، و به سال ۱۲۹۹ ه ش، دررشت به‌مرض کلیه، درسن ۵۹ سالگی، درگذشت و با تجلیل فراوان جوار بقعهٔ سلیمان داراب مدفون شد.

فصل شانزدهم

مطبوعات گیلان

مطبوعات گیلان را می‌توان نمایندهٔ واقعی افکارملت در دوران مشروطیت نامید. زیرا این مطبوعات وظایف خود را بدون ترس وازروی کمال صمیمیت وصداقت انجام می‌داده‌اند؛ روی اعمال ناپسند ونابسامانیها در نهایت شهامت انگشت می‌گذاشته محاسن را تقدیرومعایب را تقبیح می‌کرده‌اند. نویسندگـان روزنامه‌ها نوعاً مردمی باسواد واهل‌دردبوده‌اند وبه‌آنچه می‌گفته ومی‌نوشته‌اند ایمان داشته‌اند، دردها را بیان ودرمانها را هـم نشان می‌داده‌اند و مانند برخی مطبوعات ادوار بعدلافزن وگزافه‌گو ونوکرخان ودراختیار حکام وقت نبوده‌اند و به‌آنچه مصالح ملت ومملکت اقتضا داشت رهنمون می‌شده، درعقایدخودثابت ومحکم می‌ایستاده‌اند.

صفحات روزنامه‌های این‌دوران، صحنهٔ برخوردآراء افراد ومنعکس‌سازندهٔ اندیشه‌های سالم وجهت‌یابیهای صمیمانه برای تعیین سرنوشت مملکت‌واعتلای جامعهٔ ایرانی بود. اما افسوس که هدف نهائی این زحمات وقلمزنیها گهگـاه تحت‌الشعاع بعضی مسائل بی‌اهمیت قرارمی‌گرفت، به‌طوری‌که هماهنگی وبه‌هم‌پیوستگی‌اجتماع‌را مختل‌می‌کرد، واگربه‌ریشهٔ اختلافات دقیقاً رسیدگی‌می‌شد، دست پنهانی استعمار ودشمنان‌آزادی درآن به‌طوروضوح عیان می‌گردید.

خیرالکلام ـ روزنامه‌ای‌بودکه‌درسال ۱۳۲۵ ه‍ ق به‌مدیریت شیخ‌ابوالقاسم افصح‌المتکلمین دررشت شروع به‌انتشارکرد وپس ازنشرچندشماره به‌دست‌آقا ـ بالاخان‌سردارافخم توقیف‌گردید. روزنامهٔ مزبورقبلانیز به‌دست امیراعظم‌توقیف

شده بود ومدیرش را به‌علت حمایت ازمشروطیت مضروب ساخته بودند.

افصح درنخستین شمارهٔ‌خیرالکلام مردم رابه‌گـرامی داشتن روز۱۴ ج۲-۱۳۲۴ که دستخط‌آزادی به‌ملت اعطا گردید دعوت‌کرد وضمن اشاره به‌گفتار خلیفهٔ دوم به‌عمروعاص، ولدتهم امهاتهم احرارافکیف‌استعبدتهم[۱]، به‌شایعـهٔ رایج که‌گفته می‌شد به‌ما آزادی داده‌اند،حمله‌کرده چنین‌نوشت: «راستی ماچه‌وقت بنده شدیم، چه شدکه‌آزادگردیدیم؟» وخود پاسخ این پرسشها را درهمان مقاله داده وگفت: «ازهمان وقت که‌آزادیمان را با دودست بی... تی تحویل‌رؤسایمان دادیم وآنها شدندآزاد مطلق وما بندهٔ زرخرید ــ حالا ازکردهٔ خود پشیمانیم و توبه‌کرده‌ایم که دیگرآزادیمان را به‌کسی تعارف نکنیم ــ اکنون‌که دادهٔ خودرا پس‌گرفته‌ایم،ما چهارذرع بالارفتیم وآنها همین‌قدرپایین‌آمدند تاآنکه همه‌شدیم انسان ودرحقوق یکسان.»

خیرالکلام یك‌باردیگردرذیقعدهٔ۱۳۲۸ه ق به‌دستوربهاءالسلطنه، فرماندار رشت، توقیف شد،وپس‌ازشکایت مدیرش به‌تهران، به‌دستوروزارت معارف،آزاد گردید.

ساحل‌نجات ــ روزنامه‌ای بودکه از طرف شرکاء مطبعهٔ «ساحل‌نجات»، به‌مدیریت افصح‌المتکلمین،هفته‌ای دوبار، درانزلی طبع ونشرمی‌گردید.

ارزش هرشماره ۳شاهی بود ودرسرلوحهٔ روزنامه عبارات زیـرخوانده می‌شد:

روزنامهٔ‌آزاد ملـی- علمی-ادبی- تاریخـی که ازحمایت مشروطه و عدالت سخن می‌گوید.

درشمارهٔ دوم سال اول، به‌تاریخ ۷شعبان ۱۳۲۵ه ق،که متعاقب ترور- شدن علی‌اصغرخان امین‌السلطان نشریافت، بعد ازذکرشعری ازشیخ مصلح‌الدین سعدی، علیه‌الرحمه:

پندم اگـر بشنوی ای پادشـاه درهمه عالم به‌ازایـن پند نیست

۱) ایشان را مادرانشان‌آزاد به‌دنیا آوردند، پس‌چه‌شدکه بنده‌شان کردی؟

جز به‌خـردمند مفرمـا عمـل گرچـه عمل کار خردمند نیست

می‌نویسد: «یکی از علل تامهٔ خرابی مملکت، سپرده نشدن‌کارها به‌دست مردمان عاقل است. هرکس ارقی و برقی‌داشت، زلف را لعاب وسبیل راتاب داده بود، مصدرکارهای بزرگ و خدمات سترگ می‌کردیم، او نیزپی شهوات نفسانیه و لذایذ جسمانیه می‌رفت، مطمح‌نظرش تنها خوشگذرانی و کامرانی بود، چنانچه ناحیه‌ای از مملکت از دست می‌رفت عیشش منغص نمی‌شد،پای‌کوبان وسرود-خوانان می‌گفت:

ما را به‌جهان خوشترازاین‌یك‌دم نیست کزنیك وبداندیشه وازکس غم نیست

واگرصدای شیون می‌شنید ونالهٔ بینوایان به‌فلك می‌رسید،ککش‌نمی‌گزید ودم را غنیمت می‌دانست. ولی حالاوقتی است‌که تملقات شاعرانه را بایدبه‌دور افکنیم. دورانی نیست‌که بگوییم حضرت والا شـایستهٔ سروری است و بایستهٔ برتری. ما دیگرحوصلهٔ این‌کارها را نداریم. باید جدی بگوییم وجدی‌بشنویم. هرکه را هوش درسر و عقل در دماغ است، بایستی امور را به‌اوبسپریم وخود ناظرش باشیم. هرکه خدمت به‌وطن‌نمود باید او را روی مردمك دیده نشاند و گرامیش داشت وهرکس خدعه وخیانت نمود مجـازاتش کرد. جملهٔ دولت ندهد خدای‌کس‌را به‌غلط باید متروك شود. ماازچهارکس‌چهارچیزمی‌خواهیم: ازوکلا رأی متین، ازوزرا کارصحیح ونظم ادارات، ازعلما حفظ بیضهٔ اسلام و قطع‌جورظلام، ازملت اقدامات شایسته واحساسات بایسته.» ساحل نجات به‌سال ۱۳۲۷ ازانزلی به‌رشت منتقل‌شد ونشریهٔ مزبور به‌عنوان نخستین سال دررشت چاپ‌گردید.

نسیم‌شمال ــ روزنامه‌ای بودکـه هفته‌ای یك‌بار به‌مدیریت اشرف‌الدین الحسینی دررشت انتشارمی‌یافت. ازروزنامه‌های پرتیراژروزبود. ارزش‌هرشماره ۳شاهی بود ودرسرلوحه‌اش این بیت شعرحافظ خوانده می‌شد:

خوش خبرباش ای نسیم شمال که بـه ما می‌رسد زمـان وصال

باآنکه‌کلیشهٔ روزنامه‌چندبارعوض‌شد،معهذاشعرمزبورهمیشه وجودداشت.

درسال چهارم انتشار (۱۳۲۹ هـ ق)، وسط کادری، این عبارت به‌چشم می‌خورد: «این روزنامه عجالتاً هرقدرممکن شد به‌طبع می‌رسد.» ازجملهٔ مزبور پیدا بود که نشر نسیم شمال اختصاص به‌ایام معینی ندارد و با آتمسفر سیاسی روز وخلق وحه ه او وضع مادی نویسنده‌اش وابسته است، یعنی هروقت سرحال بوده و مجال شعرگویی‌داشته وازطرف مقاماتی تهدیدنمی‌شده وپولی هم که هزینهٔ‌چاپ راکفایت کند در بساط بوده، نسیم شمال علم‌می‌شده، و درغیراین‌صورت به‌وقت مقتضی دیگرموکول می‌گردیده است.

نسیم شمال به‌مجرد خروج ازمطبعه دست به‌دست می‌گشت ودراندك‌زمانی نایاب می‌شد. رشتیها مدیرش را به‌نام سید اشرف خطاب می‌کردند. مردی بود آزاده، صریح، شیرین‌سخن، صدیق، و بی‌ادعا که سرمحبوبیتش را باید بهره‌مندی ازهمین خصال دانست. ازسال ۱۳۲۵ هـ ق، که امتیازروزنامه را گرفت، تـا فتح تهران، همکاری وهمفکریش را بامجاهدین قطع نکرد. بعدازخلع محمدعلی‌شاه، به‌مرکزمنتقل شد وروزنامه‌اش را، که دراوج شهرت بود، درتهران‌منتشرساخت.

اشرف مجرد بود و سرگرمیهایش همین اشعار بودکه می‌سرود. حجرهٔ محقری درمدرسهٔ صدرتهران داشت که خود می‌پخت وخود می‌خورد. به‌مناسبت تعلق خاطرش به‌مطلق خوراکیها، خاصه فسنجان، که دراغلب اشعارش دیده می‌شود، وفرنی سرد، معروف به‌فرنی روی‌یخی، مکرر اتفاق ملاقاتش دست داد. دربازارچهٔ مروی تهران یك مغازه فرنی‌پزی وجود داشت که مشتریان را به‌علت خالص‌بودن شیروخنك بودن فرنی، ازهرسو به‌خود جلب می‌کرد، واوگهگاه به مغازهٔ سیگارفروشی یکی از همشهریانش واقع در ابتدای همان بازارچه می‌آمد وچند لحظه‌ای می‌نشست وبا همان روحیهٔ شاد همیشگیش مـی‌گفت، می‌خندید، شعرمی‌خواند وازخاطرات گذشته‌اش یادمی‌کرد. ازجمله داستانهایی که یادمی‌کرد قضیهٔ فرارش به‌اشتهارد بود. بعدازبمباران مجلس وتفرقهٔ آزادیخواهان، عمـال محمدعلی‌شاه دربه‌در دنبالش می‌گشتند تا مگراورا یافته به‌قید وبند بکشند واو ناچار بالباس مبدل‌گریخت و دهات گیلان وقزوین را یك به‌یك زیرپاگذاشت. می‌گفت: اگرلباس مبدل نپوشیده وتغییرقیافه نمی‌دادم، آن‌وقت دیگر این خمره

(اشاره به‌شکم خود) وجود نداشت. وقتی به‌اشتهارد رسیدم تاب وتوانی درمن باقی نمانده بود. درجیب حتی به‌قدرسدجوع پول نداشتم. روز جمعه‌ای بود، فکر کردم به‌مسجدشهر بروم‌و برای مردم‌وعظ کنم. نتیجهٔ وعظ هیچ‌نباشدگرسنگیم را فروخواهد نشاند وشام وناهارم را تأمین خواهد کرد، گو آنکه امکان کمك‌مالی اهل خیر نیز قابل‌پیش‌بینی است. خلاصه آنکه با چنین تصمیم به‌مسجد رفتم و تا آن‌روز به‌مشکلات وعظ دربرابرانبوهی ازخلایق پی‌نبرده بودم. وقتی بعدازنماز به‌منبرصعود کردم و به‌اطراف وجوانب نگریستم ومشاهده نمودم که چهارصدجفت چشم متوجه من‌اند تا سخنانی ازواعظ تازه وارد بشنوند، به‌مشکل کارمتوجه‌شده دانستم که خرمن کو بی‌کار هربزی نیست. مستمعین را به‌فرستادن صلوات دعوت کردم، یك‌بارو دوباروسه‌بار، تاآنچه درذهن آماده کرده بودم شروع کنم. ولی سررشتهٔ سخن به‌دست نیامد وقدری دستپاچه شدم. اما خود را نباخته فکر کردم شعری بخوانم‌تا درفاصلهٔ مکثهای کلمات سرنخ‌خودبه‌خود پیدا شود. این شعر را خواندم: ستاره‌ای بدرخشید وماه مجلس شد کله‌ها را دیدم می‌جنبد وجابه جا می‌شود، و من با توجه به‌کله‌های سفید و سیاه وکلاههای مختلف، مصرع دوم شعریادم رفت. ناچارمصرع اول را یکی دوباردیگرتکرار کردم. مثل آنکه شاعری، به‌نام خواجه حافظ اصلابه‌جهان نیامده وشعری نگفته است، و حداقل آنکه من اشعارش را هیچ نخوانده وضبط ندارم. عرق انفعال برپیشانیم‌نشست ودهانم قفل شد. آنچه سنگینی بدنم را به‌زانوی چپ وراست تکیه دادم، دنبالهٔ شعر به‌خاطرم نیامدکه نیامد. بانی‌مسجد، که مردمجرب دنیا دیده‌ای بود، به‌منبر نزدیك شد وگفت: جناب واعظ اگرمطلبی برای‌گفتن ندارید اقلاپایین‌آمدن را فراموش نکنید. ومن‌که خیس‌عرق بودم، خواه‌ناخواه ازمنبرپایین‌آمده‌باپولی که برایم‌جمع کردند، اشتهارد راترك کردم؛ وازشما چه پنهان‌که مصرع‌دوم‌بین‌راه به‌یادم‌افتاد. ازآن تاریخ باخود عهدکرده‌ام درهیچ‌جای عمومی‌بخصوص برای سخنرانی‌ظاهرنشوم، زیرا وعظ وسخنرانی کشکی‌نیست مهارت وتمرین‌لازم‌دارد.

مدیرنسیم شمال‌همیشه تنگدست بودواواخرعمر قدری‌بیشتر؛ زیرانه مالك ده بود تا ازدسترنج‌زارع‌ارتزاق کند، ونه‌صاحب مستغل ودررديف اعیان واشراف

تا ازوجوه انباشته شده در بانکها متنعم باشد، ونه‌بازرگان تـا از داد وستدهای تجارتی به‌نوایی برسد. خودش بودوسینهٔ جوشانش،خودش بودوطبع گهربارش. مردی به‌تمام معنی خودساخته وبی‌اعتنا به‌پول ودارایی دنیا. اوازدرآمد اوراق نسیم شمال ارتزاق می‌کرد ومبالغی را هم ازفروش روزنامه‌اش به‌فقرا می‌داد.

اواخرعمر،اورا، به‌علت ابتلای به‌جنون، به‌دارالمجانین(تیمارستان) بردند ومدتی نگاهش داشتند. کسی نمی‌داندرآنجا به‌اوچه‌گذشت، زیرا اقوام‌وبستگانی درتهران نداشت. همین‌قدر معلوم است‌که براثرمساعی مرحوم سید حسن مدرس و دوستان دیگرش از تیمارستان نجات یـافت. علامهٔ فقید محمدقزوینی تاریخ فوتش‌را ۱۳۰۲ شمسی‌ذکرکرده است[1] واین تاریخ اشتباه است.اشرف‌تاسال ۱۳۱۳ شمسی حیات داشت ودرهمین سال‌بودکه درگذشت.

شرح مختصر احوالش‌را مدیر دانشمند یغما، درشمارهٔ ۲۴۶ این مجله، تحت عنوان «داستان دوستان» به‌رشتهٔ تحریرکشیده است.

آقای سید محمدعلی جمال‌زاده به‌مناسبت پنجاهمین سال روزنامهٔ نسیم‌شمال درشمارهٔ سال ۱۳ مجلهٔ یغما (خرداد ۱۳۳۹) یادآور خدماتی شدندکه اشرف بافارسی عوامانهٔ خویش به‌مردم وزبان فارسی کرده است.

استاد فقید سعید نفیسی دربارهٔ شاعرآزادهٔ پاکبازچنین نوشته‌اند: «ازمیان مردم بیرون آمد، بامردم زیست، ودرمیان مردم فرورفت، وشاید هنوزدرمیان‌مردم باشد. این مرد نه‌وزیرشد، نه‌وکیل، نه‌رئیس اداره، نه‌پولی به‌هم‌زد، نه خانه‌ای ساخت، نه‌ملك خرید، نه مال‌کسی‌را باخودبرد، نه‌خون‌کسی‌را به‌گردن گرفت، شـاید روزولادت اورا هم‌کسی جشن نگرفت، و من شاهدم‌که درمرگ او ختم نگذاشتند. ساده‌تر و بی‌ادعاتروکم‌آزارتر وصاحبدلتر وپاکدامنتر از او من‌کسی ندیده‌ام. مردی‌بود به‌تمام معنی مؤدب، فروتن‌وافتاده، مهربان، خوشرو،خوشخو ودوست‌باز، صمیمی، کریم، بخشنده‌ونیکوکار، بی‌اعتنا به‌مال دنیا وبه‌صاحبان‌جاه وجلال،گدای راه‌نشین‌را برمالدارکاخ‌نشین‌همیشه ترجیح می‌داد. آنچه‌کردوگفت

۱) یادداشتهای قزوینی، ج۸ ص۱۵۱.

برای همین مردم خرده‌پای بیکس بود.

بسیار آهسته حرف می‌زد، ومن درحالات مختلف غم وشـادی اورا دیده‌ام وهرگز وی‌را تندخو ومردم‌آزارندیدم. باخوشرویی ومهربانی‌عجیبی باهمه‌کس روبرومی‌شد، وباآنکه بضاعتش بسیارکم بود، همیشه درجیب بلندگشادش‌مقدار زیادی پول سیاه آماده داشت. به‌هرگدای راه‌نشینی که می‌رسید، دست درجیب می‌کرد ونشمرده هرچه به‌دستش می‌آمد درمشت اومی‌ریخت. ضربتهایی که‌طبع اووقلم او وبیباکی وآزادمنشی وبی‌اعتنایی وسرسختی او برپیکراستبداد زد، هیچ‌کس نزده است. بااینهمه، کمترین ادعا نداشت. این سید راستگوی بی‌غل‌وغش، این رادمرد فرزانهٔ دلیر، این مرد وارستهٔ ازجـان‌گذشته، بزرگترین مردی بود که ایران دراین پنجاه سالهٔ زندگی دردامن خود پرورده است.

آزادی وآزادمنشی این‌مرد تاآنجا بودکه همه‌چیزرا می‌شدبه‌اوگفت‌بدون آنکه اندك‌تعصبی دروی پدیدآید. خبرمرگش‌را هم به‌کسی ندادند. درتیمارستان کسی به‌سراغش نرفت. فقط من ومهدی ساعی گاهی به‌احوالپرسیش می‌رفتیم. گورش ازدیده‌ها پنهان است، کسی نمی‌داند اوراکجا به‌خاك سپرده‌اند[1].»

اشعارنسیم شمال همه‌اش شیوا وروان، ودارای صنعت سهل‌وممتنع‌است، وهریك ازآنها به‌گوشه‌ای ازتاریخ مشروطیت‌تعلق‌دارد. فی‌المثل درذیقعدهٔ۱۳۲۵ ه ق به‌مناسبت واقعهٔ توپخانه، که شرحش قبلاگذشت، چنین سرود:

گردید وطن غرقهٔ اندوه ومحن‌وای ای‌وای وطن، وای

خیزید روید از پی‌تابوت‌وکفن وای ای وای وطن، وای

دربیع‌الثانی ۱۳۲۶ه ق به‌مناسبت مخالفت حاجی‌شیخ فضل‌الله نوری بامشروطیت‌گفت:

تاکلهٔ شیخنا ملنگ است تادردل ما غبار رنگ است

تاپیر دلیل مست ومنگ است تارشته به‌دست‌این دبنگ‌است

این‌قـافله تـا به‌حشر لنگ‌است

۱) مجلهٔ «سپید وسیاه» (شهریور ۱۳۳۴).



حکیم بقراط، طبیب حاذق و معروف رشت که به شیوهٔ قدیم بیماران را درمان می‌کرد.



مرتضی فرهنگ ترجمان الممالک که در جنبش مشروطه به لقب اعتضادالملّه معروف بود.

مؤسس کل

شرکاء مطبعه ساحل نجات

مدیر ودیر افیح للتکلمین

مرکز اداره

ازل مطبعهٔ ساحل نجات

قیمت اعلانات سطری یکتومان

وجه آبونه

بمداز پنج نسخه دریافت میشود

مولود

ساحل نجات

مساوات مواسات

(فعلا هفته دو بار طبع وتوزیع میشود)

تاریخ دوشنبه ۷ شعبان المعظم ۱۳۲۵

قیمت اشتراک سالیانه

کیلان ۱۸ قران

سایر بلاد داخله ۲۰ قران

روسیه و قفقاز ۵ منات

فرنگستان ۱۴ فرانک

قیمت یک نسخه

ولایات داخله ۳ شاهی

ولایات خارجه ۴ شاهی

روز نامه آزاد ملی علمی ادبی تاریخی از حمایت مشروطه وعدالت سخن میگوید

ومقالات علم‌النشر بالامضاء قبول وحق استرداد نیست



مرحوم هادی موسوی بنیانگذار مدرسهٔ اخوت

نسیم شمال

(مدیر و نگارنده)
(اشرف‌الحسینی)
(عنوان مراسلات)
(رشت ادارهٔ نسیم شمال)
(۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)
(سال ۲ مشروطه)

(قیمت)
اشتراک سالیانه
(داخله دوازده قران ۱۲)
(سایر ولایات ۱۸ قران)
(روسیه ۶) منات)
(اروپا ۱۴ فرانک)
(قیمت نسخه شاهی)

خوش خبرباش ای نسیم شمال
که بنا میرسد زمان وصال

انور اشرف.



(یومیه)

حبل المتین

مدیر کل

جلال الدین الحسینی مؤید الاسلام

صاحب امتیاز روزنامه هفتگی

ویومیه (حبل المتین)

(عنوان مراسلات)

منزل جناب سردار منصور

نایب مدیر میرزا سیدحسن کاشانی

غیر از ایام تعطیل همه روزه

طبع و توزیع میشود

قیمت اشتراک سالیانه

رشت ۳۰ قر

سایر بلاد داخله ۳۵

روسیه و قفقاز ۱۰ منا

سایر ممالک خارجه ۳۰ فرا

(قیمت یک نسخه)

در رشت دو شاهی است

سایر بلاد ایران سه شاهی است

قیمت اعلان سطری

دو قران است

۱۳۱۱

رشت

(روزنامه ملی ، آزاد ، سیاسی ، تاریخی ، ادبی ، اخباری ، علمی ، اقتصادی ،)

(مقالات عام المنفعه با ... و در انتشار ش اداره آزاد است و مطلقا مسترد نمیشود)

سه‌شنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۷ هجری ۴ (مه) ماه ۱۹۰۹ میلادی



چون هیچ ملتی پایدار، ترقی و تمدن تنها بکر
بواسطهٔ علم و این است تنها وسیله نجات تمام ملل
متمدنهٔ عالم ما نوئیلان وطن شاگردان مدرسه بارقهٔ
تمدن چقدر خوش بختیم که در این هنگام جشن
ملی و سرور وطنی تبریکات خالصانه و تشکرات
صادقانه خود را از روی علم و دانائی بپیشگاه رفیع
رؤسای محترم ملت نجیب ایران تقدیم مینمائیم

بکلمات از جناب خودمانی که میتوانیم بدلیل علمی
از جناب تخت جمشیدی و تاج کیخسروی اظهار تشکر

{ دیگران را پیش نامد درجهان این و آن نیم
تنها گر خواهید یاران دیگر باید بردیم }

جمعی برآرد نا صف بسته از بهر مصاف
ما از سرما گرم خواب غافلیم اندر لحاف
سفره های لعنت هاعان ما زین پیشتر
بین بود و دریزه خواران روز و شب بر روی سجاف
آنچه ما را بود برده و کنون در روز و شب
هم نمیدارند خود را پاکدم از کوشش معاف
عزم میگیرید ای ایرانیان از اهل هند

مرکز جریده مترقی
اخوت عالی
رشت میرجیدان
هفتگی

اخوت

سال ۱۳۲۸

آبونه سالیانه
در رشت یک تومان
خارج از مرکز هوا
قران
یک ورق در رشت ۲ شاهی
سایر ولایات ۳ شاهی

این روزنامه فقط از اخلاق و ادبیات بحث را نمود چون قبلش بمصرف شاگردان مدارس میرسد بنی ازفرستادن چیز غیره وجه آبونه برات خواهند هرگونه اخبار از ادارات و غیره و هرکسکه بسلک اخوت عالی باشد بادرت خواهد

ادبیات

من بی هنرم قدر من از هیچ ندانی است
فرخنده نشابیت

این حال من از کودکی و وقت جوانیست
وصف ممکنایست

من بی هنرم قدر من از هیچ ندانی است
فرخنده نشابیت

سردار و یک و حاکم و سرهنگ و وزیر
نه مرد دانیم

مستوفیم و ایچی و سالار و سفیرم
لیکن نه دبیر

شش هفت قلم بخشش و انعام بگیرم
چون خویش امیر

صفحه ۱ ساختیه ۴ دیسمبرآخر ۱۳۲۸هجری ((سال اول)) مطابق ۹ دکامبره فرانسه ۱۹۱۰ شماره ۸

گیلان

((اشتراک))
(رشت) سالیانه ۶ ماهه ۳
۲۰ قران ۱۲ قران ۶ قران
((ولایات ماهه))
۳۵ قران ۲۰ قران ۱۲ قران
یک نمره در رشت بشاهی
سایرجاها یک شاهی
اعلان درصفحه اول سطری دهشاهی
درصفحه آخر سطری پنج شاهی

((روزنامه ملی آزادی سیاسی تجارتی اخبار عام المنفعه بامضاء قوی و در انتشارش اداره آزادست))

(دخالت قونسول روس اداری حسی ماست)

آی همان شریکه دولت(روس وانگلیس)بر استقلال مملکت حمله آوردند »

مأمورین و نمایندگان آن در جمیع ایالات و ولایات نیز همین سیاق و نسبکار میباشند بغلط (قونسلگری قونسول روس) درگیلان »

بلی این قونسول دیپلماسی بواسطه احساس ضعف دولت خود راجسارت و تعدیات خویشان رو بفزایش گذاشته

بلی این نمایندگان سیاسی اجنبی را چندان مسئول حرف و عرض اروحیات ملت آزادی نیست »

وزارت امورخارجه چه تکلیفی خواهند داشت واز اقدامش چند جانبه بنفع ملت مقتضی کشته »

افسوس هزاران افسوس اگر مرعوبیت اگر حسن ریاست وجلبطلبی الرغم نبوده . بالاخره راضی بتجاوزات نمایندگان روس بوده اند نمایندگان امور خارجه از دریاست نمی خواهند برای وقت سخت دوست لازم دارند »

آیا بچه اقدامات خردمندانی بلند نمایند

(روس و گیلان) وحتی در خواطر عموم اصلی مقام خواهد داشت »

عموم وظیفه این کار را می آزمندان بحقوق خود واقف نشده بودند زنجیر اسارت را قطعه بودند حریت و آزادی تحصیل نشده بودند ایا می بینید بالی همه تجاوزات و حملات در استقلال مملکت بگوش وصیرت اخبار نمیرسد

نه برای آنست که مرعوب همه وزن مملکت رقت وعبودیت خواهند »

یک اپیه تحصلات ویرانی اخلال اوضاع دولت امور وخصوصیات امور سیاسی است قضیه اطمینان بیه باب تجاوزات و تعدیات



وقت

سال اول

نوبهار

۱۳۲۹

عجالتاً هفته دو نمره طبع و توزیع می‌شود

جریده ما اخلاقاً و در مهمات و منافع ملیه گزینش کرده با هرقسم از جدیت سیاست ملیت را تعقیب می‌نماید اداره در جرح و تعدیل مکاتیب آزاد است مکاتیب وارده مسترد نخواهد شد

تعذر

واسطهٔ مسافرت مدیر مسئول ما بطرف ...ارجه تقریبا یکهفته و بیشتر از موقع نشر

و صمود بسرعه بالاتر در قوه فکریه خود ضبط نموده هر قدر که انتفاع آن بیشتر و بهتر بوده در قبول کردن زحمات و کسب نمودن وسائل آن جدیتش سریع‌تر می‌گردد

خیال

۱

شمارهٔ پنجم — سال اول — دوشنبه عصر — ۱۳۲۹



قیمت اشتراک
رشت سالیانه ۶ قران
بلاد داخله ۸ قران
بلاد خارجه ۱۲ قران
تك نمره همه جا
صد دینار
اعلانات سطری
دهشاهی
رمضان المبارك ۱۳۲۹

روزنامه تربیت آموزگار

۲۹ ۱۳

عنوان مراسلات
(رشت)
(اداره آموزگار)
اداره دردرج وعدم
درج مکاتب آزاداست
ومطلقامسترد نمیدارد
یکشنبه طبع ودوشنبه
توزیع میشود
دوشنبه ۱۰ شهر

روز نامه ایست علمی اخلاقی ادبی ازهر گونه مطالب سودمند بحال ایران سخن میراند

وطن

در این پنجساله انقلاب و تجدد اوضاع ایران
نام نامی مقدس وطن بر زبان هر ایرانی جاری
هیچ گوش نیست که از زبانها نام وطن را
استماع نماید زبانی نیست که نام وطن را نسراید

دنیا مختلف مشاهده می‌کنیم یعنی هریك ازسنك‌ها
و روئیدنی‌ها وحیوانات و انسان‌را در هرمملکتی
طوری مشاهده میکنیم که در مملکت دیگر
آنطور نیست
سنگهای یك‌مملکت را می‌بینیم که از انها الماس



داد کبریاد دفت زحمت گیلانیان
خوها به احوال روس بدتر ایرانیان

وا بگردون ز خلق بانگ فریاد بین
زظلم ظالم خراب خانه اباد بین
جمله توهم وان بدعت عداله بین
چشم مشروطه خواه بدل بآه دیده بین

داد کبریاد دفت زحمت گیلانیان
خوها به احوال روس بدتر ایرانیان

مشروطه ومشورت خدا گفت　　پیغمبر نیز برملا گفت
حریت خلق‌را صلا گفت　　افسوس که باز شیخنا گفت
مشروطه نمونهٔ فرنگ است

درجمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه ق، به‌مناسبت مخالفتهای علنی شاه بامشروطیت باوجود وعده‌های صریحی که برای افتتاح مجدد پارلمان داده بود، گفت:

ایران ز عطر علم منور نمی‌شود　　درشوره زار لاله میسر نمی‌شود
سنگ‌وکلوخ لؤلؤوگوهر نمی‌شود　　صدبار گفته‌ایم ومکرر نمی‌شود
دندان مار دستهٔ خنجر نمی‌شود

ظالم کجاورسم‌وره‌معدلت کجا ؟!　　سلطان کجاو باضعفامرحمت کجا؟!
طفل محله‌گرد کجا، تربیت کجا ؟!　　بازور وزرگزرچوچغندرنمی‌شود
دندان مار دستهٔ خنجر نمی‌شود

دردا وحسرتا که فزون‌شد جنون ما　　بامستبد مگوسخن ازچند وچون‌ما
قاضی به‌رشوه‌ای‌شددراضی به‌خون‌ما　　این‌ماده‌بز، به‌حق‌خدا، نرنمی‌شود
دندان مار دستهٔ خنجر نمی‌شود

جلیل محمدقلی‌زاده مدیرروزنامهٔ کاریکاتوری ملانصرالدین، که‌ازروزنامه‌های پرتیراژ زمان خود بود، شعری دربارهٔ ایران گفت وایرانیان‌را به‌فاسد شدن خونشان متهم کرد (پیس‌ایمیش قانلاری ایرانلی لارن). وقتی روزنامه به‌دست سید اشرف رسید، درتاریخ ۱۷ صفر۱۳۲۷ ه ق چنین پاسخ داد:

هرچند تویی قدوهٔ احرار، آملاّ　　شعر تو بود لؤلؤ شهوار، آملاّ
نام تو بود شهره دراقطار، آملاّ　　بااینهمه شیرینی گفتـار، آملاّ
بیهوده مزن چـانهٔ بسیار، آملاّ

دانی که‌تواین مرشدنقال فقیراست　　جنگیر بود مفلس و رمّال فقیراست
این شیخ‌مقدس که‌زند فال، فقیراست　　از فقـر شده داخل این کار، آملا
بیهوده مزن چانهٔ بسیـار، آملاّ

گر ا[illegible] جزع نیم شبت کو؟　　وراهل‌حجازی، هله، لحن‌عربت کو؟

عمامه و تحت‌الحنك یك وجبت كو؟ تاچندزنـی حرف خلل‌دار، آملا؟

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

ازتعزیه‌گویی که‌سراپا رجزاست‌این این‌حرمله‌نبود حسن‌رنگرزاست‌این
این شمر نباشد قلی‌کله‌پز است این ازمرثیه‌خـوان هم‌کنی‌انکار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

زنهاربه‌ارباب عمایم منما شك ریش فضلا را نتوان گفتن ریشك
کفش علما رانتوان گفتن‌کفشك شکاك بود درصف کفار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

گاهی‌کنی انکار توازجان و بنی‌جان گه طعنه به قزوین زنی‌وگاه‌به زنجان
حرفت‌همه‌ازجوجهٔمرغ‌است‌وفسنجان گویاکه تویی مرد شکمخوار ،آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

تمجید کنی گاه تو ازعلم ریـاضی یـاعلم مسـاحت پی‌تقسیم اراضی
تکذیب نویسی توزآخوندوزقاضی حاشاکه تویی مؤمن ودیندار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

ملّا تو بگوغسل‌جنابت چه‌طریق‌است برجنزده ترتیب‌طبابت‌چه طریق‌است
درادعیه عنوان کتابت چه‌طریق است بنویس یکی نسخهٔ احضار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

جسته زخطرکشتی‌ایران به‌سلامت منویس‌زایران تو دگر هیچ‌ملامت
زیراکه‌زمشروطه‌عیان‌گشت‌علامت از مهلکه رستیم به‌یکبار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

منبعد اگر زهرهٔ ظالم بگدازد شه برسر مهر آید وملت بنوازد
زیرا که ازین بیش تحمل‌نبرازد نیکو نبود این همه کشتار، آملا

بیهوده مزن چانهٔ بسیار، آملّا

ای ملاعمو،چوخدابیزیم‌شاهه‌ساتشما ایرانده اولان خسرو جمجاهه ساتشما
بیرلات‌باباسین‌خیمه‌وخرگاهه‌دولاشما ژورنالده بوخلقی ایلاما خوار، آملا

. . . . . .

زاین‌شعر نرنجی که‌تراعین‌صفات‌است الفاظ تو مثل شکر اندر کلمات است
اشعار مُدرربارتوچون‌قند ونبات‌است قـدری جلـو هجو نگهـدار، آملا

شاعردیگری، به‌نام فارغ‌گیلانی، نیز ضمن اشعاری‌که بامطلع زیرشروع می‌شود: طعنه‌برملت ایران مزن،ای ملاعمو نقب‌درخانهٔ ویران مزن، ای‌ملاعمو درشمارهٔ پنجاه نسیم‌شمال (۷ شعبان۱۳۲۷)، به‌نوشتهٔ ملانصرالدین قفقازجواب داده بود.

نسیم شمال درشمـارهٔ ۳۰ به‌تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ راجع به‌اینکه دوستی‌گرگ وگوسفند (محمدعلی‌شاه وملت)محال است‌گفت:

رفع نقار،شیخنا،می‌شود و نمی‌شود شاخ نفیر کرنا می‌شود ونمی‌شود
توپ‌وتفنگ‌بی‌صدامی‌شودونمی‌شود غول، دلیل ورهنما می‌شودونمی‌شود
گرگ به‌گله آشنا می‌شود ونمی‌شود

میوهٔ باغ معدلت دربرظالمان مجو ظالم اگرکشد ترا،ناله مکن‌امان‌مجو
بهرخلاص‌جان‌خودجز ره‌پارلمان‌مجو ظلم زمملکت رها می‌شود ونمی‌شود
منزل شاه باغ شاه‌می‌شود ونمی‌شود

همت ما کجا رسد به‌همت فرانسه لوی‌کبیر کشته شد ز غیرت فرانسه
داده خدای پارلمان به‌ملت فرانسه کوفه چوشام‌باصفا می‌شودونمی‌شود
بصره شبیه کربلا می‌شود ونمی‌شود

دادمزن،حبیب‌من،گوش‌جهان‌کراست،کر بادمزن، طبیب‌من، هیزمشان‌تراست،تر
خربه‌بهشت‌اگررود،بازهمان‌خراست،خر دزد به‌شکل اولیا می‌شود ونمی‌شود
خرس به‌خانه‌کدخدا می‌شودونمی‌شود

وا وطنا! برادران، همت مسلمین چه‌شد؟ وااسفا!دلاوران، جوش‌مجاهدین‌چه‌شد؟
بهرقصاص‌ظالمان‌غیرت‌اهل‌دین‌چه شد؟ آب‌وطن‌نصیب ما می‌شود و نمی‌شود
فصل بهاردلگشا می‌شود و نمی‌شود

نسیم شمال را مدیرش درتمام مدت انتشار یکه وتنها اداره می‌کرد. در یکی‌ازشماره‌هایش (ج۱ـ۱۳۲۶)، درپاسخ یك مکتوب شهری، که ایرادکرده‌بود چرا تمام وقایع شهردرروزنامه منعکس نیست، می‌نویسد: «چه‌کنم چه‌خاك

برسر بریزم که یك نفر بیش نیستم. هم‌نویسنده، هم‌مدیر، هم‌ناشر، وهم مصحح. مثل بعضی آقایان نیستم که سرسفره‌شان ده‌رنگ خورش باشد وتازه ناشکری‌هم بکنند. درمنزل من تا دمدمه‌های ظهرحتی نان وپنیروسبزی هم پیدا نمی‌شود. تقی‌خان شجاع نظام نیستم تا سپهدار قراولخانهٔ دولتی را به‌من ببخشد. سید حسین عاقل نیستم تا لخت و عریان در شارع عام به‌مردم دشنام بدهم و پول بگیرم. درویش نهنگ نیستم تا به‌آهنگ خلیلی هو بکشم.»

تنظیم اخبار واشعار به‌صورت هزل وطنز ازمختصات نسیم شمال بود. مثلاوقتی‌می‌خواست‌ضرورت اتحاد واتفاق را نصب‌العین سازد، می‌گفت:

آخر نزدی یك سرمردانه، تلاته　　پس پس بروتی‌تا به‌درلانه، تلاته
صدبار بگفتم بکن آهسته کوریکو　　آخر شبته آیه به‌ته لانه، تلاته

یاوقتی‌خطاب به‌صدراعظم وقت می‌گوید:

ای‌مشیرالسلطنه، ای صدروالا، مرحبا!　　می‌کنی درکشتن ملت تقلا، مرحبا!
نه‌معمم ازتوراضی نه‌مکلا، مرحبا!

مرحبا را ترجمه می‌کند یعنی کشك.

یا وقتی می‌شنود عین‌الدوله درمقام به‌دست آوردن‌کرسی صدارت است می‌نویسد:

ای مرغ پرشکستهٔ مفلوك و مستمند　　ای‌طوطی بهشتی پرورده زآب وقند
ای آهوی ختایی افتاده درکمند　　ای روح فیض‌بخش مقید به‌قید وبند
خود را زقید وبند اسارت رهیده‌گیر　　مشروطه را شنیده ولیکن ندیده گیر

یا وقتی‌موضوع‌اخذ وام ازخارجه مطرح‌می‌شود، می‌نویسد: «آخ!مادرت بمیرد ایران،کدام بیرحم شقی تورا به‌این‌روزسیاه نشانده وکدام ظالم‌بیمروت پیکرت راآش ولاش‌کرده است؟»

یا وقتی می‌خواهد ضرورت یك‌روزتعطیل واستراحت را به‌مردم بفهماند می‌گوید:

حکم موسی است ازبرای یهود　　که فقط شنبه روز تجلیل است
روز یکشنبه ترك داد و ستد　　امر عیسی به حکم انجیل است

شرع با عقل هر دو می‌گـویند ایهـاالناس جمعـه تعطیل است

دربارهٔ کسانی که به‌اواسنادات ناروا می‌داده‌اند، اشعارحماسی زیادی دارد که نقل چند بیتش دراینجا بی‌مورد نیست:

نه ازکس رشوه می‌گیرم نه دیناری طمع دارم
بـه کف فرمان نـورانی عَزَّ مَـنْ قَنَعَ دارم
شب و روز از غم ملت جزع دارم فزع دارم
نه از تمهیـد بیدینان نه از تـدبیر مـی‌ترسم
نه ازکشتن نه‌از بستن نه‌اززنجیرمی‌ترسم
کتاب مستطاب «مطلـع الانوار» را خوانـدم
«اصول‌کافی» و«تهذیب» و«استبصار»راخواندم
«قوانین» و «مکاسب» «تحفةالابرار» راخواندم
نه از مشکل نه از آسان نه از توفیر می‌ترسم

. . . . . .

ز نسل پاك یاسینم، بـود قرآن کتاب من
ز حق دارای تحسینم، همین فصل‌الخطاب من
سخنـور اشرف‌الـدینم، فلك زیـر رکاب من
نه از برق ونـه ازظلمت نـه ازتستیر می‌ترسم

. . . . . .

تو پنداری‌که افتاده به‌عقل من‌خلـل؟ هی، هی!
تو پنداری‌که می‌ترسم ز دزدان دغل؟ هی، هی!
من این تصویردنیا را بگیرم دربغل؟ هی، هی!
نه‌ازعکس ونه ازصورت نه‌ازتصویر مـی‌ترسم

. . . . . .

اگـر از مسلکم خواهـی، غلام شاه مـردانم
وگر از مشربم پـرسی، مطیع شرع و قرآنـم

اگر از دین من خواهی، مسلمانم، مسلمانم
نه از واعظ نه‌از مفتی نه از تقریر می‌ترسم
. . . . . .
درون مطبخ آخر وقت مردن می‌دهم جان را
میان دیگ جوشان می‌خورم مرغ و فسنجان را
الا ای مطبخی، زحمت مده کفگیر وقازقان را
نه ازقاشق نه ازچمچه نه ازکفگیر می‌ترسم

انمن ملی ولایتی‌گیلان ـ روزنامه‌ای بود به‌ارزش هرنسخه ۳شاهی، چاپ رشت، به‌مدیریت دبیرالممالك، که جمعاً چهارشماره انتشاریافت. تاریخ نخستین شمارداش رجب ۱۳۲۵ومندرجاتش اخباروم‌ذاکرات وتصمیمات متخذهٔ انجمن بود.

حبل‌المتین ـ یومیهٔ‌چاپ رشت بود به‌مدیریت سیدحسن‌کاشانی(موبد)، سیاسی، ادبی، تاریخی، علمی، اقتصادی؛ به‌طوری‌که در آغازسال سوم(۱۶ ع۲ـ۲۷) اشعارگردیده تا پیش ازاین تاریخ ۷۱ شماره ازاین روزنامه انتشار یافته بود.

سیدحسن‌کاشانی برادرسیدجلال‌الدین مؤیدالاسلام،مدیرروزنامهٔ‌حبل‌المتین کلکته، بودکه زمانی هم دررشت‌مدیریت مدرسهٔ «اخوت» رابرعهده داشت و به مناسبت نشرمقاله‌ای تحت عنوان اذافسدالعالم‌فسدالعالم (شمارهٔ ۶سال۳ به‌تاریخ رجب۱۳۲۷) مورد تعقیب قرارگرفت ودر دادگاهی که به‌عضویت محسن صدر (صدرالاشراف) ومشاورالملك وشیخ هادی ومعاون حضرت و دادستانی منصورـ السلطنهٔ عدل تشکیل‌یافته بودمحاکمه و به۲۳ماه بازداشت و۲۳ماه‌توقیف‌روزنامه وپرداخت ۲۵۰تومان جریمه محکوم شد.

دراین روزنامه اشعارکمتردیده می‌شد واغلب مندرجاتش اخبار و مقالات سیاسی بود.

گلستانـ روزنامه‌ای‌بود چاپ رشت، به‌مدیریت محمدحسین‌رئیس‌التجار

(سفینه) که بیش از ۴ شماره انتشار نیافت.

مؤید ـ روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ لاهیجان.

خیال ـ روزنامه‌ای بود با چاپ سنگی رشت، به‌مدیریت شیخ ابوالقاسم افصح.

مجاهد ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، که فقط پنج شماره از آن انتشار یافت.

کاشف‌الحقایق ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت حبیب‌الله خان گاسپادین (لارودی)، که فقط یك شماره از آن در ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ ه ق منتشر شد.

سروش ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت میرزا عیسی‌خان سروش (سناتور متوفی).

هوا وهوس ـ روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ لاهیجان.

دبیریه ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت دبیرالممالك، حاوی مقالات ادبی واشعار مذهبی، که درسال ۱۳۲۶ ه ق انتشار یافت.

گیلان ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت میرزا حسن‌خان اسدزاده از انتشارات انجمن ولایتی گیلان درسال ۱۳۲۶ ه ق.

حقیقت ـ روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ رشت، از انتشارات انجمن «حقیقت» درسال ۱۳۲۶ ه ق.

تمدن ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت مدبرالممالك هرندی، که بیش از یك شماره منتشر نشد و مدیرش به تهران انتقال یافت (سال ۱۳۲۷ ه ق).

مدرسهٔ تمدن ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، یك صفحه‌ای، حاوی اشعار ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی. شمارهٔ اولش به‌تاریخ ۱۱ ج ۱ ـ ۱۳۲۷ ه ق منتشر شد.

اخوت ـ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت موبد و هادی مولوی، که نخستین شماره‌اش درشعبان ۱۳۲۸ ه ق نشر یافت. کلیشهٔ روزنامه درصفحهٔ اول «اخوت» ودرصفحات بعد «اخوت عالی» چاپ می‌شد. کلیشهٔ شمارهٔ ۲ و ۳ نام «اخوت عالی» داشت، از ۴ به بعد تنها به‌ذکر کلمهٔ «اخوت» اکتفا گردیده بود با جملهٔ یَدُالله مَعَ الجَماعَة ونقش دودستی که یکدیگررا می‌فشردند.

ذیل کلیشه این جملات خوانده می‌شد: «فقط ازادبیات واخلاق سخن‌می‌راند ودرآمدش به‌مصرف شاگردان مجانی می‌رسد.» اشعار این روزنامهٔ چهارصفحه‌ای را موبد ومولوی می‌سرودند.

مهدی‌حمال ــ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت اکبرزاده، که فقط یك شماره دررمضان ۱۳۲۸ه ق انتشاریافت.

دستور ــ نامه‌ای بودهفتگی، چاپ رشت، که فقط سه شماره ازآن منتشرشد.

افلاطون ــ نامهٔ مصوری بودهفتگی، چاپ رشت، که ازآن فقط یك‌شمارهٔ ۸صفحه‌ای در۲۶رجب ۱۳۲۸ه ق نشریافت.

کنکاش ــ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، ارگان آزادیخواهان گیلان، به‌مدیریت محمدعلی حسن‌زاده، مسلکش اعتدال، در۴صفحهٔ بزرگ.

وقت ــ روزنامه‌ای بود، به‌مدیریت حسین کسمائی که بیشترشماره‌هایش‌را درتهران چاپ می‌کرد.

گیلان ــ روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به‌مدیریت کاظم زهری، وسردبیری محمدعلی، که درسرلوحه‌اش این‌جملات ذکرشده‌بود: «روزنامهٔ ملی آزادسیاسی تاریخی تجارتی. عجالتاً هفته‌ای سه‌نمره طبع ونشرمی‌شود.» نخستین شمارهٔ این روزنامه در۲۶ شعبان ۱۳۲۸ه ق نشرشد، وبیشتر گفتگوهایش پیرامون مسائل سیاسی روزوپاسخ‌گویی به‌دشمنان‌آزادی بود، وبسیاری ازمقالات سیاسیش را حسین کسمائی می‌نوشت. مسلك سیاسیش اعتدالی بود.

روزنامه‌های مربوط به‌سال ۱۳۲۹ قمری

صدای رشت ــ سربی، چاپ رشت، به‌مدیریت ع. احمدزاده، هفته‌ای‌سه شماره، ازمحرم ۱۳۲۹ه ق، برطبق رویه ومسلك افصح‌المتکلمین، منتشرشد.

اتفاق ــ چاپ سنگی، به‌مدیریت معصوم‌زاده اشکوری و جمشیدزاده وبعد به‌مدیریت میرعبدالباقی وعلی‌آقاناظم، چاپ‌رشت، ارگان حزب «اتفاق‌وترقی».

ندای رشت ــ چاپ رشت، تاریخ نخستین‌شماره‌اش ۲۸ ع۱ ــ ۱۳۲۹؛ و بیش‌از ۲شماره انتشارنیافت.

نوع‌بشر- چاپ رشت، به‌مدیریت محمدتقی شیرازی هفته‌ای دوبار طبع وتوزیع می‌شد. تاریخ شمارهٔ اولش ع۲ - ۱۳۲۹.

راه خیال- چاپ رشت، سنگی، به‌مدیریت افصح‌المتکلمین، که شمارهٔ اولش بعدازتوقیف آخرین شمارهٔ خیرالکلام نشریافت. ۶شمارهٔ این روزنامه‌به نظررسید. تاریخ‌شمارهٔ اولش شعبان ۱۳۲۹. صفحات ۱و۴ اختصاص به‌گراور داشت.

زمان وصال- هفتگی چاپ رشت، به‌مدیریت‌اصغرمیرزا، ناصرالشعرای شیرازی، تاریخ‌نشراولین‌شماره ۱۹ ج۱- ۱۳۲۹ه ق؛ درسرلوحهٔ روزنامه‌چنین ذکر شده بود: «این روزنامه فقط برحفظ مراتب وطنخواهان مظلوم بیزبان و برضد مستبدین مشروطه‌نما سخن‌می‌راند» نیمی ازصفحات روزنامه دارای اشعار وطنی بود. ۹شماره ازآن به‌نظررسید.

آموزگار- چاپ رشت، به‌مدیریت محمدتقی شیرازی، هفتگی‌در۴صفحه، با شعار«دولت‌جان‌پروراست صحبت‌آموزگار»؛درزیرکلیشه جملات زیرخوانده می‌شد: «روزنامه‌ای علمی اخلاقی ادبی ازهرگونه مطالب سودمند به‌حال ایران سخن‌می‌راند». به‌طوری که‌در۲۴شماره‌ازروزنامه ملاحظه شد، کمتردرکشمکشهای سیاسی وارد بوده ومندرجات روزنامه را نوعاً مقالات علمی واجتماعی تشکیل‌می‌داده است. درهر شمارهٔ روزنامه یك ماده از مرامنامهٔ «حزب دموکرات» با بیانی سلیس وعامیانه تفسیرمی‌شد. نخستین شماره‌اش در۷ج۱-۱۳۲۹ه ق،در مطبعهٔ سعادت رشت، به‌چاپ رسید.

امیدترقی- چاپ رشت، به‌اهتمام حسن‌ناصر، ارگان جمعیت «امید ترقی رشت» که شرحش قبلاگذشت؛ ارزش هرشماره یك شاهی؛ازعواید نمایشاتی که جمعیت «امیدترقی» ترتیب می‌داد، اداره می‌شد.

فصل هفدهم

نمونه‌هایی ازمقالات اجتماعی و سیاسی و فکاهی و انتقادی روزنامه‌ها

از حبل‌المتین یومیهٔ رشت، شماره ۵۸، سال ۳، به‌تاریخ دهم رجب ۱۳۲۷، دربارهٔ انتخابات دورهٔ دوم.

ایام انقلاب به‌حسن‌عاقبت سپری‌شد وهنگام انتخابات به‌میمنت ومبارکی فرارسید. پیش‌ازشروع به‌انتخاب باید اهمیت مسئله راگوشزد نمود، تا ملت بداند چه اندازه دقت ومراقبت ضرور وچقدر هوشیاری و بصیرت لازم است، ومتوجه شودکه مسامحه واهمال و رعایت ملاحظات شخصی و اغراض خصوصی رشتهٔ استقلال و ملیت ما را یکباره خواهد گسیخت. چه، سعادت وعزت هرملتی، موقوف به‌علم ودیانت وکلای‌آن است. ملتی که ازروی جهالت زمام اموروامهام جمهوررا در قبضهٔ اختیار افراد بی‌اطلاع یا مغرض و طماع بگذارد، به‌دست خویش تیشه به‌ریشهٔ استقلال وملیت خود زده است. انتخابات‌گذشته فراموش نشودکه‌جهالت اغلب وکلا وسوء فطرت وخیانت بعضی چه خاك مذلتی به‌فرق اهالی مملکت ریخت. اکنون که تلخی غفلت را درانتخابات گذشته چشیدیم، باید با تمام قوا دربرگزیدن افرادی‌که شایستگی ولیاقت دارند، اهتمام کنیم. وکیلی‌که نطقش درتمام دورهٔ وکالت این باشد (احسن به‌این‌ملت غیور) یا بله بله‌گوی ساده‌ای بوده همچون بزاخفش سرتکان دهد وریش

بجنباند، شایستهٔ مقام وکالت نیست. انتخاب فلان سمسار به‌ملاحظهٔ اینکه قیمت خرقهٔ سنجاب را بهتر ازدیگران می‌داند یا فلان عطار که اقسام ادویه را می‌شناسد، نباید دراین دوره تکرارشود. باید دید لایق این شغل خطیر کیست، امانتی بدین عظمت را به‌عهدهٔ چه اشخاصی بایدگذاشت، وعرض وناموس سی کرور نفوس را به‌دست چه کسانی باید سپرد که علاوه برعدم خیانت، درمحافظت آن قابل وقادر باشد. کسانی که انتخاب می‌شوند باید دارای شرایط لازمهٔ وکالت (اخلاق حسنه، صفات ممدوحه، وطنپرستی، ملت دوستی، آشنا به‌علوم سیاست، واقف به‌احتیاجات مملکت، آگاه از حقوق ملل، مطلع به‌تاریخ وجغرافیای وطن خویش وصاحب مسلك معلوم) بوده پلتیك‌دان و باخبر ازاوضاع عصر جدیدومحیط به‌قوانین ومعاهدات دول باشند. وکیل باید دارای آنچنان طبیعت عالی وقلب مملو ازمهر ومحبت وطن وغیرت وحمیت باشد، که اگر دنیا ومافیهارا براوعرضه کنند برای ابطال کوچکترین حقی ازحقوق هموطنانش راضی نشده و با تمام قواوصرف هستی خویش در حفظ حقوق موکلینش بکوشد. وکیل باید ازهرگونه صفات رذیله: حرص، طمع، هوای نفس وتلون مزاج عاری باشد. نه‌عمامهٔ ژولیده واظهارزهد ودیانت شرط وکالت است ونه دستمال گردن قشنگ ولباس آلافرنگ دلیل برعلم واطلاع. بایدچشم بصیرت گشود وکسانی را که جامع شرایط‌اند انتخاب نمود.

از خیرالکلام، شمارهٔ ۵۰ (۲۱ رجب ۱۳۲۸ ه‍ ق)

داد می‌کرد ضَرَب دراصل «الضرب» بود نَصَر دراصل «النصر» بود و وَعَد دراصل «الوعد». ما همهٔ چانچو کشها مات مانده بودیم که طفل به‌این کوچکی چطوراصل همهٔ چیزها را می‌داند.

زنبیل چانچو کش پیش رفت وسلام کرد، گفت: آقا، بفرمایید ببینم کردخاله[1] دراصل چه بود؟ــ گفت کردخاله در اصل آدمی کج وکوله

کردخاله (گیلکی)، چوب بلند وسرکجی که با آن آب ازچاه می‌کشند.

بود، با خود کج، و با ما کج، و با خلق خدا کج بـود، هیچ کاری نداشت جز آنکه دروغ بسازد و درمیان مردم بیندازد. بالاخره خدا دید که این آدم راست نمی‌شود، اورا کرد خاله کرد و سرازیر به‌چاه انداخت.

چانچو کش دیگر (نوروز) پیش رفت و سلام کرد، گفت: آقا، بفرمایید شالکو[1] دراصل چه بود.

شالکو دراصل شغال کول[2] بود، یعنی تپهٔ شغال؛ و چنانکه در تواریخ نوشته‌اند، این شغال کول جایی بود که درقدیم شغالها در آنجا تشکیل کمیسیون می‌دادند، و تلفن به‌سگهای شهرمی کردند که چه کنیم تا حواس شهریها پرت شود. سگها جواب می‌دادند که خبرهای دروغ پخش کنید. مثلا بگویید لانهٔ مرغها را بپایید، درهمدان چه‌کارها شده است، در اصفهان چه اشخاص را کشته‌اند.

شغالها نیز که هرشب به‌مرغ دزدی می‌آمدند، یـك‌خبری ول می‌کردند، تا آنکه مشدی شعبان چند شغال را درکنام خود حبس کرد و آسوده شدیم.

شعبان پیش رفت و پرسید. آقا، لطفاً بفرمایید حَشْلَحَفْ دراصل چه بود.ــ گفت: حشلحف در اصل حاشیهٔ لحاف بود یعنی حاشیه‌نشینان رفیق ما.

این حاشیه‌نشینان درتصدیق بلاتصور به‌قدری فرزوچابکند، که هنوزحرف ازدهان رفیق درنیامده آن را می‌قاپند و تصدیق می‌کنند ومانند پیش‌سوار، ازجلو می‌تازند.

مثلااگر آقا کفر بگوید، فوری می‌گویند: حضرت‌عالی‌دُر سفتید وهنگامه کردید ومسلماً این‌ازتأییدات الهی است که درذهن وقاد شماچنین نکته‌ای نقش بسته‌است.

خلاصه آنکه این حاشیه‌نشینان آن‌قدر مزخرف گفتند تاگاز و

۱) ازقراء حومهٔ رشت. ۲) کول (با واو مجهول، گیلکی «کول» به‌واومعروف)، پشته.

گویلشان[1] خرد شد و شدند حشلحف.

از اخوت، شمارهٔ ۸، به‌تاریخ غرهٔ ذیقعده ۱۳۲۸ه ق.

قلم چه‌گوید؟

قلم می‌گوید از بدوخلقت تاکنون اگر من واسطهٔ ارسال کتب مرسلین واحکام مشروعه وقوانین موضوعهٔ حکما وسلاطین نبودم، هرآینه رشتهٔ نظام عالم وحبل مدارزندگی بنی‌آدم ازهم می‌گسیخت؛ نوع‌انسان به‌همان وحشیت و بربریت، که‌ازبادی خلقت مانند جانوران صحراداشت، باقی می‌ماند، اصلاهیچ‌کتاب وقانون وعلم وتاریخ درعالم وجود نمی‌یافت؛ واثری ازآثار صنعت و تمدن، که حیات ظاهروباطن انسان بسته‌به اوست، ظاهرنمی‌شد وبه‌جانمی‌ماند. اگرقلم‌نبود، کتاب نبود؛ واگرکتاب نبود، قانون نبود.

اگرقلم نبود تمدن نبود، واگرتمدن نبود تاریخ نبود.

نظم‌وانتظام وعلم ودانش بشری وصنعت وثروت مولود قلمند. چنانچه ثروت نباشد، آبادی نیست؛ واگرقلم نبود چگونه می‌شد آثـار علمی وقانونی‌را ازچندین هزارسال قبل الی اکنون درعالم امکان‌محفوظ داشت. اگرچه زبان درمقام‌خودمقدس‌است، ولی‌اگرقلم‌حافظ‌گفتار وضابط اسراروخزانه‌دارزبان‌نبود، گفتارهای شیرین وبیانات نمکین زبان، که‌جامع علوم ومنبع قواعد ومشرب قوانین‌کلیه است، هدرمی‌رفت وبه‌طاق نسیان می‌ماند. آری، قلم است‌که ناشر اخباروضابط اسراروممیز اخلاق حمیده ورذیله است؛ واسطهٔ بین صلح وجنگ، رافع ظلم وواضع عدل، بیـان مملکت وزبان ملت است.

چون قلم‌دردست غداری فتاد لاجرم، منصور برداری فتاد

ازوقتی‌که دردست ظلام وجهال افتاده‌ام، همواره سرشکسته و

۱) گویل (گیلکی)، فك، آرواره.

سرگردانم. دمی نشده است که سر به‌لوایحی بگذارم که آلوده به‌اغراض نفسانی نباشد، و باعث پریشانی نوع انسانی نگردد؛ ساعتی نمی‌رود که قدم درصحایفی بگذارم که آغشته به‌افکارشهوانی نبوده موجب سفك‌دماء واتلاف نفوس‌وهتك ناموس وهدم شرافت نگردد؛ شبی نیامد که‌درعرصهٔ اوراق دردناك، به‌جای اشك خون نریزم، ودر دفاتر سوزناك دود ازسرم برنخیزد.

آتش به نـی‌قلم درافتاد این‌دوده که‌می‌رود دخان‌است

ای‌کاش، می‌شکستم ودردست هرجاهل‌طماعی نمی‌افتادم، ومن روسیاه‌را این سیه‌روزان تباهکارآلت اجرای مقاصد فاسدشان نمی‌ساختند. ای‌کاش، به‌قدرت‌من زبان بریده، قلوب اخیارومتحدین را شرحه شرحه نمی‌کردند. ای‌کاش، من‌منشر افکار کـوته‌نظران بداندیش و ستایشگر گردنکشان بدآیین نمی‌شدم.

وا اسفا! اگر من بی‌دست وپا، دربین‌الاصبعین منشیان خوش‌تحریر، به‌نوشتن اوصاف حمیدهٔ اشخاص که وجود خارجی ندارندو باسر تیزنیشم خون هزاران بیگناه‌را ریخته ومی‌نوشند، اسیرومجبورباشم.

از گیلان، شمارهٔ ۲۸، سوم ذیحجه۱۳۲۸ هـ ق

دخالت قونسول روس ازبی‌حسی مـاست. آیا همان‌طور که روس وانگلیس به‌استقلال مملکت حمله‌ورشده، مأمورین و نمایندگانشان نیز درولایات وایالات بدین نسق‌کارمی‌کنند؟ یافقط نکراسف قونسول روس درگیلان؟

گویااین مأموربرآن‌سراست که ازحرکات عهدشکنانه وانصاف‌کشانه‌اش به‌هیچ‌وجه فروگذارنکند،وجمیع مواد عهدنامهٔترکمان چای را تاآخرین جملاتش نقض نماید، واقدامات سوء غیرقـانونیش را برای گیلانیان به‌یادگارگذارد گاهی به‌عمارت دولتی ونظمیه،که ناموس‌دولت وملت است، هجوم می‌برد وبادستجات مسلح قزاق به‌عمـارت‌کارگزاری

یورش می‌آورد؛ وزمانی بافرستادن سوار وسالدات به‌لاهیجان، اهـالی محل‌را به‌وحشت می‌اندازد.

واقعهٔ‌کامرانیه، داستان املاك حاجی معین‌السلطنه، قضیهٔ حـاجیه سکنه، و حادثهٔ خـانهٔ وکیل‌التجار مظاهر نقض قوانین بین‌المللی است. متصدیان امورمحلی فقط به‌تقدیم راپرت به‌وزارت‌امورخارجه‌اکتفامی کنند. چنانچه حب ریاست وجاه‌طلبی وطمع‌ورزی دربین نبود، و عزم راسخ وثبات قدم داشتند، هرگزدرمـقابل تجاوزات حق‌شکنانهٔ مزبور ساکت‌ نمی‌نشستند.

آیا بروزچنین حرکات، آتش‌غیرت ایرانیت‌را مشتعل‌نمی‌سازد.

آیا این همه ناله‌ها وفریادهـا بی‌اثرمی‌مانند؟ ودست انتقام از آستین غیرت ملیت بیرون نخواهد آمد؟

اگر آن چندنفرمعدود وطن‌فروش، که می‌خواهند قصروقیصریه رامحض‌جلب‌منافع‌خویش به‌آتش بکشند، به‌وسیلهٔ باشبرد جعلی، به‌افتخار استخدام بیگانه درنمی‌آمدند؛و برای بقای‌نفوذشان، پوزه‌به‌خاك نمی‌ساییدند؛ ودرمقام‌تملق‌گویی، اهالی‌گیلان‌راچون خود، دون‌طبیعت‌معرفی‌نمی کردند نمایندهٔ دولت روس‌راکجا یارای ارتکاب این اعمال متجاسرانه بود؟ولی بدانندکه مردم‌گیلان ازکنون وکمونشان مطلعند وازکرداروروفتارشان متنفر ومنزجر. اختیارسکوت وصموت نه‌ازآن جهت است‌که مرعوب شده، تن به‌ذلت وعبودیت داده‌اند، بلکه این بردباریها رابه‌علت امتثال اوامراولیای امور، که سدباب تجاوزات را اطمینان داده و می‌دهند، تحمل می‌نمایند.

باید بترسند از آن روزی‌که ندای آسمانی، اززبان رؤسـای روحانی، درلزوم مدافعه ازوطن وحفظ بیضهٔ اسلام جاری شود وفضـای عالم‌را فراگیرد. درآن‌روزاست‌که ملت‌اسلام، اززن ومرد وپیروبرنا، لبیك‌ گویان، سرازپا نشناخته درمقام مدافعه برخیزند ومردن‌را به‌رفتن زیربار ننگ ترجیح دهند.

از آموزگار شمارهٔ ۴ (ج۲-۱۳۲۹ه ق)

آخرت، بی‌دنیا تحصیل نمی‌شود. آخرت میوه‌ای است که از درختهای بارور مال‌ومنال وسایرمتعلقات دنیوی به‌دست‌می‌آید. آفریدگار انسان‌را بیجاو بی‌جهت به‌دنیانفرستاده. مال‌ومنال و ثروت ومکنت‌رابی‌ثمر و بی‌نتیجه خلق نکرده؛ چنانچه خود می‌فرماید: وما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْاَرْضَ باطلاً و ما بینهما باطلاً ذلك ظنّ الّذین کفروا یعنی ما آسمان وزمین را وچیزهایی که میان‌آسمان و زمین است هیچ و پوچ خلق نکرده‌ایم. این گمان را نکنیدکه گمان کافران است.

اکمل پیغمبران فرمود: الدنیا مزرعة الاخرة یعنی دنیا(که‌همین مال ومنال واهل وعیال‌و ثروت ومکنت‌وشب وروزباشند) زراعتگاه‌آخرت است، یعنی بذرآخرت را باید درزمین ثروت ومکنت‌کاشت، تامیوه‌های لذیذ بارآورد. کسی که دارای دین نباشد، تخم‌آخرت را درکجا می‌کارد؟ تاانسان دارای مال وثروت نباشد، چگونه به‌تحصیل علم ودانش‌خواهد-پرداخت، چگونه متصدی آثارخیرخواهد شد، مریضخانه خواهدساخت ومدرسه احداث نمود؟

بلی،انسان نباید دنیادار باشد، یعنی‌ثروت ومکنت را ازراه‌غیر-مشروع به‌دست آوردو به‌مصارف غیرمشروع برساند. اما اگرکسی ازراه مشروع تحصیل مال وثروت نمود و به‌مصارف مشروع رسانید، این دنیا عین آخرت است؛ ودرحقیقت مابین دنیا وآخرت فرقی نیست، فرق از طرف ماها به‌ظهورمی‌رسد، یعنی هرکاری‌راکه انسان اقدام نمود، اگربه قصد صحیح ومطابق اراده وخواست الهی باشد، آخرت است، وچنانچه به‌قصد فاسد و برخلاف اراده وخواست خداوندی باشد، دنیاست.

بهترین‌وکاملترین‌پیمبران می‌فرماید فقرواحتیاج باعث روسیاهی دنیا وآخرت است. چه روسیاهی بالاترازتملق وچاپلوسی است؟ چه روسیاهی بالاترازآن است‌که انسان دیگران‌را ببیندکه همه‌چیز می‌دانند و

خود هیچ‌چیز نمی‌داند؟ چه‌روسیاهی بالاتر ازاین است که درهرکاری‌محتاج به‌بیگانه باشدکه دولتهای همسروهمچشم خود را دارای نظم وترتیب و قشون منظم ببیند وخودرا فاقد این مزایا ــ که انسان به‌ممالك خارجه‌برود وتعریف وتوصیف ازپاریس وویین ولندن بنماید؟کدام‌یك ازماهـا وقتی یك نفررا بامکنت وثروت دیدیم، درمقابلش خاضع وخاشع نمی‌شویم، تملق وچاپلوسی نمی کنیم؟کدام‌یك ازماها تصدیق به‌علم ودانایی‌اروپاییها وجهل ونادانی‌خود نداریم؟در کدام‌کار محتاج به‌دکتروماشین‌آلات وادوات اروپاییها نیستیم؟کدام قشون منظم اسباب چشم‌روشنی ماشده؟ کدام بلند-همت نیك فطرت تـرقی‌دوست را می‌توانیم معرفی کنیم که این مملکت داراست؟ اینها همه روسیاهی دنیاست وباعث اینهمه روسیاهی فقر است واحتیاج.

از زمان وصال شمارهٔ ۹، هشتم شعبان۱۳۲۹ هـ ق

عدو شود سبب خیر اگرخدا خواهد آمدن محمدعلی میرزا به‌ایران باعث خوشوقتی وامیدواری شد، به‌دلیل آنکه اثراین اقدام‌اتحاد فرق سیاسی به‌منظـور دفع آن دیوانهٔ ازمحبس‌گریخته بود. ملت ایران به‌خوبی دریافت‌که اگرخدای ناکرده محمدعلی‌میرزا به‌ایران‌دست یابد، خرابی‌مملکت به‌دست‌بیگانه حتمی‌است ودیگربه‌این زودیها کسی رایحهٔ آزادی‌را استشمام نخواهد نمود، دراین صورت تاریشهٔ فساد ازبیخ وبن کنده نشود ونام زشت او ازصفحهٔ روزگاربرنیفتد، آرام نخواهدگرفت.

تخت وتاج سلطنت نزد محمد علی‌شاه‌عاریه بودکه ملت‌ایران به صاحب حقیقیش تفویض کرد.هرگاه او شاه حقیقی کشورمی‌بود،هرگز اززحمت رعیت شادنمی‌شدومال ومنال وناموس مملکت‌را به‌بادنمی‌داد، خون افرادی‌چون ملك‌المتکلمین وصوراسرافیل‌را نمی‌ریخت، سردارافخم واقبال‌الدوله وجمعی ازخدا بیخبرانرا برای قلع وقمع جوانان حریت-خواه نمی‌فرستاد، وپارلمان نورس ایران را به‌توپ بیرحمی نمی‌بست.

به‌قول حکیم نظامی:

چودولت روی برگرداند از راه همه‌کاری نه برموقع کند شاه
چو برگ باغ گیرد ناتوانی خبر پیشی دهد باد خزانی

اکنون به‌پای خویش به‌سلاخ خانه‌آمده واجل اورا دوانیده به‌ایران آورده است.

خداوند منتی عظیم بردوش این جوان گذارده‌که وقت مردن درقبرستان مسلمانان دفن شود. ملت ایران آگاه است‌که اگراوفایق شود به‌هیچ‌چیز ابقانمی‌کند؛ومستبدین‌همفکرش درانتظارروزی هستندکه‌باخون دل ملت وضوکنند. ولی درسایهٔ اتحاد واتفاق ایرانیان، هرگز آن‌روزرا نخواهند دید وحسرت‌رابه‌گورخواهند برد. پس‌فرض‌ذمهٔ ما است باهمان قوانین طبیعی‌که خداوند منّان به‌ایرانیان عطا فرمود، ودرپرتو وحدت و اتفاق، ریشهٔ دشمن‌را برکنیم ولیاقت خود را درحفظ وحراست‌آزادی‌به ملل حیّهٔ عالم اثبات نماییم.

از نسیم شمال‌شمارهٔ ۱۶(ذیحجهٔ ۱۳۲۹)

یك رفیقی داشتیم اسمش‌آخوند ملااسماعیل پهلوان بود. هر حرفی‌که می‌زد، می‌گفت انشاءالله.

یك روزبه‌اوگفتم: حالاکه بازارمی‌روی به‌کربلایی حسن بقال بگو روزجمعه بیاید زورخانه‌ـ گفت: انشاءالله. اما روزجمعه‌کبلاحسن به‌زورخانه نیامد. به‌مشدی قاسم‌گفتم: دختر هشت ساله‌ات را وادار درس بخواند وعلم واخلاق بیاموزد تا وقتی‌که مادرشد، بچه‌اش را عالمانه تربیت‌کند.ـ گفت: انشاءالله بعد ازسه ماه معلوم شد طفل هشت ساله را به‌یك پیرمرد شصت ساله شوهرداده.

درراه انزلی به‌درشکه‌چی‌گفتم: جامه‌دان را پشت درشکه‌محکم کن.ـ گفت: محکم است. انشاءالله طوری نمی‌شود. در بازارخمام دیدم جامه‌دان آویخته شده واززمین‌کشیده می‌شود. گفتم: قارداش جامه‌دان را

محکم کن، نیفتد.ــ گفت: انشاءالله که نمی‌افتد. وقتی به‌غازیان رسیدیم جامه‌دان در بین راه افتاده بود. گفتم: قارداش، جامــه‌دان افتاد.ــ گفت: انشاءالله پیدا می‌شود. ولی پیدا نشد. معصومه‌خانم، عیال مشدی‌شعبان، مریض بود وروزی سه‌بارغش می کرد. به‌اوگفتم: عیالت را بفرست‌حکیم تا معالجه شود.ــ گفت: می‌فرستم انشاءالله. بعدازچند روزکه اورادیدم، پرسیدم: عیالت رافرستادی؟ــ حکیم گفت: می‌فرستم انشاءالله. بعدازیك‌ماه معلوم شد معصومه‌خانم‌ازبی‌حکیمی وبی‌دوائی مرده و از دنیارفته‌است.

امسال‌کارها خوب می‌شود انشاءالله؛ زمستان به‌خوشی خواهد گذشت، انشاءالله؛فقرا ازگرسنگی‌نخواهند مرد، انشاءالله؛ روسها به‌خوشی معاودت‌می کنند، انشاءالله؛ رشتیها همت‌کرده به‌فکرفقرامی‌افتند،انشاءالله؛ مملکت ازدست نمی‌رود، انشاءالله؛ مسترشوستر‌ازایران اخراج نمی‌شود، انشاءالله؛ علما حکم جهاد می‌دهند، انشاءالله.

فهرست اعلام

آ

آب‌ترش: ۱۴۸
آبکناری، شیخ‌ابراهیم: ۶۷
آخر مسجد (انزلی): ۲۳۴
آدمیت، عباسقلی‌خان: ۳۵
آدمیت، فریدون: ۷۲
آذربایجان: ۱۳۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۴۵
آستارا: ۱۱۵، ۱۸۴، ۲۲۸
آشتیانی، حاجی‌میرزاحسن: ۱۰۹، ۱۱۰
آصف‌الدوله، غلامرضاخان: ۸۳، ۲۵۴
آصف‌الدوله، میرزاصالح‌خان: ۳۳
آغامحمدخان قاجار: ۴۰، ۱۲۶، ۱۴۳
آقا باقر آبدار: ← سعدالسلطنه
آقابزرگ: ۲۵۱
آقابیك‌اف: ۱۰۹
آقاجان‌باغبان: ۲۲۷
آقاجان‌بیك: ۱۱۵
آقاجان‌خان: ۲۰۷
آقاجان‌کرمانی، میرزا: ۴۷، ۶۲، ۶۳
آقاخان، میرزا (کارگزار): ← کارگزار
آقاسی، حاجی‌میرزا: ۲۰۹
آقاشیخ، ملا: ۲۵۰
آقاقلی: ۲۰۹
آل‌بویه: ۱۲۴
آملی، ملامحمد: ۱۵۸، ۱۶۵
آمنه‌خاتون (قزوین): ۱۵۱
آموزگار، روزنامهٔ: ۲۸۱
آوادیس: ۲۵۸

الف

ابا، ملا: ۲۳۴
اباذر، میرزا: ۱۱۵
ابتهاج‌الملك: ۶۵
ابرام بختیاری: ۲۵۸، ۲۶۰
ابراهیم، حاجی‌میرزا: ۸۲، ۸۵، ۱۵۵
ابراهیم اردبیلی: ← اردبیلی، ابراهیم
ابراهیم پیراهن‌دوز: ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۳
ابراهیم ژاندارم: ۲۲۶
ابراهیم قمی، شیخ: ۱۳۵
ابراهیم معمار: ۲۴۸، ۲۵۳
ابوالحسن خان: ۲۲۴
ابوالحسن کرجی‌بان: ۲۴۸
ابوالفتح‌زاده، اسدالله‌خان: ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۳
ابوالقاسم، حاجی‌میرزا: ← امام‌جمعهٔ طهرانی
ابوالقاسم، مشهدی: ۱۱۴

ابوجعفر، سید: ۱۲۰، ۱۹۸
ابوطالب، حاجی‌میرزا: ← رشتی
اتفاق، روزنامهٔ: ۲۸۰
«اتفاق»، مدرسهٔ: ۳۲
«اتفاق و ترقی»، حزب: ۱۹۱
اجلال‌الملك: ۱۵۸
اجودان‌باشی، میرزاتقی‌خان: ۱۸۱
اجودان‌حضور: ۱۴۲
احتساب‌اغاسی، منصورمیرزا: ۴۳
احتشام، حاجی: ۱۳۳
احتشام‌السلطنه، محمودخان: ۵۷، ۷۵
احمد، تقی‌آقا: ۱۱۰
احمد، حاجی: ۱۴۹
احمد، سید: ۹۸
احمدآباد: ۱۶۸، ۱۶۹
احمدبن شمیط: ۱۲۵
احمدعلی، شیخ: ۱۳۶
احمدکلاهدوز: ۳۴، ۲۴۶، ۲۵۱
احمدمیرزا: ۱۷۵، ۱۷۶
احمدنقاش، حاجی: ۱۵۰
احیاءالسلطنه، دکترابراهیم: ۱۴۱، ۲۰۲
احیاءالملك، دکتر محمد شیخ: ۵۷
اخوت، روزنامهٔ: ۲۷۹
اخوی، حاجی سیدنصرالله: ۹۲
ادواردگری،سر: ۹۲، ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۷۰
ادیب‌التجار: ۱۹۱
ادیب‌السلطنه، حسین سمیعی: ۳۸
ادیب‌الممالك، سید محمدصادق: ۵۳
ارباب، حاجی‌میرزامحمد: ۱۹۷
ارباب جمشید: ۱۹۳
ارداقی، قاضی: ۸۳، ۸۶، ۲۶۰
اردبیل: ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۵۹
اردبیلی، ابراهیم: ۲۳۴
اردبیلی، سیدجلیل: ۱۹۱
اردبیلی، سیدحسین: ۱۹۱
اردبیلی، مشهدی مختار: ۱۱۳
ارشدالدوله: ۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۶۰
ارفع‌التجار: ۲۱۴
ارفع‌الحکما، دکتر مهدی رازی: ۱۴۱
ارفع‌السلطنه: ۲۱۲
اروپا: ۱۸۱
اساطور، ارمنی: ۴۲
استالین: ۱۱۵، ۱۱۶
استاویدیس یونانی، دکتر: ۱۴۱
استوکس، ماژر: ۱۶۶
اسحق (کارگزار): ← **کارگزار**
اسدالله، حاجی‌شیخ: ۱۰۸، ۱۸۹
اسدالله، مشهدی: ۱۶۸
اسدالله بختیاری: ۱۶۸
اسدی، علاقبند: ۳۴
اسعدالحکما: ۲۳۵
اسعدالدوله: ۱۴۶
اسعدالسلطان: ۱۴۹
اسکندانی، آقاگل: ۱۱۳، ۲۵۱
اسکندانی، حاجی‌حسین‌آقا: ۱۱۳
اسکندانی، حاجی‌محمدجعفر: ۱۳۹
اسماعیل، حاجی: ۲۴۳
اسماعیل، حاجی‌رضا مطبعه: ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۱
اسماعیل، شیخ: ← رشتی
اشجع‌الدوله، ولی‌خان: ۲۰۷
اشرف، انور: ۲۵۰
اصلان انزلیچی: ۱۱۴
«اعتدال»، حزب: ۱۹۱، ۲۲۱
اعتلاءالدوله: ۲۱۷
اعتلاءالملك: ۱۸۱
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان: ۱۶، ۷۳
اعزازالممالك، سرتیپ‌علی‌اکبرخان: ۱۱۸،

۱۲۱
اعظم‌الدوله، زنگنه: ۲۱۷
اعلم‌الدوله، دکتر خلیل‌خان ثقفی: ۶۴، ۱۴۳
افتخارالعلما: ۲۳۶
افجه‌ای، سیدجمال: ۹۱، ۱۳۵
افسرالدوله: ۲۶
افشار، امان‌الله: ۱۹
افصح، شیخ‌ابوالقاسم: ۳۴، ۹۸، ۹۹، ۱۳۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۷
افلاطون، روزنامهٔ: ۲۸۰
اقبال‌الممالك: ۲۳۲
اکبرقلب، حاجی: ۱۹۷
اگوستا، ملکه: ۱۷
الکسان: ۲۵۹
اللهقلی: ۲۰۹
الموتی، شیخ‌محمدعلی: ۱۵۲
الیوش: ۱۱۶، ۲۲۵
امام، میراحمد: ۱۳۲، ۲۵۱
امام‌جمعهٔ‌انزلی، سیدحسین: ۱۱۴، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۵۳
امام‌جمعهٔ تبریز: ۱۴۰
امام‌جمعهٔ رشت، حاجی‌محمدعلی: ۴۴، ۱۳۶، ۲۵۱
امام‌جمعهٔ طهرانی، حاجی‌میرزاابوالقاسم: ۵۶، ۱۸۱
امانی: ۱۳۳، ۱۴۶، ۲۵۱
امجدالسلطان: ۲۱۴
امجدالواعظین: ۲۳۴، ۲۵۳
امشه: ۳۳
امشه‌ای، احمدعلی‌خان: ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۸۴، ۲۵۱
امیدترقی، روزنامهٔ: ۲۸۱
امیراسعد: ۱۰۲، ۱۲۵
امیراعظم، امیرخان سردار: ۳۴، ۲۶۶
امیربهادر: ۳۸، ۵۵، ۵۷، ۷۵، ۷۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۵۹
امیرخان: ۲۵۳
امیرقلی اسالمی: ۲۰۱
امیرکبیر: ۴۸
امیرمجاهد: ۲۱۶
امیرمفخم: ۸۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۷
امیرمکرم، اسماعیل‌خان: ۲۱۵
امین‌الدوله، محسن‌خان: ۸۵، ۱۴۸، ۱۵۵
امین‌الدیوان: ۴۳، ۲۰۹، ۲۱۰
امین‌الرعایا، غلامعلی: ۴۶، ۲۲۴، ۲۵۰
امین‌السلطان، علی‌اصغرخان اتابك: ۲۸، ۳۱، ۴۴، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۲۶۷
امین‌الضرب، حاجی‌محمدحسن: ۵۸، ۱۲۵
امین‌الملك، دکتراسماعیل‌مرزبان: ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۲۴
انتخاب‌الملك: ۲۰۷
انزلی (بندرپهلوی): ۷۴، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۵۵
انتصارالسلطان: ۱۱۴، ۱۵۹
انتظام‌الحکما: ۱۹۱
«انجمن آذربایجانیها»، طهران: ۷۸، ۸۱
«انجمن اخوت» انزلی: ۱۱۴
«انجمن اخوت» طهران: ۱۸۱
«انجمن ایالتی» تبریز: ۶۳، ۲۱۶
«انجمن ایالتی» گیلان: ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ،
۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹ ، ۲۱۵ ،
۲۲۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵
«انجمن حقیقت» لاهیجان: ۲۷۹
«انجمن سعادت»، ایرانیان اسلامبول: ۹۳
«انجمن عدالت» انزلی: ۱۱۴
«انجمن مظفری» طهران: ۷۸، ۸۱
«انجمن ملی» انزلی: ۱۱۴، ۲۱۳
«انجمن ولایتی» اصفهان: ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۲
«انجمن ولایتی» قزوین : ۱۵۲
«انجمن هدایت» طهران: ۸۱
انگلیس، دولت: ۵، ۱۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۱، ۲۶۲
انشائی میرزامحمدی: ۲۵۱
انوار، سیدیعقوب: ۶۸، ۱۸۴
انوش‌خان کرگانرودی: ۳۹، ۱۱۵
اورژونیکدزه، سرگو: ۱۱۵، ۱۱۶
اوکروقاتلی: ۱۱۶
اویسی، علی‌محمدخان: ۵۴
ایتالیا: ۲۱۸
ایران‌نو، روزنامهٔ: ۲۰۴
ایوان ارمنی: ۱۴۹
ایوانیدزه، الیکو: ۱۱۶

ب

باباحمال‌باشی: ۲۲۷
باباخانی، علی‌اکبر: ۲۳۰
بابایف: ۱۱۴
بابك سمیعی، میرزاتقی‌خان: ۸۶
بابل: ۲۶۲
باب‌همایون، خیابان: ۷۶
بادکوبه: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۷۷، ۲۰۶ ، ۲۲۶ ، ۲۵۳ ، ۲۶۰ ، ۲۶۴
بادکوبه‌ای، غلامعلی: ۱۲۰
بادکوبه‌ای، میرزاحسن: ۴۵
بادی‌الله، محلهٔ: ۱۰۱
بارانوفسکی ، مترجم سفارت روس: ۸۳، ۱۶۶
باستیلمان، مهندس‌راه‌رشت ـ قزوین: ۲۹
باقر، ملاشیخ: ۲۵۰
باقرخان، سالارملی: ۱۹۲، ۱۹۵
باقر، سید: ← یزدی
باکی‌خان: ۱۳۲
«بانك استقراضی» روس: ۲۱۰
بانکی، میرزاحسین‌خان: ۵۸
بانکی، محمدآقا: ۱۱۴
بحرالعلوم، حاجی‌آقامیررشتی: ۳۴، ۶۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۱
بحرالعلوم، سید مهدی: ۱۸۹
بحرالعلوم رفیع، حاجی: ۱۵۸
بخارا: ۱۷۷
بختیاری، ایل: ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۳
برادیاك: ۱۱۶
براون، ادوارد: ۵۵، ۲۶۳
بردیان: ۱۱۶
برلن: ۱۱۰، ۱۸۷
بشیرالملك: ۱۳۶
بصیرالدوله: ۵۳
بصیرالرعایا، علی‌محمد: ۲۵۱
بغداد: ۱۸۷
بغدادی، خلیل: ۲۱۴
بندرجز: ۲۱۵
بوشهری، حاجی معین‌التجار: ۹۲
بهاءالسلطنه: ۲۶۷
بهبهانی، سید عبدالله: ۵۷، ۸۱، ۸۲، ۸۵ ، ۱۹۷ ، ۲۵۹
بهروز، ذبیح‌الله: ۱۷
بیج، تقی: ۱۹۶

بیسمارك: ۱۹۰
بیگلربیگی، اکبرخان: ۲۰۰

پ

پاچه‌کنار: ۵۲
پاریس: ۱۱۰، ۲۶۴
پانف بلغاری: ۳۹، ۱۱۶، ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۵۸، ۲۵۹ ـ ۲۶۳
پخیطانف: ۲۹، ۴۴، ۸۷
پرویز، حسین‌آقا: ۱۹۱
پژوه، احمد: ۸۲
پطرزبورگ: ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۱
پطرس‌خان ارمنی: ۲۵۸
پورداود، ابراهیم: ۲۰۵
پوررسول، اسماعیل: ۵۱، ۵۳
پیربازار: ۲۱، ۲۹
پیره‌بونوزف: ۱۶۸

ت

تاجیکستان: ۱۷۷
تالیوت ،دارندهٔ امتیاز تنباکو: ۱۱۰
تبریز: ۱۵۸، ۱۵۹ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۲۲۵ ، ۲۴۴
تبریزی، علی: ۱۳۴
تبریزی، میراحمد: ۳۴
تبریزی، میرعلی‌اکبر: ۱۱۷
تحویلداری، ملاحسن: ۳۰، ۳۱
تربیت، علی‌محمدخان: ۸۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۸
تربیت، محمدعلی: ۸۲
ترجمان‌الممالك، مرتضی فرهنگ: ۶۸، ۷۲ ، ۹۸
ترعهٔ سوئز: ۱۶۸
تقی، حاجی‌سید: ۱۱۰
تقی، مجاهد: ۹۸
تقی‌خان میراب، میرزا (طایفه): ۵۸، ۱۳۹
تقی‌زاده، سیدحسن: ۸۱، ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۰۳ ، ۱۲۸ ، ۱۸۱ ، ۱۹۱
تقیوف: ۱۱۵
تمدن، روزنامهٔ: ۲۷۹
تنکابنی، شیخ محمد: ۱۰۲
تنکابنی، میرزاطاهر: ۱۰۲
توپچی، حاج‌علی صراف: ۱۱۴، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۸
توکلی، مهدی: ۲۷
توکلی، میرزاعبدالغفور: ۲۵۱

ث

ثقةالاسلام، حاجی‌آقازفیع: ۱۰۸
ثقةالاسلام، میرزاعلی‌آقا: ۱۵۸

ج

جبار تبریزی، مشهدی: ۱۱۴
جعفرقلی بختیاری: ۱۸۱
جلال، شیخ: ۱۸۱
جلال‌الدوله: ۷۹، ۸۳
جنگل‌نویس، میرزایوسف‌خان: ۱۲۹
جوبنه‌ای، حاجی‌میرزایوسف‌خان: ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶

چ

چاپاریدزه، میشا: ۱۱۶، ۱۲۰
چخو: ۲۵۹
چرچیل، مستر، کاردار سفارت انگلیس: ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۱۱۴
چلپیانلو، رحیم: ۷۰، ۸۴، ۸۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۲۵۹
چهاردولی، عبدالباقی: ۲۶۰
چیکی‌پادزه، الکساندر: ۱۱۶، ۱۱۷

ح

حاتم، حاجی‌زین‌العابدین: ۱۹۷
حاجی‌آقا تبریزی، میر: ۲۵۱
حاجی‌آقاخان: ۲۲۴
حاجی‌وکیل، ← وکیل
حافظ، خواجه: ۱۷۵
حافظ‌افندی: ۱۸۴
حبل‌المتین کلکته، روزنامهٔ: ۲۱۸، ۲۷۸
حبیب، حاجی‌میر: ۱۱۲
حبیب، نایب: ۲۱۲
حبیب‌الله، حاجی‌میرزا: ← رشتی
حبیبی، علی: ۵۱، ۵۲، ۵۳
حسام‌الاسلام دانش، شیخ‌حسن: ۶۱، ۱۱۰
حسام‌السلطنه، ابونصرمیرزا: ۲۷، ۴۳، ۴۴
حسام‌السلطنه، مرادمیرزا: ۲۷
حسن‌آباد: ۱۶۷، ۱۶۸
حسن‌زاده، فتح‌الله: ۱۳۳
حسنی، حاجی‌شیخ: ۱۳۹، ۲۵۱
حسین، سید: ← امام‌جمعهٔ انزلی
حسین، سید: ۵۷
حسین‌آقا، حاجی‌سید: ۱۳۶
حسین‌بالا: ۲۵۸
حسین‌جان، قربان‌اف: ۲۵۰
حسین حاجی‌میرزاخلیل ، حاجی‌میرزا: ۸۶ ، ۱۵۰
حسین خیاط: ۱۵۲
حسین‌زاده، محمد: ۲۶۳
حسین‌صفوی، شاه‌سلطان: ۱۸
حسین‌قلی‌خان طالش: ۸۶
حشمت‌الممالک: ۶۹
حضرت عبدالعظیم: ۴۷، ۶۳، ۱۴۴
حکیم، میرزایوسف: ۱۱۰
حکیم‌الملک، محمودخان: ۳۱
حکیمی، حاجی‌میرزامحمدرضا: ۶۷، ۱۳۹ ، ۱۶۰ ، ۲۰۵ ، ۲۵۱
حنیفه حمال‌باشی: ۲۵۰
حیدر، سلطان: ۱۱۱
حیدرخان، مأمور بلدیه (شهرداری): ۲۳۰
حیران، گردنهٔ: ۱۸۶

خ

خاریلاوس: ۱۴۴، ۲۱۰
خالدبیك: ۲۵۶
خالوقربان، هرسینی: ۲۶۴
خان‌اکبر ، میرزاکریم‌خان رشتی : ۶۵، ۱۰۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۹ ، ۱۵۶، ۱۸۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۳۵، ۲۳۸ ، ۲۵۱
خان‌باباخان: ۱۳۷
خانم فکلی: ۳۳
خبیرالملك، میرزاحسن‌خان: ۶۲
خداورن: ۲۰۹
خرازی، ابوطالب: ۱۱۴
خرازی، رفیع: ۱۱۴، ۲۳۴، ۲۵۰
خرازی، مشهدی محمد: ۱۱۵
خراسان: ۱۹۶
خراسانی، ملامحمد: ۶۹، ۸۶، ۹۱، ۱۴۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۱۹۷ ، ۲۲۲
خراسانی، شیخ‌احمد: ۸۲
خراسانی، فیاض: ۸۲
خرم‌آباد: ۲۱۷
خلخال: ۱۲۴
خلخالی، سیدرفیع: ۶۷، ۱۱۴
خلخالی، سیدعبدالرحیم: ۸۲
خلعت‌بری، عبدالصمد: ۱۲۴
خلعت‌بری، مهدی‌بیك: ۱۲۶
خلعت‌پوشان: ۲۷

خلیل، حاجی‌میرزا: ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۴، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳
خلیل، نایب: ۱۹۶
خمامی، حاجی‌ملامحمد: ۲۳، ۳۰، ۴۰، ۴۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷
خمسی، حاجی‌محمدتقی: ۱۱۴
خواجه‌وند، ایل: ۱۶۸
خواجه ارمنی: ۱۶۹
خورهشتی، مصطفی: ۱۴۹
خوئی، حاجی‌امام‌جمعه: ۹۲
خیابانی، شیخ‌محمد: ۱۹۱
خیال، روزنامهٔ: ۲۷۹
خیرالکلام، روزنامهٔ: ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۶۷
خیرالله: ۱۱۴

د

داداش‌اف، کربلائی مؤمن: ۲۱۴
«دارالحکومه»: ۲۳۸
داردانل: ۱۷۰
داروغه، عباسقلی: ۱۴۸
«داشناك»، حزب: ۲۲۱
داغستانی، علی‌قلیچ: ۳۴
دالگروکی: ۴۴
دانیال: ۲۵۹
داود، حاجی: ۶۱
داودخان، ارمنی: ۲۲۶
داودخان، کلهر: ۲۱۷
داودخان، میرزا: ۱۹۱
دبیرالممالك: ۲۷۹
دبیر رسائل، میرزاهادی‌خان: ۶۱
دبیریه، روزنامهٔ: ۲۷۹
ده‌بیك: ۲۰۹
دراکو، یونانی: ۲۱۲
دریابیگی: ۴۳، ۲۴۱
دستور، روزنامهٔ: ۲۸۰
دلال‌اف: ۳۵
«دموکرات»، حزب، ۱۹۱، ۲۲۱
دوچی، میرهاشم: ۸۴، ۱۸۱
دولت‌آبادی، حاجی‌میرزایحیی: ۱۹۷
دونیدزه، شالیکو: ۱۱۶، ۱۲۰
دهخدا، علی‌اکبر: ۱۱۶، ۱۲۰
دهخوارقانی، شیخ محمدرضا: ۱۱۹
دیالمه: ۱۲۶

ر

رابینو، ه. ل.: ۳۲، ۱۲۶، ۱۹۷، ۲۴۱، ۲۵۶
رادپور، حسن شکرالله‌زاده: ۲۴۸
راه‌خیال، روزنامهٔ: ۲۸۱
رئیس‌التجار، محمدحسین سفینه: ۱۴۲، ۲۷۹
رئیس‌السادات: ۱۱۵
رئیس‌الواعظین، سیدمهدی: ۱۳۲
ربیع‌خان، حاجی‌میرزا (طایفه): ۱۱۲، ۱۳۷
رحمت‌آبادی، بیوکخان: ۱۳۹
رحمت‌آبادی، محمدعلی‌خان: ۶۱، ۱۳۳
رحیم‌اف: ۱۱۵
رحیم‌زاده، صادق: ۶۰
رحیم‌شیشه‌بر: ۵۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۵۱
رستم، حاجی: ۲۱۴
رسول‌زاده، محمدامین: ۲۶۲
رشاد پادشاه عثمانی، محمد: ۱۷۴
رشت: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۵۹، ۱۹۶، ۲۲۲ ـ ۲۴۴،

۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳
رشتی، حاجی‌میرزاابوطالب: ۵۳، ۱۳۲
رشتی، حاجی‌میرزاحبیب‌الله: ۱۰۳
رشتی، شیخ‌اسماعیل: ۶۱
رشدیه، حاجی‌میرزاحسن: ۵۱، ۵۷، ۹۹
رشیدالسلطان، محسن: ۲۳۱
رشیدالملك: ۱۴۱، ۱۵۹
رشیدالممالك: ۱۴۷
رضا، حاجی‌آقا: ۴۳، ۱۰۸
رضاچکوسری، حاجی‌شیخ: ۱۳۶، ۱۳۷
رضازاده فخرائی، ابوالقاسم: ۲۳۴
رضازاده فخرائی، حاجی‌آقا: ۴۳، ۱۰۸، ۲۳۴
رضاعلیوف، حاجی: ۲۴۸
رضاکرجی‌بان، سید: ۲۳۴
رضاکرمانی، میرزا: ۴۷، ۱۰۹
رضا لاکانی، حاجی شیخ: ۱۳۶، ۳۷،
رضایف، حاجی‌میرزامحمود: ۲۵۱
رضایف، محمدعلی: ۲۵۱
رضوانی، اسماعیل: ۷۴
رضی، آقاسید: ۲۳۴
رضی، حاجی‌سید: ۱۰۵، ۱۰۶
رفیع، حاجی‌ملارفیع: ۱۳۲
رفیع‌خان، دکتر: ۵۲، ۱۴۱
رکن‌الدوله، اردشیرمیرزا: ۱۹
رکن‌الممالك: ۱۹۱
روحانی، حاجی‌سیدمحمود: ۱۰۰، ۱۳۵، ۲۴۱
روحی ،شیخ‌احمد: ۶۲
روس ، دولت: ۶، ۱۹، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۶۱ (حکومت) ۲۶۲
روسیه: ۱۵۱ ، ۱۸۶ ، ۲۱۲، ۲۱۵ ،

ز

زاپولسکی: ۱۶۸
زرگنده: ۱۷۳
زکی، حاجی‌میرزا: ۴۰
زکی‌خان، حاجی‌میرزا: ۱۲۹
زمان‌وصال، روزنامهٔ: ۲۸۱
زنجان: ۱۸۵
زنجانی، حاجی‌میرزاابوطالب: ۷۷، ۸۳
زنجانی، شیخ‌ابراهیم: ۱۸۱، ۱۹۱
زنجانی، ملاقربانعلی: ۹۴
زند، کریم‌خان: ۱۲۶
زهری، کاظم: ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۵۱ ، ۲۸۱
زین‌العابدین مازندرانی، شیخ: ۱۰۲

س

سابلین: ۱۱۶
ساحل نجات، روزنامهٔ: ۲۶۷
سادینیانس، ارشاك: ۲۲۷
ساعدالدوله، حبیب‌الله‌خان: ۱۲۴
ساغری‌سازان، محلهٔ: ۱۱۷
سالارالدوله، ابوالفتح‌میرزا: ۱۶۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۲۶۰
سالارامجد، خزلی: ۲۱۷
سالارحشمت: ۱۵۲
سالار فاتح کجوری ، میرزاعلی‌خان دیوسالار: ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۸۴، ۲۱۵
سالارمکرم: ۲۱۵
سالار ملی:← باقرخان
سالار منصور ، غفارخان : ۱۴۹ ، ۲۰۱
سالار مؤید: ۲۱۰
سالارنصرت عمارلوئی: ۱۴۸

سالك‌سار: ۲۶۵
سایکس، سرپرسی: ۵
سپهسالار ، میرزاحسین‌خان : ۱۶ ، ۱۲۴
ستارخان، سردارملی: ۸۵، ۸۷، ۸۸، ... ، ۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۱۶۹ ، ۱۸۴ ، ۱۹۲ _ ۱۹۵
سرباز زاده: ۲۱۵
سرداراسعد، علی‌قلی‌خان: ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۰۱
سرداراعظم: ۲۱۷
سردارافخم، آقابالاخان: ۳۹ ، ۴۰ ، ۵۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۳۸ ، ۱۹۸ ، ۲۰۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۶
سردارامجد، نصرت‌الله‌خان: ۳۹، ۱۹۹، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۳ ، ۲۳۲
سرداربهادر: ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۹
سرداربیك: ۲۰۸
سردارجنگ: ۲۱۷
سردارظفر: ۲۱۷
سردار محتشم ، غلامحسین : ۱۹۲ ، ۲۱۶، ۲۱۷
سردارمظفر، لطف‌الله‌شاهسون: ۱۴۴
سردارمعتضد: ۱۸۴
سردار معتمد، صادق‌اکبر محتشم‌الملك: ۳۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲
سردارملی: ← ستارخان
سردار منصور ، فتح‌الله‌اکبر = سپهدار
رشتی: ۳۷، ۳۸، ۶۵، ۷۹، ۱۲۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۱۲
سرمد علی، ضیاءالدین مولوی: ۵۲
سرنیك: ۱۵۲
سروش ، میرزاعیسی‌خان : ۲۵۱ ، ۲۷۹
سعدالدوله ، میرزاجوادخان : ۵۶ ، ۵۷ ، ۷۵ ، ۷۸ ، ۱۳۶، ۱۴۰ ، ۱۵۸، ۱۵۹ ، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۱
سعدالسلطنه، آقاباقرآبدار: ۳۰، ۳۱
سعید، شیخ‌محمد: ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۱
سعیدخان وزیر، میرزا: ۴۰
سعیددیوان: ۲۳۵
«سفارت» انگلیس: ۱۷۵، ۱۷۶
«سفارت» روس: ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۸
سلیم‌خان: ۲۴۲، ۲۴۶
سلیمان‌میرزا: ۱۹۱
سمباط: ۱۶۹، ۲۵۹۰
سمیعی، میرزاهاشم‌خان: ۵۳
سوادکوهی، اسماعیل‌خان: ۲۱۵
سهام‌الدوله: ۱۲۵، ۱۷۴
سهراب‌خان، دکتر: ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۶۰
سیاح محلاتی، حاجی‌محمدعلی: ۱۶، ۱۴۳
سیبلین: ۱۵۱
سیلاخوری، فوج: ۱۵۴، ۱۵۸
سیف‌الشریعه، سیدجلال شهرآشوب: ۳۴ ، ۱۰۸ ، ۱۹۹، ۲۵۱
سیگارچی، عیسی: ۱۱۴
سیه‌چال: ۲۰۷

ش

شاپشال، للهٔروسی محمدعلیشاه: ۶۲، ۲۶۳
شاه‌جهان : ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲
شاهرخ‌طالش: ۲۰۹
شاهرودی، حاجی‌محمدحسین: ۱۵۲
شجاع‌الدوله، صمدخان: ۱۵۰، ۱۶۵، ۲۵۸
شجاع‌الدیوان، سیداشرف کرگانرودی:

۳۹ ، ۱۱۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱، ۲۳۴
شجاع‌نظام مرندی: ۸۶
شرف‌الملك: ۱۱۴
شرف‌الملة: ۲۳۴
شریعتمدار، حاجی‌میرزاابوالحسن: ۱۰۷
شریعتمدار، کرگانرودی، ملاعزیز: ۱۱۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۲
شریعتمدار، میرزامهدی: ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۵۰
شریف، آقا: ۲۵۱
شریف‌العلما: ۳۴
شعاع‌السلطنه، ملك‌منصورمیرزا: ۳۰، ۳۱ ، ۱۶۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۶۰
شفارود: ۲۰۹
شوستر، مستر: ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴
شوشی، پاشاخان: ۱۱۶، ۱۲۰
شوکت‌الممالك: ۲۱۵
شهاب، علی: ۱۸۴
شهبازیانس: ۲۰۷، ۲۰۸
«شهبندری»: ۸۲،۸۳، ۹۸، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۶۹، ۲۱۰
شهیدی، شیخ‌حسین: ۱۰۳
شیپور، شیخ: ۱۲۹
شیخ‌الاسلام طالش: ۲۰۹
شیخ‌الاسلام قزوین، حاجی میرزاحسن رئیس‌المجاهدین: ۱۴۹
شیخ‌الاسلام قزوین ، حاجی میرزامسعود: ۱۵۰
شیخ‌الاسلام لاهیجان: ۴۳
شیخ‌الرئیس قاجار: ۱۹۱
شیرازی، حاجی‌آقا: ۱۹۱
شیرخان‌طالش: ۲۰۹
«شیلات»: ۳۷، ۴۵

ص

صادق، حاجی‌ملا: ۲۱
صادق مشهدی: ۱۴۶، ۱۹۳
صادق‌اف، احمدقازانچائی: ۱۱۴، ۲۶۲
صارم‌السلطان: ۲۱۷
صالح، سیدعبدالوهاب: ۳۶، ۴۰، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰،۲۵۱
«صالح‌آباد»، مدرسهٔ: ۲۴۶
صالح‌خان: ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸
صحت‌السلطنه، تحویلداری: ۵۳
صدای‌رشت، روزنامهٔ: ۲۸۰
صدرالاشراف، محسن‌صدر: ۲۷، ۲۷۸
صدرالعلما: ۹۱
صدیق‌الرعایا: ۳۴
صدیق‌الممالك، میرزاحسین آشتیانی: ۱۳۵
صدیق حرم، حاجی جواهر: ۱۳۳، ۱۳۴
صدیق حضرت: ۹۱
صراف، محمدرضا: ۱۱۴
صراف، مشهدی‌ابوالقاسم: ۱۲۹
صراف تبریزی، حسن: ۴۳
صفائی، ابراهیم: ۲۷، ۲۵۹
صفرلختی: ۱۲۰
صفی‌علیشاه، حاجی‌میرزاحسن: ۳۵، ۳۶، ۵۲
صمدخان تاجرباشی،حاجی: ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۸
صمصام‌السلطنه، نجف‌قلی‌خان: ۱۳۲، ۱۳۹ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۹۲ ، ۲۲۰
صنیع‌الدوله: ۷۴، ۸۱، ۹۲، ۱۸۱، ۲۲۳
صنیع حضرت : ۷۶ ، ۱۸۱
صنیعی تهرانی، میرزاغلامرضا: ۵۳
صوراسرافیل، میرزاجهانگیرخان: ۷۹،

۸۲ ، ۸۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۵ ، ۲۶۳

ض

ضرغام‌السلطنهٔ بختیاری: ۱۱۹
ضرغام‌السلطنه طالش، نصرة‌الله‌خان (امیرمقتدر): ۱۰۸، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۵۰
ضیاءالعلماء: ۲۴۸
ضیاءالملك، زکی: ۴۰

ط

طالش: ۲۳۱، ۲۵۳
طاهباز، صادق: ۱۹۱
طاهر: ۲۲۶
طباطبائی، سیدضیاءالدین: ۱۸۲
طباطبائی، سیدمحمد: ۵۷، ۸۲، ۸۵، ۱۰۱
طباطبائی، سیدمحمدصادق: ۱۹۱
طباطبائی، سیدمحمد محیط: ۷۱
طبیب‌زاده، مهدی: ۱۴۹
طرابوزان: ۶۳
طواف، آقایحیی: ۱۳۹
طومانیانس: ۱۳۳
طهران: ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۵ ـ ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۶۴
طهرانی، عباس: ۱۳۴
طهماسب‌بیك: ۲۰۹

ظ

ظفرنظام: ۲۱۷
ظل‌السلطان، مسعودمیرزا: ۸۳، ۱۴۳، ۱۹۷
ظهیرالاعیان: ۱۸۱
ظهیرالدوله، صفاعلی: ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۶۳ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۱۶۰ ، ۱۸۱ ، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۱
ظهیرحضور: ۳۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷

ع

عارف، ابوالقاسم: ۱۲۵
عاضدالسلطنه: ۲۱۱، ۲۱۲
عالی‌قاپو: ۱۴۸، ۱۵۲
عایشه: ۱۶۵
عبادالله‌بیك: ۱۱۵
عباس‌آباد: ۲۱۵
عباس‌آقا صراف تبریزی: ۷۰، ۷۱
عباس‌خان: ۱۱۷، ۲۵۱
عباس‌قلی: ۸۷
عبدالاحدزاده، محمدحسین: ۲۶۲
عبدالباقی‌خان قفقازی: ۱۱۶
عبدالبهاء، عباس‌افندی: ۳۵
عبدالجواد، شیخ: ۸۲
عبدالجواد، میر: ۴۳، ۴۴
عبدالحمید، سید: ۵۷، ۶۳، ۱۲۳
عبدالحمید بازرگان، حاجی: ۴۱
عبدالرزاق، سید: ۱۹۸
عبدالعلی بزاز: ۱۶۶
عبدالعلی شیروانی: ۲۳۰
عبداللهی، اسدالله: ۶۶
عبدالله، سید: ۳۹
عبدالله مازندرانی، حاجی‌شیخ: ۶۹، ۸۶ ، ۹۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۲۲۲
عبیدالله: ۲۵۰
«عرب»، فوج: ۱۶۸
عزالممالك، امان‌الله اردلان: ۱۹۱
عزیزالله بختیاری: ۱۶۸
عزیزبیك: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۳
عزیزی، شیخ‌ابوالقاسم: ۱۵۲
عضدالسلطان، ابوالفضل‌میرزا: ۳۲، ۳۳ ، ۲۰۳

عضدالملك، علیرضا قاجار: ۷۹، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۸
عظیم‌زاده، علی‌اکبرخان: ۱۴۹، ۲۴۹
علاءالدوله، رحیم‌خان: ۴۰، ۵۶، ۷۵
علی، حاجی‌شیخ: ۱۰۸
علی، حاجی‌ملا: ۹۷، ۱۱۵، ۲۱۳
علی، شیخ: ۱۸۹
علی‌اصغر: ۹۸
علی‌اف، محمدباقر: ۲۰۷، ۲۳۱
علی‌آقا، سید: ← یزدی
علی‌اکبر، میر: ۴۲
علی‌اکبرخان، سرتیپ (کارگزار): ← کارگزار
علی‌زاده، آقابالا: ۹۹، ۱۳۶، ۱۹۹
علی‌زرگر: ۲۳۴
علی‌عباس، رمضان‌اف: ۲۴۸
علی‌محمدخان (کارگزار): ← کارگزار
علی‌نقی، حاجی‌میر: ۱۱۴
علی‌نقی‌میرزا: ۲۳۱
عمارلوئی، احمد: ۱۹۱
عمو، حاجی‌میرزایوسف‌خان: ۲۵۱
عمواوغلی، حیدرخان: ۷۱، ۷۸، ۱۹۱، ۱۹۸
عمومی، اسماعیل: ۶۶، ۱۱۴
عمیدالسلطان، حسن نعمیی اکبر: ۱۱۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۵۱
عمیدالملك، امیراصلان‌خان: ۲۱
عمیدهمایون، عباس‌خان انزلیچی: ۳۵، ۳۷ ، ۳۸ ، ۲۰۰ ، ۲۵۳
عنایت، سید: ۳۹
عنایت‌السلطنه: ۱۴۱
عندلیب، علی‌اشرف: ۲۲
عیسی، ملا: ۹۷
عین‌الدوله، عبدالحمیدمیرزا: ۵۶، ۵۷، ۸۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵

غ

غازیان: ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۵۴
غلامحسین بختیاری: ۱۶۸
غلامحسین‌خان، یاور: ۲۳۳، ۲۳۴
غلامحسین گیلك: ۱۴۸
غلامعلی، حاجی: ۴۵
غلامعلی، مشهدی: ۱۱۴
غیاث‌نظام، عزت‌الله‌خان: ۱۵۳
غیاثوند، ابراهیم: ۱۴۸
غیاثوند، نصیرخان: ۱۴۸

ف

فاتح، مصطفی‌خان: ۱۷۲
فتح‌السلطنه: ۲۱۷
فتح‌الله‌خان: ۴۲
فتح‌الله‌خان، کلانتر: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹
فتحعلی‌شاه: ۱۹، ۴۷
فربد، ابوالقاسم: ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۰۲ ، ۲۵۱
فرج‌الله بختیاری: ۱۶۸
فرج‌الله‌بیك: ۲۰۹
فرساد، میرزامجیدخان: ۵۳
فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا: ۱۶۰، ۱۶۲ ، ۱۹۳ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸
فرورتس، روزنامهٔ: ۲۵۵
فضل‌الله نوری، حاجی‌شیخ: ۷۷، ۹۰، ۹۴، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۹۸
فضل‌علی، حاجی: ۱۵۲
فطن‌السلطنه، محمدعلی‌مجد: ۵۰
فلك‌المعالی، شیخ‌حسن: ۶۱
فوریه، دکتر: ۱۶، ۷۲، ۷۳، ۱۱۰
فومن: ۲۳۵

فومنی، حاجی‌شیخ‌علی: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴۲
فیروز، حمال‌باشی: ۲۴۸
فیروزکوه: ۲۱۵
فیودر: ۱۱۶، ۱۶۹

ق

قائم‌مقام‌الملك، رضاشریعت‌زاده (حاجی آقا رضا رفیع، ملارفیع اوغلو): ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵
قائم‌مقامی، جهانگیر: ۳۸
قاسم‌آباد: ۱۶۸
قاسم‌خان کلانتر: ۱۳۳
قپان‌دار، غفار: ۱۸۶
قراجه‌داغ: ۱۸۴، ۱۸۵
قربانعلی زنجانی، ملا: ۲۵۹
قزوین: ۱۱۶ ، ۱۴۶ ـ ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳،، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳
قزوینی، محمد: ۲۷۱
قصاب‌سرائی، مهدی: ۳۴
قصرقاجار: ۱۷۳
قوام‌الدوله: ۱۳۶، ۱۷۳
قوام‌السلطنه، احمد: ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۲۰
قوام‌الشریعه: ۳۳
قوانلو، عیسی: ۲۰
«قونسول» انگلیس: ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۴۵
«قونسول» ایران، بادکوبه: ۲۴۱
«قونسول» روس: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲ ، ۲۲۶ ، ۲۳۲ ، ۲۳۷ ، ۲۴۴، ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳، ۲۵۶ ، ۲۵۹
«قونسول» عثمانی: ۲۴۴، ۲۴۵

ک

«کارگزار»: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
«کارگزار»: اسحق: ۲۳۵
«کارگزار» سرتیپ علی‌اکبرخان: ۲۹
«کارگزار»، علی‌محمدخان: ۱۸۲
«کارگزار»، موسی‌خان: ۴۴
«کارگزار»، میرزاآقاخان: ۴۱، ۴۴
کاساکوفسکی: ۱۷، ۲۰۶
کاس‌گل: ۳۴
کاشف‌الحقایق، روزنامهٔ: ۲۷۹
کاظم‌خان کمیسر، نوکام: ۱۴۲، ۲۴۸، ۲۶۴
کاظم‌علیوف، مشهدی: ۲۴۸
کاظم مجاهد، مشهدی: ۲۱۵
کاظمین: ۴۹
کاکاوند، مسیح‌خان: ۱۴۸، ۱۵۰
کامرانیه: ۱۳۴، ۲۳۷
کربلا: ۴۹
کرنا، شیخ: ۱۲۹
کریستیدیس، دکتر: ۱۴۱
کریم، کدخدا: ۲۰۹
کریم‌اف، حاجی‌آقا: ۱۹۷، ۲۴۸
کریم شیره‌ای: ۱۲۹
کزازی، سیدحسین: ۱۹۱
کسروی، احمد: ۷۱
کسمائی، احمد: ۲۶۴
کسمائی، حسین: ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۸۰
کسمائی، محمد: ۱۰۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۷ ، ۲۴۸
کسمائی، میرعلی‌اکبر: ۱۶۸
کشیش‌اوغلی، دکتر: ۱۴۱
کماندرخان: ۲۲۶
«کمیتهٔ انقلابی»، تفلیس: ۱۶۸

«کمیتهٔ برق» انزلی: ۱۱۴
«کمیتهٔ ستار»: ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۹۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴
«کمیتهٔ سوسیال‌دموکرات»: ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۶۰
«کمیسیون جنگ»، رشت: ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۸
کنکاش، روزنامهٔ: ۲۸۰
کنکاش، میرزامحمدعلی‌خان: ۲۵۱
کوچک‌خان، میرزا: ۱۴۶ ، ۱۵۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۵۱ ، ۲۵۷، ۲۶۰
کی‌استوان، حسین‌معتمد: ← معتمد الوزاره
کیهان، شکرالله تنکابنی: ۱۲۵

گ

گاسپادین، حبیب‌الله‌خان لارودی: ۲۷۹
گالوستیان، هارتون: ۱۳۹
گرجی، خسروخان: ۴۰
گرندانی، شیخ‌علی: ۱۶۸
«گروس»، فوج: ۱۶۸
گروسی، حسنعلی‌خان: ۱۱۰
گروسی، غلامعلی: ۲۳۶
گریشا: ۱۱۶
گزاویه‌پائولی: ۵۵
گلستان، روزنامهٔ: ۲۷۸
گلستان ارمنی: ۱۴۸
گلشن، سرای: ۱۱۷
گنجه: ۱۰۵
گوریلی، میشا: ۱۱۶
گیخ، ژنرال: ۲۴۳
گیراگیس: ۲۵۸
گیلان: ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۰ و ...
گیلان ، روزنامهٔ: ۱۹۹ ، ۲۰۴ ، ۲۷۹، ۲۸۰
گیل‌چالان، قریهٔ: ۲۱۲

ل

لاسخالادیس: ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۶۴
لاندی، مسیو: ۹۹
لاهوتی، ابوالقاسم: ۱۴۶، ۲۷۹
لاهیجان: ۲۰۹
لسان‌الادب، محمدمیرزا: ۱۶۰
لطف‌الله، حاجی‌میرزا: ۱۱۰
لطف‌الله، ملا: ۳۲
لنین: ۱۷۱
لواءالدوله: ۱۹۱
لواءالملك: ۱۳۵، ۲۰۳
لیاخف، کلنل: ۳۸، ۸۱، ۸۵، ۱۷۳، ۱۸۰ ، ۱۸۴ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳
لیانازوف: ۳۷

م

مازندران : ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۷۴ ، ۱۹۳، ۲۱۵
مبصرالملك: ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۵۱
مبین‌الملك: ۱۲۲
مترجم‌السلطنه، علی‌رضاخان: ۵۴
متین‌السلطنه: ۱۹۱
متولی، شیخ‌محمد: ۱۱۰
مجاهد، روزنامهٔ: ۲۷۹
مجتهد تبریزی، حاجی‌میرزاحسن: ۹۴
مجدالاسلام: ۵۷
مجدالدوله، امیراصلان‌خان: ۲۱
مجدالکتاب، شیخ‌محمد: ۵۰
مجدالملك: ۱۳۵، ۱۷۴
مجذوب علیشاه، سیدمعصوم: ۲۰

مجلل‌السلطان: ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۱۸
مجیب‌الایاله: ۲۰۱
مجیب‌السلطان: حاجی‌قاسم‌خان: ۲۱۴
مجیب‌السلطنه: ۱۹۹
مجیب‌السفراء: ۱۹۹
محتشم‌السلطنه، حسن‌اسفندیاری: ۲۲۰
محسن عراقی، حاجی‌آقا: ۶۸
محمدباقر قفقازی، حاجی: ۱۹۱
محمدحسین استرآبادی، شیخ: ۲۶۳
محمدخان، حاجی: ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴
محمدخان کاشی، سید: ۱۴۱
محمدرضا: ۲۴۹
محمدرضا، میرزا: ۹۶
محمدرضا کاشانی، حاجی: ۲۳۶
محمدرضامیرزا: ۲۰
محمدزرگر: ۲۳۴، ۲۴۱
محمدسعید، شیخ: ۲۵۱
محمدشاه: ۱۹
محمدشفیع، حاجی‌میرزا: ۱۱۴
محمدعلی‌خان رحمت‌آبادی، میرزا: ۲۰۴
محمدعلی‌شاه: ۸، ۳۴ ـ ۳۹، ۶۲، ۶۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ـ ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۴ ـ ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۶۰، ۲۶۹
محمدعلی مغازه‌ای، میرزا: ۱۱۳، ۱۳۶
محمدقلی‌زاده، خلیل: ۲۷۳
محمدکاظم، سید: ← یزدی
محمدکرجی‌بان: ۲۳۸
محمدکریم، حاجی: ۱۹۱
محمدلنگرودی، شیخ: ۱۸۹، ۲۵۱
محمدواعظ، حاجی‌شیخ: ۵۷
محمدی، غلام‌آقا: ۱۱۵، ۱۸۴
محمود ، شیخ: ۲۵۱
محمود، محمود: ۳۱، ۷۳، ۱۹۱
محمودبیك: ۱۶۹
محمودخان: ۱۹
محمودزاده، ابوالقاسم گسرکانی: ۳۵، ۱۱۴، ۱۵۲
محمودی، موسی‌خان: ۵۴
مخبر، محمد: ۱۱۴
مخبر، میرزامحمود: ۱۴۲
مخبرالدوله: ۱۸۱
مخبرالسلطنه، مهدیقلی هدایت: ۸۳، ۱۷۴
مدبرالممالك: ۲۴۶
مدحت‌السلطنه: ۲۳۳
مدد: ۱۶۶
مدرس، سید حسن: ۲۷۱
مدرسهٔ تمدن، روزنامهٔ: ۲۷۹
مدیرالملك، سردار همایون: ۱۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۰
مرادخان: ۲۱۵
مرتضوی، سید علی: ۱۱۴
مرزبان خان: ۴۲
مرعشی، میرظهیرالدین: ۲۴۱
مرکولادزه، الکساندر: ۱۱۶، ۱۴۸
مساوات، سیدمحمدرضا: ۷۹، ۱۸۱، ۱۹۱
مستشارالدوله، صادق: ۷۱، ۱۰۰، ۱۹۱
مستشار دفتر، میرزا فتح‌الله مستوفی: ۱۱۸، ۱۲۱
مستعان‌الملك: ۳۴
مستوفی، زمان‌خان: ۲۱۰
مستوفی، عبدالوهاب: ۱۱۹
مستوفی‌ممالك، حسن: ۶۶، ۱۹۳، ۱۹۴،

۱۹۷، ۲۲۳
مسعود نظام: ۱۶۶
مشاورالملك: ۲۷۸
مشاورالممالك: ۲۳۳
مشهدسر: ۲۶۲
مشیرالدوله، نصرالله‌خان: ۵۸، ۱۷۵،
مشیرالدولـه پیرنیا، حسن: ۷۵، ۸۵، ۱۹۰
مشیـرالسلطنـه، احمد: ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷،۱۷۳،۱۸۱، ۲۳۷، ۲۵۹
مشیرالممالك: ۱۴۸، ۱۸۴
مشیرحضور: ۱۹۱
مصدق‌الممالك: ۱۹۱
مظفرالحکما: ۵۳
مظفرالـدین‌شاه: ۳۰، ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۸،۶۱، ۶۲،۱۴۳، ۱۶۱، ۱۸۷
مظفرالملك: ۱۲۳
معاضدالسلطنه، ابوالحسن پیرنیا: ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۴
معاضدالملك: ۱۹۱
معاون‌حضرت: ۲۷۸
معاون دیوان، یوسف‌خان: ۱۱۴، ۱۱۹
معتمدالاسلام رشتی: ۱۵۲
معتمدالدوله، عبدالوهاب اصفهانـی: ۴۰
معتمدالدوله، منوچهرخان گرجی: ۴۰
معتمدالسلطنه: ۲۲۰
معتمدالوزاره، حسین معتمد(کی‌استوان): ۵۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۰
معتمد دماوندی، علیرضا: ۱۱۵
معـزالسلطان، عبدالحسین‌خـان (سردار محیی): ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۲ ، ۱۵۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۵،۲۵۱
معززالملك: ۱۹۱
معلم‌الملك: ۵۳
معین‌التجار انزلیچی: ۱۱۴
معین‌السلطنه، حاجی: ۱۰۸، ۱۱۲
معین‌الممالك، احمد: ۱۱۷،۱۳۷، ۲۰۱، ۲۴۷
معین نظام: ۱۸۱
مفاخرالملك: ۱۶۵، ۱۸۱، ۲۵۵
مفتخرالملك: ۱۹۶
مفخم‌الدوله: ۹۳
مقتدرنظام: ۷۶
مقتدرالملك: ۲۵۴
مکرم‌الدوله: ۲۰۸، ۲۰۹
ملانصرالدین، روزنامهٔ: ۲۷۳
ملـك‌آرا، عباس میرزا: ۱۶، ۲۸، ۲۹
ملك‌التجار انزلیچی: ۱۱۴
ملك‌الحکما: ۵۹
ملك‌المتکلمین، حاجی میرزا نصرالله: ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۶، ۱۴۸، ۱۵۵ ، ۲۶۳
ملك‌زاده، مهدی‌خان: ۱۶،۴۲، ۸۵، ۸۶، ۱۴۹، ۲۶۳
ممتازالدوله: ۷۸، ۱۹۰، ۱۹۱
«ممقانی»، فوج: ۱۶۸
منتصرالدوله، میرزاعلی‌خان: ۱۳۳، ۱۵۲
منتصرالسلطان: ۱۶۱
منجم‌باشی، حاجی آقا بزرگ: ۴۰
منشی‌زاده، ابراهیم‌خان: ۱۴۶
منصورالسلطنه، سید مصطفی عدل: ۲۷۸
منظم‌السلطنه: ۲۱۰
مؤبد، روزنامهٔ: ۲۷۹
مؤبد، عبدالعلی بیدگلی: ۳۹، ۵۱، ۸۶، ۲۶۰، ۲۶۱
مؤبد، سیدحسین کاشانی: ۲۷۸
مؤتمن‌لشکر، ناصرخان: ۱۱۰
مؤدب‌الدوله: ۳۲

مؤدب‌السلطان، لطف‌علی‌خان سمینو: ۲۰۵، ۲۶۲
مؤدب‌السلطنه: ۷۰، ۱۱۰، ۱۸۱
موسی‌خان: ← یورتچی
موسی‌خان (کارگزار): ← کارگزار
مولوی، هادی: ۲۷۹
مؤیدالدوله ابوالفتح‌میرزا: ۲۶
مؤیدالسلطنه، محمدحسن‌میرزا: ۲۷
مهدی: ۱۶۸
مهدی، میرزا: ۱۹۸
مهدی‌حمال، روزنامهٔ: ۲۸۰
مهدی‌خان: ۲۱۱
مهدی‌خان منشی‌باشی: ۲۲۴
مهدی‌قلی: ۲۲۳
میرآقا ساعت‌ساز: ۲۳۴
میرپنج، امیراصلانخان: ۶۵
میرپنج، حاجی‌موسی‌خان: ۱۴۶، ۱۶۵
میرپنج، قاسم‌آقا: ۸۶، ۱۴۸
میرپنج، کاظم‌آقا: ۳۴
میرقاسم: ۱۴۲
میرقلی بختیاری: ۱۶۸
میشا قفقازی: ۱۱۶
میکده، میرزاسلیمان‌خان: ۷۹
میلانی، اسدالله: ۱۱۴
میلانی، مصطفی: ۱۱۴

ن

نادرشاه: ۱۸، ۱۸۶
نارنجی، علی‌اکبر: ۱۱۴
ناصریه، صحرای: ۱۰۰، ۲۴۸
ناطق، سیدجواد: ۱۱۰
نایب‌الصدر: ۲۵۱
ناصر: ۱۲۶
ناصر، حسن: ۵۱
ناصرالاسلام، سیدیحیی‌ندامانی: ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۵۱
ناصرالتجار: ۱۳۲
ناصرالدوله: ۱۴
ناصرالدین‌شاه: ۶، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۴۷، ۵۵، ۶۳، ۹۷، ۱۲۴، ۱۳۴
ناصرالملك، ابوالقاسم‌خان قراگزلو: ۲۸، ۴۰، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
ناصرخلوت: ۲۳۰
ناصرصوفی، حاجی‌آقا: ۳۶
ناصرنظام، نهاوندی: ۲۱۷
ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزامحمد: ۱۲۳، ۱۹۸
ناظم‌الاطباء، علی‌اکبرخان نفیسی: ۳۲، ۳۳
ناظم‌البشر، غلامعلی: ۳۳
ناظم‌الدوله، میرزاملکم‌خان: ۴۷
نایب‌السلطنه: ۴۰، ۶۴، ۱۰۹، ۱۸۱، ۱۹۳
نایب‌رحمن، فراش: ۲۴۸
نجات، میرزامحمدخان: ۱۸۱، ۱۹۱
نجارباشی، موسی: ۲۳۴
ندای رشت، روزنامهٔ: ۲۸۰
ندیم‌باشی: ۳۵
نرسیس نرسسیان: ۱۹۹، ۲۵۱
نریمان‌اف، نریمان: ۶۰
نسیم‌شمال، اشرف‌الدین حسینی: ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱ ـ ۲۷۸
نصرالسلطنه، محمدولی‌خان خلعت‌بری (سردار معظم، سپهدار اعظم، سپهسالار): ۳۲، ۶۵، ۸۶، ۱۰۰،

۱۲۱ ـ ۱۲۴، ۱۲۶ ـ ۱۲۸، ۱۳۱،
۱۳۲، ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۲ ـ ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۰،
۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۰ ـ ۱۹۲، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۲۳، ۲۴۷
نصرالله، کربلائی: ۲۳۰
نصرالله بیك: ۲۰۹
نصیر، حاجی میرزا (طایفه): ۲۲
نظام‌الدوله، دوست علی‌خان: ۴۰
نظام‌الدین‌خان: ۵۱
نظام‌السلطنه، حسینقلی‌خان: ۷۹
نظام‌الممالك: ۲۲۷
نظرعلی‌خان: ۴۰
نفیسی، سعید: ۲۷۱
نقاش‌باشی، ابوالقاسم‌خان: ۱۱۰
نقیب‌السادات: ۷۷
نکراسف: ۱۰۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹،
۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵،
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵
نوائی، عبدالحسین: ۷۱، ۸۲
نواب، پاشاخان: ۲۰۱، ۲۵۱
نواب، حسینقلی‌خان: ۱۹۱، ۲۲۶
نورالله، حاجی سید: ۲۳۵
نورالله‌خان، دکتر: ۱۴۱
نوروز، درشکه‌چی: ۲۲۷
نوروزاف نخجوانی: ۲۲۳
نوری، ابوالقاسم‌خان: ۱۴۸
نوری، زرگر: ۲۳۴
نوز، مسیو: ۵۵
نوع‌پرور، روزنامهٔ: ۲۸۰
نوویه ورمیا، روزنامهٔ (روسی): ۲۴۱
نیرالسلطان، مصطفی: ۲۲۲

و

واتیکوف: ۱۱۶
واردان: ۱۱۶
واعظ، شیخ علی‌اکبر: ۲۴۲
واعظزاده اسلامبولی: ۲۵۴
والی، عبدالله‌خان: ۲۲
والی، قاسم‌خان: ۴۰
والیکو: ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۸،
۲۶۰
وثوق‌الدوله، حسنخان: ۱۰۱، ۲۱۰،
۲۲۰، ۲۲۲
وثوق‌السلطنه، دادور: ۲۰۲
وحیدالملك، عبدالحسین‌خان: ۱۹۱
وزیراف: ۲۵۳
وزیر افخم: ۶۹
وزیر اکرم، صالح‌خان: ۳۳
وزیر زاده، محمدعلی‌خان: ۱۸۲، ۲۲۴
وزیر همایون، مهدیخان: ۱۱۰
وفاعلیشاه، هادی مولوی: ۵۱
وقارالسلطنه، میرشمس‌الدین: ۱۴۶
وقت، روزنامهٔ: ۲۰۴، ۲۶۴، ۲۸۰
وکیل، حاجی: ۱۱۹
وکیل‌التجار، آقامحمد یزدی: ۶۱،
۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۸۲،
۱۹۱، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۲۵
وکیل‌التجار، میرزا خلیل: ۲۰۰
وکیل‌الدوله، مهدیخان: ۹۹
وکیل‌الرعایا، غلامعلی: ۱۱۴
ولاسف: ۴۵
ولی، شاه‌نعمت‌الله: ۱۱۱
ولی‌خان: ۲۱۵
ویلهلم: ۱۷

ه

هادی، شیخ: ۲۷۸

هاشم قفقازی: ۱۶۹
هال آلمانی، ماژر: ۲۱۶
هدایت، عزت‌الله‌خان: ۱۳۳، ۲۵۱
هدایت‌خان: ۴۰، ۱۲۶
هدی، میرمنصور: ۱۳۲، ۱۴۲
هراتی، شیخ‌صادق: ۲۶
هروی، محمدتقی: ۱۱۴
هوی و هوس، روزنامهٔ: ۲۷۹
«هیئت مدیره» (شورای عالی): ۱۸۰، ۱۸۳

ی

یارمحمدخان کرمانشاهی: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۰
یاسر: ۱۲۶
یافت‌آباد: ۱۶۸
یپرم: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۸، ۲۵۹
یحیائی، مسیو محمدتقی: ۵۱
یحیی، ملا: ۱۱۴
یحیی‌خان: ۲۴۷
یحیی کاشی، شیخ: ۱۱۰
یزد: ۱۵۴
یزدی، سید باقر: ۲۵
یزدی، سیدعلی‌آقا: ۷۷
یزدی، سید محمدکاظم: ۹۶، ۱۹۷
یقازاریان، ایوان: ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۱
یکدست، عبدالله: ۲۶۲
ینگجه: ۱۴۸
ینگی امام: ۱۶۵، ۱۶۶
یورتچی: ۱۶۸
یورتچی، موسی‌خان: ۱۴۸
یوسف‌خان: ۱۳۲
یونس، شیخ: ۱۵۲